

نوشته: اسماعیل رائین

انشعاب در بهائیت

پس از مرگ شوقی ربانی

شماره ثبت دفتر کتابخانه ملی ۲۰۴۵ مورخ ۵۷/۷/۲

مؤسسهٔ تحقیقی رائین
صندوق پستی ۱۶۱۳ – ۱۱

انشعاب در بهائیت

پس از مرگ شوقی ربانی

نوشته : اسماعیل رائین

به ضمیمه : اسناد وزارت خارجه انگلیس
و اسناد دولتی ایران

[illegible] ۵۷۵ [illegible] (ص ۴۲).

مهم: در ص ۸۶ [illegible] ۱۳۱۲ [illegible] ۱۳۰۹ [illegible]

کتاب: انشعاب بهائیت
نویسنده: اسماعیل رائین
ناشر: مؤسسهٔ تحقیقی رائین
صندوق پستی ۱۶۱۲ — ۱۱
چاپ: مرو

فهرست مطالب:

	صفحه
پیشگفتار	۷
بخش اول: شورشهای نخستین	۲۵
بخش دوم: جدایی آغاز می‌شود	۶۹
بخش سوم: بهائیت و سیاست	۹۹
بخش چهارم: تشکیل بیت‌العدل و انتخاب اعضای آن	۱۴۵
بخش پنجم: دولت اسرائیل و جریان بهائیت	۱۶۷
بخش ششم: شوقی ربانی و حوادث پس از درگذشت او	۱۷۵
بخش هفتم: ایادی بهائیت	۱۹۵
بخش هشتم: نقشهٔ ده ساله	۲۰۵
بخش نهم: طرد ریمی و بهائیان دیگر	۲۱۷
بخش دهم: روحیه ماکسول	۲۲۹
بخش یازدهم: آمار و ارقام و تبلیغات	۲۳۵
بخش دوازدهم: اوقاف بهائیت	۲۴۵
بخش سیزدهم: گلستان جاوید و یک کلاهبرداری قانونی	۲۵۹
بخش چهاردهم: شرکتهای بهائیان	۲۹۹
بخش پانزدهم: سهم‌الارث، مالیات بر ارث، صلحنامه	۳۱۷
بخش شانزدهم: بهائیان در محاکم دادگستری	۳۶۱

اعوذ بالله من الشيطان الرجیم

پیشگفتار

دربارهٔ بهائیان و بهائیگری تاکنـــون کتب و رسالات بیشماری نگاشته شده است، گذشته از کتب باصطلاح "بنیانی" که پایهٔ اعتقادات پیروان بر آنها نهاده شده است، یعنی آثار مربوط به سردستگان بابی، بهائی، ازلی و فرق و گروههای دیگری که همـــه از بابیگری منشعب شده‌اند (۱)، کتابها و رسالات دیگری نیز دَرد بهائیت به رشتهٔ تحریر درآمده، که کتاب معروف "بهائیگری" نوشتهٔ "احمد کسروی" یکی از آنها است. این کتاب با وجود قلت صفحات از نظر منطق و مطلب بر همه کتب قطور دیگری که در این زمینه نوشته شده برتری دارد.

۱ــ تنها آثار چهار تن از پایه‌گذاران اصلی فرقه‌های مختلف بهائی از یکصد و بیست جلد تجاوز می‌کند، از جمله آثار میرزا علی‌محمد باب ۷۳ جلد، میرزا حسینعلی نوری (بهاءالله) ۲۲ جلد، عباس افندی (عبدالبهاء) ۱۱ جلد، شوقی افندی (شوقی ربـــانی) ۱۴ جلده کـــه شرح آنها بتفصیل خواهد آمد. علاوه بر اینها، صدها لوح، رساله، تاریخ و نوشتهٔ دیگر وجود دارد که دسترسی به آنها ــ خارج از محافل بهائیان ــ بدشواری میسر است.

در اینجا، ما را سر آن نیست که به بحث دربارهٔ بهائیگری، شرح کامل تاریخچه و یا "تأیید" و "رد" معتقدات بهائیان بپردازیم، زیرا این کار ــ چنانکه اشاره شد ــ بکرات انجام گرفته و ما علاقه مندان صاحب نظر را به کتب و آثاری که در این باره نوشته شده است و فهرست آنها بتفصیل خواهد آمد، حوالت می‌دهیم. اما انگیزهٔ اصلی در نگارش این رساله، ((انشعاب)) و ((گروه بندیهائی)) است که در سالهای اخیر، این فرقه را به دستجات مختلف ــ و اغلب متخاصم ــ تقسیم کرده است، تا آنجا که پژوهنده را در همان آغاز کار دچار سر در گمی و آشفته ذهنی می‌سازد.

این نکته از آن جهت نیز شایان اهمیت است، که گویی "انشعاب" و "دسته بندی" از آغاز جزئی تفکیک ناپذیر، از بهائیت و بهائیگری بوده است، کما اینکه هنوز سیزده سال از مرگ میرزا علی‌محمد شیرازی نمی‌گذشت که اولین انشعاب با پیدایش فرقه‌های "بهائی" و "ازلی" در این جمع آغاز شد، و گروهی را که تا دیروز با اتحادی شگفت آور در برابر قوای دولتی و همه جامعه می‌ایستاد و گروه گروه کشته می‌داد، به دو دستهٔ کینه‌توز و دشمن مبدل ساخت که همهٔ نیروی خود را صرف انهدام یکدیگر می‌کردند وگاه با خوراندن سم و یا سوء قصدهای گوناگون، یکدیگر را از میان برمی‌داشتند.

"انشعاب" در بابیگری و بهائیگری، خود یکی از سلاحهای کوبنده‌ای است که در دست مخالفان این گروه قرار دارد. اینان سئوال می‌کنند: "اگر میرزا علی‌محمد باب فرستادهٔ خدا می‌بود و می‌خواست آیینی تازه برای رستگاری آدمیان آورد، چگونه بود که دهسال و اندی بعد کسی دیگر با آیینی دیگر آمد، که ناقض او و اعتقادات نخستین

بود...؟"(۱)

کسروی که شش ایراد بزرگ بر بهائیگری وارد آورده است مخصوصا روی همین زمینه تکیه کرده می‌نویسد:

"پنجم: چنانکه گفتیم، باب که در نوشته‌های خود یاد من یظهره الله کرده، از گفته‌هایش چنین پیداست که پیدایش او در آیندهٔ دوری خواستی بود. باب که با رنج و گزند بسیار، دینی بنیاد نهاده و شریعتی گزارده بود، امید می‌داشته که سالها دین او برپا و شریعتش روان خواهد بود و پادشاهان از میان پیروان او خواهند برخاست، ولی دیده شد که همان که باب کشته گردید، کسانی به دعوی "من یظهره اللهی" برخاستند و سرانجام میرزا حسینعلی برخاسته به همان دعوی بنیادِ بهائیگری گذاشت و دین و آیین باب را به یک بار از میان برد.

اکنون جای پرسش است که در یک زمان به دو دین و دو شریعت چه نیاز می‌بود؟! اگر سیدباب ازسوی خدا می‌بود وآن شریعت را با دستور خدا گزارده، چرا بایستی چند سال نگذشته و هنوز روان نشده، نابود گردانیده شود؟!.. چرا بایستی دینی و شریعتی از نو بنیاد یابد؟!.. این یکی از ایرادهای بزرگی است که به بهائیان توان گرفت.

در این باره راستی همانست که ما در بخش تاریخچه نوشته‌ایم ... یک شیخ احمد احسائی پیدا شده و به آن (منظور دیگری است) رنگ دیگری داده و چنین گفته:

آن امام ناپیدا به جهان هور قلیا رفته، ولی گوهر او

۱ ــ بهائیگری، احمد کسروی، ص۷۲

در کالبد مرد دیگری پیدا خواهد شد. (۱) یک سید کاظم رشتی به جای او نشسته و دنبالهٔ سخن او را گرفته، چنین گفته: "پیدایش آن امام بسیار نزدیکست"، و به گفتهٔ عامیان این سخن را به سر نگزارده و به همه‌جا دمیده، یک سید علی‌محمد جوان هوشمندی از این سخنان به تکان آمده و به آرزوی امام زمانی افتاده، و اینست تا در شیراز آواز بر آورده، شاگردان سید کاظم که گوشها تیز کرده، پی آوازی می‌گردیده‌اند، آنرا شنیده به سرش گرد آمده‌اند. از آنسو مردم که هزار سال شبانه روزان چشم به راه امام زمان دوخته بودند، از شنیدن این داستان به تکان آمده‌اند، ولی دولت فرصت نداده تا دانسته شود سید علی‌محمد چگونه کسیست و سخنانش چیست و او را گاهی در شیراز و اسپهان و گاهی در

---

۱ ــ وقتی اعتقادات شیخ احمد احسائی نزد گروهی ــ مخصوصا از شیخیان ــ بازگو می‌شود زبان به اعتراض می‌گشایند که شیخ هرگز چنین سخنانی نگفته است، کما اینکه در جریان نگارش کتاب همین بحث با گروهی از دوستان در میان بود. شگفت اینکه سید احمد کسروی، در جریان نگارش کتاب بهاییگری خود، به این اعتراض واقف بوده و پس از شرح فشردهٔ سخنان شیخ می‌نویسد:

" شگفتر آنکه مردم اینها را هیچ نمی‌فهمیدند و اکنون نیز که شیخیان هستند، انبوه ایشان آگاهی درستی از گفته‌های شیخ احسائی نمی‌دارند، و چه بسا کسانی از آنان اینها را بخوانند و بگویند: "شیخ چنین سخنانی نگفته" و اگر شما بازگردید و بگویید: "پس شیخ چه گفته است...؟ بر چه چیزهاست که شما خود را از مردم جدا می‌گیرد و نام شیخی بر روی خود می‌گذارید...؟" در آنجاست که خواهید دید درماندند و پاسخی نتوانستند" (بهائیگری، ص ۲۱ ــ ۲۲)

آذربایجان از مردم دور داشته. این کار دولت به تکان مردم افزوده و پیروان باب کوشش بیشتر گردانیده‌اند. و به امید فیروزیهایی که در حدیثها به یاران او نوید داده شده بود، به دسته بندی پرداخته با دولت جنگ کرده‌اند. در میانه خونها ریخته شده و دشمنی سختی پدید آمده و بابیان پس از چند سال جانفشانی زبون دولت گردیده، پس از کشته شدن سید علی‌محمد و دیگر پیروانشان بازمانده، گریخته و از ایران بیرون رفته در بغداد گرد آمده‌اند. گروهی بی‌سر و بی‌سامان که از مسلمانی بیرون‌آمده و در بابیگری راه روشنی در پیش رو نمی‌دیده‌اند، با یکدیگر به کشاکش پرداخته، خونها می ــ ریخته‌اند، با مسلمانان همیشه پیکار می‌داشته‌اند. از این سو در ایران دولت یا مردم به هر که گمان بابی بودن می‌برده‌اند، آسوده نگزارده، چه بسا می‌کشته‌اند. میرزا یحیی ازل که جانشین باب و پناهگاه بابیان می‌بوده، کاری از دستش بر نی‌آمده، چاره‌ای به این نابسامانیها نمی‌توانسته. نوشته‌هایی نیز که از باب مانده بود گرهی از کار نمی‌گشود.

در چنین هنگام آشفتگی بابیان، میرزا حسینعلی که خود یکی از سران آنها شمرده می‌شد، بهتر دانسته که آوازی برآورد و به نام "من یظهره الله" که راهش باز می‌بود، به کار پردازد، که هم دستگاهی برای خود و خاندانش در چیند و هم سامانی به کارهای بابیان دهد، و از دشمنی که میان آنان و ایرانیان پدید آمده بود، بکاهد و فشار و سختی را کمتر گرداند. به همین آهنگ به کار پرداخته و بیش از همه به نابود گردانیدن نوشته‌های باب که مایهٔ رسوایی می‌بود کوشیده. نیز آتش کینه را در دلهای بابیان فرونشانده و با دولت و تودهٔ ایران در آشتی کوبیده... آیا راست است

که باب مهدی می‌بوده و آن دین و شریعت را با دستور خدا گزارده . . . ؟ اگر راست است ، پس چه شده ده و اند سال نگذشته بهاء که به گفتهٔ خود ، خدای کوچکی می‌بوده برخاسته و دین و شریعت دیگری بنیاد نهاده . . ؟ چه شده که دین و شریعت باب را از میان برده . . ؟

شما اگر از بهائیان بپرسید : " شوند آنکه برانگیختگان یکی پس از دیگری آمده چیست ؟ یک پیغمبری که برخاسته چرا باید دیگری نیز برخیزد . . ؟ " پاسخ خواهند داد : " چون هر زمان مقتضای دیگری دارد ، باید در هر زمان یکی از "مظاهر امرالله " برخیزد و شریعتی مطابق مقتضیات بگزارد " می‌گوییم : " بسیار نیک ، این سخنان را درست نادرست پذیرفتیم . ولی در سیزده سال که از کشته شدن باب تا برخاستن بهاء گذشته آیا درخواستهای زمان دیگر شده . . . ؟ آیا شریعت باب هنوز تا پایان گزارده نشده ، بیان فارسی (که کتاب شریعت باب است) نا انجام مانده و بیرون نیامده کهن‌گردیده . . . ؟ آیا چنین سخنی را توان پذیرفت . . . ؟

بهاء دو سال بزرگتر از باب می‌بوده ، اگر خدا خواسته بوده که این برخیزد و دین بنیاد گزارد ، چه نیازی به سید باب و برخاستن او می‌بود ، چرا از نخست خود این برانگیخته نشده . . . ؟

بهائیان در برابر این ایراد درمانده بپاسخهایی بر می‌خیزند که اگر نگفتندی بهتر بودی . مثلا چون درمیمانند چنین می‌گویند : " ما که نمی‌توانیم به خدا ایراد گیریم " باید پاسخ داد : هنوز دانسته نشده که اینها از سوی خدا بوده . دلیلی در میان نیست و خود پیداست که از سوی خدا نیست ، زیرا آیین خدا در این باره روشن است و هیچگاه نبوده

که دو برانگیخته دین برگزار در یک زمان باشند .

می‌گویند : " هر پیغمبر بزرگی باید پیش از او مبشری باشد . چنانکه یحیی پیغمبر مبشر مسیح بود ، نقطهٔ اولی نیز مبشر جمال مبارک بوده " . می‌گوییم ، اینکه پیش از هر برانگیخته مژده رسانی باشد ، بی‌دلیل است ، بلکه دروغ بودنش آشکار می‌باشد . در این باره تنها داستان یحیی با عیسی هست . . . هرچه هست مژده رسان باید مژده رساند نه آنکه خود را برانگیخته‌ای نماید و دینی گزارد . آنگاه ما می‌دانیم که سید باب دعوی مهدیگری می‌داشت و مهدی بدانسان که پنداشتهٔ مردمان می‌بوده ، خود جداگانه برانگیخته ولائی شمرده می‌شده .

به هر حال ، همان باب دینی بنیاد نهاده و شریعتی گزارده که کار بزرگش اینها بوده . عنوان مژده رسانی از باب بسیار دور است . آری باب گاهی نام "من یظهره الله " برده ، ولی این در نوشته‌های او بوده و از زبانش هیچگاه سخنی در این باره شنیده نشده . آنگاه چنانکه گفتم "من یظهره اللهی " که باب گفته برای زمان بسیار دورتری می‌بوده ، زیرا همان باب "منی" را پاک شمرده می‌گوید : به پاس من یظهره الله است که از آب ناپاکی پدید نیاید . من یظهره اللهی که باب یاد کرده با بهاء سازشی ندارد .

روزی به یکی گفتم : این گفتهٔ شما که باب را مژده‌رسان پیدایش بهاء می‌شمارید بدان می‌ماند که پزشکی که بر سر بیمار خواهد رفت نوکرش را از پیش فرستد که آگاهی رساند ، و آن نوکر بر سر بیمار رفته خود را پزشک نامد و به کار درمان پرداخته به بیمار دواها خوراند و دستور حجامت دهد ، و در گرماگرم این کار خود پزشک رسیده همهٔ آنها را بیهوده شمارد ،

و درمان را از سر آغازد . آیا چنین کاری دور از خرد نخواهد بود . . . ؟

شگفتتر آنکه روزی یک مبلغ بهائی با من سخن می‌گفت و به این ایراد چنین پاسخ داد : " نقطهٔ اولی که نام نبی بروی خود نگذاشت ! . . "

گفتم : این پاسخ مرا ناچار می‌گرداند که داستانی یاد کنم : یکی از آشنایانم می‌گوید ، سوار اتومبیل می‌بودیم و از تبریز به تهران می‌آمدیم . میان راه در یکجا اتومبیل ناچار شد پس بزند . من نگاه می‌کردم دیدم در پشت سر ما تیر تلگراف است و اتومبیل که پس می‌زند به آن تیر آهنین خواهد خورد . این بود گفتم : " پشت سر تیر تلگراف هست " . چون گوش نداد دوباره گفتم ، باز گوش نداد و همچنان رفت و با سختی به آن تیر خود که هم ما رنجی یافتیم و هم به اتومبیل آسیبی رسید . من زبان به نکوهش گشاده گفتم : من که دوبار صدا کردم پشت سر تیر تلگراف هست چرا گوش ندادی . . . ؟ "

گفت : "تو که نگفتی : هوپ ! ــ از این پاسخ همگی خندیدیم . . . "(۱)

نقل این بخش از گفتار کسروی بدان خاطر بود که بدانیم "انشعاب" در بابیگری و بهائیگری چه حربه کوبنده‌ای به دست مخالفان داده است . و اینک بر سر سخن خویش باز می‌گردیم .

پیدایش باب و به دنبال آن جدایی میرزا حسینعلی بهاء و میرزا یحیی صبح ازل از یکدیگر ، و انشعاب هردوی آنها از بابیگری ، سرآغاز داستانی است که دنبالهٔ آن تا به امروز

---

۱ ــ بهائیگری ، ص ۸۶ ــ ۹۳

به زمان ما کشیده شده است .

پس از میرزا حسینعلی (ملقب به بهاءالله) فرزندش عباس افندی (عبدالبهاء) و پس از او شوقی افندی (شوقی ربانی) هر یک دگرگونیهایی در فرقهٔ باب به وجود آوردند ، و بعد از شوقی ربانی کار جدایی و افتراق بدانجا کشید که حتی گروهی "روحیه ماکسول" را متهم کردند که وی شوهر خود شوقی ــ یا بنا به اصطلاح خودشان " شوقی ربانی حضرت ولی امرالله "ــ را مسموم کرده و کشته است .

تشکیل " مجمع ایادی " و جمع دیگری به نام " هیئت امناء " و مانند اینها ، انتشار کتب و رسالات متعدد و متضاد ، اختلاف نظر بر سر اجرای برنامهٔ دهساله که از طرف شوقی عنوان شده و قرار بود به مرحلهٔ اجرا درآید ، و بحث و گفتگو بر سر آن هنوز هم ادامه دارد ، اینها همه ، به نظر ما مظاهر روشنی از این انشعابات و چند دستگی‌هاست . (۱)

---

۱ ــ نویسندهٔ "تاریخ و نقش سیاسی رهبران بهائی" ، دربارهٔ انشعابهایی که در بهائیت روی داده است می‌نویسد : " . . . احمد سهراب از فرمان شوقی سر باز زد و وصیت‌نامه را ساختگی تلقی نمود (انتصاب شوقی افندی به جانشینی عبدالبهاء) و طرفدارانی پیدا کرد که به نام سهرابیان نامیده شدند ، و بهائیان آمریکا عموما پیرو او می‌باشند .

"پس از مرگ شوقی نیز شخصی به نام میسن ریمی که شوقی او را به لقب "پرزیدنت" مفتخر نموده ادعا نمود که "ولی امرالله" می‌باشد ، و طرفدارانی در فرانسه و پاکستان و کشورهای دیگر پیدا کرد ، و بدین ترتیب شعبهٔ جدیدی در این مرام به وجود آورد . اخیرا جمشید معانی در اندونزی ادعای جدیدی نموده خود را حضرت "سماءالله" نامیده است . وی دلایلی برای اثبات حقانیت خویش آورده که هم عرض دلائلی است که حضرات برای←

اگرچه ــ چنانکه اشاره شد ــ تاکنون کتب و رسالات متعددی در زمینهٔ بابیگری و بهائیگری و در تأیید و رد آن نگاشته شده و در هر یک نیز(با توجه به اینکه نویسنده در کدام جبهه قرار داشته ، یا طرفدار کدامیک از فرق بهائی بوده) سعی شده است تا حقانیت یکی از دستجات به اثبات برسد . و این خود طبعا مسئله انشعاب و افتراق گروهها را در بر دارد ، ولی تاکنون "انشعاب در بهائیت و بهائیگری " ، خصوصا در ارتباط با قدرتهای سیاسی خارجی ذینفع در موضوع ، بطور مستقل و مشروح ، مورد بررسی و تحقیق قرار نگرفته است . به همین جهت در این کتاب کوشیده‌ایم تا با استناد به مآخذ و ضوابطی که از آغاز بهائیت تا به امروز نوشته و تدوین شده است ، این موضوع را مستقلا بررسی کنیم و از این راه ، به بسیاری از پرسشها و نکات ابهام پاسخ دهیم .

با این امید که ــ اگر نه به‌عنوان یک تحقیق کامل و جامع ــ دست کم به عنوان اثری راهگشا و روشنگر ، پژوهشگران صاحب‌نظر و محققان آینده را به کار آید ، و آنان را در پژوهشها و تتبعاتشان یاری کند .

→درستی‌خود می‌آورند ، و طرفداران زیادی در بین بهائیان در اندونزی و ایران پیدا کرده و اعضاء محفل بهائیان پاکستان نیز به وی گرویده‌اند ، آیاتی هم به زبان عربی نازل نموده که همپایهٔ آیات عربی بهاء و میرزا علی‌محمد باب می‌باشد ، و ادعا کرده که در شب آخر ژانویهٔ ۱۹۶۶ به معراج رفته است . بنابراین فرقه‌های ذیل را از بدو پیدایش میرزا علی‌محمد باب تاکنون می‌توان نام برد :

بابی ــ ازلی ــ بیانی ــ مرآتی ــ بهائی ــ ثابتین ــ ناقضین ــ سهرابی ــ طرفداران میسن ریمی ــ جمشیدی . . . " (ص ۸۵ ، چاپ سوم ــ ۱۳۴۶)

بدیهی است برای ارزیابی رویدادها و برخوردها و انشعابات ، در هر فرقه و گروهی ، نخست باید خود فرقه را شناخت . به همین جهت ، شرح تاریخچهٔ پیدایش بابیگری و بهائیگری ــ اگر چه مختصر ــ ضروری به نظر می‌رسد ، ولی همان طور که در آغاز نیز گفته شد ، این تاریخچه خود آنچنان مفصل و طولانی است ، که برای بیان مشروح آن ، نگارش چندین کتاب لازم است .

لذا ، برای آگاهی از چگونگی پیدایش و تاریخچهٔ بابیگری و بهائیگری ، خوانندگان علاقه‌مند را به کتب و آثاری که در این باره نگاشته شده ، اعم از نشریات خود بهائیان ، مخالفان آنها ، گزارشگران بیطرف و مورخین ــ که فهرست کامل آنها خواهد آمد ــ حوالت می‌دهیم . اما برای آنکه این نقیصه و کمبود نیز در کتاب حاضر احساس نشود ، و از زبان اسناد و مدارک تاریخچه‌ای کوتاه به دست داده باشیم ، قسمتی از اسناد محرمانهٔ وزارت خارجهٔ انگلیس را در آغاز کتاب آورده‌ایم .

این اسناد که برای اولین بار در ایران منتشر می‌شود ، متن گزارشهایی است که از آغاز پیدایش میرزا علی‌محمد باب ، توسط نمایندهٔ سیاسی انگلیس در ایران برای دولت متبوعه به لندن ارسال شده ، و با اینکه مثل هرگزارش سیاسی دیگری مختصر و کاملا فشرده است ، در کار روشن ساختن نکات مبهم و شناخت ریشه‌های نخستین مطلب مورد بحث ما ، از چند نظر ، فوق العاده حائز اهمیت است .

نخست از این نظر که گزارش رسمی نمایندهٔ دولتی است ، که به خاطر تأمین امیال سودجویانه و استعمارگرانهٔ خویش ، نه فقط به برخوردهای مذهبی و عقیدتی علاقه‌مند

است ، بلکه خود اینگونه اختلافات را به وجود می‌آورد و دامن می‌زند ، تا از آب گل آلود ماهی بگیرد ، و مخصوصا تاریخ مشرق زمین ، خاطرات خونین ، شوم و غم‌انگیزی از این سیاست موذیانه را به یاد دارد . (۱) طبیعی است چنین سیاستی برای بهره‌برداری و سوء استفاده از هر حرکت سیاسی ، اجتماعی ، مذهبی و حتی ادبی و هنری باید خود نخست از

---

۱ ــ از بازیهای عجیب و عبرت آموز روزگار این که همین دولت بریتانیای کبیر که نزدیک به دو قرن است با ایجاد اختلافات مذهبی و دامن زدن به‌آن ، بخشهای وسیعی از دنیا را به خاک و خون می‌کشد ، یکروز مسلمان ساده دلی را تحریک می‌کند ، که در کشمیر به گاو مقدس هندوان "پخ" کند ، تا با این بهانه هندوها را به جان مسلمانان بیندازد ، و روز دیگر هندوی ساده لوحی را وا می‌دارد تا "سگ" پشت دیوار مسجد مسلمانان ببندد ؟ و این بار مسلمین را به مقابله و برخورد با هندوان برانگیزد ، و در پرتو این کشمکشها و زد و خوردهای خونین ، مطامع استعماری خویش را تأمین کند ، در حال حاضر ، خود با آنچنان اختلاف نظر و برخوردهای خونین مذهبی روبروست که در تاریخ نظیر آن کمتر دیده شده است : کاتولیکها و پروتستانهای انگلیسی ایرلند شمالی را به خاک و خون کشیده‌اند . و شگفت اینکه اگر برخوردهای مذهبی مشرق زمین مربوط به یکی دو قرن پیش است ، اینان در نیمهٔ دوم قرن بیستم و در عصر فضا بدین‌خاطر یکدیگر را قتل‌عام می‌کنند .

یک ضرب‌المثل قدیمی فارسی می‌گوید : " چوب خدا صدا ندارد . . . وقتی بزند دوا ندارد " و گویی این چوب خداست که اینک بر گردهٔ انگلیس فرود می‌آید . سیاستی که دو قرن دین خدا و برخی از روحانیین را وسیله و ابزار پیشبرد مطامع خویش ساخته بود ، باید چنین آخر و عاقبتی داشته باشد . و راستی که "این چوب خداست" .

ماهیت آن حرکت آگاهی کامل داشته باشد . و این نکته به گزارشهای مورد بحث ارزش و اعتباری خاص می‌بخشد .

دیگر اینکه گروهی از پژوهندگان در ماجرای بابیگری و بهائیگری نیز در جستجوی رد پای سیاستهای خارجی هستند ، و محققا وجود چند سند از عالیترین منابع سیاسی کشوری که خود بیش از هر کس در این زمینه مورد سوء‌ظن است ، فوق‌العاده ارزنده خواهد بود .

و سرانجام از این نظر که نمایندهٔ سیاسی انگلیس ناچار بوده است واقعیت حوادث و رویدادها را ــ از دیدگاه خویش ــ به مقامات بالا گزارش دهد . این اسناد محرمانه می‌تواند معتبرترین مآخذ در مورد بابیت و بهائیگری باشد . مخصوصا با توجه به اینکه هر یک از گزارشها درست همزمان با وقوع حوادث و در گرماگرم رویدادها تهیه شده است .

ضمنا چون نمایندهٔ انگلیس ، بنابر خواست و اصرار دولت متبوعه مأمور بوده است که علاوه بر حوادث ناشی از پیدایش باب ، فشردهٔ عقاید و ادعاهای او را نیز گزارش دهد ، این اسناد علاوه‌براین که کمبود کتاب حاضر را از نظر تاریخچه تا حدود زیادی جبران می‌کند ، فشردهٔ عقاید و ادعاها و نظرات باب و بهاء را نیز در بر دارد ، که چون قضاوتی از دید یک ناظر خارجی است طبعا حائز اهمیت خواهد بود .

اما آنچه بیشتر در این کتاب می‌تواند مورد توجه قرار گیرد ، وضع بهائیت در حال حاضر و گذشته‌های نزدیکتر است. و این نکته‌ای است که وجه تمایز کتاب حاضر را با آثار و نوشته‌های دیگری که در این زمینه نگاشته شده ، مشخص می‌کند . زیرا پس از نیم قرن نخست ، که ایران مرکز ثقل و

تنها منطقهٔ ماجراهای بابیان و بهائیان بود ، با مهاجرت میرزا حسینعلی بهاء و یحیی صبح ازل به عثمانی ، بتدریج جنجال بهائیگری در ایران فروکش کرد . بابیان و بهائیانی که در ایران مانده بودند ، دیگر بدون برخورد و جنجال به زندگی خود ادامه می‌دادند ، درحالی که در عثمانی و دیگر کشورها ، برخوردها و کشمکشهایشان ادامه داشت . به همین جهت اغلب کتب و رسالاتی که به زبان فارسی دربارهٔ بهائیگری و در رد یا تأیید آن در ایران نگاشته شده ، مربوط به همان نیم قرن نخستین است . حال آنکه از آن پس نیز آثار بیشماری به زبانهای غیر پارسی در این باره به رشتهٔ تحریر درآمده ، که ایرانیان حتی خود بهائیها ـ به استثنای جمعی از سران و برجستگان بهائی ـ اصولا از اینگونه آثار بی‌خبر مانده‌اند ، زیرا طبعا در این میان تنها کتب و آثاری ترجمه و تکثیر می‌شود ، که مورد پسند و در تأیید صلاحیت و درستی راه یکی از گروهها باشد ، نه انتشار بیغرضانهٔ همهٔ آثار ، به منظور بررسی و ارزیابی . در نتیجه ، موضوع رهبری بهائیان و تحولاتی که در آیین آنان رویداده است ، پس از عباس افندی(عبدالبهاء) تقریبا در ایران ناشناخته مانده است . چنانکه امروز شاید ۹۹ درصد مردم ندانند که اینک بهائیت در چه حالی است و رهبران آن چه کسانی هستند ؟ نحوهٔ ارتباط بهائیان ایران با مرکز بهائیت در جهان چگونه است ؟ . . برنامه‌های آنان در ایران و سایر کشورهای جهان چیست ؟ . . بهائیان ایران بیشتر منتسب به کدامیک از فرق و گروهها هستند ؟ . . چه اختلافات و مناقشاتی با هم دارند ؟ . . و این اختلافات چه اثری در گروه آنان و در جوامعی که این گروهها در آن زندگی می‌کنند بجای می‌نهد ؟ . . و بسیاری

پرسشهای بدون جواب دیگر . . .

ممکن است گفته شود که در سومین دهه ، از نیمهٔ دوم قرن بیستم ، یعنی زمانی که پای انسان سطح کره ماه را لمس کرده ، و بشر در اندیشهٔ تسخیر کائنات است ، در دورانی که بشریت از زخمهای جانکاه و درمان ناپذیر تبعیض ، بیعدالتی ، گرسنگی ، استعمار ، نامردمی ، بحران و جنگ ، شکنجه می‌شود ، سخن‌گفتن از اختلافات مذهبی و عقیدتی ـ که خود عامل بروز جداییها و دوگانگیهای بیشتر است ـ کاری شایسته نیست .

این سخنی کاملا بجا و منطقی است . اما این واقعیت را نیز باید پذیرفت ، که آن یگانگی و اتحاد کلمهٔ ایدآل ، که ضامن پیروزی انسان بر نابسامانیها و احترام به حیثیت بشر است ، تنها هنگامی به وجود خواهد آمد ، که همهٔ ما ، بدون هیچ تعصبی ، ریشهٔ اختلافات را بشناسیم ، و بدانیم که پدران ما از این دوگانگیها چه رنجی برده‌اند و ما چه رنجی می‌بریم ، و در این میان چه کسانی از دامن زدن به این اختلافات عقیدتی سودجوئی کرده‌اند و می‌کنند ؟

آنگاه است که انسان برتر و بالاتر از همهٔ این اختلافات با اتکاء به یک وجه مشترک ـ خدای یگانه و انسانیت ـ اتحاد کلمه خواهد یافت و طبعا بر همهٔ نابسامانیها پیروز خواهد شد .

می‌دانیم که این ایدآلی بس بزرگ و دور از دسترس است ، اما پهنهٔ اندیشه آدمی را مرز و حدی نیست . اگر در دنیای خشن و تلخ واقعیات ، وصول به کمال مطلوب میسر نیست ، در جهان اندیشه ـ جهانی که انسان را خدای روی زمین ساخته و اشرف مخلوقاتش شناخته است ـ نیل به این آرزو دشوار نیست . و ای بسا تنها به خاطر این شاهد ذهنی

است که برخی آدمیان ــ از جمله راقم این سطور ــ دست به قلم می‌برند که به هر حال قلم بهتر از شمشیر است و طنین کلام دل‌انگیزتر از غرش توپ . . .

از این حواشی بگذریم و به متن بپردازیم : تا به امروز چنین رسم بوده است که هرکس دربارهٔ موضوعی قلم می‌زند ، یا باید در رد آن باشد ، و یا در تأیید آن . تقریبا هیچ‌کس به راه سومی در این میان عقیده نداشته است . یک نویسنده انگلیسی یا پرتغالی کتابی می‌نویسد و تهاجم به هند یا خلیج‌فارس را به‌نفع خود و ملتش توجیه می‌کند ، و نویسنده‌ای دیگر از هند یا ایران قلم برمی‌دارد ، و در تشریح فجایع استعمار و استعمارگران ، آنچه را که آنان نوشته‌اند مطلقا محکوم می‌کند . طبعا کتاب نخست سرشار از سفسطه و ریاکاری است و کتاب دوم نیز عاری از تعصب و افراط نمی‌تواند باشد ، و ظاهرا شق سومی نیز وجود ندارد . حال آنکه شق سومی هست و ارزنده‌تر است از هر دو راه پیشین : پژوهش ، تحقیق ، بررسی ، بدون هیچ جانبداری و اظهار نظری . . .

اگر نویسنده‌ای توانست عوارض استعمار و استثمار را با استناد به ارقام و آمار و اسناد و مآخذ منعکس کند ، اگر واقع‌بین و نیک‌اندیش باشد ، بدون اینکه خود بداند یا حتی بخواهد ، ارزنده‌ترین خدمت را به مبارزان ضد استعمار کرده ، و مرگبارترین ضربه را بر پیکر استعمار فرود آورده است .

ممکن است ــ وای بسا قطعا ــ در این کتاب مطالبی له یا علیه گروه یا گروههای مورد بحث بیابیم ، ولی خواننده نازک‌بین بروشنی درخواهد یافت که هیچ کدام اظهار نظر یا قضاوت نویسنده نیست . ما واقعیت را عرضه می‌کنیم و این

خود خواننده است که باید ارزیابی کند و آنگاه به داوری بنشیند ، و در مجموع شاید ، دربارهٔ این فرقه‌ها ، به این گفتهٔ مولانا برسد که :

از خیالی صلحشان و جنگشان
وز خیالی نامشان و ننگشان

و همین راقم این سطور را بسنده است ، که به گفتهٔ حافظ بزرگ :

جنگ هفتاد و دو ملت همه را عذر بنه
چون ندیدند حقیقت ، ره افسانه زدند

اسماعیل رائین ــ لندن ، ۱۹۷۸

۱
شورش‌های نخستین

بلوای یزد ــ باب چه می‌گوید . . ؟ ــ رهبران جنبش ــ کشتار مازنــدران ــ شورش زنجــان ــ دولت و روحــانیون ــ الغاء تحصن ــ باب از بالای دار ناپدید می‌شود ــ آشوب دوباره ــ بیرحمیهای بزرگ ــ سوء قصد به شاه ــ بابی‌کشی و . . . ــ آغاز چند دستگی .

به نقل از مجموعهٔ اسناد محرمانه
وزارت خارجه انگلیس

تا آن زمان که موضوع پیدایش میرزا علی‌محمد باب ، از بحث در محافل مذهبی و مناظره و گفتگو پا فراتر ننهاده بود ، سیاستهای خارجی نیز توجه چندانی بدان نداشتند . دیپلماتهای غربی در مشرق زمین که بارها و بارها شاهد پیدایش گروههای مختلف مذهبی ، برخوردهای آنان ، قدرت گرفتن یک گروه و شکست گروهی دیگر بوده‌اند ، طبیعی است کـه نخست پیدایش باب را نیز یک اختلاف عقیدتی کوچک و مربوط به محافل مذهبی به حساب بیاورند . مخصوصا دولت انگلیس و نمایندگان آن دولت در ایران ، شاید از این نظر که ــ بنا به عقیدهٔ گروهی ــ خود در پیدایش و تکوین این واقعه دست داشتند ، یا بدان خـاطر که بتوانند از چنین اتهـامی مبرا بمانند ، بطور کلی ، ظهور باب و بابیگری را با خونسردی و بی‌اهمیتی تلقی کردند ،

حتی رویدادهای نخستین ، تشکیل جلسات مناظره ، " توبه " ، باب در آن چه گفته بود ، دستگیری باب و زندانی شدن او ، و برخوردهای غیر خونین اولیه ، همه با بی‌توجهی بسیار برگزار شد .

عقیدهٔ نمایندهٔ دولت انگلیس در ایران ــ که متن آن خواهد آمد ــ چنین بود : " اگــر اصول عقاید این واعــظ (منظور میرزا علی‌محمد باب است) که چیز تازه‌ای در بر ندارد ، به حال خود گذاشته شود ، بدون شک بی‌اهمیت بودنش معلوم خواهــد شد و رو به زوال خواهــد گذاشت ، تنها شکنجه و عقوبت است که می‌تواند آنان را از افول و خفت نجات بخشد . . . »

اما زمانی که شهرهای ایران یکی پس از دیگری صحنهٔ برخوردها و شورشهای خونین شد ، یعنی پیشگویی بالا دقیقا تحقق یافت و بابیان در برابر تحمل عقوبت و شکنجه ، روز بروز ، قدرت بیشتری یافتند ، وجود آنان توجه محافل خارجی را بشدت جلب کرد . اینجا دیگر سخن از دعاوی یک واعظ نبود ، بلکه صحبت از بلواهای بزرگ و خونین در شهرها ، تشنج شدید در مملکت ، مقابله با نیروهای دولتی و جنگ و برادر کشی در کادری بسیار وسیع بود . و این موضوعی نبود که از نظر نمایندگان انگلیس یا دیگر کشورهــای بزرگ مکتوم بماند .

در سال ۶۸ ــ ۱۲۶۶ هـ ق (۱۸۵۰ ــ م) در شهــر یزد بلوای خونینی به وقوع پیوست که منجر به فرار حاکم شهر و پناه بردن او به ارک دولتی شد ، اما او توانست با کمک اهالی و مخالفان این بلوا را فرو نشاند . نخستین گزارش نمایندهٔ دولت انگلیس در ایــران به وزارت امور خارجهٔ آن کشور ، پس از این حادثه تهیه و ارسال شده است کــه متن آن را در اینجا ملاحظه می‌کنید : (۱)

۱ــ یادآوری می‌شود که گزارشها را به‌ترتیب تاریخ آنها منعکس می‌کنیم

No. 77.

Camp near Tehran
June 25. 1850

My Lord.

The insurrection at Zenjan has not yet been quelled. The Bâbees of that city continue to defend themselves with the zeal of proselytes and the contempt of life inculcated by their faith, and to maintain possession against the Shah's troops, of the portion of the town originally in their occupation. Succour is said to reach the Bâbees from the adjacent

The Right Honorable
The Viscount Palmerston, G.C.B.

approached within a short distance of Sheeraz, which they have been warned not to enter, but as yet they have abstained from any insurrectionary movement in the above province -

The other parts of Persia, with the exception of the Goklan Toorkomans, are at this moment tranquil -

The present project of the Persian Minister seems to be the subjugation to complete dependence of the tribes of Fars, particularly the maritime tribes, who have hitherto acknowledged

allegiance

adjacent villages and districts and many lives are daily lost on both sides; but eventually of course the insurgents will have no choice but to yield to superior force. It is not a little strange that an insignificant town like Zenjan, within reach of all the military resources of Tehran and Azerbaijan, should make an attempt at revolt -

In Fars, the Bâbees who under their leader Seyed Taheeya had fled from Yezd, have again begun to attract notice - They have

approached

priesthood have not been confined to Tabreez - In Tehran he has succeeded in undermining the influence of the Imam-i-Jooma by persuading him, in part by intimidation in part by cajolery, to yield to his designs of destroying the right of sanctuary hitherto enjoyed by his mosque - The destruction of this solitary resource in Persia against oppression is in my estimation greatly to be regretted; but I am in sanguine expectation the Persian Minister will experience greater difficulty in its accomplishment

allegiance to the Shahs of Persia only at very irregular periods - His earliest efforts are likely to be directed against the Eel Khanee, the chief of the great tribe of Kashkaï which migrates according to the season, alternately between the high and low lands of Fars - This nobleman besides being obnoxious as chief of a powerful tribe, is exposed to the hatred of the Ameer-i-Nizam as an old and acknowledged partizan of the English Government -

The efforts of the Persian Minister to overthrow the authority of the priesthood

the very great likelihood of his being forced one day to save his own life through the means of sanctuary - But a Persian rarely carries his reflections beyond the present hour -

In Ispahan a similar attempt has been made to abolish this system, but the citizens are said to have risen in arms in defence of their privileges, and to have forced the Governor to abandon his design

The abolition of sanctuary will be of much inconvenience to Foreign Missions - When people find no safety

accomplishment than he at present contemplates - A recent letter from His Excellency to me on another subject, which I am not yet prepared to bring before Your Lordship, afforded me an opportunity of expressing in my reply my sentiments in favor of not disturbing the system of sanctuary - I have the honor to enclose an extract of that communication - There is however little prospect of being able to effect a change in his projects of establishing absolute dominion, uncontrolled by any power, all over Persia, notwithstanding the

closed to the public lest they should become receptacles for hatching treason against his administration –

The capture of Meshed has filled the Persian Minister with pride and confidence in his own resources and undertakings, and very naturally the trust reposed in him by the Shah has been much increased. His despotic character is gradually developing itself, and I fear that, as I already observed to Your Lordship, his qualifications for administration are limited to the maintenance of economy, and

an

safety in the sanctuaries and shrines which have hitherto been regarded as inviolable asylums, they will naturally resort to the Missions of England and Russia, as they occasionally do even at present –

It is not to the abolition of sanctuary that the Persian Minister confines his measures of Government. His vigilance is extended to coffee and tea shops, and to the sheds where story tellers recount adventures and romances. These places of refreshment and simple amusement have been

closed

thousand persons.

I have the honor to be,

with the greatest respect

My Lord,

Your Lordship's

most obedient,

humble servant,

Justin Sheil

" شمارهٔ ۲۰ ــ تهران ــ ۱۲ فوریهٔ ۱۸۵۰ "

جناب لرد

افتخار دارم به اطلاع جناب لرد برسانم که، بلوای سختی اخیرا در یزد به وقوع پیوست، که سرانجام حاکم آن شهر با کمک مقامات روحانی موفق به فرونشاندن آن شد.

برانگیزندگان این شورش، هواخواهان مسلک جدید موسوم به "بابی" بودند و با چنان تعداد کثیری در شهر اجتماع کردند که حاکم مجبور شد به ارک پناه ببرد. اما ارک نیز از طرف شورشیان محاصره شد. در این میان ملاها که متوجه شده بودند پیشرفت بابیگری بـه منزلهٔ زوال رفعت و نفوذ خودشان است، تصمیم گرفتند حاکم را نجات دهند و امت را به نام دفـاع از دین به حمله بر فرقهٔ بیدینان دعوت کردند.

در این زد و خورد بابیها مغلوب شدند و ناچـار به کرمان ــ ایالت مجاور ــ گریختند. من نامـه‌ای را که حاکم یزد به یکی از دوستانش در تهران نوشته است دیده‌ام، وی در این نامه با التمـاس تقاضای کمـک کرده و وضع آشفتهٔ حکومت خود را در برابر بابیان شدیدا منعکس ساخته است. وی به دنبال این نامه از منصب خود استعفـا داده و حتی بدون آنکه منتظر اجازهٔ کنـاره گیری شود یزد را ترک گفته است.

به نظر میرسد که عقـاید مذهبی این دین جدید در ایران در شرف بسط و گسترش است. باب مؤسس این فرقه که اهل شیراز است و این اسم جعلی را (منظور عنوان باب

است) به خود بسته در آذربایجان زندانی است ، ولی در هر شهر بزرگی مریدانی دارد که با تعصب یا شکیبایی که غالبا در میان پیروان اصول جدید دیده میشود ، آماده‌اند تا در اثبات عقاید تازه‌شان حتی به استقبال مرگ نیز بروند ، چون چنین مرگی ورودشان را به بهشت تضمین می‌کند . خود باب اعلام داشته است که مهدی موعود آخرین امام شیعیان است ، که از انظار مردم ناپدید شده ، ولی قرار است دوباره در زمین پدیدار شود . و مدعی است که احکامش ، بین مریدان وی (که نه تنها به‌عنوان پیشوای مذهبی به او حرمت میگذارند ، بلکه از وی به عنوان سلطان عصر جهان که سایر سلاطین باید طوع عبودیتش را گردن بنهند نیز اطاعت مینمایند) جانشین فرامین قرآن میباشد . علاوه بر این دکترین مزاحم ، آنها اصول دیگری نیز اختیار کرده‌اند که مضر به حال اجتماع است .

پیروان این مسلک تصور میکنند که پیشرفت و ترقی آنها نتیجهٔ مشیت الهی بوده است و باید سلطنت مقدسین بر دنیا حکمفرما باشد . پس بر این مقدسین قانونا رواست که مال و ثروت کفار را ــ به هر نحوی که باشد ــ تصاحب کنند .

استدلال و الهام آسمانی (۱) وسائل فعلی القاء اندیشه و حصول اعتقاد در مأموریت باب است ، لذا هنوز از تغییر مذهب به زور شمشیر علنا اظهاری نشده است .

اگر اصول عقاید این واعظ ، که چیز تازه‌ای در بر ندارد ، به حال خودش گذاشته شود ، بدون شک بی‌اهمیت بودنش آشکار شده و رو به زوال خواهد گذاشت . فقط زجر و عقوبت

۱ ــ به عقیدهٔ خود بابیان

است که میتواند آنان را از افول و خفت رهایی بخشد . و بدبختانه این جدیدالمذهب‌ها همگی از پیروان دین اسلام هستند ، که در عقوبت مسلمان مرتد ، آیینی غیرقابل انعطاف است ، لذا مقامات شرعی و عرفی هر دو به قلع و قمع این فرقه ذیعلاقه هستند .

از قراین چنین برمیآید که این مذهب در تهران ، بین همهٔ طبقات مردم ، بدون آنکه حتی روی توپخانه و پیاده نظام ثابت نیز دست رد گذاشته باشد ، مریدانی کسب کرده است . تعداد آنان در این شهر ، تصور میرود ، به قریب دو هزار نفر بالغ گردد .

افتخار دارم که با بزرگترین احترام ــ جناب لرد ! ــ منقادترین چاکر ناچیز جناب لرد باشم . (۱)

امضاء (ناخوانا)

ظاهرا بدنبال این گزارش ، و همچنین پس از حوادث و برخوردهایی که در شهرهای مختلف ایران ، بین بابیان و مخالفان آنان روی داد ، وزارت امور خارجهٔ انگلیس ، خواستار اطلاعات تازه‌تر و مشروح تری در این باره شده و از نمایندهٔ سیاسی خود در ایران خواسته است ، تا اصول اعتقادات فرقه بهائی را برای دولت متبوع خویش تشریح کند .

نمایندهٔ انگلیس پس از تماس با یکی از مریدان باب ــ ظاهرا یکی از مریدان معتقد و صاحبنظر او ــ و کسب نظرات موافق و مخالف ، گزارش زیر را به لندن ارسال داشته است :

۱ ــ بایگانی عمومی انگلیس ، F.O. 60-150 برگ ۱۱۰ ــ ۱۱۳

شماره‌ٔ ۷۲ اردوی نزدیک تهران ۲۱ ژوئن ۱۸۵۰

به جناب لرد پالمرستون ــ رونوشت به مستر جی .ا .ا سیتونس .

برحسب تعلیمات جناب لرد ، اینجانب افتخار دارم ، شرحی دربارهٔ مسلک جدید "باب" لفا ارسال دارم .

مطالب محتوی در ضمیمهٔ شمارهٔ یک ، از شرحی گرفته شده ، که توسط یک تن از مریدان باب به‌من داده شده است ، و البته من شکی در صحت مطالب آن ندارم .

شرح دوم از نامهٔ یک مجتهد بزرگ یزد استخراج شده و نمیتواند موثق باشد . (۱)

در یک جمله : این ساده‌ترین مذاهب است که اصول آن در ماتریالیسم ، کمونیسم و لاقیدی مطلق نسبت به خیر و شر و کلیهٔ اعمال بشر ، خلاصه میشود .

افتخار دارم که با بزرگترین احترام ، منقادترین چاکر ناچیز شما باشم .

امضاء (ناخوانا) (۲)

---

۱ ــ اسناد وزارت خارجه انگلیس ــ پرونده ۳۷۹ ــ F.O. 60-152 برگ ۱۱۰ .

۲ ــ تعبیری بی‌ادبانه است ، چرا نمی‌تواند موثق باشد ؟ عالمی شرحی دربارهٔ یک جریان جدید می‌نویسد ، این نوشته ــ اگر نویسنده مجتهد و آگاه و متقی باشد ــ حتما موثق است . سیاسیون همیشه همه‌کس‌را مانند خود دغلباز می‌دانند .

from a chief Priest in Yezd, and cannot be trusted -

This is the simplest of religions. Its tenets are summed up in materialism, communism, and the absolute indifference of good and evil, and of all human actions -

I have the honor to be, with the greatest respect,
My Lord,
Your Lordships'
most obedient,
humble servant.
Justin Sheil

اردوی نزدیک تهران ۲۱ ژوئن ۱۸۵۰
نایب سرهنگ . . .

شرحی از بابیگری

باب ، اسم واقعیش میرزا علی‌محمد است . وی ایرانی و اهل شیراز است (۱) . پدرش در آن شهر تاجر بود . سنش سی و دو سال است و از آنزمـان که خودش را صاحب‌زمان ، یا امام مهدی موعود اعلام کرده است ، شش سال می‌گذرد . صاحب زمان ، دوازدهمین امام یـا آیت بزرگ خداست در

---

۱ ــ با این که بهائیت را میرزا علی‌محمد باب شیرازی تبعه و متولد ایران تشکیل داده و همه بهائیان بعد از او نیز ایرانی بودند ، با این حال همهٔ اینان با ایران و ایرانیان دشمن بودند . شوقی ربانی در کتاب "لوح قرن" چنین می‌نویسد :

" . . . افراد ملت ایران که به قساوتی محیرالعقول و شقاوتی مبین ، به تنفیذ احکام ولاة امور و رؤسای شرع اقدام نمودند و ظـلم و اعتسافی مرتکب گشتند که به شهـادت قلم میثاق درهیچ تاریخی از قـرون اولی و اعصار وسطی از ستمکارترین اشقیا حتی برابرهٔ افریقا شنیده نشد ، بجزای اعمالشان رسیدند و در سنین متوالیه آسایش و برکت آن ملت متعصب جاهل ستمکار بالمره مقطوع گشت ، و آفات گوناگون از قحطی و وبا و بلیات اخری کل را از وضیع و شریف احاطه نمود ، و ید منتقم قهار چندین هزار نفس را به باد فنا داد . . . " . اینست خوشحالی سومین پیشوای بهائیت از مرگ ایرانیان و گرفتاریها و سختیهایی که برای ایرانیان روی داده است .

(لوح قرن ، ص ۱۲۸، چاپ تهران)

سلسلهٔ جانشینان علی ، داماد محمد (پیامبر اسلام) (۱) و از اعقاب پشت در پشت وی می‌باشد ، که در حدود یکهزار و پنجاه سال پیش، غایب گشت ، و هنوز انتظار بازگشتش میرود . "باب" در زبان عربی به معنی "در" است ، و وی ادعا می‌کند که "در" دانش است (۲) .

مریدانش گفته می‌شود قریب پنجاه هزار نفر است ، اما تصور می‌رود که یکصد هزار نفر به حقیقت نزدیکتـر باشد . این افراد در سراسر ایران پخش شده‌اند و تعدادی نیز در کردستان (۳) به سر می‌برند .

افراد این فرقه ، محمد را بـه عنوان یک پیغمبر قبول دارند ، و به اصول الهـی قرآن معتقدند ، ولی باب مدعی است که تا این لحظه فقط معنی ظاهری قرآن فهمیده می‌شد .

---

۱ ــ در این اسنـاد ، بطور کلی ، نامهای پیشوایـان و رهبران دین مقدس اسلام بدون هیچگونه عنوان یا ابراز احترامی (مانند "صلی الله علیه و آله" و "علیـه السلام") که وظیفهٔ هر فرد مسلمان هنگام یادآوری از این شخصیتهای الهی است ، آمده است . خواننده صاحبنظر توجه دارد که این گزارشها از سوی یک فرد غیر مسلمان برای مقامهای دولتی غیر اسلامی ارسال شده است . ما هم به‌همان صورت آنها را نقل می‌کنیم . امیدواریم هم میهنان عزیز و مسلمانان معتقد ، این امر را به حساب عدم توجه نگارنده نگذارند ، بلکه امانت و صداقت راوی را در نقل گزارشها علت دانند .

۲ ــ این تفسیر ، درست نیست . منظور از عنوان "باب" دری است که باید بین مقام الوهیت و بندگان او در زمین وجود داشته باشد . یا به تعبیر دیگر رابطه و واسطه‌ای بین خداوند عالم و برگزیدگان او از یکسو و عالمیان از سوی دیگر .

۳ ــ ظاهرا منظور کردستان عراق و ترکیه است .

و اینک او آمده است تا رموز واقعی و جوهر الهی کلام خداوند را توضیح دهد . با همهٔ اینها چنانکه در قسمت بعدی شرح ملاحظه خواهد شد ــ کلمات "پیغمبر" و "اصول الهی" ــ در اعتقادات و تبلیغات آنان ــ بی‌معنی است .

باب اعلام می‌دارد که تا این لحظه کلیهٔ اصول اسلام دربارهٔ نماز و روزه و حلال و حرام در خوردنیها واجب بوده است ، ولی اکنون بر وی مقدر شده است تا اعلام دارد که : نماز واجب نیست . هرکس ممکن است بر حسب تمایلات خود نماز بخواند یا نخواند ، ولی در واقع هرکس باید همیشه به خدا یا به "الوهیت" فکر کند . روزهٔ سی روز ماه رمضان و سایر روزه‌ها همه منسوخ و ملغی است ، و همه‌گونه غذایی حلال به شمار می‌رود .

دادن صدقه نسبت به همه جائز است ، ولی بین بابیها مال باید همیشه مشترک بوده باشد و هیچ کس نباید از دیگری ثروتمندتر باشد .

همهٔ مردم یکسان هستند و بین حلال و حرام ، آن‌طور که بین مسلمانان رایج است ، تفاوتی نیست .

در آیین بابیان آمیزش جنسی بسیار آمیخته به هرج و مرج است (یعنی رعایت آیین ازدواج برای مجامعت واجب نیست) ، یک مرد و یک زن تا هر وقت که دلشان بخواهد ــ و نه بیش از آن ــ با یکدیگر به سر می‌برند . و اگر مردی دیگر به تملک آن زن مایل شود ، به اختیار زن است (نه با مردی که شوهرش او است) که با این امر موافقت کند . مرد ممکن است بی‌اندازه زن داشته باشد ، زن هم همین اجازه را دارد .

ضبط اموال کلیهٔ کسانی که بابی نیستند مجاز است .

امتیاز طبقاتی وجود ندارد ، به استثنای امتیازی که طبیعت از لحاظ اختلاف فهم و شعور در نهاد بشر به ودیعه نهاده است .

یک دروغ وجود دارد که توسط مسلمانها جعل شده است و آن این‌که مقاربت محارم با یکدیگر مباح است . در صورتی‌که نزدیکترین مقاربتی که مجاز است بین بنی‌اعمام می‌باشد .

در اینجا جهنم یا بهشت وجود ندارد . بنابراین روز قیامت نیز مطرح نیست . تقدیر بشر در واقع نیستی و فناست . بشر و همهٔ موجودات و نباتات ــ خلاصه همه‌چیز ــ بدون استثنا در الوهیت مجذوب خواهد شد . همه چیز خداست (اصطلاح صوفیها که هر چیزی را انعکاسی از خدا تلقی می‌کنند) ، و بنابر این مجذوب جزئی از الوهیت است . عقوبت جهنم و لذت بهشت در همین دنیاست ، و چیزی به عنوان معصیت ، و بخصوص چیزی به عنوان تقوی وجود ندارد . تنها چیزی که بابیان در مناسبات افراد بشر با یکدیگر در نظر دارند اینست که ارادهٔ بشر در همهٔ چیزها قانون وی به شمار می‌رود .

گرویدن به بابیگری صحیح است ، ولی اعمال زور مجاز نیست مگر نسبت به مسلمانان که قتلشان در همهٔ موارد مجاز می‌باشد ، زیرا آنها دشمنان باب و مریدانش هستند ، و همچنین افول مذهب اسلام تقدیر آسمانی است ، یعنی باید اتفاق بیفتد و باید اجرا شود .

در عین لاقید بودن نسبت به همه‌چیز ، تنها دلیل تمایل بابیان برای گرواندن افراد دیگر به این آیین آنست که بشر فقط از طریق بابیگری ممکن است پیشرفت کند .

ظاهرا مطلق‌ترین نوع ماتریالیسم ، جوهر اعتقاد آنها

را تشکیل می‌دهد: خدا یکی است. هر "ماده" یا "ذره" انفرادی، خواه زنده باشد یا نباشد، خداست، و همه خداست، و هر چیز انفرادی همیشه بوده، همیشه هست، و همیشه خواهد بود.

باب در شیراز به موعظه پرداخت، ولی بزودی توقیف شد و به قلعه‌ای در کوههای کردستان اعزام شد که اکنون آنجاست. زیاد معلومات ندارد، عربیش از لحاظ صرف و نحو بد است، ولی مدعی است که وی باید قواعد کهنه صرف و نحو آن زبان را کنار بگذارد.

پس از باب دو تن از مریدان معروف وی بودند که هر دو مجتهد یا دکتر در شرع اسلام بودند و هنگام زد و خورد در مازندران کشته شدند.

در فارس سید یحیی ــ که اخیرا در یزد و در نبرد با قشون شاه خود را سرشناس ساخته ــ رئیس آنهاست و در زنجان آقای محمدعلی مجتهد آنها را رهبری می‌کند.

در کرمان مدعی دیگری ظهور کرده است که می‌گوید وی باب حقیقی است ولی بابیها او را منفور می‌دارند.

اگر باب اعدام شود تفاوتی نخواهد کرد، زیرا بازهم باب‌های دیگری وجود خواهند داشت.

در مازندران ۵۷۵ بابی به قتل رسیدند، ولی آنها نیز در مقابل سه چهار هزار نفر از مخالفان خود را از بین بردند.

هنگامیکه یک بابی وارد اطاقی می‌شود، می‌گوید:
الله عظیم (خدا بزرگ است)، سایرین پاسخ می‌دهند:
الله اکبر (خدا بزرگترین است).
بابی اگر زن باشد، هنگام ورود به‌اطاق می‌گوید: الله اجمل

(خدا زیباترین است)، سایرین پاسخ می‌دهند:
الله ابها (خدا درخشنده‌ترین است).
(امضاء ندارد) (۱)

در حالی‌که مبارزه با باب و پیروان او ــ که در آن هنگام در سرتاسر کشور اوج گرفته بود ــ اهمیت داشت و طبعا لازم بود که حکومت مرکزی همهٔ نیروهای خود را برای سامان دادن به این مشکل تازه تجهیز کند، در آن هنگام، یعنی در بدترین موقع ممکن، دولت مبارزه با روحانیون را آغاز کرد، و بدین ترتیب بیش از پیش بر آشفتگی کشور افزود.

با توجه به اینکه روحانیون خود بزرگترین سد در راه گسترش کار بابیان بودند، می‌توان دریافت که حکومت مرکزی تا چه حد عدم کفایت و بی‌سیاستی از خود نشان داده است.

اتخاذ این روش در حال آشوب در مملکت مطلبی است که مورد توجه نمایندهٔ سیاسی انگلیس در ایران قرار گرفته و گزارش بعدی خود را به این موضوع اختصاص داده است:

اردوی نزدیک تهران ــ شماره ۷۷ ــ ۲۵ ژوئن ۱۸۵۰

جناب لرد

شورش زنجان هنوز سرکوب نشده‌است. بابیهای آن‌شهر، با غیرت و تعصب مخصوصی که ویژهٔ جدیدالمذهب‌هاست به دفاع از خودشان ادامه می‌دهند، و زندگی پر از ذلت و خفتی را که مطابق اعتقادات خودشان است می‌گذرانند. گفته می‌شود که برای حفظ قسمتی از شهر که قبلا به تصرف

۱ ــ بایگانی عمومی انگلستان، F.O. 60-152 برگ ۳۷۹

آنها در آمده است، و برای مقابله با قشون شاه، از دهات و قصبات مجاور کمک می‌گیرند، هر روز تعدادی از طرفین به قتل می‌رسند، ولی بدیهی است که شورشیان مآلا چاره‌ای نخواهند داشت، جز اینکه تسلیم شوند. به نظر شما این نکته اندکی عجیب به‌نظر نمی‌رسد که شهری بی‌اهمیت مثل زنجان ـ یعنی شهری که در دسترس همهٔ منابع نظامی تهران و آذربایجان قرار دارد ـ دست به شورش بزند..؟

در فارس بابیهایی که با هدایت رهبرشان سید یحیی از یزد گریخته بودند، بار دیگر شروع به‌جلب توجه کرده‌اند. به آنها اخطار شده بود که دیگر وارد شیراز نشوند، ولی آنان با اندک فاصله‌ای به شهر نزدیک شده‌اند. البته تاکنون از هر حرکت یاغیگرانه در ایالت فوق پرهیز کرده‌اند.

سایر قسمتهای ایران، به استثنای ترکمن‌های کوکلان، در این لحظه آرام است.

به نظر می‌رسد که طرح فعلی وزیر ایران انقیاد کامل ایلات فارس مخصوصا ایلات ساحلی باشد، که تاکنون فقط در ادوار بسیار نامرتب و موقت به فرمان شاه ایران گردن نهاده‌اند. اما اینک به اطاعت درآوردن دائمی آنان هدف وزیر ایران است. نخستین مساعی وی محتملا علیه ایلخانی، رئیس ایل بزرگ قشقایی ـ که بر حسب فصل، متناوبا بین ارتفاعات و اراضی پست فارس کوچ می‌کنند ـ متوجه خواهد بود. این خان علاوه بر اینکه رئیس یک ایل مقتدر قشقایی است، به‌عنوان یک طرفدار قدیمی و سرشناس دولت انگلستان نیز در معرض کینه‌ی امیر نظام قرار دارد.

مساعی وزیر ایران برای واژگون ساختن قدرت مقامات مذهبی منحصر به تبریز نبوده است. در تهران نیز وی موفق

شده است نفوذ امام جمعه را از راه ترغیب و گاه توسط تهدید و گاه با مداهنه ـ به تسلیم شدن در برابر طرح از بین بردن حق "تحصن" کاهش دهد. این حقی است که تاکنون مسجد وی از آن برخوردار بوده است.

از بین بردن این تنها منبع ضد ظلم در ایران، به‌نظر من باعث کمال تأسف است، ولی به عقیدهٔ من وزیر ایران برای تحقق این هدف به مراتب بیش از آنچه که در حال حاضر تصور می‌کند دچار اشکال خواهد شد. نامه‌ای که اخیرا از حضرت اشرف (مقصود همان وزیر ایران است) دربارهٔ مطلب دیگری دریافت داشته‌ام ـ مطلبی که هنوز برای معروض داشتن آن به‌جناب لرد آمادگی ندارم ـ برایم فرصتی فراهم ساخت، تا در خلال پاسخی که ارسال داشتم، احساساتم را علیه این تصمیم و بر له بر هم نزدن روش "تحصن" ابراز دارم. افتخار دارم که مستخرجه‌ای از آن مراسله را ضمیمه کنم. مع‌هذا امید زیادی نیست که این پاسخ بتواند در طرحهای وی، مبنی بر استقرار سلطهٔ مطلق و بدون نظارت هیچ‌گونه قدرتی در سراسر ایران، تغییری دهد، حتی با درنظرگرفتن اینکه چه بسا احتمال دارد که خودش روزی مجبور شود جان خود را از راه همین تحصن نجات بخشد. زیرا یک ایرانی ندرتا افکارش را از ساعت حاضر فراتر می‌برد.

در اصفهان نیز به کوشش مشابهی برای لغو روش "تحصن" مبادرت شده است، ولی گفته می‌شود که اهالی مسلحانه در مقام دفاع از این "حق خود" برآمده و حاکم را وادار ساخته‌اند که از اجرای نقشه‌اش دست بردارد.

الغاء "تحصن" موجبات ناراحتیهای فراوانی را برای هیئتهای خارجی فراهم خواهد ساخت. زیرا وقتی که مردم

متوجه شوند که دیگر در مساجد و مراقد مطهر که تاکنون درآنجا متحصن می‌شدند از این پس در امان نیستند و حرمت تجاوز به این اماکن مقدس از بین رفته است ، ناچار خواهند شد ــ همانطور که فعلا نیز گاهی اتفاق می‌افتد ــ طبعا به هیئتهای نمایندگی انگلستان و روسیه روی آورند و پناه بجویند .

وزیر ایران موازین حکومتش را تنها به لغو " تحصن " محدود نمی‌کند ، بلکه دامنهٔ مراقبتش به قهوه‌خانه‌ها و آلونکهایی که مردم برای صرف چای درآن جمع می‌شوند و نقالها درآنجا به قصه‌گویی و داستان‌سرایی می‌پردازند نیز کشیده شده است . اکنون در این اماکن رفع عطش و تفریح ساده بر روی مردم بسته شده است ، از ترس اینکه مبادا به محل انعقاد نطفهٔ توطئه و خیانت به دولت مبدل گردند .

تسخیر مشهد وزیر ایران را لبریز از غرور اعتماد به منابع اطلاعاتی و بصیرت خود کرده است ، و طبعا مراتب اعتمادی نیز که شاه نسبت به وی داشته ، به مراتب افزایش یافته است . خلق و خوی مستبد و مطلق وی تدریجا گسترش می‌یابد ، و من می‌ترسم که ــ همان طور که قبلا به نظر جناب لرد رساندم ــ شرایط حکومتش به حفظ اقتصاد ، و میل مفرط به حفظ ایران از تخطی خارجی مخصوصا دست‌اندازی روسها منحصر گردد .

افتخار دارم که با سرشارترین احترام ، جناب لرد ، منقاد ترین چاکر ناچیز جناب لرد باشم .

محل امضاء (۱)

۱ ــ بایگانی عمومی انگلستان ، F O. 60-152 برگ ۳۷۹

ماجرای کشته شدن "باب" و به‌اصطلاح غیب‌شدن او از فراز چوبه دار نه تنها پایان کار بابیان نیست ، بلکه ماجرایی است که بیش از پیش آتش آشوب را دامن می‌زند . در محیط بسته و محدود آنروز ایران ، با نبودن وسایل ارتباطی و رونق داشتن بازار شایعه و شایعه پردازی ، اعدام باب مشکلی را حل نکرد که هیچ باعث بروز مسائل و مشکلات تازه‌ای نیز گشت .

نمایندهٔ انگلیس در ایران ، طی گزارش بعدی خود ، به این مطلب اشاره کرده است :

اردوی نزدیک تهران — شمارهٔ ۸۸ — ۲۱ ژوئیه ۱۸۵۰

جناب لرد

در مجادله بین قشون شاه و بابیهای زنجان که در این شهر جریان داشت ، فترتی روی داده است . رئیس این فرقه در زنجان که یکی از ملایان عالیقدر و سرشناس شهر است ، چندی قبل به من نامه‌ای نوشت و طی آن اعلام داشت که وی را بدروغ متهم به بابیگری کرده‌اند . و از من خواهش کرد تا شفاعت کنم و او و یارانش را از جبر و عنف نظامیان نجات بدهم . وی نامه‌ای نیز با همین مفاد برای امیر نظام ضمیمه کرده بود . وزیر ایران به این شخص پاسخ داد که مایل است ادعای وی را بپذیرد ، ولی او نیز برای ثابت کردن صمیمیتش باید به دربار شاه بیاید و خود را تسلیم کند . در همین حال یک دستهٔ دیگر از قشون ــ بدون اینکه توجهی به این شرط معطوف شود ــ دستور یافت تا به محاصرهٔ وی و پیروانش ادامه دهد .

مؤسس این مسلک در تبریز اعدام شده است . وی توسط شلیک دسته جمعی با تفنگ کشته شد ، و چیزی نمانده بود که

مرگش به این مذهب رونق و جلای بیشتری به‌بخشد ، و موجب کثرت جدیدالمذهب‌ها گردد .

قضیـــه از این قرار بود : وقتی که پس از شلیک تفنگها دود و غبار فرو نشست ، بر چوبهٔ اعدام از باب اثری دیده نشد ، و امت انتشار دادند که وی به سماوات صعود کرده است، حال آنکه گلوله‌ها طنابی را که وی با آن بسته شده بود پاره کرده بود ، پس از کمی جستجو ، وی را که به گوشه‌ای پناه برده بود یافتند و به ضرب گلوله از پای درآوردند ، اگرچه مرگ‌وی بنا به اعتقاد پیروانش در اصل قضیه تفاوتی نخواهد داد ، زیرا باب باید همیشه زیست کند .

پیروانش در فارس شدیـــدا تحت نظر قرار گرفته‌اند . سید یحیی که از یزد با قوای بزرگی از بابیها به آن ایالت گریخته بود شکست خورد و دستگیر شد ، هرچند قبلا دوبار حملات قشون شاه را دفع کرده بود .

در مشهد اعدامهای بسیاری صورت گرفت . در اینکه سردسته‌های این فتنه‌جویان ، در شورش اخیر ، فجایع فراوانی مرتکب شده و مستحق مرگ بودند ، هیچ‌گونه تردیدی نیست ، مع هذا شاید بهتر بود که توجهات شاه به سوی بسط و تعمیم ترحم و عفو سوق داده می‌شد . همان‌طور که انتظار می‌رفت شاهزادهٔ حاکم ، در تحمیل و اخذ جرایم سنگین ، به موازین مستبدانه‌ای توسل جسته بود . و نتیجهٔ آن شدت عمل این شد که چند صد خانواده به ترک مشهد مبادرت ورزیدند و به هرات گریختند .

اخیرا چند زلزلهٔ بسیـــار شدید در خراسان به وقوع پیوسته است که خسارات فراوانی به بارآورده و تلفات بسیار داشته است .

to intercede and save himself and his companions from military violence – He enclosed a letter of the same purport to the Ameer i Nizam – The Persian Minister replied to this person that he was willing to accept his declaration, but that in proof of his sincerity he must present himself at the Shah's Court – No notice having been taken of this condition, a further body of troops has been summoned

to

اغتشاشاتی که در بهبهان، واقع در ایـالت فارس، به وقوع پیوسته بود سرکوب شده است، و سایر نقاط ایران به نظر می‌رسد که رو به آرامش باشد. اما هنوز خوانین گرمسار یا اراضی پست (مقصود قشلاق است) واقع در کرانهٔ خلیج فارس تحت انقیاد در نیامده‌اند، و ممکن است بدون اغراق گفته شود که نارضایی در سراسر کشور بشدت حکمفرماست.

افتخار دارم که با بزرگترین احترامات ــ جناب لرد ــ منقادترین چاکر ناچیز جناب لرد باشم.

امضاء (ناخوانا) (۱)

پس از کشته شدن باب آشوب بالا گرفت. مخصوصا بلوای زنجان که کار را به لشگرکشی بزرگ و به کار بردن توپ و توپخانه کشاند. مقاومت بابیها در این شهر شگفت‌انگیز است، تا آنجا که تعجب یک دیپلمـات خارجی، چون نمایندهٔ دولت انگلیس، را نیز باعث می‌شود. مخصوصا شرکت زنان در نبردها، تیراندازی آنان و قتل و کشتار مخالفان توسط این زنان، بیش از پیش شگفتی‌زاست.

با آنکه تاریخ و شمارهٔ ترتیب این گزارش، بعد از گزارش قبلی است، ولی نویسندهٔ آن ظاهرا به علت محاصرهٔ شهر و زد و خوردهایی که در آن جریان داشته، از خبر کشته شدن باب آگاهی نداشته است. از طرفی چون در اینگونه برخوردها و اوضاع و احوال، بازار شایعات بشدت داغ می‌شود، احتمال دارد خبر کشته شدن باب همراه غایب شدن او از فراز چوبهٔ اعدام، با شاخ و برگ بسیار، به متخاصمین رسیده و طبعا تنها یک شایعه تلقی شده باشد.

به هر حال این متن گـزارشی است کـه از داخل اردوی قوای ایران دربارهٔ وضع جبهه جنگ به انگلیس مخابره شده است:

۱ ــ بایگانی عمومی انگلستان، F.O. 60-152,379

My Lord.

Your Lordship's

most obedient,

humble servant.

Justin Sheil

P.S. Having heard that there was an intention of inflicting torture on the two assassins who were captured, my Russian colleague and I addressed a joint note to the Minister for Foreign Affairs, of which I have the honor to enclose a copy for Your Lordship's information recommending the Government not to have recourse to this barbarous practice. Before the Government had received this note, torture had been inflicted, but since

اردوی ایرانی مقابل زنجان
رونوشت

۳۰ اوت ۱۸۵۰ نایب سرهنگ ... شمارهٔ ۱۰۶ ضمیمه دارد

آقای عزیز من

امروز بیگلربیگی محمدخان را کماکان مقابل این محل مشغول یافتم . بابیها فقط یک محلهٔ شهر را در تصرف دارند، و در طی حملهٔ اخیر قشون دولتی که از دیوار شمالی صورت گرفت، تعدادی به عقب رانده شده‌اند . اکنون آنها زاویهٔ جنوب‌شرقی شهر را متصرف هستند، و بیگلربیگی چهار توپ را روی برجها (باستیون‌هائی) که اخیرا تسخیر شده سوار کرده و چهار پنج توپ دیگر را به داخل شهر برده است . مقاومت بابیها به نظر می‌رسد که سر سختانه ترین مقاومتهای ممکن باشد، و با کمال مهارت رهبری می‌شود . (۱) این مردم همه‌جا را سنگر بندی کرده و کلیهٔ منازل محلهٔ خود را به صورت قلاع و استحکامات در آورده‌اند ، به طوری که هرچند اکنون تعداد آنها در اثر فرار و تلفات به مراتب کاهش یافته و گفته می‌شود که از افراد مبارزشان بیش از ۳۰۰ نفر باقی نمانده‌اند ، مع هذا موقعیتشان چنان مستحکم است که بدون شک عقب راندنشان با مشکلات زیادی برخورد خواهد

۱ ــ این تعبیر قابل توجه و دقت است ، زیرا این رهبری که به "کمال مهارت" توصیف شده است ، از طریق خارجیان بوده است که می‌توانسته‌اند براحتی در این جریانها دخالت کنند و دست داشته باشند .

کرد . آنها با روحیه‌ای بسیار قوی و رویه‌ای سرسخت و لجوجانه می‌جنگند . حتی زنها نیز که چند تن از آنان به هلاکت رسیده‌اند ، در این نبرد شرکت دارند و چنان خوب نشانه روی می‌کنند که تاکنون بسیاری از افراد قوای دولتی را از پای درآورده‌اند . تحت این مقتضیات ، پیشروی با حد اکثر اشکال صورت گرفته است ، زیرا به محض آنکه افراد قشون در معرض دید دشمن واقع می‌شوند هدف اصابت تیر آنان قرار می‌گیرند . بابیها هم با پیوستن تیرهای آهن با یکدیگر دوتا توپ نیز ساخته‌اند ، ولی هر بار که آنها را شلیک می‌کنند خراب می‌شود . هم اکنون قاصدی از تهران رسیده و خبر می‌دهد که شش توپ سنگین و مقادیری ذخائر و مهمات در راه است . مع‌هذا بیگلر بیگی قصد دارد فردا سپیده دم ، باز از تهران تقاضای کمک کند ، تا توسط آن بتواند سراسر شهر را به تصرف درآورد . تاکنون همهٔ مساعی بیگلربیگی برای سرکوب ساختن این بابیهای لجوج و یکدنده با استهزاء آنها مواجه شده است . امروز تأکید شد که آنها فرد بدبختی را که قصد وساطت و میانجیگری داشته فورا به قتل رسانده و سایر مردم واژگون بختی را که به دستشان افتاده‌اند به خاک هلاکت نشانده‌اند . بابیان در این مورد به انواع فجایع و وحشیگری دست زده و حتی عده‌ای را مثل اسب نعل کرده‌اند و عده‌ای دیگر را از یک دست و یک پا آویزان کرده و برخی را زنده زنده در آتش افکنده‌اند .

ملا محمدعلی که سر دستهٔ این مدافعین متعصب است ، آنها را به نوید آن که اگر در جنگ شهید شوند ، روحشان جاوید خواهد ماند ترغیب می‌کند که با قوای دولتی به‌جنگند ، تا آنجا که یا شربت شهادت بنوشند و در زمرهٔ مقدسین

قرار گیرند و یا پیروز شوند و بر اسب مراد سوار گردند ، و قلمرو خود را از شرق تا غرب گسترش دهند . او از هم‌اکنون یکی از دوستانش را به‌پاس خدماتی که انجام داده به حکومت مصر منصوب کرده است ، و به سایرین نیز وعدهٔ بخشش شهرها و آبادیهای فراوان داده است . وی علاوه بر اینها به آن‌ها اطمینان می‌دهد که دولت روس در این جنگ یار و مددکار آنهاست ، و از هیچ گونه کمکی در این راه دریغ نخواهند ورزید . مع‌هذا تصور می‌رود که هرچند بسیاری از پیروانش در کمال ایمان و غیرت از او پشتیبانی می‌کنند ، با همهٔ اینها ، بسیاری دیگر نیز در صورتی که راه فرار داشته باشند و بتوانند خودشان را از معرکه کنار بکشند و جانشان را نجات دهند ، در اولین فرصت به وی پشت خواهند کرد و راه سلامت را پیش خواهند گرفت .

من تصور می‌کنم که بیگلر بیگی تاکنون بسیار خوب از عهدهٔ انجام وظائف محوله برآمده است ، زیرا مشاهده می‌کنم که قبل از او هیچ‌کاری انجام نمی‌گرفته و بین افراد قشون نارضایی و اکراه حکمفرما بوده و جز توبیخ چیزی وجود نداشته است ، در صورتی که در همین چهارده روزی که از ورود وی می‌گذرد ، وضع کاملا تفاوت کرده است . ظلم و ستمی که گزارش می‌دهند توسط بیگلر بیگی مجاز شناخته شده بی‌اساس به نظر می‌رسد و حقیقت ندارد .

با تقدیم احترامات

امضاء : کیت ادوارد ابوت (۱)

پس از سقوط زنجان ، کینه‌توزی و انتقام جوئی آغاز می‌شود . همان‌طور

۱ ــ بایگانی عمومی انگلستان ، F.O. 60-153,379 برگ ۳۸۱

که در گزارش پیشین خواندید ، بابیها در جریان نبرد به خشونتهای عجیبی دست زده بودند ، و اینک نوبت مردم بود که آن خشونتها را با خشونتهای بیشتری پاسخ دهند . این چگونگی تا آنجا می‌کشد که دیپلماتهای خارجی را به وساطت و میانجیگری بر می‌انگیزد :

تهران ــ ۱۶ دسامبر ۱۸۵۰ شمارهٔ ۱۶۰ به جناب ویسکانت پالمرستون

جناب لرد کنسول اعلیحضرت ، در تبریز ، به اطلاع من رسانده است که در زنجان سربازان قشون دولتی به بیرحمیهای بزرگی نسبت به بابیها دست زده‌اند ، مخصوصا رفتار هول‌انگیزی نسبت به زنان دستگیر شده داشته‌اند .

این مقتضیات را من به اطلاع وزیر ایران رساندم . امیرنظام به خاطر این اطلاع از من تشکر کرد و گفت که برای جلوگیری از ادامهٔ توحش و بربریت ــ که کاملا مغایر عواطف و احساسات اوست ــ اقدامات سریعی به عمل خواهد آورد .

شک نیست که هر دو طرف با زندانیانشان بدرفتاری می‌کنند ، ولی من مایلم تصور کنم که مستر استیونس شرح مبالغه‌آمیزی از آنچه در زنجان جریان دارد دریافت داشته است . در هر صورت ، طرز برداشت امیر نظام از دریافت مراسلهٔ من نمودار تغییر لحن وی ، و پیشرفت در رفتاری است که وی را وادار ساخته است تا به پیشنهاداتی با ماهیت فوق گوش دهد .

افتخار دارم جناب لرد که با بزرگترین احترامات ، منقادترین چاکر ناچیز جناب لرد باشم .

امضاء (ناخوانا) (۱)

۱ ــ بایگانی عمومی انگلستان ، F.O. 60-154

proceedings, which are entirely opposed to his sentiments and feelings -

Both parties no doubt ill treat their prisoners, but I am disposed to believe Mr. Stevens has received exaggerated accounts of what is passing at Zenjan at all events the mode in which my communication was received by the Ameer.i. Nezam shows an improvement in his tone, and in the temper with which he listens to suggestions of the above nature

I have the honor to be

with

No. 42.

Tehran.

March 14. 1851.

My Lord.

Four Bâbees, prisoners from Zengan, were executed here a few days ago - Several other members of that sect are in confinement in Tehran, some of whom are of extreme youth - I sent a message to day to the Ameer Nizam, expressing a hope that the lives of these persons might be spared - I said that abundance of blood, regarding the Bâbees simply as rebels, had been shed, and that it was not worthy of a person of his enlightenment to interfere with the

mercy

The Right Honorable
The Viscount Palmerston G.C.B.

با همهٔ اینها گزارش بعدی که در حدود سه ماه بعد ارسال شده ، حاکی از همین روح انتقامجویی و کینـــه توزی و قتل و کشتـار و اعدام بابیان در تهران و سایر شهرستانهاست :

تهران ــ چهاردهم مارس ۱۸۵۱ شمارهٔ ۴۲

جناب لرد

چهار بابی ــ از زندانیان زنجان ــ چند روز پیش در اینجا اعدام شدند . چندین نفر دیگر از پیروان این مسلک در تهران زندانی هستند ، که اغلب آنها در عنفوان شباب به‌سر می‌برند . امروز من پیامی برای امیرنظام فرستاده و اظهار امیدواری کردم که از اعدام این اشخاص صرف نظر شود . و یادآور شدم برای اینکه بابیها به عنوان "یاغـــی" شناخته شوند ، همین مقدار خونریزی کافی به نظر می‌رسد . و "دیگر در شأن شخص روشنفکری چون شما نیست که در تصورات و اعتقادات ذهنی هر طبقه‌ای مستقیما دخالت کنید " .

امیر نظام ، برای من تضمین فرستاد کــه این اشخاص اعدام نخواهند شد ، و قصد وی آنست که این اجتماع را از جهات مختلف پراکنده سازد . از هنگـام سرکوبی و انقیاد بابیان زنجـان تاکنون مریدان و پیــروان باب در صـدد برهم زدن نظم و آرامش عمومی برنیامده‌اند .

افتخار دارم که در کمال احترام ، چاکر ناچیز جناب لرد باشم .

امضاء (ناخوانا) (۱)

---

۱ ــ بایگانی عمومی انگلستان F.O. 60-149,381

به دنبال سرکوبی بلوای زنجان و سیل خونی که در شهرهای مختلف ایران به راه افتاد ، و در نتیجهٔ اعدام باب و پیروزی نیروهـــای دولتی و روحانیون ، فتنه اندکی فروکش کرد و بابیان که اغلب رهبران و صحنه‌گردانان خود را از دست داده بودند به خاموشی گراییدند . امید آن می‌رفت که از آن پس مملکت اندک آرامشی به خـود ببیند ، ولی درست در همین زمان ماجرای سوء قصد به ناصرالدین شاه اتفـاق افتاد . سوء قصدی نافرجام که بابیان عامل اجرای آن شناخته شدند و بار دیگر موج "بابی کشی" مملکت را فرا گرفت .

لازم به یادآوری است که ماهیت این سوء قصد و سوء قصد کنندگان ، هرگز چنانکه باید و شاید شناختـــه نشد . کمااینکـه درین زمان ما نیز هنوز اذهان عمومی جهانیان نه فقط در مورد قتل پرزیدنت کندی (۱) بلکه در زمینه ترور آبراهام لینکلن نیز قانع نشده است .

مطالبی که از گزارش نمایندهٔ سیاسی انگلیس در ایران مستفاد می‌شود ، این ظن و شبهه را تقویت می‌کند :

اردوی نزدیک تهران شمارهٔ ۹۹ ۱۶ اوت ۱۸۵۲

سوء قصد دامنه‌داری دیروز برای قتل شاه به عمل آمد .
اعلیحضرت در اردوی تابستانی خود در فاصلهٔ چند میلی تهران اقامت دارد . وی تازه سوار بر اسب شده بود تا عازم یک سفر چند روزهٔ شکـار شود که سه نفر ــ یـا به طوری که

---

۱ ــ یکی از بهترین و مستند ترین کتابهایی که دربارهٔ قتل کندی به زبان فارسی ترجمه و منتشر شده است کتـاب : "ماجرای قتل کندی" است نوشتهٔ زورین ، نویسندهٔ اتحاد شوروی ، ترجمهٔ آقای رضـا فرزانه . این کتاب از سوی انتشارات زرین ، در ۱۰۲ صفحه منتشر شده است .

بعضیها می‌گویند شش نفر ــ به او نزدیک شدند ، چنانکه انگار قصد دارند عریضه‌ای ــ همان طور که در این کشور معمول است ــ به وی تقدیم کنند . یکی از آن افراد دستش را روی جامهٔ شاه نهاد ، و هنگامی که دستش عقب زده شد هفت تیری را از کمرش بیرون کشید ، یکی از همکارانش در همین موقع دهانهٔ اسب شاه را گرفت. حیوان که دید جلویش گرفته شده است عقب رفت ، و وزیر مالیه که افتخار شرفیابی داشت شاه را از اسب پایین کشید . گلوله در صلب شاه اثر گذاشت ولی تپانچه که فقط با ساچمهٔ کبک‌زنی و تنها چند چارپاره پر شده بود ، فقط زخمی سطحی تولید کرد ، و من توسط جراح فرانسوی ماهر شاه اطمینان یافتم که جای کمترین نگرانی وجود ندارد . قاتل در اجرای هدف خود چنان مصمم بود که بلادرنگ خنجر بزرگی را بیرون کشید ، و علیرغم برداشتن چندین زخم بسیار سخت ، به قتل شاه اصرار می‌ورزید ، و امعاء و احشاء یکی از ملازمین را می‌درید و از کوشش خود دست بردار نبود تا به قتل رسید . دو تن از همدستانش نیز دستگیر شدند ، که یکی از آنها بشدت مجروح شده بود . در خلال این احوال ، دو گلولهٔ دیگر نیز به شاه شلیک شد ، گفته‌می‌شود که اعلیحضرت در تمام مدت سوء قصد کمال آرامش و متانت را به منصهٔ ظهور رسانید .

نخستین خبر این سوء قصد با اعلام این گزارش توأم بود که : "شاه کشته شده است" . اردوی سلطنتی ازهم پاشیده شد و جمعیت به سوی تهران هجوم آوردند . دکاکین بلادرنگ بسته شدند ، و در مدتی کوتاه طبخ نان قطع شد ، و همه به تکاپو پرداختند تا برای وقایع آینده مقداری آذوقه ذخیره کنند . ولی غارت و چپاول و یا شلوغی و ناامنی ایجاد نشد .

امروز برای اطمینان خاطر مردم و خاطر جمع ساختن آنها از سلامت وجود شاه یک صد و ده تیر توپ شلیک شد . افراد انبوه قشون مستقر در مجاورت تهران و همچنین جامعهٔ روحانیت و مقامات مملکتی برای دیدار شاه به‌اردوی سلطنتی رفتند و به شکرانهٔ سلامت وی ادارات و دوایر دولتی و بازار چندین شب چراغانی کردند .

دیروز بعد از ظهر به اتفاق وزیر مختار روس به حضور شاه شرفیاب شدیم ، تا مراتب تبریک و تهنیت را تقدیم داریم . شاه را طبق معمول چنین مراسمی در حال جلوس دیدیم ، و اعلیحضرت ناراحتی و اضطرابی به منصهٔ ظهور نمی‌رساند ، بلکه کرارا و با خشونت تکرار می‌کرد که این سوء قصد محرکانی داشته است .

اظهارات شاه متوجه سردار ــ که نامزدیش را برای حکومت کرمان چند روز پیش گزارش دادم ــ بود ، و نظر عمومی در ابتدای امر به این تبعهٔ روس به عنوان رهبر یک توطئه برای تغییر جانشینی ، و رهایی خود از تبعید از دربار معطوف شده بود .

هرچند در ماجرای سوء قصد و انتشار شایعهٔ قتل شاه ، عواملی از ناحیهٔ سردار مورد سوء ظن قرار گرفتند و متهم به ارتکاب توطئه شدند ، مع هذا من نمی‌توانم باور کنم که وی در این جنایت دست داشته باشد . باور کردنی نیست که توطئه‌کنندگان تا سرحد مرگ حتمی حاضر به فداکاری باشند ، مگر اینکه پای تعصبات مذهبی در میان باشد . بدین جهت در کمال اعتماد و اطمینان ، تصور و تأیید می‌شود که سوء قصد نسبت به شاه از انتقام بابیها سرچشمه می‌گیرد (بابی فرقه جدیدی است در ایران که اصول دین

آن ظاهرا باید ماتریالیسم باشد و معتقد است که همهٔ ذرات و همه کائنات قسمتی از وجود خداست) .

دو تن همدست قاتل که دستگیر شده‌اند ، خود را از پیروان این مسلک معرفی کرده‌اند ، وگفته‌اند که آمادهٔ مرگ بوده‌اند ، وآمده بودند تا شربت شهادت بنوشند و به بهشت بروند . و به عبارت دیگر در راه معتقدات خود فنا گردند .

تنها نشانهٔ ریشه‌دار بودن توطئه ، همانا فرار سه تن از توطئه کنندگان است که یقینا نتیجهٔ گسترش توطئه تلقی می‌شود ، زیرا شاه در اینگونه موارد ، معمولا دارای چند صد نفر ملازم است ، که همهٔ اطراف و جوانب او را احاطه کرده‌اند .

گفته می‌شود شاه عمیقا تأکید کرده است که دقایقی را بدون‌آنکه هیچ‌گونه تعجیلی از طرف ملازمانش نسبت به منع سوء قصد کنندگان به عمل آمده باشد ، با آنان در کشمکش بوده است . من این تأخیر و درنگ را به وحشت و حیرتی که در آن لحظات به اطرافیان دست داده بود ، و همچنین به تنگی و باریکی راهی که سوء قصد در آن رخ داد ، نسبت می‌دهم .

افتخار دارم که درکمال احترام به جناب لرد ، منقادترین چاکر ناچیز باشم .

امضاء

در زیر این گزارش، وزیر مختار اضافه کرده است : " چون مسموع شد که قصدی وجود دارد مبنی بر نیت واردآوردن شکنجه برآن دو قاتل دستگیر شده ، لذا همکار روس من و من مبادرت به ارسال یادداشت مشترکی خطاب به وزیر خارجه کردیم (که افتخار دارم رونوشتی از آن را برای اطلاع جناب

لرد ضمیمه سازم) (۱) مبنی بر توصیه به دولت که به این اقدام وحشیانه مبادرت نورزد . اما قبل از آنکه دولت این نامه را دریافت دارد ، شکنجه اجرا شده بود ، ولی از آن زمان تاکنون چنین عملی تکرار نشده است . " (۲)

۱ ــ متأسفانه متن یادداشت ، ضمیمهٔ گزارش نشده‌است .

۲ ــ بایگانی عمومی انگلیس، F.O. 60-171 برگ ۳۸۱

۲

جدائی آغاز می‌شود

همان طور که در اسناد وزارت خارجهٔ انگلیس دیدیم و پیش بینی شده بود ، با مرگ باب ، ماجرای بابیگری پایان نیافت ، زیرا بابهای دیگری نیز در گوشه و کنار ایران بودند ، و بویژه آنکه خود باب نیز علاوه بر تعیین جانشین ، مقدمات ظهور کسانی دیگر را فراهم ساخته بود .

دراین‌باره و همچنین دربارهٔ دستجات و گروههای گوناگونی که پس از کشته شدن باب پدید آمدند ، گفته‌ها و نوشته‌های بسیاری وجود دارد ، ولی ما به نقل نوشته احمد کسروی بسنده می‌کنیم ، زیرا وی طی چند صفحه از کتاب خود ، ماجرای کشته شدن باب تا روی کار آمدن شوقی افندی را منعکس کرده است :

کسروی پس از شرح مقدمات اعدام باب ، که به دستور میرزا تقی خان امیرکبیر و ناصرالدین شاه صورت گرفته بود ، با این تدبیر که "تا باب زنده است پیروانش از پای نخواهند نشست" ، چنین ادامه می‌دهد : " . . . راستی هم آن بود که بابیـان که سید باب را ((صاحب الزمـان)) می‌پنداشتند ، حدیثهایی را که در کتابهای شیعیان دربارهٔ شهرگشاییهای صاحب‌الزمان و یاران اوست به دیده گرفته ، امیدهـا به فیروزی خود می‌بستند و بـا آن امیدها ، اینجا و آنجا ، به کار برمی‌خاستند (۱) " .

---

۱ ــ بهائیگری ــ ص۵۱ ــ ۵۲

توبه نامه باب

داستان "توبه" کردن میرزا علی‌محمد باب و "فلک" کردن او را در همهٔ تواریخ بابیه، ضد بابیه و بیطرفها نوشته‌اند. بنابراین برای آگاهی خوانندهٔ این پژوهش به اختصار، از روی اسناد دولتی که در "انبوخته"های سلطنتی قاجاریه ضبط شده مختصری از وقایع را بازگو می‌کنیم. همچنین عین "توبه‌نامهٔ باب" را که در گاوصندوق مجلس نگه‌داری می‌شود می‌آوریم.

به‌طوری‌که نوشته‌اند، به‌دستور حسین‌خان والی فارس، در سال ۱۲۶۰، وی را از بوشهر (۱) به شیراز آوردند تا در محضر علمای شیراز سخن بگوید. به موجب گزارش والی فارس، چون نتوانست "سخن صواب بگوید" به دستور حسین خان پایش را فلک کردند و او را با وضع ناصحیح و غیر انسانی به مسجد شاه بردند.

میرزا علی‌محمد باب، برای نخستین بار به منبر رفت و "در حضور مردمی که در مسجد بودند، از دعوی خود پشیمانی نشان داد." با این‌که علماء دستور دادند او را چوب بزنند و توبه کرد با این حال از پای ننشست و کماکان به دعوی "صاحب الزمان"ی خود ادامه داد.

پس‌از چندی حاجی میرزا آقاسی صدر اعظم به‌آذربایجان تبعید شد، بهمن میرزا والی آذربایجان به ادعای او و سختگیری‌که علما تقاضا داشتند، وقعی ننهاد و او را به قلعهٔ چهریق که در منطقه ایل شکاک بود فرستاد. بعد از عزل بهمن میرزا و فرار او به روسیه و آمدن ناصرالدین شاه ولیعهد به تبریز، بار دیگر مسئله "باب" و دعوی او مطرح شد و علمای تبریز با حضور شاه برای شنیدن ادعای باب جلسه‌ای تشکیل دادند، ولی باز هم او از عقایدش دست بر نداشت و بار دیگر او را به چوب بستند.

---

۱ ــ بهائیان به گفتهٔ باب استناد کرده و بوشهر را "شبه الجزیره الخبیثه" نامیده‌اند.

ناصرالدین میرزا ولیعهد در گزارشی به شاه چنین می‌نویسد:

" هو الله تعالی شأنه

"قربان خاک پای مبارک شوم، در باب "باب" که فرمان قضا صادر شده بود که علمای طرفین را حاضر کرده با او گفتگو نمایند، حسب‌الحکم همایون محصل فرستاده با زنجیر از ارومیه آورده به کاظم‌خان سپرد و رقعه به جناب مجتهد نوشت که آمده به ادله و براهین و قوانین دین مبین گفت و شنید کنند. جناب مجتهد در جواب نوشتند که از تقریرات جمعی معتمدین و ملاحظهٔ تحریرات این شخص بیدین. کفر او اظهر من‌الشمس و اوضح من الامس است، بعد از شهود، تکلیف داعی مجددا در گفت و شنید نیست. لذا جناب آخوند و ملا محمد و ملا مرتضی قلی را احضار نمود و در مجلس از نوکران این غلام امیر اصلانخان و میرزا یحیی و کاظم‌خان نیز ایستادند. اول حاجی ملامحمود پرسید که مسموع می‌شود که تو می‌گویی من نایب امام هستم و بابم، و بعضی کلمات گفته که دلیل بر امام بودن، بلکه پیغمبری تست، گفت: بلی حبیب من، قبلهٔ من، نایب امام هستم و باب هستم و آنچه گفته‌ام و شنیده‌اید راست: اطاعت من بر شما لازم است. به دلیل ادخلوا الباب سجدا، و لکن این کلمات را من نگفته‌ام، آنکه گفته است، گفته است. پرسیدند: گوینده کیست؟ جوابداد: آنکه به کوه طور تجلی کرد، روا باشد اناالحق از درختی چرا نبود روا از نیک‌بختی. منی در میان نیست. اینها را خدا گفته است. بنده به منزلهٔ شجرهٔ طور هستم، آن وقت در او خلق می‌شد، الان در من خلق می‌شود. به خدا قسم کسی که از صدر اسلام تاکنون انتظار او را می‌کشیدید منم، آنکه چهل هزار علماء

منکر او خواهند شد منم ، پرسیدند این حدیث در کدام کتاب است که چهل هزار علماء منکر خواهند گشت؟ گفت : اگر چهل هزار نباشد ، چهارهزار که هست! مرتضی قلی گفت : بسیار خوب ، تو از این قرار صاحب الامری ، اما در احادیث هست و ضروری مذهب است که آن حضرت از مکه ظهور خواهند فرمود ، و نقبای جن و انس با چهل و پنج هزار جنیان ایمان خواهند آورد ، و مواریث انبیاء از قبیل زره داود و نگین سلیمان و ید بیضاء با آن جناب خواهند بود ، کو عصای موسی ، و کو ید بیضاء ؟ جواب داد که : من مأذون آوردن اینها نیستم . جناب آخوند ملا محمد گفت : غلط کردی که بدون اذن آمدی .

بعد از این پرسیدند که معجزات و کرامات چه داری؟ گفت : اعجاز من اینست که برای عصای خود آیه نازل می‌کنم و شروع کرد به خواندن این فقره : بسم الله الرحمن الرحیم ، سبحان الله القدوس السبوح الذی خلق السموات و الارض کما خلق هذه العصا آیهً من آیاته . اعراب کلمات را به قاعدهٔ نحو غلط خوانده تاء سموات‌را به‌فتح خواند .گفتند :مکسور بخوان! آنگاه الارض را مکسور خواند . امیر اصلان‌خان عرض‌کرد : اگر این قبیل فقرات از جمله آیات باشد ، منهم توانم تلفیق کرد و عرض کرد : الحمدلله الذین خلق العصا کما خلق الصباح و المساء . باب خجل شد . بعد از آن حاجی ملا محمود پرسید که : در حدیث وارد است که مأمون از جناب رضا ، علیه السلام ، سئوال نمود که دلیل بر خلافت جد شما چیست ؟ فرمود : آیه "انفسنا" مأمون گفت : "لو لا نسائنا" ، حضرت فرمود : "لولابنائنا" . این سئوال و جواب را تطبیق بکن و مقصود را بیان نما ، باب ساعتی تأمل نموده جواب

نگفت .

بعد از این مسائلی از فقه و سایر علوم پرسیدند ، جواب گفتن نتوانست حتی از مسائل بدیهیهٔ فقه از قبیل شک و سهو سئوال نمودند ، ندانست و سر به زیر افکند ، باز از آن سخنهای بیمعنی آغاز کرد که همان که به طور تجلی کرد زیرا که در حدیث است که آن نور ، نور یکی از شیعیان بوده است . این غلام گفت : از کجا که آن شیعه تو بود ، و شاید نور مرتضی قلی بوده ، بیشتر شرمگین شد و سر به زیر افکند .

چون مجلس گفتگو تمام شد ، جناب شیخ‌الاسلام احضار کرده باب را چوب مضبوط زده تنبیه معقول نموده و توبه بازگشت و از غلطهای خود انابه و استغفار کرد و التزام پابمهر سپرده که دیگر این غلطها نکند ، و الان محبوس و مقید است . منتظر حکم اعلیحضرت اقدس همایون شهریاری روح العالمین فداه است . امر امر همایونی است . انتهی"

پس از جلسه یاد شده ، علما و قاجاریان ، میرزا علی‌محمد باب را وادار کردند تا " التزام کتبی" به سپارد که از این پس گرد چنین مسائلی و گفته‌هایی نگردد . در این نوشته که به "توبه نامهٔ باب" معروف شده و در گاوصندوق مجلس شورای ملی بایگانی گشته ، باب چنین می‌نویسد :

" فداک روحی ، الحمدلله کما هو اهله و مستحقه ، که ظهورات فضل و رحمت خود را در هر حال بر کافه عباد خود شامل گردانیده ، بحمدالله ثم حمدا له که مثل آن حضرت را ینبوع رأفت و رحمت خود فرموده که به ظهور عطوفتش عفو از بندگان و تستر بر مجرمان و ترحم بر یاغیان فرموده ، اشهدالله من عنده که این بنده ضعیف را قصدی نیست که

خلاف رضای خداوند عالم و اهل ولایت او باشد ، اگرچه بنفسه وجودم ذنب صرفست ، ولی چون قلبم موقن به توحید خداوند ، جل ذکره ، و نبوت رسول او و ولایت اهل ولایت اوست ، و لسانم مقر بر کل ما نزل من عندالله است ، امید رحمت او را دارم و مطلقا خلاف رضای حق را نخواسته‌ام و اگر کلماتی که خلاف رضای او بوده از قلم جاری شده غرضم عصیان نبوده و در هر حال مستغفر و تائبم حضرت او را ، و این بنده را مطلقا علمی نیست که منوط به ادعائی باشد ، استغفرالله ربی و اتوب الیه من ان ینسب الی امر و بعضی مناجات و کلمات که از لسان جاری شده دلیلش بر هیچ امری نیست و مدعی نیابت خاصهٔ حضرت حجه‌الله ، علیه‌السلام ، را محض ادعای مبطل و این بنده را چنین ادعائی نبوده و نه ادعای دیگر ، مستدعی از الطاف حضرت شاهنشاهی و آنحضرت چنان است که این دعاگو را به الطاف و عنایات بساط رأفت خود سرافراز فرمایند ، والسلام . " (۱)

با وجودی که باب توبه‌نامه را نوشته و برای شاه فرستاده بود ، با این حال علمای تبریز آن را نپذیرفته در جوابش چنین نوشتند :

" سید علی‌محمد شیرازی ــ شما در بزم همایون و محفل میمون در حضور نواب اشرف والا ولیعهد دولت بیزوال ، ایده‌الله و سدده و نصره ، و حضور جمعی از علمای اعلام ، اقرار به مطالب چندی کردی که هریک جداگانه باعث ارتداد شماست و موجب قتل . توبه مرتد فطری مقبول نیست و چیزی که موجب تأخیر قتل شما شده شبهه خبط دماغ است ، اگر آن شبه رفع شود بلا تأمل احکام مرتد فطری به شما جاری می‌شود .

۱ ــ پیام پدر ، ص ۹۸

حرّره خادم الشریعه‌الطاهره ، محل مهر ــ ابوالقاسم الحسن‌الحسینی ــ محل مهر ، علی اصغر الحسن الحسینی " (۲)

میرزا علی‌محمد باب را پس از چند روز که از ماجرای توبه‌اش گذشت بار دیگر به ارومیه (رضائیه) مراجعت دادند و تا فوت محمد شاه و سلطنت ناصرالدین شاه در قلعهٔ چهریق بود ، تا این که در سال ۱۲۶۶ در دورهٔ صدارت میرزا تقی‌خان امیر کبیر که بهاءالله او را به بدی نام برده و لقب "تقی سفاک بی‌باک" (۲) به او داده است بار دیگر به تبریز آوردند . در این سال حمزه میرزای حشمت‌الدوله در تبریز حکمران بود که شاه او را مأمور قتل باب و اجرای فتوای علمای تبریز کرد . او فوج "نصرانی" را مأمور تیرباران باب کرد ، و در شعبان ۱۲۶۶ به دار آویخته شد . یکی از روزنامه‌های انگلیس عکس او را در بالای دار و جلو جوخهٔ آتش چاپ کرده که عینا نقل می‌گردد .

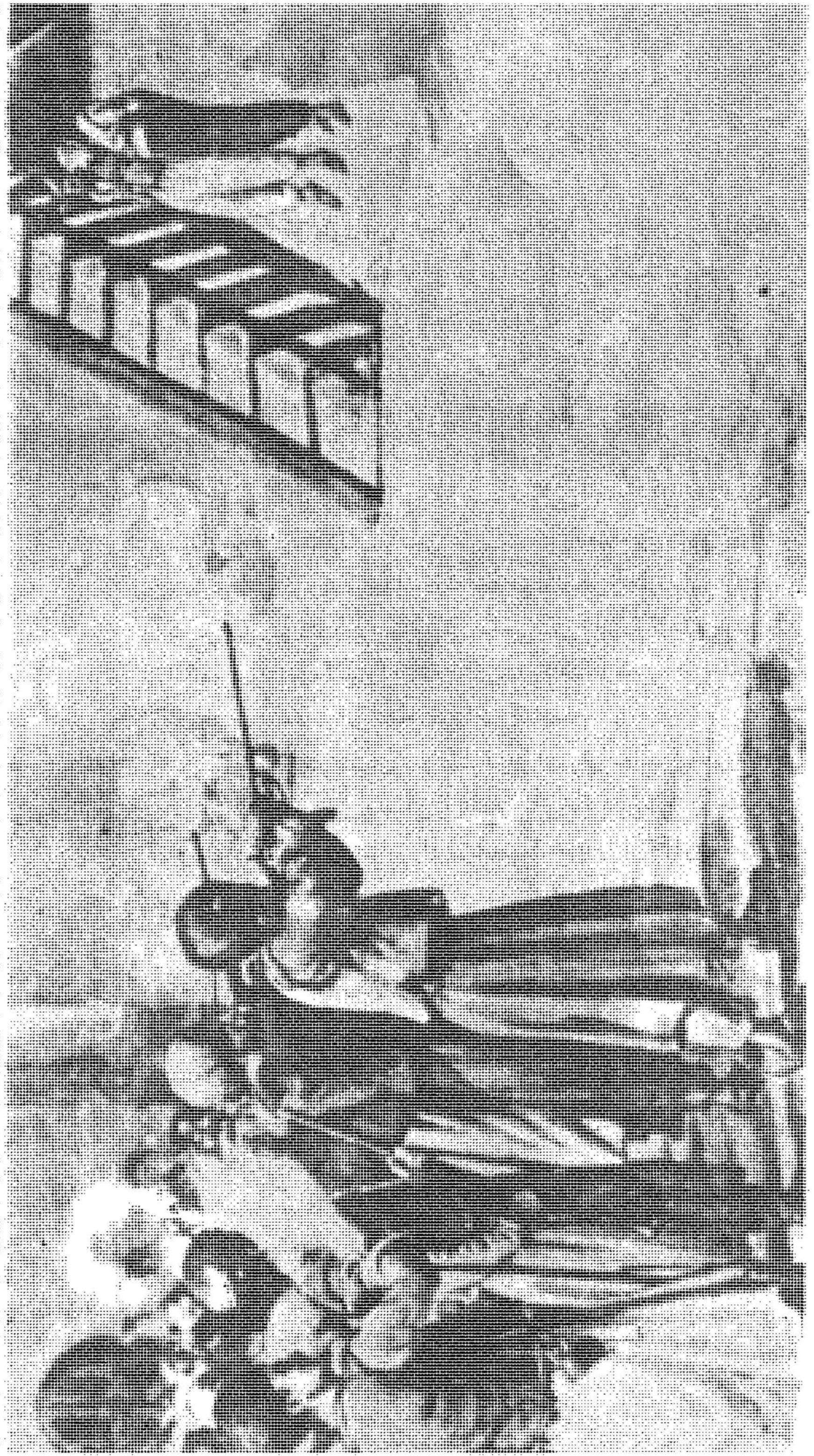
۶ ــ ازلیگری (۳) . باب یکسال پیش از کشته شدن به میرزا یحیی نوری که در میان بابیان لقب ازل می‌داشت و خود جوان هیجده‌ساله‌ای می‌بود ، نامه نوشته و او را به جانشینی از خود برگزیده بود . پس از کشته شدن باب اندک گفتگویی دربارهٔ جانشینی او پدید آمد ، ولی زود پایان پذیرفته ، همگی به ازل گردن گزاردند .

ازل از ترس دولت و یا به شوند دیگری پنهان می‌زیست . تابستان را در شمیران و زمستان را در نور گذرانیده ، به میان مردم نمی‌آمده برادر پدری او میرزا حسینعلی بهاء ، که دو سال بزرگتر می‌بود ، عنوان پیشکاری ازل را می‌داشت و کارها را انجام می‌داد . بدینسان دو سالی گذشت و آرامش در میانه رخ داد . پنداشته می‌شد کشتن باب کار خود را کرده و آب به آتش

۱ ــ روزنامهٔ دنیا ، چاپ تهران

۲ ــ پیام پدر ، ص ۲۱۴

۳ ــ شماره از کتاب کسروی است که پس از مهدیگری و . . . و شیخیگری و بابیگری . . . به ازلیگری رسیده است .



"... قنسول روس در تبریز با نقاشی ماهر بکنار خندق رفته و نقشه آن دو جسد مطهر را که کنار خندق افتاده بود برداشت ..."
(تلخیص تاریخ نبیل زرندی ــ عبدالحمید اشراق ــ ص ۵۳۳)

"... روز ثانی قنسول روس با نقاش حاضر شد و نقش آن دو جسد را بوضعی که در کنار خندق افتاده بود برداشت ..."

شور و تکان بابیان فرو ریخته شده . ولی پیش‌آمدهایی وارونهٔ آن را نشان داد . زیرا نخست در همان سالها ، کوششی از بهائیان دانسته شد ، که می‌خواسته‌اند روزی برخیزند و شاه و میرزا تقی‌خان و امام جمعه تهران را بکشند . و این بود کسانی از آنان دستگیر افتاده با دستور میرزا تقی خان کشته گردیدند . سپس در سال ۱۲۶۸ که میرزا تقی‌خان نمی‌بود ، داستان بزرگ دیگری رخ داد و بار دیگر کسانی کشته گردیدند .

این داستان یکی از افسوس‌آور ترین و دلسوزترین پیش‌آمدهای تاریخ ایران است و می‌باید خستوان بود که دژ رفتاری بیش از اندازه رخ داده . کنت گوبینو ، سفیر فرانسه ، که این زمان در تهران می‌بوده و این داستان را با هناینده ترین ربانی در کتاب خود نوشته و به چاپ رسانیده ، همین نوشته‌ها نتیجه آن را داده که اروپاییان ، بابیان را شناخته و دربارهٔ ایشان خوش‌گمانی بیش از اندازه پیدا کرده‌اند . این داستان را در ناسخ التواریخ به درازی نوشته ، و ما چون خواستمان نوشتن تاریخ پیش‌آمدها نیست ، به کوتاهی یاد نموده ، دنبالهٔ سخنان خود را خواهیم گرفت .

چنانکه گفتیم بابیان در جنگهایی که نخست کرده بودند ، امید کشورگیری می‌داشتند . چون در حدیثها سخنان بسیاری از چیرگی امام زمان به دشمنان و از فیروزیهای او رفته ، اینان به آن امید با دولت می‌جنگیدند و آرزوهای بسیار در دل می‌پروریدند . ولی کشته شدن باب و شکستهایی که در مازندران و زنجان و تبریز از دولتیان دیدند ، همهٔ آرزوها را از میان برد . این بار بابیان به کینه جویی پرداخته و چنین خواستند که به ناصرالدین‌شاه و دیگران کیفری‌دهند ، و این بود از تهران سه‌تن را فرستادند که به‌ناصرالدین شاه که در تابستانگاه نیاوران می‌زیست تیراندازند و او را بکشند این سه تن دلیرانه به کار پرداختند . ولی تیر به شاه نخورد و جز گزند اندکی به او نرسانید . با این حال شاه و درباریان به خشم آمده چنین نهادند که هر که را از بابیان پیدا کردند بکشند . و این بود فراشان را به جستجو فرستادند . در دو روز سی و دو تن از آنها گرفتار شدند . چند تن

از ایشان را که یکی میرزا حسنعلی بهاء می‌بود، چون به بابیگری خستوان نمی‌بودند، نکشته، به زندان فرستادند. ولی بیست و چند تن را که یا بابی شناخته می‌بودند و یا خود پوشیده نداشته می‌خستویدند، ناصرالدین شاه دستور داد بکشند. و چون می‌خواستند همگی مردم را با آنان دشمن و خونی گردانند، هر یکی را به دست گروه دیگری سپاردند. یکی را به بازرگانان دادند که هر کدام زخمی زده کشتند. یکی را به دار الفنون فرستادند که شاگردان نابود ساختند. یکی را به ملایان سپردند. یکی را به سربازخانه فرستادند. بدین سان بیست و چند تن هریکی با دست گروه دیگری کشته گردید و پیداست که چه غوغا و دژ رفتاریهایی رفت. از کسانی که در این روز کشته گردید، یکی حاجی میرزا جانی کاشانی (نویسندهٔ نقطة الکاف) بود. قرة‌العین که چند سال پیش دستگیر شده، در خانهٔ محمودخان کلانتر می‌زیست، این زمان او را نیز کشتند.

از این پس بابیان نتوانستند در ایران بمانند. میرزا یحیی ازل که در نور می‌بود، چون داستان را شنید، با رخت درویشی از همانجا رو به گریز آورد، و پس از گردشها و راه پیماییها خود را از ایران بیرون انداخته، در بغداد نشیمن گرفت. بابیان نیز از هرکجا می‌بودند و خود را نهان می‌داشتند، یکتن و دو تن آهنگ بغداد کردند. میرزا حسینعلی بهاء که در زندان می‌بود، پس از چهار ماه، به خواهش کنسول روس و دیگران رها گردیده، همراه غلامی از کنسولخانه و گماشته‌ای از دولت ایران بیرون رانده شده (۱) او نیز در بغداد به ازل و دیگران پیوست.

بدینسان بغداد کانونی برای بابیان گردید، که روز بروز شماره‌شان در آنجا فزونتر می‌شد. درآنجا نیز میرزا یحیی به کمتر کاری می‌پرداخت،

---

۱ — خود بهاء در یک لوح چنین می‌گوید: "و چون مظلوم از سجن خارج حسب الامر حضرت پادشاه — وسمه‌الله تعالی — مع غلام دولت علیهٔ ایران و دولت بهیهٔ روس، به عراق عرب توجه نمودیم" (بهائیگری، ص۵۶)

و میرزا حسینعلی همچنان پیشکاری او را می‌داشت (۱)

قبل از پرداختن به آغاز جدایی و تقسیم بابیان به دو گروه اصلی ازلی و بهائی، و همچنین شرح توطئه‌ها و حوادثی که در جریان مبارزه و برخورد این دو گروه اتفاق افتاد، اشاره به یک نکته لازم به نظر می‌رسد، و آن اینکه در تمام مدتی که باب زنده و یا زندانی بود، هیچیک از پیروان و همفکران صدیق او به این اندیشه نیفتادند که در صدد احراز مقام او برآیند. رشادتی که یاران نزدیکش چون ملاحسین بشرویه‌ای، حاجی میرزا جانی کاشانی، و مخصوصا میرزا محمد علی تبریزی، در پایداری از خود نشان دادند، باور کردنی به نظر نمی‌رسد. و اگر گفته‌ها و نوشته‌های مخالفان دربارهٔ اینان نمی‌بود، بی‌شک حمل بر گزافه‌گویی می‌شد و ساخته و پرداخته خود بابیان به حساب می‌آمد.

ماجرای شرکت شجاعانهٔ زنان را در جنگها و مقاومت قهرمانانهٔ آنان را در زنجان و مازندران، طی گزارشهای پیشین، خواندید. دربارهٔ میرزا محمد علی تبریزی منابع موثق نوشته‌اند که، وقتی باب و سید حسین یزدی و میرزا محمد علی را برای گرفتن فتوای قتل از این خانه به آن خانه نزد مجتهدان عصر می‌بردند، در حالی که خود باب لابه می‌نمود، و از گفته‌های خود بیزاری می‌جست، و یا سید حسین یزدی با ابراز بیزاری از باب، از مرگ رهایی یافت، میرزا محمدعلی تبریزی همچنان، چون سد سکندر ایستاده بود. حتی گریه و لابهٔ همسر و فرزندانش — چند لحظه قبل از مرگ — نیز او را از راهی که در پیش گرفته بود، باز نداشت. و شگفت‌انگیزتر اینکه وقتی آخرین گلوله‌ها بدنش‌را غربال می‌کردند، در حالی‌که خود باب هنوز زنده بود، رو به وی کرد و با گفتن جملهٔ "رضیت یا مولای" — از من راضی شدی سرور من — از دنیا رفت.

اما بعد از کشته شدن باب به ناگهان وضع و روحیهٔ افراد دگرگون

---

۱ — بهائیگری، ص ۵۲ — ۵۶

می‌شود . در حالی‌که افراد عادی و بابیان با ایمان به خاطر انتقامجویی ، نقشهٔ قتل ناصرالدین‌شاه ، امیرکبیر و دیگر دشمنان باب را در سر می‌پروردند، میرزا یحیی صبح ازل ــ جانشین و وصی رسمی باب ــ دزدانه از میدان مبارزه می‌گریزد ، و آن دیگری ــ میرزا حسینعلی که بعدها دعوت نبوت، و حتی الوهیت می‌کند و باب را تنها مبشر ساده‌ای میشمارد که به خاطر دادن بشارت ظهور وی قیام کرده بود ــ در زندان با رد و نفی باب و آیین او ، وهمچنین با متوسل شدن به سفارتخانهٔ یک کشور بیگانه و خارج از مذهب ، جان خود را نجات می‌دهد .

اینها حوادثی است که تا زمان زنده بودن باب ، حتی از بابیان عادی و مردم کوچه و بازار نیز نظیر آن دیده نشده بود ، چه رسد به مردان باعلاقه‌ای چون ملاحسین بشرویه‌ای ، یا میرزا محمد علی تبریزی . . .

از اینجا به بعد است که توطئه‌های جانشینان و سردمداران آیین جدید علیه یکدیگر آغاز می‌شود ، و کار به قتلها و کشتارهای داخلی ، سم خوراندنها و افتراها و تهمتها می‌کشد . به همین جهت ، مخالفان ، بابیان نخستین و ازلیان و بهائیان بعدی حق دارند تصور کنند که همهٔ دعواها بر سر لحاف ملا نصرالدین بوده است . بدین معنی که سران بازماندگان پس از رانده‌شدن از ایران و جایگزین شدن در یک مکان امن ، به خاطر تصاحب "میراث" او به جان یکدیگر افتاده بودند .

این میراث ، تنها ثروت و تمول مادی نبود ، بلکه پشتوانهٔ معنوی شایان توجهی بود که اگرچه در اختفا می‌زیست ، ولی بالقوه در ایران وجود داشت و می‌توانست سالها و سالها مورد بهره‌برداری قرار گیرد .

این تصور ، زمانی بیشتر با حقیقت تطبیق می‌کند ، که می‌بینیم مخالفتها و غرضورزیها ، پس از برخوردهای دو گروه اول و پیروزی بهاییها بر ازلیها نه فقط پایان نمی‌پذیرد ، بلکه با گذشتن هر دهه و پایان یافتن زندگی هر نسل ، به مراتب شدیدتر از پیش رخ می‌نماید . و این مبحثی است که از فصل سوم به آن می‌پردازیم ، تا چگونگی رهبری سازمانهای بهائی و

اختلاف بین رهبران آن را پس از مرگ شوقی افندی بررسی کنیم . اینک به دنبال سخن خود باز می‌گردیم و با استفاده از کتاب کسروی حوادث سالهای نخستین ــ پس از مرگ باب ــ را بررسی می‌کنیم ، با یادآوری این واقعیت که باب ، خود در زمان حیاتش ، راه را برای این تصادمها باز گذاشته بود :

"۷ــ *من یظهره‌الله* ــ سید باب با آن چوبهایی که می‌خورد و توبه‌هایی که می‌کرد و درماندگیهایی که نشان می‌داد ، هوس دست از گریبانش برنداشته ، کار خود را همچنان دنبال می‌کرد . یکی از کارهای او این بوده که در زندان کتابی به نام "بیان" با عربی و فارسی نوشته که "کتاب احکام" اوست . این کتاب همانست که از بس رسواست بهائیان کوشیده‌اند از میانش برند و نسخه‌ای باز نگزارند .

در این کتاب باب ، بارها از کسی که در آینده خواستی آمد ، سخن رانده و او را "*من یظهره‌الله*" می‌نامد ، و جایگاه بس بلندی برایش بازکرده به بسیج بزرگی برای آمدنش می‌پردازد . برای آنکه نمونه‌ای هم از کتاب بیان آورده باشیم ، چند بخشی را از آن که دربارهٔ "*من یظهره‌الله*" است در پایین می‌نویسیم .

در یکجا می‌گوید :

" قل الثالث من بعد العشران یبعث فلکامی البیان کتب علیه ان یملکن لنفسه ما یجعلنه علی رأسه مما یکن علیه خمس و تسعین عدد اما لم یکن له عدل و لا شبه و لا کفوو و لا قرین و لا مثل و لم یخرج عن حدود الهاء ظهورات اسمائه عن امرالله علیه الی یوم القیمه یومئذ صنع ذلک فی البیان فلتفتدون غند اقدام من یظهره الله ثم یدی الله تسجدن و ان تفخرون بذلک یا اولی الملک و الا والله غنی عن العالمین . "

معنی این عربیهای غلط و بسیار خنک آنکه :

" باب دستور می‌دهد که اگر پادشاهی از میان بابیان برخاست باید نود و پنج تکه گوهر بیمانندی به دست آورد و به تاج خود زند که اگر *"من یظهره الله"* در زمان او پدید آمد رفته در پیشگاه او سجده کند و آن تاج را با گوهرهایش به جلو پاهای او گزارد . "

و در جای دیگر می‌گوید :

" قل انما السابع فلتبلغن الی من یظهره الله کل نفس منکم بلور عطر یمتنع رفیع من عند نقطه البیان ثم بین یدی الله تسجدون بایدیکم لا بایدی دونکم . "

و معنی اینها نیز آنکه :

" باب دستور می‌دهد که هرکسی به من یظهره الله شیشه بلورین پر از عطری به نام ارمغان نقطهٔ بیان (که همان باب باشد) برد و در پیش او سجده کرده با دست خود برساند " .

" از گفته‌های باب در دیگر جاها نیز چنین پیداست که او پیدایش من یظهره الله را به یک آیندهٔ دوری نوید می‌داده ، ولی بسیاری از بابیان پروای این را نکرده هوس *"من یظهره اللهی"* گریبانگیر ایشان می‌گردد . چنانکه در بغداد چند تن به همین دعوی برخاستند که یکی را به نام میرزا اسدالله دیان بابیان کشتند ، و دیگران نیز کاری از پیش نبرده خود به خاموشی گراییدند .

" ولی در این میان برخی خودسریهایی از میرزا حسینعلی بهاء رو می‌نمود و چنین فهمیده می‌شد که او را نیز هوایی در سر است . و چون این رفتار او به سران بابیگری گران می‌افتاد و زبان به نکوهش باز کرده

بودند ، بهاء در بغداد نمانده ناپدید گردید و پس از دیرگاهی دانسته شد به‌سلیمانیه به میان کردان رفته و در آنجا با درویشان خانقاهی روز می‌گزارد . چون این دانسته شد ، میرزا یحیی نامه‌ای به دلجویی از او نوشت و میرزا حسینعلی پس از آنکه دو سال در سلیمانیه مانده بود به بغداد باز گردید . ولی رفتارش همان می‌بود و رمیدگی میانه او با میرزا یحیی و سران بابی از میان بر نمی‌خاست .

" در بغداد بابیان از یکسو میان خود کشاکشها می‌داشتند ، و یکدیگر را می‌کشتند و از یکسو میانهٔ ایشان با شیعیان زد و خوردها رخ می‌داد . و چون ملایان نجف و کربلا نیز از آنان ترسیده نزدیک بودنشان را نمی‌خواستند ، دولت عثمانی بهتر دانست همگی را از بغداد به استانبول کوچاند . و این کار در سال ۱۲۷۹ رخ داد که بابیان تا آن هنگام دهسال در بغداد زیسته بودند .

" **۸ــ بهائیگری :** در استانبول بابیان بیش از چند ماهی نماندند که همه را به ادرنه فرستادند . در اینجا بود که میرزا حسینعلی دعوی " من یظهره اللهی " آشکار گردانید و رمیدگی میانه او با برادرش به دشمنی انجامید .

"بهاء در آن چند سال برخی از سران بابی را به سوی خود کشانیده از آنسو نیز با بابیانی که در ایران نهانی می‌زیستند ، نامه‌نویسیها کرده ، زمینه را برای خود آماده گردانیده بود .

" بهاء چنین می‌گفت : آن کس که می‌بایست پدید آید منم . باب یک مژده رسانی برای پیدایش من می‌بوده . اینکه در این چند سال ازل جانشین باب پیشوای بابیان نشان داده‌شده ، بهر این می‌بوده که هوشها به آن سو گردد و من جایگاهم از دیده‌ها دور مانده و از گزند و آسیب ایمن باشم . در این زمینه " لوح "ها می‌نوشت و به ایران می‌فرستاد . عربیهای این نیز غلط و خنک ولی به اندازهٔ غلطی و خنکی عربیهای باب نیست .

" پیداست که میرزا یحیای ازل و بسیاری از سران بابی این دعوی بهاء را نمی‌پذیرفتند و ایستادگی می‌نمودند . ولی بهاء پروا ننموده کار خود را دنبال می‌کرد . این رو در میانه کشاکشها رخ می‌داد ، و دو سو تا می‌توانستند آبروی یکدیگر می‌ریختند ، دروغها به همدیگر می‌بستند . بهاء می‌گفت : میرزا یحیی می‌خواست به من زهر خوراند و بکشد . میرزا یحیی می‌گفت : این آهنگ را بهاء دربارهٔ من می‌داشت . دو برادر یکدیگر را به "مباهله" همیخواندند . پیروان از پیکار بازنایستاده مردم را نیز ناآسوده می‌گردانیدند .

" در نتیجهٔ اینها دولت عثمانی ازل و بهاء و پیروانشان را به دادگاه کشانید و دادگاه رأی داد که هر یکی با پیروان خود به جای دور دیگری فرستاده شوند که در آنجا به حال " قلعه بند " زندگی کنند . این بود میرزا یحیی را با خاندان و پیروانش به جزیرهٔ قبرس که آنزمان در دست عثمانی می‌بوده فرستادند . بهاء را با خاندان و پیروانش به عکا روانه گردانیدند . از اینجا دو برادر از هم جدا شدند . پیروان ازل که همان بابیان می‌بودند "ازلی" نامیده گردیده ، پیروان بهاء نام نوین "بهایی" پیدا کردند .

"بهاء در عکا در قلعه‌بند (در سربازخانه) می‌زیست و یکی از داستانها که در همان ماه نخست رسیدنشان به آنجا رخ داد کشته شدن سه تن از ازلیان با دست بهائیان بود . چگونگی آنکه عثمانیان چون ازل و بهاء را از ادرنه به قبرس و عکا می‌فرستادند ، چهار تن از بهائیان را همراه ازل و چهارتن از ازلیان را همراه بهاء گردانیدند . چون دشمنی دو دسته را با همدیگر می‌دانستند ، خواستند به جاسوسی دربارهٔ یکدیگر وادارند . چهار تن ازلی که همراه بهاء خواستندی رفت یکی حاجی سید محمد اسپهانی (از یاران باب) و دیگری میرزا آقاخان کج‌کلاه و دیگری میرزا رضا قلی تفرشی و دیگری میرزا نصرالله می‌بودند . میرزا نصرالله پیش از روانه شدن در ادرنه درگذشت و چنین گفته شد که بهائیان زهرش دادند . اما آن سه تن تا عکا همراه بهاء می‌بودند . تا یکشبی چند تن از بهائیان با خنجر و شمشیر به سرشان ریختند و هر سه را کشتند تا چندی بهاء گرفتار بازپرس و بازخواست از سوی عثمانیان

می‌بوده . این یکی از آدم کشیهایی است که از بهائیان می‌شمارند .

" بهاء در عکا با "تقیه" راه رفته خود را یک مسلمان پابرجایی نشان می‌داد . زیرا نماز می‌خواند و روزه می‌گرفت و به مسجد رفته در پشت سر امام سنی نماز آدینه می‌گذاشت ، و با این حال رشتهٔ خود را با بهائیان ایران نبریده ، برایشان لوحها می‌فرستاد و دستورها می‌داد . چنانکه گفتیم او نخست دعوی " من یظهره اللهی " می‌داشت ، ولی کم‌کم از آن زمینه گذشته خود را نه تنها برانگیخته از خدا می‌نامید ، به شیوهٔ صوفیان و دیگران دعوی خدایی نیز می‌کرد . مرد درمانده‌ای که گاهی از ترس جان باورهای خود را انکار می‌کرد ، و گاهی با دست عثمانیان از شهری به شهری برده می‌شد ، ناگهان میدان یافته از خدایی دم می‌زد . با این حال گاهی نیز هوس گریبانگیرش شده شعرهای پوچ و بی‌وزن و قافیه می‌سرود :

از باغ الهی با سوره ناری آن تازه غلام آمد هی هی
هذا جذب الهی هذا خلع رحمانی هذا قمص ربانی . . .

" با این حال در سایهٔ هوشیاری و زیرکی خودش و پسر بزرگترش میرزا عباس کارش در میان بابیان نیک پیش می‌رفت و دیرگاهی نگذشت که میرزا یحیی و هواداران او را از میدان بیرون گردانید .

" بیچاره میرزا یحیی چون به جزیرهٔ قبرس رفت آوازش بریده گردید . در ایران حاجی میرزا هادی دولت آبادی نمایندهٔ او می‌بوده ، ولی چنین پیداست که با میرزا یحیی به همبستگی بسیار کم می‌داشته . پیروانش نیز با خاموشی و آرامی می‌زیستند و آن تندی و گرمی که از بهائیان پدیدار می‌بوده ، از آنان دیده نمی‌شد . اکنون نیز به یکبار گمنام و خاموشند و همانا بیشتری از آنها کیش خود را فراموش کرده‌اند .

" بهاء بیست و چند سال در عکا می‌زیست و کارهای خود را دنبال می‌کرد . یکی از کتابهای او که به جای قرآن نوشته و مانندسازی کرده به نام "اقدس" است و برای آنکه نمونه‌ای نیز از نوشته‌های او در دست باشد ، جمله‌هایی را از آن کتاب در پایین می‌آوریم . "

در اینجا کسروی جملاتی چند از کتاب اقدس نقل کرده که چون خارج از بحث ماست از نقل مجدد آنها صرف نظر می‌کنیم .

کسروی سپس چنین می‌گوید :

" چنانکه دیده می‌شود اینها کم غلط تر از بافندگیهای سید باب است ، با این حال بهاء چون می‌دانسته که غلط می‌بافد و ملایان ایرادها ، خواهند گرفت ، اینست پاسخ داده چنین می‌گوید :

"این نوشته‌های مرا نباید با قاعده‌های صرف و نحو بسنجید ، بلکه باید قاعده‌های صرف و نحو را با این نوشته‌های من بسنجند . " این سخن معنایش آنست که من چون عربی را درست نمی‌دانم و غلط می‌نویسم شما باید آن قاعده‌هایی را که برای درست نوشتن هست کنار گزارید و شما نیز غلط نویسید . بهتر گویم : معنایش آنست که هر غلطی گفتم گفته‌ام . شما نباید ایراد گیرید . این همان پاسخی است که سید باب دربارهٔ غلطهای خود می‌داد .

۱۳۰۹

"۹ ــ **عبدالبهاء** : بهاء در سال ۱۳۱۲ هـ.ق درگذشت . پس از او پسرش میرزا عباس که عبدالبهاء شناخته شده ، جای او را گرفت . ولی چون برادر دیگرش میرزا محمدعلی گردن به جانشینی او نمی‌گذاشت و دربارهٔ ارث نیز کشاکش بسیاری در میان می‌بوده ، بار دیگر پیکار دو برادر پیش آمد . در اینجا نیز هریکی تا توانست آبروی آن دیگر را ریخت و یک رشته دشمنیها به میان آمد که از سخن ما بیرونست .

" به هر حال عبدالبهاء جای بهاء را گرفته به راه بردن پیروان پرداخت . این نیز لوحها می‌فرستاد و کتابها می‌نوشت ، و برای آنکه نمونه‌ای از نوشته‌های این نیز در دست باشد ، یکی از لوحهای او را که به فارسی نوشته در پایین می‌آورم :

" بادکوبه ، احبای الهی و اماء رحمن علیهم و علیهن البهاء الابهی ــ هو الله "

" ای عاکفان کوی دوست ، ای عاشقان روی دوست ، قفقاز یا جمیعا تابع رود ارس است که در قرآن اصحاب رس تعبیر شده ، جمعی از انبیاء در زمان قدیم که خبرشان منقطع شده در آن اقلیم مبعوث شدند و عالم انسانی را به نفحات رحمانی معطر نمودند و همچنین در زمان اخیر حضرت اعلی روحی فداه به چهریق سرنگون و در آنجا محبوس گشتند . حافظ شیرازی رایحه‌ای به مشامش رسید و این غزل را گفت :

ای صبا گر بگذری بر ساحل رود ارس
بوسه‌زن بر خاک آن‌وادی و مشکین‌کن‌نفس

و حضرت زردشت نیز مدتی در آن صفحات سیر و حرکت می‌فرمودند و کوه قاف که در احادیث و روایات مذکور همین قفقاز است و ایرانیان را اعتقاد چنانست که آشیانهٔ سیمرغ است و لانهٔ عنقای شرق ، لذا امید چنانست که این عنقا که شهپر تقدیس در شرق و غرب منتشر نموده و آن امر بدیع ربانی در قفقاز لانه و آشیانه نماید . الحمد لله احبای بادکوبه در این سالهای جنگ با جمیع طوایف آشتی داشتند و به موجب تعالیم الهی به کل مهربان و در امرالله جوش و خروش داشتند و از بادهٔ محبت الهی سرمست و مدهوش بودند ، حال باید مانند نهنگ بخروشند و تلافی سالهای جنگ نمایند و با آهنگ مستانه و ترانهٔ عاشقانه آن اقلیم را به اهتزاز و حرکت درآرند ، تا نورانیت چنان قلوب را روشن نماید که اشعهٔ یگانگی بتابد و ظلمات بیگانگی زائل گردد ، و جمیع طوایف با یکدیگر بیامیزند ، و در الفت و محبت قند و شکر ریزند و شور و ولعی انگیزند که ممالک مجاوره نیز به اهتزاز و حرکت آیند و علیکم و علیکن البهاء الابهی .

تموز ۱۹۱۹ . عبدالبهاء ــ عباس.

این از لوحهای بنام عبدالبهاست ، و شما از اینجا پی به مایهٔ دانش او توانید برد . دیگر لوحها و کتابهایش نیز از همین بافندگیهاست .

عبدالبهاء ، سی و چند سال پی کار خود را می‌داشت و چون دولت

عثمانی مشروطه را پذیرفت و بـه او نیز آزادی داده شد ، در سال ۱۳۲۸ سفری به مصر و اروپا کرد . همچنان سفری به امریکـا کرد و در سال ۱۳۴۰ بدرود زندگی گفت .

" ۱۰ ــ **شوقی افندی** ــ پس از مرگ عبدالبهاء نوهٔ دختری او شوقی افندی جایش را گرفت . در این هنگام باز سخنانی به میـان آمد و کسانی بازگشتند . زیرا از روی گفته بهاء در کتاب اقدس که می‌گوید : " قد اصطفینا الاکبر، بعدالاعظم" بایستی پس از عبدالبهاء که "غصن اعظم" (۱) می‌بود ، نوبت

---

۱ ــ از این صفحه به بعد با القـابی که بهاء به خویشان و طرفداران خود داده بودند ، بر می‌خوریم که به اختصار به معرفی آنان می‌پردازیم :

عباس بهاء = غصن اعظم

محمدعلی بهاء = غصن اکبر

لیدی منیره زن عبدالبها = ادرنه

آقا جمال بروجردی = اسم الله الجمـال (هنگامی که پیرو غصن اکبر شد ، مخالفانش او را "پسر کفتار" نامیدند .)

میرزا محسن داماد دوم عبدالبهاء = افنان

میرزا هادی داماد بهاء = افنان

فضل الله مهتدی که خود کاتب وحی و مأمور نوشتن فرامین القاب یا به قول خودش "پاینامه"هاست ، اشاره به القاب بی‌رویه و ناصحیح کرده و می‌نویسد :

" ... اکنون ببینیم افنان کیانند . بهاء که نزد پیروان خود دادمند خدائی بود خود را درخت و فرزندان نرینهٔ خویش را غصن خواند و بستگان سید باب را افنان ، بگمان این که اغصان شاخه‌های بزرگ و افنان شاخه‌های کوچک است ولی در واژه تازی غصن را شاخه و فنن را شاخه راست گویند و از سه به بالا اغصان و افنان است . و باز گمان کرده که افنان تک است از اینرو به ←

به میرزا محمدعلی "غصن الاکبر" برسد . آنگاه عبدالبهاء نوید برپا گردانیدن "بیت العدل" نیز داده بود . اینها مایه گفتگو می‌بود . ولی چون عبدالبهاء وصیت کرده بود شوقی در جای او پایدار گردید و اکنون نیز هست " . (۱)

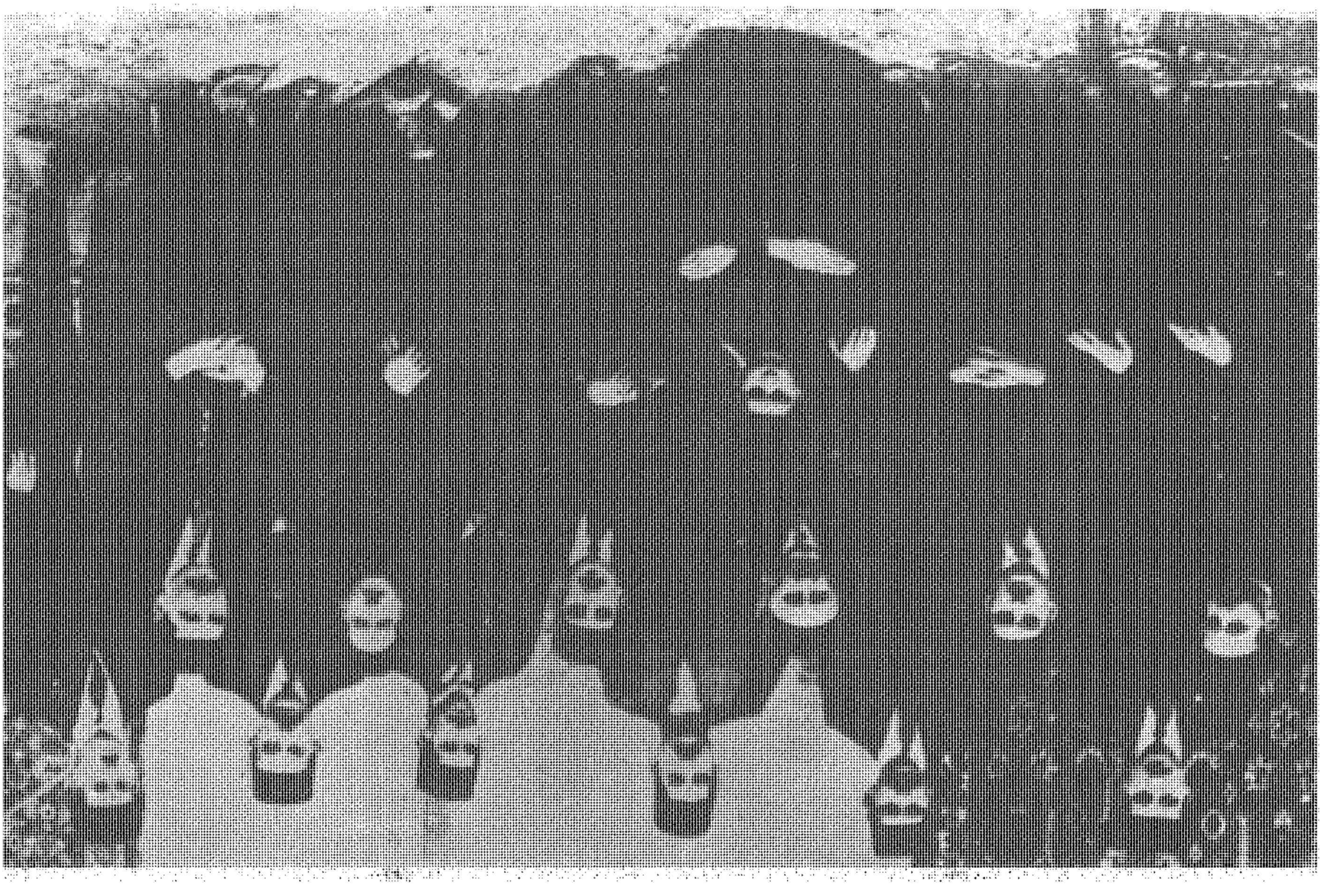
→ هریک از بستگان باب به جای این که فنن بگوید افنان گفته ... "

(پیـام پدر ، ص ۱۴۲)

۱ ــ بهائیگری ، ص ۵۲ ــ ۶۶ . لازم به یادآوریست که بنویسم ، هنگام نگارش کتاب ــ سال ۱۳۲۴ ــ شوقی افندی حیات داشته است .



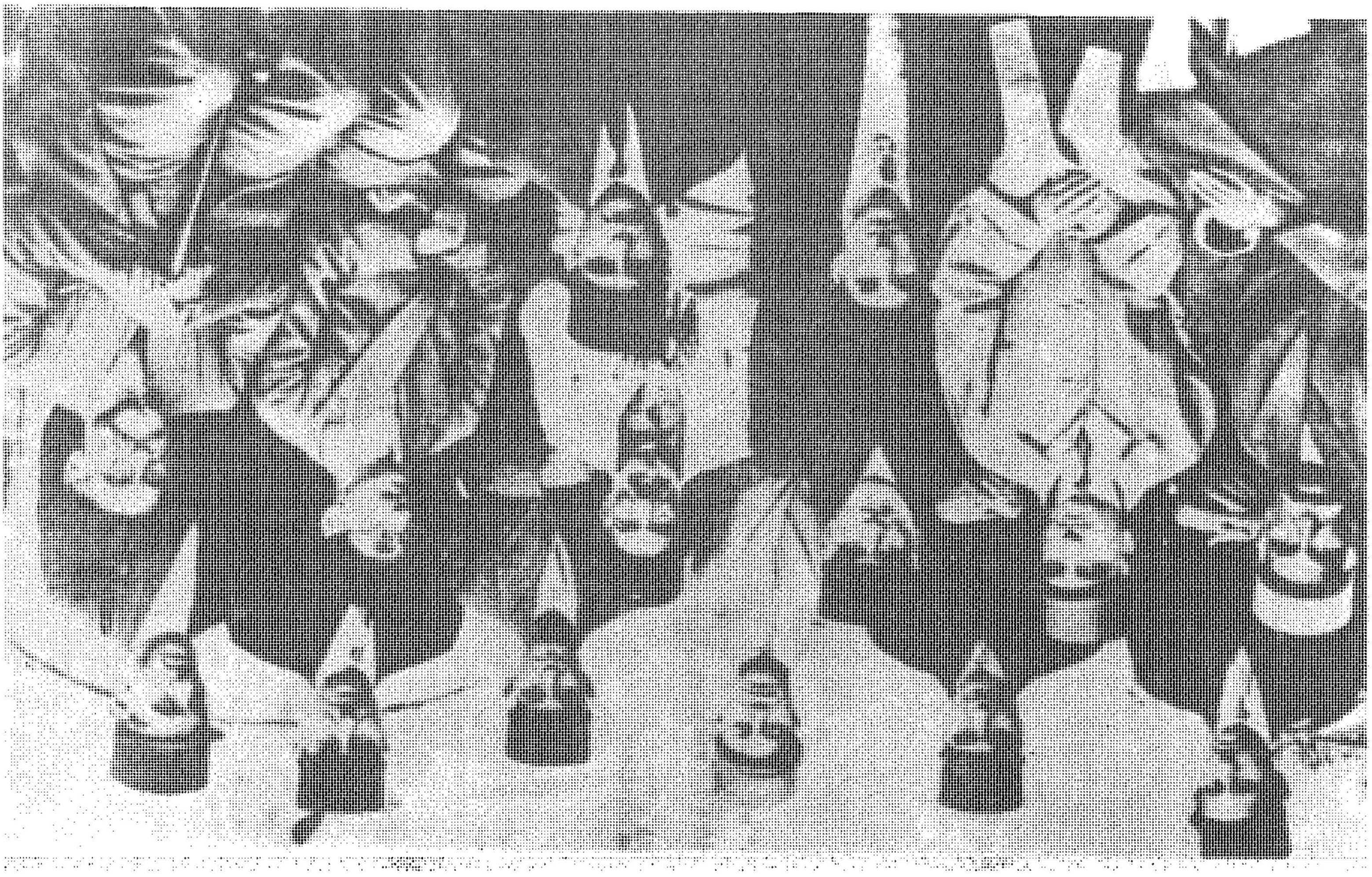
نخستین اعضاء اولیه محفل بهائیان تهران در ۱۳۲۶ ه.ق

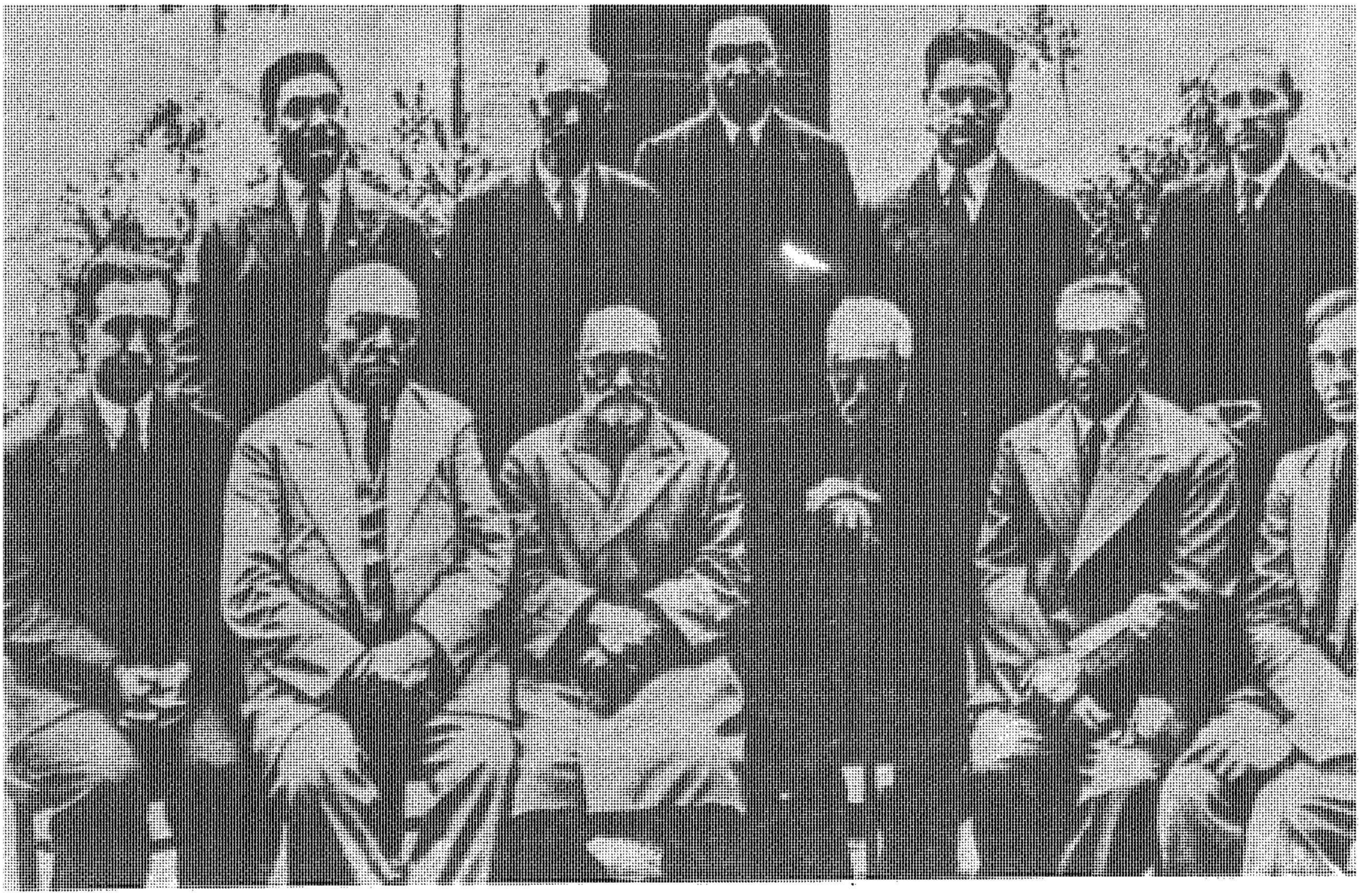




عده‌ای از اعضاء محفل بهائیت تهران در پارک اتابک این عکس را برداشته‌اند.
تا انقلاب بلشویکی در روسیه و سرنگون شدن سلطنت تزار روسیه (که بهاءالله افراد این خانواده را ستایش کرده است) اولیاء بهائیت مرتبا به سفارت روسیه می‌رفتند و با سفیر خلوت کرده با او به گفتگوها می‌پرداختند " عکس از آلبوم بهائیت تهران "

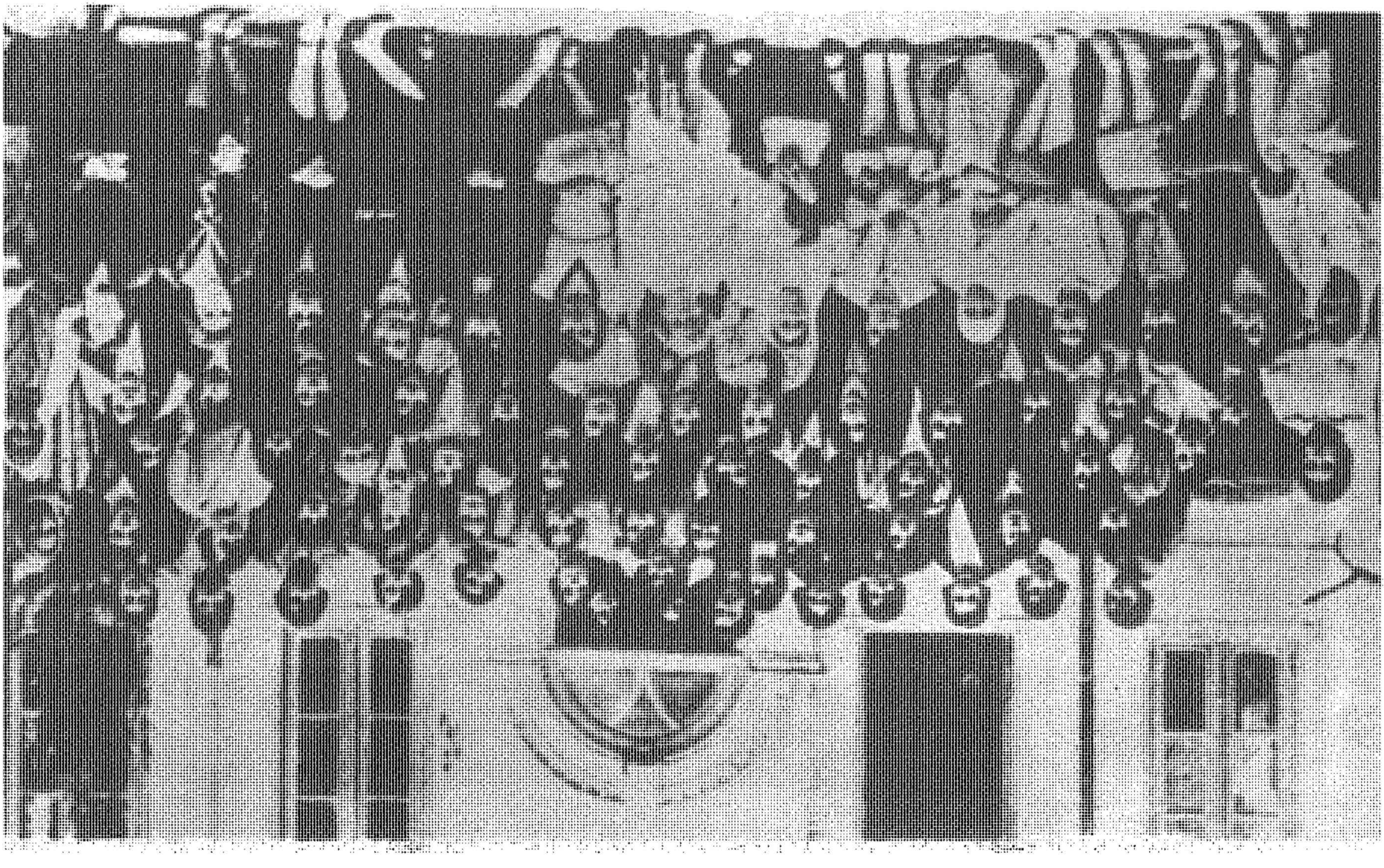
مبلغین بهائی محفل بهائیان تهران   هـ ق — ۱۳۱۰





[illegible] ۱۳۱۴

زنان سپاهی تهران با دوشیزه کهنسال مارتا رت امریکائی



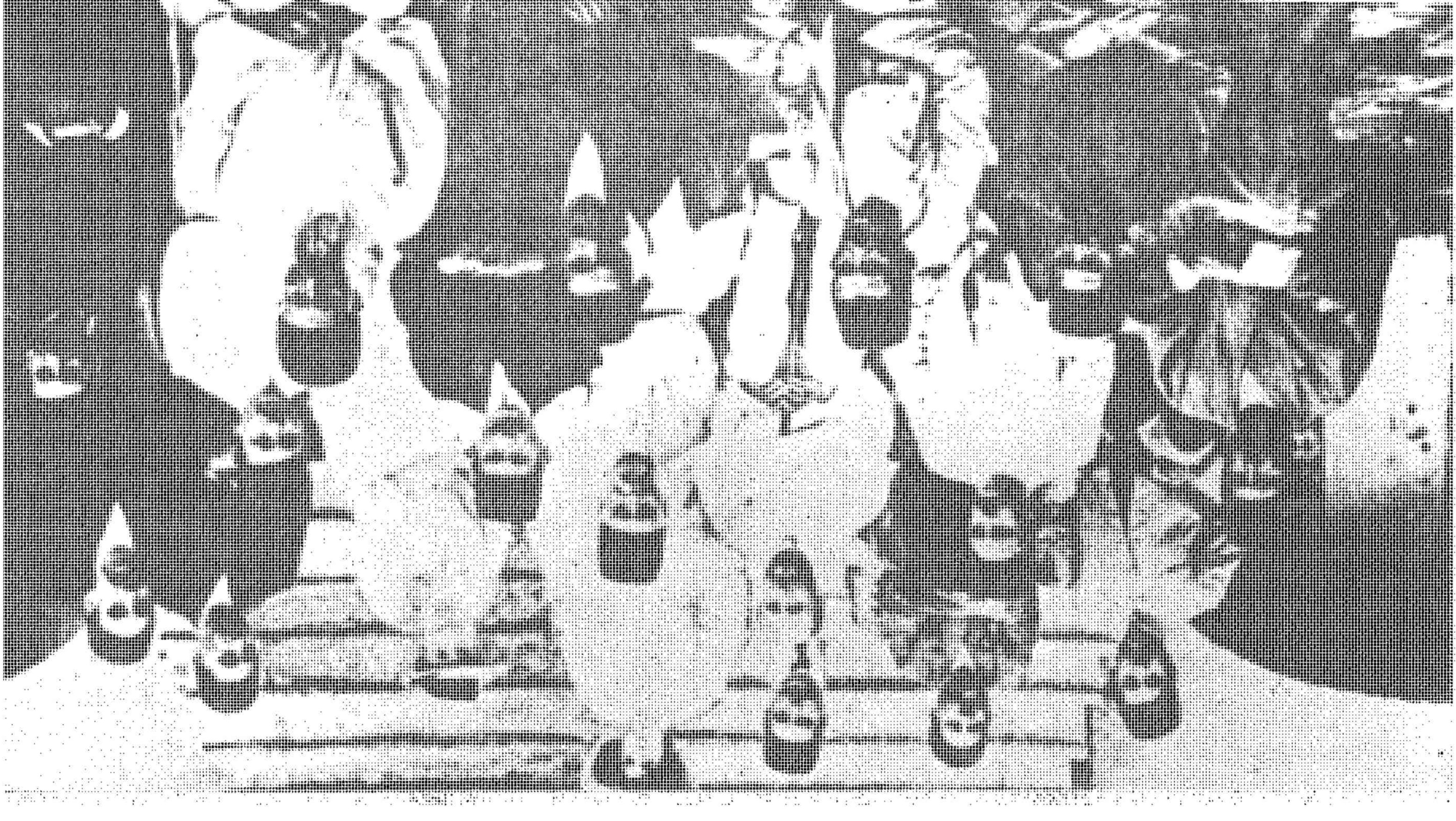


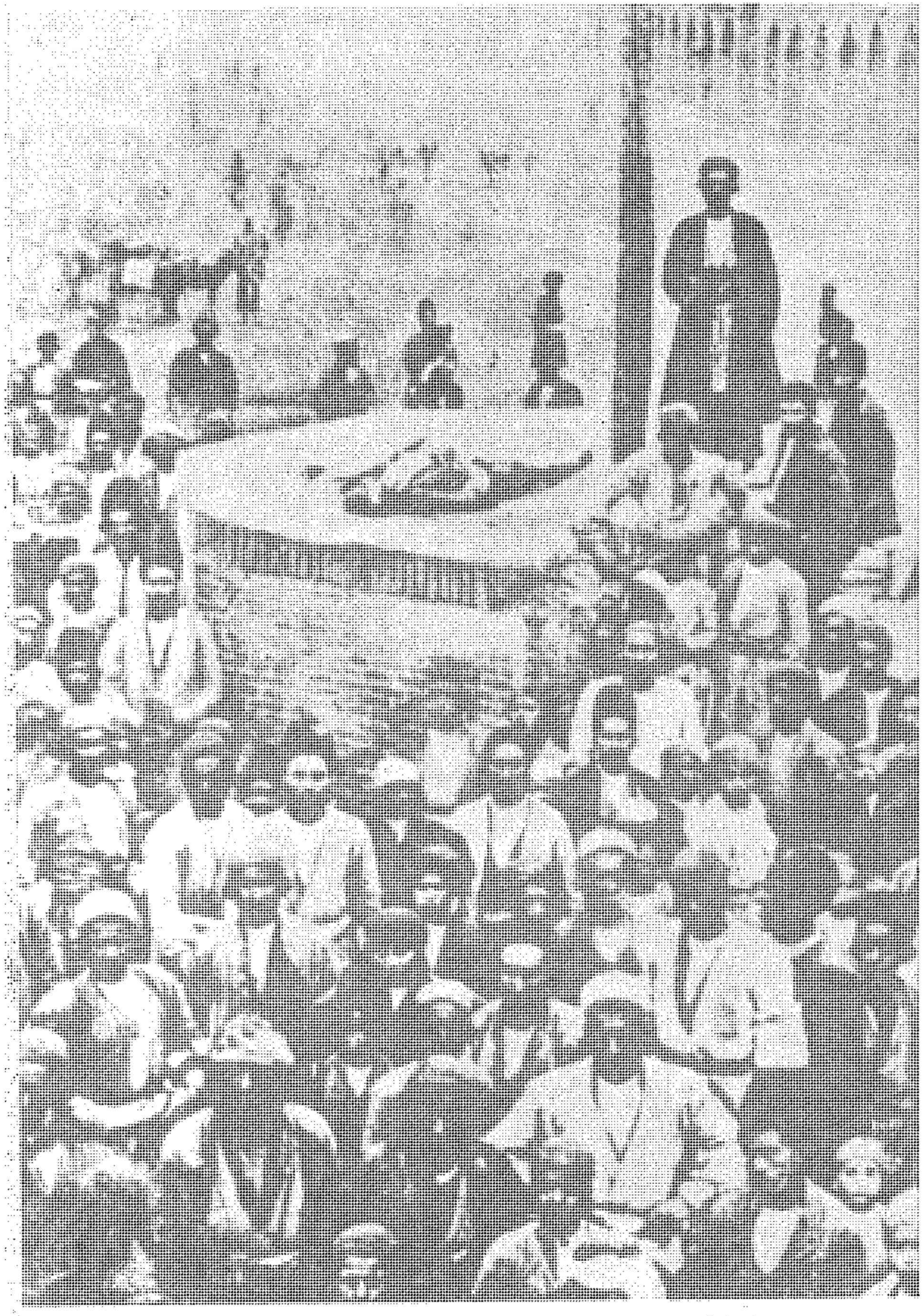
بهائیان تهران با دوشیزه کهنسال کهلر امریکائی

پیش از این گفتیم که بهائیان با خارجیان روابط صمیمانه داشته و دارند . اینان ابتدا به دولهای تزاری روی آوردند و پس از انقلاب بلشویکی به انگلیسها و از پایان جنگ دوم ، بسوی امریکائیان ساده و زودباور که اکثر از کارهایشان بدون مطالعه و تعمق و تفکر است رفتند . دو گراور چاپ شده رابطه بهائیان با زنان امریکائیان است .

مصور رحمانی عکاس از دوران آخر سلطنت مظفرالدین‌شاه تا بعد از شهریور ۱۳۲۰ مبلغ و عضو فعال بهائیان بود و در بین درباریان قاجار بهائیت را تبلیغ و گسترش می‌داد .

از سال ۱۳۲۰ او که با دریفوس سفیر امریکا در تهران و خانمش روابط نزدیکی برقرار کرده این دو نفر را بخانه‌اش دعوت کرد و با چند نفر بهائی عکسهائی گرفت . او این عکسها را شاهد بهائی‌شدن این زوج امریکائی دانست و به مقدار زیادی توزیع کرد .





جسد یکی از قاتلین بهائی، که پس از بدار آویختن در میدان "پای قاپق تهران" دیده می‌شود.

۳
بهائیت و سیاست

بهائیان از آغاز فعالیتهای خود، طی تبلیغاتی که می‌کرده‌اند و هنوز هم می‌کنند، شرکت در امور سیاسی را برای عموم پیروان خود ممنوع اعلام کرده، آنان را از دخالت در سیاست محروم ساخته‌اند. در محافل بهائیت ــ بخصوص در طبقات پایین این فرقه ــ تبلیغات فراوانی دربارهٔ عدم دخالت در سیاست و قبول و اطاعت از قوانین ملی و محلی (هر نوع قانون و سیستم سیاسی که باشد) گفته و شنیده می‌شود، تا آنجا که حتی اساس تبلیغات خود را برای ورود به جامعهٔ بهائیت روی همین پایه قرار داده‌اند.

اما از همان روزی که پس از اعدام باب به ناصرالدین شاه سوء قصد شد تا به امروز، کار بهائیان خواه ناخواه، به سیاست گرائیده است و بارها و بارها این امر به اثبات رسیده که بهائیان ایران، هم در امور مختلف سیاست در ایران دخالت‌کرده و می‌کنند و هم با جریانهای سیاسی بین‌المللی بستگی دارند. نکتهٔ مهمتر اینکه در نیم قرن اخیر بهائیان ایران در سازمانهای مختلف مملکتی ــ حتی مقامات عالیه ــ شرکت دارند و در سیاست مملکت نه فقط نظارت، بلکه دخالت و عمل می‌کنند. اگر عدم دخالت بهائیان در سیاست، در سالهای اول تشکیل این فرقه واقعیت داشت، امروز که بهائیان در شئون مختلف مملکتی و حتی (پستهای بسیار حساس) شرکت دارند، چنین ادعایی کاملا بی‌مورد است، و آنها بدون تردید نه فقط در سیاست دخالت دارند، بلکه در بسیاری موارد راهنما و عامل اصلی امور

سیاسی هستند .

برای اینکه نمونه‌هایی از دخالت بهائیان در سیاست ، بخصوص وابستگیهای سیاسی سران بهائیت ایران را نشان بدهیم ، بد نیست که اندکی به گذشته بازگردیم و از هنگامی آغاز سخن کنیم که ماجرای سوءقصد به ناصرالدین شاه اتفاق افتاد .

می‌دانیم که چند سال بعد از اعدام باب در تبریز ، سه تن از بهائیان به ناصرالدین شاه سوء قصد کردند ، ولی مراقبان شاه با شمشیر به سوء قصد کنندگان حمله کرده و با دستگیری آنان مانع از انجام نقشهٔ بهائیان شدند . بهاءالله درآن زمان نهایت کوشش را به کار برد تا مداخلهٔ خود را در امر سوء قصد انکار کند ، ولی پناهنده شدن او به سفارت روس و حمایت علنی سفیر و حتی دولت روسیهٔ تزاری از وی سبب شد تا شاه ایران ، مهد علیا ــ مادرش ــ و سایر درباریان بیشتر به وی مظنون شده و طرح توطئه سوء قصد را از جانب او بدانند .

برای اینکه ماجرای سوء قصد را به استناد به واقعیات و بیطرفی کامل بیان کرده باشیم ، آنچه را که خود بهائیان در این باره نوشته‌اند عینا نقل می‌کنیم . نخست از نوشتهٔ عباس افندی (عبدالبهاء) در مقالهٔ "سیاح" اتخاذ سند کرده ، شرح ماجرا را چنین می‌خوانیم :

" بعد این واقعه (اعدام باب) خطای عظیمی و جسارت و ذنب جسیمی از شخص بابی سرزد که صفحهٔ تاریخ این طایفه را سیاه و در جهان مدنیت بدنام نمود . و خلاصهٔ آن واقعه اینست که درزمانی که باب مقیم آذربایجان بود ، صادق نامی جوان ارادت تام به باب یافته . . . (۱) و از فکر و هوش مسلوب بود . چون واقعهٔ باب در تبریز واقع شد ، این خادم به زعم خویش به اوهام خونخواهی افتاد . . . لهذا از نادانی و جنون . . . از تبریز برخاسته یکسر به طهران آمد و یک نفر دیگر با او همداستان شد و چون موکب شهریاری

۱ ــ این نقطه‌ها و احیانا جای خالی پاره‌ای کلمات از متن مقاله است .

در شمیران مقر داشت ، به آن سمت توجه نموده العیاذ بالله جسارتی از او سر زد که لسان نقل بر نتواند . . . باری بنته (کذا) قیامتی برپا شد . . . باری بعد از وقوع این خطب جسیم این طایفه به اتهام افتادند . بهاء الله در قریه افجه که یک منزلی طهران بود ، صیفیه در تابستان نموده بود . چون این اخبار شیوع یافت و بنای سیاست شد هرکس توانست در گوشه‌ای پنهان شد ، یا آوارهٔ اوطان ، از جمله میرزا یحیی برادر بهاءالله پنهان شد و فراری (۱) . . . لکن بهاءالله در کمال سکون و قرار از افجه سوار شده به نیاوران که مقر موکب شاهی و محل اردوی شهریاری بود وارد ، به محض ورود در تحت توقیف درآمد و یک فوج اورا محافظهٔ شدید می‌نمودند . و بعد از چند روز سئوال و جواب در تحت سلاسل و اغلال از شمیران به زندان طهران حرکت دادند . و اینگونه شدت و سیاست از فرط الحاح حاجی علیخان حاجب‌الدوله بود . و هیچ امید نجات نبود تا آنکه اعلیحضرت پادشاهی به نفس نفیس به تأنی و به واسطهٔ وزرای تاجداری ، این قضیه را از جزئی و کلی تحقیق و تدقیق فرمودند . . .

" باری ثابت و مبرهن شد که متجاسر ، خودسرانه به گمان و اوهام خونخواهی آقای خویش (۲) و متصدی این امر عظیم . . . گشته و چون حقیقت حال آشکار شد برائت بهاءالله از این تهمت ثابت گشت ، به قسمی که از برای احدی شبهه نماند و حکم دربار به پاکی و آزادگی او و از این قضیه صادر . . . بهاءالله استیذان هجری به عتبات عالیات نمود و بعد از چند

۱ ــ ناگفته نماند که در اینجا تصفیه حسابی با ازلی‌ها نیز شده است و فرزند بهاءالله خواسته است بدین ترتیب میرزا یحیی صبح ازل جانشین رسمی باب و رقیب پدر خود را ترسو و فراری جلوه دهد ، حال آنکه خود بهاءالله نیز در این ماجرا متواری و در یک سفارتخانه خارجی پنهان شده بود .

۲ ــ منظور میرزا علی‌محمد باب است .

ماه به اذن پادشاهی و اجازهٔ صدر اعظم و همراهی غلام شاهی مسافرت عتبات نمود . . . " (۲)

برای تکمیل نوشتهٔ بهاءالله ، واقعهٔ سوء قصد را که در تاریخ "نبیل زرندی" بتفصیل شرح داده شده ، عینا نقل می‌کنیم . تاریخ مذکور از آن‌جهت معتبر است که متن آن بیشتر — و شاید هم بتوان گفت اکثر صفحات آن — نقل قول خاطرات عبدالبهاء است ، بویژه آنکه تمام متن تاریخ را بعد از تکمیل ، خود عبدالبهاء ملاحظه و تصویب نموده است . (۴) تاریخ نبیل می‌نویسد :

" پس از میرزا تقی‌خان امیر کبیر ، میرزا آقاخان نوری اعتماد الدوله به صدارت عظمی منصوب گردید . در آغاز جلوس خود تصمیم گرفت که بین دولت و حضرت بهاءالله را که رئیس بابیان بودند آشتی و التیام دهد ، لذا نامه‌ای به حضرت بهاءالله نگاشت و حضرتش را به طهران دعوت کرد . حضرت بهاءالله که قبل از وصول مکتوب وزیر تصمیم مراجعت به طهران داشتند ، پس از وصول نامه ، عازم پایتخت گردیدند ، در ماه رجب (۱۲۶۸) وارد طهران شدند . حضرت بهاءالله پس از ورود یکماه تمام در منزل برادر وزیر اعظم مهمان بودند . صدر اعظم ، جعفرقلی خان ، برادر خود را مأمور پذیرایی او نموده بود . . . پس از یکماه حضرت بهاءالله به شمیران انتقال فرمودند . آقای کلیم می‌فرمودند که جناب عظیم در این اثنا با حضرت بهاءالله ملاقات نمود ، و در ضمن ملاقات جناب عظیم خیالی را که مدتها بود در فکر خود پرورش می‌داد به حضور مبارک عرض کرد . بهاءالله او را از ماجرای آن خیال فاسد منع نمودند و از عواقب وخیم آن تحذیر فرمودند که این عمل جلب بلایای تازه نماید . . . بهاءالله به لواسان تشریف بردند و در قریهٔ افجه . . . توقف نمودند . جعفرقلی‌خان ، همچنان در مهمانداری پایدار بود ، در لواسان به حضرت بهاءالله خبر رسید که دو نفر از بابیان

۱ — نامه‌ای از سن پالو ، امان الله شفا ، دارالکتب اسلامیه ، ص ۳۰۶
۲ — همان مأخذ ص ۳۰۶

سبک مغز قصد حیات شاه نمودند . . . یکی را نام صادق تبریزی و دیگری را فتح‌الله قمی بود . . . مطلبی که دلیل بر سادگی و جهالت آن جوانان است اینست که به جای استعمال اسلحهٔ مؤثری که مقصود را فورا حاصل کند ، ساچمه استعمال کردند که اندک خراشی در جسد شاه تولید کرد . و اگر این دو نفر از طرف شخص مدیر و رئیس خود مأمور به این کار بودند البته بجای ساچمه گلوله استعمال می‌کردند . استعمال ساچمه دلیل است که این دو جوان بی مشورت دیگران به فکر ناقص خویش به چنین کار ناهنجاری اقدام نمودند .

این عمل زشت که در آخر شوال ۱۲۶۸ هجری ، از این دو نادان سر زد ، جلب مصیبت تازه نسبت به یاران نمود . اصحابی که از بلایای قبل نجات یافته بودند ، در این غائله گرفتار شدند . . . رؤسای کشور و علمای دین بابیان را دشمن مملکت و دین دانستند ، و اعلان عمومی به جلوگیری از هجوم و حمله به بابیان صادر شد . جعفرقلی خان که در شمیران بود این واقعه را به حضرت بهاءالله پیغام داد ، و به حضرتش نگاشت که مادر شاه از این واقعه سر تا پا آتش گرفته و در نزد امرای دربار او را به همراهی میرزا آقاخان صدر اعظم محرک اصلی و قاتل حقیقی شاه معرفی کرده است . صلاح آنست که مدتی در محلی مخفی به سر برید . . . این نامه را به شخص امین و پیر با تجربه به حضور مبارک به افجه فرستاد . . . حضرت بهاءالله پیشنهاد جعفرقلی‌خان را — نپذیرفتند و روز دیگر سواره به اردوی شاه که در نیاوران بود رفتند . در بین راه به سفارت روس که در زرگنده نزدیک نیاوران بود رسیده ، میرزا مجید منشی سفارت روس از او مهمانی کرد و پذیرائی نمود . جمعی از خادمین حاجی علی‌خان حاجب‌الدوله ، حضرت بهاءالله را شناختند و او را از توقف حضرت بهاءالله در منزل منشی سفارت روس آگاه ساختند . . . فورا مأموری فرستاد تا بهاءالله را از سفارت تحویل گرفته به نزد شاه بیاورد . سفیر روس از تسلیم بهاءالله به مأمور شاه امتناع ورزید و به بهاءالله گفت که به منزل صدر اعظم بروید و کاغذی به صدر اعظم نوشت که باید بهاء الله را از طرف من پذیرایی کنی و

در حفظ این امانت بسیار کوشش نمایی ، و اگر آسیبی به بهاءالله برسد و حادثه‌ای رخ دهد شخص تو مسئول سفارت روس خواهی بود .

از نفوسی که قصد حیات شاه نموده‌بودند ، اول صادق تبریزی گرفتار شد . صادق اول کسی بود که با شمشیر برهنه به شاه حمله کرده او را از اسب کشید ، فورا شاطرباشی و نوکران ، او را به‌قتل رسانیدند . . . دوم نفر فتح‌الله حکاک قمی بود که گرفتار شد . . . سومی ابوالقاسم تبریزی بود که دستگیر شد . . . مادر ناصرالدین شاه را آتش بغض و کینه با وجود کشته شدن اینهمه نفوس بی‌گناه فرو ننشست . دائما فریاد می‌زد و رؤسای دربار را خطاب و عتاب می‌نمود که بروید بهاءالله را به قتل برسانید . محرک اصلی و مسبب واقعی در قضیهٔ پسرم بهاءالله است . سایرین آلت هستند ، دشمن حقیقی پسرم اوست . تا او را نکشید قلب من آرام نمی‌گیرد و مملکت هم آرام نمی‌شود . . . مأمورین حکومتی در آن ایام در جستجوی اتباع باب بودند . عباس نوکر سلیمانخان را که جوانی مؤمن و با شجاعت بود مجبور کردند و به وعد و وعید وادارش ساختند ، تا با فراشان حکومتی در کوچه و بازار طهران گردش کند و اتباع باب را به آنها معرفی نماید . عباس که خود را مجبور دید بجای بابیان سایر نفوس‌را معرفی می‌نمود . مأمورین آن بیچاره‌ها را می‌گرفتند نزد حکومت می‌بردند و چون مؤمن نبودند از امر تبری می‌نمودند ، و بعد از پرداختن مبلغی به رسم جریمه مرخص می‌شدند . چون مادر شاه در قتل بهاءالله اصرار داشت چندین مرتبه عباس را بسیاهچال بردند و در مقابل بهاءالله حاضر ساختند تا اگر او را در زمرهٔ بابیان دیده اظهار نماید . در هر مرتبه عباس که به حضور بهاءالله می‌رسید ، دقیقه‌ای چند به صورت بهاءالله نگاه می‌کرد و بعد می‌گفت من او را تاکنون ندیده‌ام و نمی‌شناسم . . . چون از اضرار به بهاءالله مأیوس شدند ، برای تحصیل رضایت مادر شاه درصدد بودند شیخ علی عظیم را مسبب اصلی خیانت به شاه معرفی کنند و به این بهانه او را به قتل رسانیدند " .

باز هم برای روشنتر شدن جزئیات حادثه سوء قصد مأخذ دیگری در

اختیار ماست ، و اینک واقعه را از زبان یکی از رهبران بهائیان یعنی چهارمین پیشوای بهائیت ، "شوقی افندی" یا "شوقی ربانی" نوهٔ دختری بهاءالله و جانشین عبدالبهاء می‌شنویم . وی این واقعه را چنین شرح می‌دهد :

" یکنفر بابی به نام صادق تبریزی که از شهادت مولای محبوب خویش سخت دچار حسرت و تأثر گردیده و از کثرت احزان حالت طبیعی خود را از دست داده بود ، دیوانه‌وار در مقام قصاص برآمد و فکر انتقام در مخیلهٔ خود بپرورانید . و چون به زعم خویش محرک اصلی و مسبب واقعی این جنایت را شخص شاه تشخیص داده بود ، نظرش متوجه مقام سلطنت گردید و قصد حیات وی نمود . صادق در یک دکان قنادی در تهران کار می‌کرد و امرار معاش می‌نمود ، و در تنفیذ این فکر با یکنفر جوان گمنام دیگر به نام فتح‌الله قمی هم عهد و همداستان شد . آنگاه دو جوان متفقا به جانب نیاوران که اردوی دولتی در آنجا چادر زده و مقر موکب شهریاری بود رهسپار گردیدند . صادق به عنوان یکنفر رهگذر بیگناه درکنار راه بایستاد و هنگامی که شاه سوار بر اسب به عزم گردش صبح از قصور و حدائق سلطنتی خارج می‌شد با طپانچه‌ای که همراه داشت او را مورد حمله قرار داد و تیری به‌جانب وی پرتاب نمود . . .

" هنگامی که قضیهٔ سوء قصد اتفاق افتاد حضرت بهاءالله در لواسان تشریف داشتند ، و میهمان صدر اعظم بودند ، و خبر این واقعهٔ هائله در قریهٔ افجه به‌ایشان رسید . برادر صدراعظم جعفرقلی‌خان که مأمور پذیرایی آن حضرت بود ، از حضورشان استدعا نمود چندی در یکی از نقاط حول و حوش مختفی شوند ، تا آن غائله آرام گیرد و آن فتنه خاموش شود ، ولی وجود مبارک این رأی را نپسندیدند . حتی شخص امینی را هم که برای حفظ و حراست هیکل انور گماشته بودند مرخص فرمودند و روز بعد با نهایت متانت و خونسردی به جانب نیاوران مقر اردوی سلطنتی رهسپار شدند . در زرگنده میرزا مجید شوهر همشیرهٔ مبارک که در خدمت سفیر روس "پرنس دالگورکی" سمت منشی‌گری داشت آن حضرت را ملاقات و ایشان را به منزل

خویش که متصل به خانهٔ سفیر بود رهبری و دعوت نمود . آدمهـای حاج علیخان حاجب‌الدوله چون از ورود آن حضرت بـا خبر شدند ، موضوع را به مشارالیه اطلاع دادند و او مراتب را شخصا به عرض شاه رسانید . شاه از استماع این خبر غرق دریـای تعجب و حیرت شد و معتمدین مخصوص به سفارت فرستاد تا او را که به دخالت در این حـادثه متهم داشته بودند ، تحویل گرفتـه نزد شـاه بیاورند . سفیر روس از تسلیـم بهاءالله امتناع ورزید و از هیکل مبارک تقاضا نمود که به خانهٔ صدر اعظم تشریف ببرند . ضمنا از مشارالیه به طور صریح و رسمی خواستار گردید امانتی را که دولت روس به وی می‌سپارد در حفظ و حراست او بکوشد . . . " (۱)

این اعترافات آخرین پیشوای بهائیت ، بروشنی نشـان می‌دهد که نه تنها "پرنس دالگورکی" سفیر روس حامی بهاءالله و بهائیان بوده ، بلکه بطور کلی "دولت بهیهٔ روسیهٔ تزاری" از این فرقه حمایت می‌کرده است . پس از اینکه میرزا حسینعلی بهاء الله از سفارت روس به زندان منتقل شد ، کنسول روس ـ که با استناد به مقررات کاپیتولاسیون از اتباع روس در ایران حمایت می‌کرد ـ به دفاع از او و تلاش برای نجات جانش پرداخت . نویسنده بهائی می‌نویسد :

" . . . قنسول روس که از دور و نزدیک مراقب احوال بود و از گرفتاری بهاءالله خبر داشت پیغامی شدید به صدر اعظم فرستاد و از او خواست که با حضور نمایندهٔ قنسول روس و حکومت ایران تحقیقات کامل درباره بهاءالله به عمل آید ، و شرح اقدامات و سئوال و جوابهـا که به وسیلهٔ نمایندگان به عمل می‌آید در ورقه‌ای نگاشته شود و حکم نهائی دربـارهٔ آن محبوس بزرگوار اظهار گردد . صدر اعظم به نمایندهٔ قنسول وعده داد و گفت در آتیهٔ نزدیکی به این کـار اقدام خواهد کرد . و آنگاه وقتی معین نمود که نمایندهٔ قنسول روس با حاجب‌الدوله و نمایندهٔ دولت بسیاهچال بروند .

۱ ـ قرن بدیع ، جلد دوم ، ص ۱۵

مقدمتا جناب عظیم را طلب داشتند و از محرک اصلی و رئیس واقعی سئوال کردند . جناب عظیم گفتند رئیس بابیه همان سید باب بود که او را در تبریز مصلوب ساختید . من خودم این خیال را مدتها است در سر داشتم که انتقام باب را بگیرم ، محرک اصلی خود من هستم . اما صادق تبریزی که شاه را از اسب کشید شاگرد شیرینی فروشی بیش نبود که شیرینی می‌ساخت و می‌فروخت ، و دو سال بود که نوکر من بود و خواست که انتقام مولای خود را بگیرد ولی موفق نشد . چون اقرار را از عظیم شنیدند ، قنسول و نمایندهٔ حکومت اقرار او را نوشته به میرزا آقاخان خبر دادند و در نتیجه بهاءالله از حبس خلاص شدند . و جناب عظیم را به جلاد تسلیم کردند " (۱) .

و برای روشن ساختن هرچه بیشتر جزئیات سوء قصد ، از زبان خود بهائیان ، و نشان دادن تناقضات فراوانی که در این اظهـار نظرها وجود دارد قسمتی از نوشتهٔ "بلانفید" را که به زبان انگلیسی چاپ شده است در اینجا می‌آوریم . نویسنده مدعی است که این خاطرات را از دختر بهاءالله شنیده و تقریرات او را عینا نقل کرده است . با توجه به اینکه دختر بهاءالله بدون اجازه و تصویب پدرش عبدالبهاء و محفل روحانی لندن حق اظهارنظر و نوشتن هیچگونه مطـالبی را نداشته است ، باید نوشتهٔ ذیل را تقریرات سران بهائی "محفل روحانی لندن" دانست .

" . . . و خوب به خاطر دارم که یک روز توسط یک جـوان بابی نیمه دیوانه سوء قصدی به حیات شاه شده بود . پدرم در خانهٔ ملکی ییلاقی ما ، واقع در نیاوران ، بود . . . ناگهان خادمی با کمال شتاب و پریشانی به مادرم مراجعه و خبر داد که آقا توقیف شدند . . .

" بلافاصله تمام فامیل و دوستان و خادمین بسا وحشت از خانهٔ ما فرار کردند ، به استثنـای خادمین اسفندیار و یک زن . . . میـرزا موسی ، پدرم . . . و مادرم و سه اولادش کمک نمود تا در محل امنی مخفی شویم . . .

۱ ـ تاریخ و نقش سیاسی رهبران بهائی ، مرتضی احمد ، ص ۵۳

میرزا یحیی با کمال وحشت به مازندران فرار و در محلی مخفی گردید . . . اخبار وقایع به واسطهٔ خواهر مهربان پدر بزرگم که عیال میرزا یوسف‌نامی از اتباع روس و رفیق قنسول روس در تهران بود به ما می‌رسید . . . در این ایام احدی از دوستان و فامیل جرئت نمی‌کردند به‌ملاقات مادرم آیند ، مگر زن میرزا یوسف که عمهٔ پدرم باشد . . . یک روز میرزا یوسف دریافت که ملایان در صدد کشتارپدرم هستند . میرزا یوسف موضوع را با قنسول روس درمیان نهاده واین دولت ذی‌نفوذ تصمیم بر خنثی نمودن این نقشه گرفت . صحنهٔ جالب توجهی در محکمه که احکام اعدام را صادر می‌کرد ، به عرصهٔ ظهور آمد . قنسول روس بدون اندک بیمی ، قیام نموده و اعضای محکمه را مخاطب ساخته و گفت آیا تاکنون به اندازهٔ کافی انتقام بیرحمانهٔ خود را نگرفته‌اید . . . چگونه ممکن است که شماها حتی بتوانید چنان فکر کنید که این محبوس عالی نسب نقشهٔ چنان عمل احمقانهٔ سوع قصد به حیات شاه را کشیده باشد . آیا بر شماها معلوم نیست که آن تفنگ مهمل که مورد استفاده آن جوان بیچاره قرار گرفته به درد کشتن یک پرنده هم نمی‌خورد . مضافا بر اینکه نامبرده دیوانه مشهور بوده . . . من تصمیم دارم که این شریف‌زاده بیگناه (یعنی بهاء) را تحت حمایت دولت روسیه درآورم . بنابراین بر حذر باشید ، زیرا اگر یک موی از سر او کم شود ، برای تنبیه شماها شهرهای (کذا) (۱) خون در این شهر جاری خواهد شد . امیدوارم به این اخطار من کمال توجه را مبذول دارید و بدانید که در این موضوع دولت متبوع من پشتیبان من است . . . طولی نکشید که شنیدیم حاکم از ترس اینکه بی توجهی به اخطار سخت قنسول روس نشود فورا دستور آزادی پدرم را می‌دهد ، و در عین حال حکم به تبعید او و فامیلش صادر می‌گردد . ده روز مهلت تدارک سفر داده شده بود " (۲)

---

۱ ــ ظاهرا اشتباه چاپی است ، و باید "نهرهای خون" باشد .

۲ ــ تاریخ نبیل زرندی ، ص ۵۲۳

با نقل نوشته‌های بهائیان ــ بخصوص نوشته عبدالبهاء ــ که می‌گوید : "صادق از همان موقع اعدام باب تصمیم به انتقامجوبی گرفته و یکسر از تبریز برای عمل به طهران آمد " ، تناقضات و نظرات متضادی که بعدها در این باره ابراز شده آشکار می‌شود . عبدالبهاء با گفتن این جمله چنین وانمود می‌کند که عامل سوء قصد و همدستانش دستوری برای ترور شاه از او و سایر بهائیان نداشتند و وی خودسرانه و تحت تأثیر احساسات شخصی ، بخاطر اجرای حکم قتل باب ، از تبریز به تهران آمد تا شاه را طبق میل خودش و بدون هیچ دستور و مشورتی به قتل برساند ، حال آنکه نویسندهٔ تاریخ نبیل که نوشته او با موافقت محفل کل بهائیان منتشر شده مدعی‌است که موقع قتل باب "صادق تبریزی در شهر قم بوده" ، بنابراین صادق تبریزی هنگام قتل در تبریز نبوده که مستقیما تحت تأثیر حادثه قرار گیرد .

نویسندهٔ تاریخ نبیل می‌نویسد :

" چهل روز پیش از آنکه مأمورین مزبور به چهریق وارد شوند ، حضرت باب جمیع الواح و نوشتجات خود را جمع‌آوری فرمودند و همه را به ضمیمه قلمدان و انگشترهای عقیق و مهری خود را در جعبه نهادند ، و به ملا باقر طرف حی دادند . و فرمودند باید بروی و این امانتها را به میرزا احمد برسانی . ملا باقر فورا به راه افتاد و بعد از هجده روز به قزوین رسید . در آنجا دانست که میرزا احمد از قزوین به جانب قم مسافرت کرده . ملا باقر به طرف قم رهسپار گشت و در نیمهٔ ماه شعبان وارد شده . من در آن ایام با صادق تبریزی در شهر قم بودم ، منزل من با میرزا احمد در محلهٔ باغ‌پنبه قم بود ، هر دو با هم در یک منزل بودیم . صادق تبریزی را میرزا احمد به زرند فرستاد که مرا با خودش به قم برگرداند " (۱) امان الله شفا یکی از بهائیان که از این فرقه روی گردانده است با استدلال به نوشته‌های بهائیان نتیجه می‌گیرد که صادق تبریزی " به دستور رؤسای بهائیت در صدد قتل

---

۱ ــ تاریخ نبیل ، ص ۱۶۵

شاه برآمده بود". او می‌نویسد:

" ملاحظه می‌کنید که در نیمهٔ شعبان نیز صادق به زرند رفته و به قم بر می‌گردد و به قرار حکایت نبیل برای دیدن باب نیز لابد چند روزی هم در قم باقی بوده که تقریبا مقارن با ۲۸ روز اعدام باب می‌شود".

پس به هیچ وجه نمی‌توانسته است آن طور که عبدالبهاء مدعی است، صادق در ۲۸ شعبان در تبریز بوده باشد. و اگر بر فرض محال قصد حرکت به تبریز هم کرده باشد، به هیچ وجه نمی‌توانسته بموقع آنجا برسد، زیرا دیدیم که با اینکه باب ملاباقر را دستور می‌دهد فورا حرکت نماید، و فقط مسافت بین تبریز و قزوین را هیجده روزه طی کرده است. پس برای صادق امکان نداشته است همان مسافت را دو روزه طی کند.

در شانی بین اعدام باب و واقعهٔ سوء قصد به حیات شاه درست دو سال و دو ماه طول کشید، و حال آنکه کسی که آنچنان که عبدالبهاء حکایت کرده گرم انتقامجویی است آنرا فورا به مرحلهٔ اجرا می‌گذارد. زیرا مرور زمان آن حالت را به سردی می‌آورد. پس صادق به تصمیم خود بدین عمل مبادرت ننموده، بلکه تحت تأثیر تبلیغات و تشویقات دیگری بعد از دو سال و دو ماه آلت دست شده است.

از طرفی گزارش دختر بهاء در دفاع قنسول، اشاره تنها به یک نفر است، و حال آنکه عبدالبهاء می‌گوید، در تهران یک نفر دیگر هم به صادق ملحق شده، و از طرفی دیگر نبیل اسامی چهار نفر را به اسم یاد می‌کند.

پس یک نفر صادق تنها، داستانی مجعول بوده و قضیه برمی‌گردد به دستور و نقشهٔ بهاء.

شیخ عظیم نیز که مدت دو سال و دو ماه در فکر چنین کاری نبوده است، چطور شد که به محض آنکه بهاء از عراق به ایران برگشت، در ظرف یکماه، اینگونه به فکر انتقام افتاد؟

این نیست جز اینکه بهاء شیخ عظیم را وادار و تشویق به انجام این عمل کرده است و شیخ عظیم نیز چند نفری را فریب داده و آنان به عمل

مبادرت نموده‌اند.

اگر بهاء شیخ عظیم را وادار به این کار نکرده بود، و در این قول اخیرالذکر که اظهار داشته که در چنین فکری نبوده راستگو باشد، لااقل باید بهاء مراتب را به آن صدر اعظمی که مدعی است به او عطوفت داشته خبر دهد، تا از اجرای احتمالی فکر وحشت‌آور شیخ عظیم جلوگیری نماید.

با اینکه بهاء آشنایی به فکر شیخ عظیم داشته (بر فرض محال که دستور خود بهاء نبوده باشد) بایست فورا مراتب را اطلاع می‌داده تا دولت احتیاطات لازمه را به عمل آورد و از عمل جلوگیری کند، و بالنتیجه از کشته شدن صدها نفر بدآن وضع فجیع ــ من جمله خود شیخ عظیم ــ ممانعت به عمل آید. حد اکثر اینکه اگر بهاء قصد شیخ عظیم را به حکومت خبر می‌داد، این بود که شیخ عظیم تنبیهی موقتی می‌شد و این تنبیه مختصر البته به مراتب بهتر از آن بود که خود او کشته شود و صدها نفر دیگر بیگناه معدوم گردند.

بعلاوه، این آقای بهاء که می‌گویند دائم غیب‌گویی می‌کرد و سقوط ناپلئون و غیره را اطلاع می‌داد، آیا نمی‌توانست زیر پای خود را ببیند و چنین فجایع هولناکی را پیش بینی کرده، با پیشگویی از وقوع آنها جلوگیری به عمل آورد؟

مجموع اینها می‌رساند که این حمله با نقشه و دستور شخص بهاء بوده و صدها نفر قربانی جاه‌طلبی و نقشهٔ شوم او شده‌اند، و اگر چنین نبوده چرا بهاء مضطرب شده و خود را به سفارت روس می‌انداخته..." (۱)

علت آزادی و تبعید بهاءالله به عقیدهٔ نویسندهٔ کتاب ((تاریخ و نقش سیاسی رهبران بهائی))، افشاء شدن هویت وی و حمایت علنی سفارت روسیهٔ تزاری ــ و حتی دولت روسیه ــ از بهائیان و بخصوص شخص بهاءالله بوده است:

---

۱ ــ نامه‌ای از سن پالو، ص ۳۱۶، با اندکی تصرف در عبارت.

" با توجه به مفاد عهدنامه‌های ترکمان چای و گلستان ، دولت روسیه قرار گذاشت که با تبعهٔ آن دولت طبق مقررات کاپیتولاسیون رفتار شود و بنابراین مقررات ، هریک از طرفین دعوی ، تبعهٔ کشور روسیه باشد ، باید محاکمه در حضور نمایندهٔ دولت روس انجام گردد . مجموعهٔ مطالب فوق نشان می‌دهد که بر طبق مقررات کاپیتولاسیون با آقای میرزا حسینعلی نوری رفتار شده است ، گویا ایشان هم تبعهٔ رسمی دولت روس بوده‌اند . و چه خوب گفته‌اند : خدایا زین معما پرده بردار .

" اکنون که رابطهٔ بهاءالله با آقای کینیاز دالگورکی برای دولت ایران و شاه وقت آفتابی شده بود ، دیگر دولت روس نمی‌توانست از وجود شخص بهاءالله در ایران برای ادامهٔ برنامه خود استفاده نماید ، و از طرفی اگر ایشان در ایران می‌ماند ممکن بود به‌دست مسلمانان کشته‌شود ، و از همه‌ـ مهمتر مادر ناصرالدین شاه ، مهد علیا بهاءالله را مقصر اصلی می‌دانست . این چند موضوع سبب شد که جناب سفیر نقشهٔ دیگری بریزد ، مقدمات اعزام وی‌را به جانب دیگر فراهم ساخت ، و با وسایلی آنچنان صحنه‌سازی نمود که میرزا حسینعلی از ایران تبعید گردد ، تا در خارج بهتر بتواند به وسیلهٔ آن وجود نازنین به هدفهای خویش نایل شود . . . " (۱)

چنانکه خوانندگان صاحب‌نظر ملاحظه کردند ، در طول این فصل همه‌جا سعی کردیم ، بیشتر اظهار نظرها ، خاطرات و عقاید خود بهائیان را نقل کنیم ، تا خواننده و یا بهائیان تصور نکنند که چون نگارنده خود بهائی نیست ، گرفتار تعصبات مذهبی و عقیدتی شده و گفته‌های " ضد ـ بهائیان " و یا نظرات شخصی خویش‌را منعکس ساخته‌است . بنابراین ، اظهار عقیده و نظر نهائی را دربارهٔ نقل اسناد بهائیان به خواننده وامی‌گذاریم و به دنبالهٔ مطلب می‌پردازیم :

حرکت به بغداد ـ سرانجام میرزا حسینعلی بهاءالله به وسیلهٔ

۱ ـ نامه‌ای از سن پالو ، ص ۳۱۶

دالگورکی ـ سفیر روس در ایران ـ از زندان آزاد شد . آخرین پیشوای بهائیت در کتاب خود چنین آورده است : " از یک طرف وساطت و دخالت پرنس دالگورکی ، سفیر روس در ایران ، که به‌جمیع وسائل درآزادی بهاءالله بکوشید و در اثبات بیگناهی آن مظلوم آفاق سعی مشکور مبذول داشت ، و از طرف دیگر اقرار و اعتراف رسمی ملا شیخ علی ترشیزی ملقب به عظیم که در زندان حضور حاجب‌الدوله و مترجم سفارت روس و نمایندهٔ حکومت برائت بهاءالله را تأیید و اجراء دخالت و شرکت خویش را در حادثه ترور شاه اظهار نمود . . . " باعث آزادی وی شد . دکتر اسلحمونت نیز در کتاب " بهاءالله و عصر جدید " در تأیید مطالب فوق می‌نویسد :

" . . . و چون حقیقت حال آشکار شد ، برائت بهاءالله از این تهمت ثابت گشت که ابدا در واقعه شاه ذی‌مدخل نبوده‌اند و سفیر روس به برائیت ایشان شهادت داد . . . " (۱)

سرانجام میرزا حسینعلی بهاءالله با وساطت و دخالت دیپلماتهای روسی بخصوص پرنس دالگورکی سفیر روسیه تزاری در ایران و حتی ابلاغ نظر و حمایت دولت روس از زندان آزاد شد و تحت حمایت سفارت روس به بغداد تبعید شد . اشراق خاوری می‌نویسد :

" حکومت ایران بعد از مشورت به بهاءالله امر کرد که تا یکماه دیگر ایران را ترک نمایند و به بغداد سفر کنند . قنسول روس‌چون این خبر شنید از بهاءالله تقاضا کرد که به روسیه بروند ، دولت روس از او پذیرایی خواهد نمود . حضرت بهاء الله قبول نفرمودند و توجه به عراق را ترجیح دادند . در روز اول ماه ربیع‌الثانی ۱۲۶۹ هجری به بغداد عزیمت فرمودند . مأمورین دولت ایران و نمایندگان قنسول روس تا بغداد با او همراه بودند . " (۲)

۱ ـ تاریخ نبیل زرندی ، ص ۸۳
۲ ـ بهاءالله و عصر جدید ، به نقل از "تاریخ و نقش سیاسی رهبران بهائی" ، ص ۵۴ .

شوقی ربانی آخرین پیشوای بهائیت نیز در تأیید نوشتهٔ "اشراق خاوری" می‌گوید: " سفیر روس چون از فرمان سلطانی استحضار یافت و بر مدلول آن مطلع گردید. از او خواست تا اجازه فرمایند او را تحت حمایت و مراقبت دولت متبوعهٔ خویش وارد و وسائل حرکت وجود اقدس را به خاک روس فراهم سازد." (۱)

حادثهٔ ترور شاه و دخالت سفیر روسیهٔ تزاری در ماجرا گذشته از اینکه دخالت بهائیان را در سیاست (بر خلاف ادعاهایشان) از همان اوائل کار ثابت می‌کند، اختلافات و انشعابهایی نیز در بین بهائیان به وجود آورد. حتی میرزا یحیی صبح ازل با برادرش بهاءالله بر سر ترور شاه اختلاف پیدا کرد و به طرفداری از شاه علیه بهائیان دست به کار شد و به کمک دولتیان شتافت. نبیل زرندی می‌نویسد:

" بدخواهان از نادانی میرزا یحیی استفاده کرده و آن نادان به امید رسیدن به منصب و مقامی با بدخواهان همراه شد و اخبار وحشتناکی به همدستی او از بهاء الله به شاه می‌دادند. ناصرالدین شاه از وزیر کبیر بشدت مؤاخذه کرد که چرا تا این حد در حصول امنیت مملکت تکاهل می‌کند و ریشهٔ فساد را قطع نمی‌نماید. صدر اعظم از این توبیخ متأثر شد... فورا لشکری به اقلیم نور اعزام... و پس از تاراج همه را آتش زده و با خاک یکسان نمودند. دامنهٔ فتنهٔ طهران و مازندران به سرتاسر ایران کشید و مخصوصا در یزد و تبریز آتش فتنه بالا گرفت. طهماسب میرزا در شیراز عده‌ای را شهید کرد... ششصد نفر آنها را گرفته بودند، سیصد نفر آنها را دو تا دو تا بر مرکبهای برهنه سوار کرده به شیراز بردند... چون کنسول روس بهاءالله را تا بغداد حراست و حفاظت کرده بود، وی آیه‌ای در شأن روسها نازل کرد.

بعدها که شروع به صدور الواح مذهبی کرد، لوحی نیز خطاب به پادشاه

---

۱ ــ تاریخ نبیل زرندی، ص ۶۵۷

روس صادر نمود و از اینکه الکساندر نیکلاویچ (الکساندر دوم) امپراطور روس دستور حمایت و آزادی او را داده است تشکر کرد:

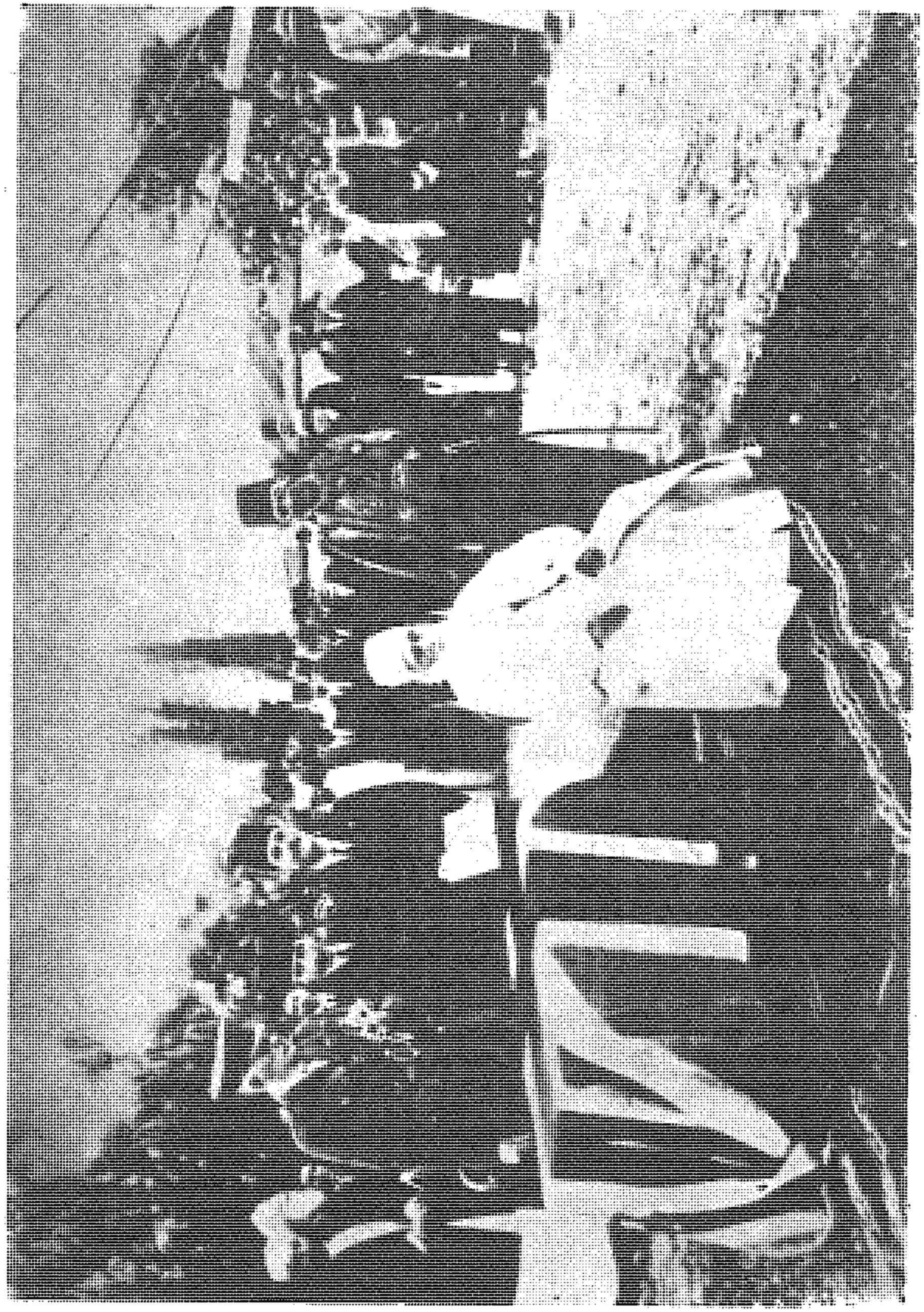
" ای پادشاه روس ندای خداوند ملک قدوس را بشنو (منظور میرزا حسینعلی بهاء است) و به سوی بهشت بشتاب، آن جایی که در آن ساکن شده است کسی که در بین ملاء بالا به اسماء حسنی نامیده شده و در ملکوت انشاء به نام خداوند روشنی‌ها نام یافته است. مبادا اینکه هوای نفست تو را از توجه به سوی خداوند بخشایندهٔ مهربان باز دارد. ما شنیدیم آنچه را در پنهانی با مولای خود گفته و لذا نسیم عنایت و لطف من به هیجان آمد و دریای رحمتم به موج افتاد، ترا بحق جواب دادیم، بدرستی که خدای تو دانا و حکیم است. و به تحقیق یکی از سفیرانت مرا یاری کرد، هنگامی که در زندان اسیر غل و زنجیر بودم. برای این کار خداوند برای تو مقامی را نوشته است که علم هیچ کس بدان احاطه ندارد. مبادا این مقام را از دست دهی" (۱)

شوقی ربانی نیز در کتاب "قرن بدیع"، در تأیید لوح بهاءالله می‌نویسد:

" در سنین بعد در لوحی که به امپراطور روس نیکلاویچ (الکساندر دوم) نازل شده آن وجود مبارک عمل سفیر را تقدیر ... می‌کند. و نیز در مقام دیگر می‌فرماید: ایامی که این مظلوم در سجن اسیر سلاسل و اغلال بود، سفیر دولت بهیه ــ ایده‌الله تبارک و تعالی ــ نهایت اهتمام بر استخلاص این عبد مبذول داشت، و مکرر اجازهٔ خروج از سجن صادر گردید،

---

۱ ــ لوح از کتاب حسین ــ ص ۵۷ ترجمه از " تاریخ و نقش سیاسی رهبران بهائی"، ص ۶۵



ولی پاره‌ای از علمای مدینه در اجرای این منظور ممانعت نمودند تا بالاخره در اثر پافشاری و مساعی موفور حضرت سفیر استخلاص حاصل گردید. اعلیحضرت امپراطور دولت بهیهٔ روس ـ ایده‌الله تبارک و تعالی ـ حفظ و حمایت خویش را فی سبیل‌الله مبذول داشت، و این معنی علت حسد و بغضای جهلای ارض گردید. " (۱)

علاوه بر صدور این الواح و آیات، مبین ارتباط بهاءالله با دولت روس یا لااقل حمایت مستقیم آن دولت از او و بهائیان، اقرار نامه‌ای است از میرزا حسینعلی نوری (بهاءالله) که دریافت مقرری را از جانب وی تأیید می‌کند. البته چون در دوران پیشوایی بهاءالله، فقط دولت روسیهٔ تزاری او را تحت حمایت خود قرار داده بود. می‌توان گفت که وی مقرری خود را نیز از روسها دریافت می‌داشته است. بهاءالله در یکی از الواح می‌نویسد: " قسم به جمال قدم که اول ضرری که بر این غلام وارد شد این بود که قبول شهریه از دولت نمود. " (۲)

انگلیسها و بهائیان

پس از انشعابات اولیه، با ورود عبدالبهاء و خویشان و یارانش به بغداد و سپس عزیمت آنها به عثمانی و قبرس و سرانجام فلسطین، و انشعاب و اختلافی که بعدا بین آنان پدید آمد، انگلیس‌ها به حمایت از بهائیان برخواستند. متأسفانه در بایگانی اسناد وزارت خارجهٔ انگلیس از این دوران اسنادی وجود ندارد یا شاید نگارنده نتوانسته است بدانها دسترسی یابد، و یا شاید گزارشهای مربوط به این دوره را باید در مجموعهٔ اسناد فلسطین و عثمانی جستجو کرد، که بازهم نگارنده موفق به یافتن آنها نشده است.

۱ ـ قرن بدیع، جلد دوم، ص ۸۶
۲ ـ مجموعهٔ الواح مبارک، ص ۱۵۹

مهمترین اقدامی که در این ایام صورت گرفت ، دادن لقب "سر" و "نشان" از طرف دولت انگلیس به عبدالبهاء بود . قسمتی از نوشته‌ٔ شوقی ربانی را که علت دادن نشان و لقب به عبدالبهاء را خدمات گرانبهای بهاءالله به دولت انگلیس دانسته است نقل می‌کنیم :

" پس از اختتام جنگ و اطفاء نایرهٔ حرب و قتال اولیا حکومت انگلستان از خدمات گرانبهایی که حضرت عبدالبهاء درآن ایام مظلم نسبت به ساکنین ارض اقدس و تخفیف مصائب و آلام مردم آن سرزمین مبذول فرموده بودند ، در مقام تقدیر برآمدند و مراتب احترام و تکریم خویش را با تقدیم لقب " نایت هود " و اهداء نشان مخصوص از طرف دولت مذکور حضور مبارک ابراز داشتند . و این هرمسا تشریف و تحلیل و فیرور محل اقامت حاکم انگیز در چهار برگزار گردیده و آن احفال پرداختشام جمعی از رجال و اعاظم قوم از ملل و شعوب مختلفه حضور می‌رسانده و در انجام مراسم شرکت نمودند . . . " (۱)

خانم بلانفلید دربارهٔ اهداء نشان و لقب به عبدالبهاء می‌نویسد :

" حکومت انگلیس بر حسب رویهٔ معمولش که از اعمال قهرمانان قدردانی می‌کند ، به عبدالبهاء یک مدال قهرمانی "نایت هود" داد که نامبرده این افتخار را به عنوان یک تشریفات احترامی از طرف یک پادشاه عادل قبول نمود . " (۲)

تاکنون سندی دربارهٔ "خدمات گرانبهای" بهاءالله به دولت انگلیس که منجر به گرفتن نشان و لقب شده باشد به دست نیاورده‌ایم ، ولی شاید بتوان گفت که علت دریافت نشان و لقب خدماتی باشد که بهاءالله در جریان تهیهٔ آذوقهٔ ارتش انگلیس و بیرون راندن عثمانیها از خاک فلسطین انجام داده است .

---

۱ ــ قرن بدیع ، جلد سوم ، ص ۳۹۹

۲ ــ به نقل از "نامه‌ای از سن پالو" ، ص ۱۵

خانم بلانفلید می‌نویسد :

" مقدار زیادی از این گندمها در مخازنی انبار شدند . . . وقتی قشون انگلیس وارد حیفا شد کارپردازی ارتش آنها از لحاظ آذوقه مواجه با اشکالات بود . افسر مربوطه برای مشورت به سرکار آقا مراجعه نمود و اخیرالذکر جواب داد ما گندم داریم . افسر مزبور در کمال تحیر سئوال کرد آیا برای ارتش انگلیس هم دارید ؟ عبدالبهاء جواب داد من برای ارتش انگلیس هم گندم دارم . " (۱)

ناشر کتاب خانم بلانفلید ، در حاشیهٔ کتاب اضافه می‌کند : " خانم بلانفلید غالبا حکایت می‌کرده که چگونه مخازن گندم مذکور در مدت تسلط قشون عثمانی درآن نقطه مخفیگاه خوبی را برای حفظ گندمها تشکیل داده بودند . . . " (۲)

علاوه بر اینها به طوریکه قبلا گفته شد ، شوقی ربانی نیز تأیید کرده است که این نشان و لقب بعد از خاتمهٔ جنگ جهانی اول به عبدالبهاء داده شده است . عبدالبهاء نیز در تأیید دولت انگلیس لوحی صادر کرده که رونوشت آن را در جلد سوم کتاب مکاتیب عبدالبهاء می‌خوانیم :

" طهران ، جناب آقا سید نصرالله باقر اف علیه بهاءالله ملاحظه نمایند . ای ثابت بر پیمان ، مدتی بود که مخابره بکلی منقطع و قلوب متأثر و مضطرب تا آنکه در این ایام الحمدلله بفضل الهی ابرهای تیره متلاشی و نور راحت و آسایش این اقلیم را روشن نمود ، سلطهٔ جابره زائل و حکومت عادله حاصل ، جمیع خلق از محنت کبری و منقت عظمی نجات یافتند . در این طوفان اعظم و انقلاب شدید که جمیع ملل عالم ملال یافتند و در خطر شدید افتادند ،

---

۱ ــ جلد سوم ــ تألیف عبدالبهاء ، ص ۳۴۷

۲ ــ نامه‌ای از سن پالو ــ ص ۱۷ ــ ۳ ، خاطرات صبحی ، ص ۹۴

شهرها ویران گشت و نفوس هلاک شد و اموال به تالان و تاراج رفت و آه و حنین بیچارگان در هر فرازی بلند شد. سرشک چشم یتیمان در هر نشیبی چون سیل روان، الحمدلله بفضل و عنایت جمال مبارک احبای الهی، چون به موجب تعالیم ربانی رفتار نمودند محفوظ و مصون ماندند، غباری بر نفسی ننشست. هذه معجزه لاینکرها الاکل معتد اثیم، و واضح و مشهود شد که تعالیم مقدسه حضرت بهاءالله سبب راحت و نورانیت عالم انسانیت در الواح ذکر عدالت و حتی سیاست دولت فخیمهٔ انگلیس مکرر مذکور، ولی حال مشهود شد و فی الحقیقه اهل این دیار بعد از صدمات شدیده به راحت و آسایش رسیدند. و این اول نامه‌ایست که من به ایران می‌نگارم، ایشاالله من بعد باز ارسال می‌شود. احبای الهی فردا فرد با نهایت اشتیاق تحیت ابداع ابهی ابلاغ دارید و مژدهٔ صحت و عافیت عموم احباء را بدهید، هرچند طوفان و انقلاب شدید بود الحمدلله سفینهٔ نجات محفوظا مصونا به ساحل سلامت رسید. حضرات ایادی‌امرالله و حضرت امین و همچنین ملوک ثبوت و رسوخ پر عهد و پیمان را از قبیل عبدالبهاء با نهایت روح و ریحان تحیت و پیام برسانید و علیک البهاء الابهی.

عکا ۱۶ اکتبر ۱۹۱۸"

اما دعای امپراطور انگلیس اینست:

اللهم ان سر ادق العدل قد ضربت اطنابها، علی هذه الارض المقدسه فی مشارقها و مغاربها، و نشکرک و نحمدک علی حلول هذه السلطه العادله و الدوله القاهره الباذله القوه فی راحه الرعیه و سلامیه البریه

اللهم اید الامپراطور الاعظم جورج الخامس انگلترا بتوفیقاتک الرحمانیه و آدم ظلها الظلیل علی هذه الاقلیم الجلیل بعونک و صونک و حمایتک، انک انت المقتدر المتعالی العزیز الکریم.

یعنی:

" پروردگارا امپراتور بزرگ ژرژ پنجم پادشاه انگلستان را به توفیقات رحمانی خود مؤید بدار و سایه بلند پایهٔ آن کشور را بر این منطقه بیاری و حفظ و حمایت خویش مستدام بدار، تو نیرومند و عالی و عزیز و کریم می‌باشی.

عبدالبهاء عباس"(۱)

در جریان جنگ اول جهانی حمایت انگلیسها از عبدالبهاء شدت یافت، بهائیت علیه عثمانیها در خدمت ارتش انگلیس در سرزمین فلسطین درآمد. شوقی ربانی می‌نویسد:

" در این مقام که ذکر محاربات عمومی جهان و حوادث و وقایع ارض اقدس در بین است، بی‌مناسبت نیست به‌درج پاره‌ای از اقدامات و مجهوداتی که هنگام محاصرهٔ حیفا نسبت به حفظ حیات قدوهٔ اهل بهاء معمول گردیده مبادرت نمود، از جمله احبای انگلستان چون بر خطرات شدیده‌ای که حیات مبارک را تهدید می‌نمود اطلاع یافتند، بلادرنگ برای تأمین سلامت آن وجود اقدس اقدامات و مساعی لازمه مبذول داشتند. لرد کرزن و سایر اعضاء کابینهٔ انگلستان نیز رأساً و مستقیما از وضع مخاطره آمیز حیفا استحضار حاصل نمودند. از طرف دیگر لرد لاینکتون با ارسال گزارش فوری و مخصوص به وزارت خارجهٔ آن کشور، نظر اولیای امور را به شخصیت و اهمیت مقام عبدالبهاء جلب نمود. و چون این گزارش به لرد بالفور وزیر امور خارجهٔ وقت رسید، در همان یوم وصول دستور تلگرافی به جنرال النبی، سالار سپاه انگلیز در فلسطین، صادر و تأکید اکید نمود که به جمع قوی در حفظ

۱ ـ نامه‌ای از سن پالو، ص ۱۸

و صیانت حضرت عبدالبهاء و عائله و دوستان او بکوشد . متعاقب آن دستور، جنرال النبی تلگرافی پس از فتح حیفا به لندن مخابره و از مصادر امور تقاضا نمود صحت و سلامت مبارک را به دنیا اعلام نمایند .

ضمنا فرمانده جبههٔ حیفا را مأمور ساخت که تصمیمات لازم جهت حفظ جان مبارک اتخاذ و از اجراء نقشهٔ پلید جمال پاشا که طبق اخبار واصله به دایرهٔ اطلاعات انگلستان بر آن تصمیم بوده که در صورت تخلیهٔ شهر و عقب نشینی قوای ترک حضرت عبدالبهاء و عائله مبارکه را در کوه کرمل مصلوب سازد جلوگیری نماید . در اثر اخلال قوای فاتح انگلیز به اراضی مقدسه و تصرف آن اراضی از طرف حکومت مذکور مخاطرات عظیمه که مدت شصت‌وپنجسال حیات پر انوار شارع‌قدیر و مرکز عهدالهی را احاطه نموده‌بود زائل گردید ، سد سدید در پیشرفت امر بدیع برداشته شد ، و روز فشار و تضییق سپری گردید ، قائد امر بهاء دو بقعه مقدسه نورا از حریت امر در آن صقع جلیل فراهم آمد . روز این تاریخ سعود مبارک عبدالبهاء که بیش از سه سال به طول بیامد ، امرالله در مرکز جهانی خویش اعتبار و حیثیت بیکران حاصل نمود ، و فعالیتهای تبلیغی در اقطار مختلفهٔ ارض رو به بسط و توسعهٔ عظیم گذاشت ، و آثار علو امرالله و کلمه‌الله در شرق و غرب عالم لائح و هویدا گردید . . . " (۱)

مرگ میرزا حسینعلی بهاءالله وسیله‌ای شد تا سازمانی که در وزارت خارجهٔ انگلیس به کار مذاهب خاور میانه و اروپا می‌پرداخت ، از آن بهره‌برداری کرده و جانشین او را بیشتر از خود بهاءالله تحت حمایت قرار دهد . شوقی ربانی می‌نویسد :

" وزیر مستعمرات حکومت اعلیحضرت پادشاه انگلستان مستر وینستون چرچیل به مجرد انتشار این خبر پیامی تلگرافی به مندوب سامی فلسطین سر هربرت ساموئل صادر و از معظم‌له تقاضا نمود " مراتب همدردی و تسلیت

۱ ــ قرن بدیع ، جلد سوم ، ص ۲۹۶

حکومت اعلیحضرت پادشاه انگلستان را به جامعهٔ بهائی ابلاغ نماید " ، مندوب سامی مصر ، و ایکونت النبی ، نیز مراتب تعزیت و تسلیت خویش را به وسیلهٔ مندوب سامی فلسطین بدین مضمون اعلام نمود : به بازماندگان فقید- سر عبدالبهاء ، عباس افندی و جامعهٔ بهائی تسلیت صمیمانه مرا به مناسبت فقدان قائد جلیل‌القدرشان ابلاغ نمایید . "

ارتباط بین بهائیان و انگلیسیها بجایی رسید که پیشوای بهائیت "جان افراد ایرانی را نیز فدای انگلستان می‌کند" (۱) . عبدالبهاء عباس افندی می‌نویسد :

" خوش آمدید ، خوش آمدید ، اهالی ایران بسیار مسرورند از اینکه من آمدم اینجا و الفت بین ایران و انگلیس است . ارتباط تام حاصل می‌شود و نتیجه به درجه‌ای می‌رسد که بزودی افراد ایران جان خود را برای انگلیس فدا می‌کنند ، و همین طور انگلیس خود را برای ایران فدا می‌نماید . از اصل ملت ایران و انگلیس یکی بودند ، از قبیله آریان در کنار نهر . . . بودند . (عبدالبهاء به جای اسم نهر سه نقطه گذاشته) به ایران آمدند و ایران را

۱ ــ بهائیت نه تنها به سیاستهای خارجی و اجنبیها دلبستگی فراوان داشت ، بلکه بهائیان همیشه فرنگیها را بر ایرانیها که سازندهٔ فرقه جدید ــ بهائیت ــ بودند ، ترجیح می‌دادند . فضل الله صبحی مهتدی می‌نویسد :
" آنچه در آنجا (هنگام اقامت فلسطین) مرا دلتنگ می‌کرد چند چیز بود که تاب بردباری آن را نداشتم ، یکی آن که میان بهائیان فرنگی را با ایرانی جدایی می‌گذاشتند . به فرنگیها بیشتر ارزش می‌دادند تا به ایرانیها و مردم خاور . نخست آن که مهمانخانهٔ اینها از آنها جدا بود و افزار زندگی اینها آراسته و نیکو بود . ایرانیها هر چند در توی یک اطاق بودند و بر روی زمین می‌خوابیدند ، ولی فرنگیها در هر اطاقی بیش از یکی دو نفر نبودند و تخت خوابهای فنری داشتند و افزار آسایش و خوراکشان بهتر بود "
(پیام پدر ، ص ۱۶۶)

پر کردند . بعد نفوس زیاد شد از اینجا به قفقاز رفتند ، در آنجا زیاد شدند ، به اروپا هجرت کردند . این ملت انگلیس و ایران هردو برادرند ، لهذا در زبان انگلیس بسیار الفاظ ایرانی است . " (۱)

رو به سوی امریکا

عباس افندی ، هنگامی که قدرت انگلیس را ضعیف می‌بیند و امریکا را صاحب نفوذ و پیشرفت سریع می‌یابد ، به جانب امریکا روی می‌آورد . او در سفر به امریکا حتی می‌گوید :

" . . . امشب من نهایت سرور دارم که در همچو مجمع و محفلی وارد شدم . من شرقی هستم ، الحمدالله در مجلس غرب حاضر شدم و جمعی می‌بینم که در روی آنان نور انسانیت در نهایت جلوه و ظهور است . و این مجلس را دایر بر امن می‌گویم که ممکن است ملت شرق و غرب متحد شوند و ارتباط تام به میان امریکا و ایران حاصل گردد . " (۲)

عباس‌افندی سپس امریکائیان را تشویق به‌هجوم به‌ایران و سرمایه‌گذاری در این کشور کرده و به قول نویسندهٔ تاریخ و نقش سیاسی رهبران بهائی :
" . . . آقای عبدالبهاء عباس افندی روزی تمامیت ارضی کشوری را می‌فروشد که هیچگونه وابستگی بدان نداشته است . و روزی هم دندان طمع دیگران را نسبت به معادن کشور ایران تیز می‌نماید . هنگامی که به امریکا رفته بود ، برای خوش‌آمد آنان (امریکائیان) گفته : " از برای تجارت و منفعت ملت امریکا مملکتی بهتر از ایران نه ، چه که مملکت ایران مواد ثروتش

۱ ــ خطابات عبدالبهاء ، سخنرانی در منزل میس‌کراپر ، سال ۱۹۱۱ ، جلد اول ، خطابات .

۲ ــ خطابات عبدالبهاء ، جلد اول ، ص ۳۳

همه در زیر خاک پنهان است . امیدوارم ملت امریکا سبب شوند که آن ثروت ظاهر شود . . . " (۱)

عثمانیها و بهائیان

در این بخش تا آنجا که ممکن بود با استفاده از اسناد بهائیت و خود بهائیان ، رابطهٔ سران بهائی را با روس و انگلیس نشان دادیم . این اسناد و نقل قولها نشان دهنده دخالت بهائیان در سیاست و وابستگی آنها با سیاستمداران و امور سیاسی است . بنابراین ادعای اینکه بهائیان در سیاست دخالت نمی‌کنند ، صحیح نیست ، و بخصوص در ایران ، چون گروهی از آنها به قشرهای بالای اجتماع و سازمانهای سیاسی و دولتی راه یافته‌اند ، دخالت آنها در سیاست به صورت حتمی و قطعی در آمده است . (۲) پس این مطلب که از ناحیه آنان اظهار

۱ ــ پرنس دالگورکی یا تاریخ و نقش سیاسی رهبران بهائی ، ص۷۶

۲ ــ روند دیگر بهائیت اینست که برای ترسانیدن "غیر بهائیان" و بزرگ جلوه دادن خود ، عده‌ای از سرشناسان ممالک را بهائی خوانده و آنها را از خود به حساب می‌آورند . اینان حتی سران برخی از کشورها را بهائی می‌خوانند . فضل‌الله صبحی مهتدی ، که خود از مبلغان بهائی بوده و شاید خودش نیز از این راه مردم را فریب می‌داده است ، در این باره می‌نویسد :
" . . . یکی از راههائی که مردم را می‌ترسانند اینست که می‌گویند ، همه بزرگان کشور و فرمانداران و سروران با ما هستند ، و هرچه ما بگوییم می‌پذیرند . و کارهایی هم می‌نمایند که مردم باور کنند . درین باره نمی‌خواهم پرسخنی کنم ، با یک نمونه از آن ، شما را آگاه می‌سازم که در چندین سال پیش بوده و اکنون نیرنگهایشان زیادتر شده . در نامه‌ای می‌نویسند : بیست و پنج نفر از جوانان بهائی را از وزارت جنگ و وزارت خانه‌های دیگر به اروپا فرستادند . "ــ پیام پدر ، ص ۲۳۷ ، به نقل از نشریهٔ شمارهٔ ۶ بهائیان تهران ، شهریور ۱۳۰۸ ، اوت ۱۹۲۹ .

می‌شود ، یک نوع فریب و کلک و خیانت است ، ملت ایران باید در برابر این دسیسه کاملا هوشیار باشد .

اما در رابطه با عثمانی ، در ابتدای پیدایش بهائیت و حضور سران بهائی در خاک عثمانی و متصرفات این کشور در خاورمیانه نیز ، آنان با سران عثمانی و حتی خاندان آل عثمانی تماسهایی گرفتند . پادشاهان آل عثمان ـ بخصوص سلطان عبدالمجید ـ که آرزوی خلافت مسلمین را در سر می‌پروراندند ، همواره از افراد و گروههایی که علیه مملکت و مردم شیعهٔ ایران و پادشاهان قاجار قیام می‌کردند ، حمایت و جانبداری می‌کردند. بدین لحاظ هنگامی که عبدالبهاء نیز به خاک عثمانی رفت با وی ارتباط برقرار کردند ، و او هم لوحی در تأیید دولت عثمانی (۱) بدین شرح نازل کرد :

" . . . خدایا ، پروردگارا ، تأییدات غیبی و توفیقات یکتایی و رحمت رحیمانهٔ تو را دربارهٔ دولت بلند پایهٔ عثمانی و خلافت نبوی آرزومندم ، و مسئلت می‌دارم که قدرتش بر بسیط زمین مستقر شود ، و بر کیان عظمت پایدار گردد . . .
عباس عبدالبهاء " (۲)

---

۱ ـ از روزی که بهائیت در ایران آغاز به فعالیت کرده است ، تا به امروز ، بهائیان سعی داشته و دارند که کتب و نشریات خود را در دسترس غیر بهائیان قرار ندهند . ولی کسانی که بعد از سالها فعالیت در بهائیت از این فرقه روی برگردانند ، این امکان را فراهم می‌سازند که کتب و نشریات آنها در اختیار غیر بهائیان قرار گیرد . بنابراین اگر در بخش فوق فقط از معدودی اسناد بهائیان استفاده شده به علت عدم دسترسی به مجموعهٔ کتب و اسناد و نشریات بهائیت بوده است . البته مخالفان بهائیت اسناد فراوانی در زمینهٔ "ارتباط بهائیان با خارجیان" منتشر کرده‌اند ، ولی چون ما می‌خواستیم که از نوشته‌های خود بهائیان استفاده کنیم از نقل اسناد و نشریات مخالفان خودداری کردیم .

۲ ـ نویسندهٔ کتاب "تاریخ و نقش ←

اثر این لوح فقط مدت کوتاهی دوام داشت ، زیرا ترکها خیلی زود به بهائیت و عبدالبها و ارتباط او با انگلیسها پی بردند و حتی تصمیم به نابودی همهٔ بهائیان مقیم عثمانی و متصرفات آن کشور گرفتند . و این اشاره است به وقایع سال ۱۹۰۷ میلادی که عبدالبهاء به‌اتهام همکاری با انگلیسها علیه ترکها مظنون واقع شد و یک هیئت بازرسی که از مرکز برای تحقیق موضوع اعزام شده بود اتهام او را تأیید کرد . و تصور آن می‌رفت که محکوم به اعدام یا تبعید گردد :

" فرمانده کل قوای ترک ، جمال پاشای غدار و سفاک ، عدو صائل و خصم لد و بشر نظر به تلقینات و تحریکات مغرضین و سوء ظن شدید که نسبت به امرالهی حاصل نموده بود ، به مخالفت بی‌منتهی برخاست ، و به انعدام کلمه‌الله مصمم گردید ، حتی صریحا اظهار داشت که چون از دفع دشمنان خارج انگلستان فراغت یابد به تصفیهٔ امور داخل اقدام و در اولین قدم حضرت عبدالبهاء را علی ملاء الاشهاد مصلوب ، روضهٔ مبارکه را منهدم و با خاک یکسان خواهد نمود . " (۱)

همکاری محرمانه و علنی بهائیان با قوای انگلیس که در صدد تصرف فلسطین و حمایت از یهودیان بوده ، تا به آنجا کشید که عبدالبهاء برای آنان گندم و آذوقه ذخیره کرد ، و به طوری که در همین بخش دیدیم در اختیار نیروهای آنان قرار داد . به علت همین همکاریها بوده که جمال پاشا تصمیم به‌نابودی عبدالبهاء گرفت ، ولی سازمان اطلاعات و جاسوسی انگلستان از این تصمیم آگاهی یافت و درصدد حفظ جان او برآمد . شوقی ربانی آخرین

← سیاسی رهبران بهائی " می‌نویسد :
" پس از انقراض دولت تزاری ، هنگامی که آنها در کشور عثمانی بودند ، تأئید دولت عثمانی و خلافت محمدی را از خدا خواستند . باید دانست که این ادعا هم مانند بقیه ادعاها اثر معکوس خود را داد . . . " (ص ۶۶)

۱ ـ قرن بدیع ، جلد سوم ، ص ۲۹۱

باقیماندهٔ سران بهائی می‌نویسد :

" ضمنا فرمانده (انگلیس) جبههٔ حیفا را مأمور ساخت تصمیمات لازم جهت حفظ‌جان مبارک اتخاذ و از اجراء نقشه پلید جمال‌پاشا که طبق اخبار واصله به دایرهٔ اطلاعات انگلستان بر آن تصمیم بوده که در صورت تخلیهٔ شهر و عقب‌نشینی قوای ترک ، حضرت عبدالبهاء و عائلهٔ مبارکه را در کوه کرمل مصلوب سازد جلوگیری نماید . " (۱)

پیروزی انگلستان بر سرزمین فلسطین و شکست قوای عثمانی نه تنها از اعدام بهائیان جلوگیری کرد ، بلکه چنانچه گذشت ، عبدالبهاء با گرفتن لقب "سر" و نشان "نایت هود" در زمرهٔ یاران قوای اشغالی و انگلیسها درآمد .

ظهور مدعیان مهدویت

بحث دیگری که شاید جای مطرح‌ساختن آن همین بخش‌باشد ، پیدایش مدعیان مهدویت در سرزمینهای اسلامی ، در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن‌بیستم‌است . دراین‌دوران‌انگلیسها برای‌ازهم پاشیدن‌دین‌اسلام‌وایجاد تشتت در میان مسلمانان کوششها کردند ، بخصوص در سرزمینها و ممالکی که یا در سر راه هندوستان — بزرگترین و درخشانترین مستعمرهٔ انگلیس — قرار داشت ، و یا در منطقهٔ نفوذ انگلستان در خاورمیانه و شمال افریقا واقع بود . انگلیسها در راه از بین بردن این مناطق ، از هیچ گونه تلاشی خودداری نمی‌کردند . در این ایام در وزارت خارجهٔ انگلستان ، " شعبهٔ مخصوص ادیان در مستعمرات ، مستملکات و ممالک نیمه مستعمره " و حتی ممالک مجاور این‌گونه سرزمینها دایر شده بود . در هر یک از سفارتخانه‌های انگلستان در افریقا ، آسیا و خاور میانه ، دیپلماتهایی که ظاهرا مقام "دبیری" داشتند برای این شعبه فعالیت می‌کردند . اینان اطلاعات فراوانی از ادیان

۱ — قرن بدیع ، جلد سوم ، ۲۹۷

این سرزمینها داشتند ، و در هر مملکتی عوامل و جاسوسان مخصوصی با دبیران ادیان در ارتباط‌بودند . بودجهٔ مخصوصی که دولت انگلیس به نام بودجهٔ موقوفه (اودهند) (۱) در اختیار سفرای انگلستان در بین النهرین و ایران گذارده بود ، بهترین وسیله برای پیشبرد هدفهای سیاسی و اخلال در فعالیتهای مذهبی بخصوص دین اسلام بود ، تا جایی که سرآرتور هاردینگ ، دیپلمات انگلیسی ، این بودجه را به اهرمی تشبیه می‌کند که می‌توان همه‌چیز را با آن بلند کرد :

" اختیار تقسیم وجوه موقوفهٔ اودهند ، در دست من‌مانند اهرمی بود که با آن می‌توانستم همه‌چیز را در بین‌النهرین و ایران بلند کنم و هر مشکلی را حل و تصفیه نمایم . " (۲)

سیاستمداران انگلستان —که درآن ایام آفتاب در مستعمراتشان غروب نمی‌کرد — با دین اسلام دشمن خونی بودند و همچنین با مسلمانان . از این رو به دشمنی با دین اسلام و مسلمانان ، که این دو را بزرگترین سد راه مستعمره شدن سرزمینها و تسلط خود بر ملل افریقا ، آسیا و خاور میانه می‌دانستند برخواستند ، تا جایی که گلادستون ، نخست وزیر انگلیس ، در

۱ — در سال ۱۸۵۱ (۱۲۶۶ هـ) فرمانروای هندوستان اعلام کرد که غازی الدین حیدر هندی پادشاه "صوبه اود" و فرمانروای لکنهو ، قسمتی از مایملک و دارائی خود را وقف مراکز دینی شیعیان کرده است ، که بالمناصفه در نجف و کربلا تقسیم شود . پرداخت این پول از همان ایام از طرف شعبه اوقاف هندوستان در کنسولگری انگلیس در بغداد که زیر نظر سفارت انگلیس در تهران کار می‌کرد دائر شد . در این شعبه نوبنیاد چندین کارشناس امور دینی اسلامی عضو وزارت مستعمرات انگلستان که زبانهای عربی و فارسی را خوب می‌دانستند مشغول کار شدند . برای اطلاع بیشتر رجوع شود به ص۹۷ تا ۱۱۲ کتاب حقوق بگیران انگلیس در ایران ، تألیف نگارنده .

۲ — یک دیپلمات در شرق ، نسخهٔ انگلیس، ص ۳۳۴

پارلمان آن کشور، در حالی که "قرآن مجید" را بر سر دست بلند کرده بود گفت: " تا این کتاب در دست مسلمین است کاری از انگلستان دربارهٔ آنان بر نمی‌آید، و ما نمی‌توانیم بر آنها حکومت کنیم. "

از آن پس سیاست انگلستان در ممالک مسلمان ایجاد تفرقه و اخلال در بین فرق مختلف اسلامی بوده است. دیپلماتهای انگلیسی نه تنها در ایجاد تفرقه بین فرق مذهب شیعه موفق شدند، بلکه در بین فرق شافعی، حنبلی، حنفی و مالکی نیز انشعابات و اختلالهایی ایجاد کردند. در ایران انگلیسها موفقیتهای بزرگتری به دست آوردند، و حداکثر استفاده را از ایجاد اینگونه اختلافات بردند.

در عثمانی، انگلیسها همواره سلاطین ترک را تشویق می‌کردند تا ادعای "خلافت اسلامی" داشته باشند، و از این راه بین ممالک مسلمان اختلاف ایجاد می‌کردند. بدین ترتیب که از یکطرف، ممالک مجاور عثمانی را به مبارزه و مخالفت با "مدعیان خلافت اسلامی" در خارج کشور عثمانی تشویق می‌کردند، و از طرف دیگر عثمانیها را وادار می‌ساختند تا با آن ممالک در حال جنگ و ستیزه دایمی باشند و خرابکاری کنند. سلاطین عثمانی هم که غرق در فساد و تباهی بودند ندانسته آلت دست سیاستمداران انگلیس و بخصوص دیپلماتهای ورزیده امور مذهبی می‌شدند. این سلاطین ــ بخصوص سلطان عبدالمجید ــ هرکسی را که موافق "خلافت اسلامی" می‌دانستند یاری می‌دادند، و از هرکسی که ادعای او سبب ایجاد تفرقه بین مسلمین می‌شد، بهره‌برداری می‌کردند. یکی از کسانی که مورد نظر سلطان عبدالمجید قرار گرفت عبدالبهاء بود که او هم لوحی در تأیید حکومت سلطان صادر کرد. همچنین سلطان عبدالمجید سید جمال‌الدین افغانی را که دشمن شاه ایران و موافق با ایجاد خلافت اسلامی بوده یاری می‌کرد. او را برای پیش‌بردن مقاصدش به عثمانی دعوت کرد و با جلال و شکوه از وی پذیرایی به عمل آورد. اتفاقا سید جمال‌الدین در بعضی از کشورها با مدعیان مهدویت مواجه شده مسافرت او به این گونه کشورها قبل

و یا بعد از ظهور مدعیان مهدویت بود.

شادروان خان ملک ساسانی پس از تشریح نقش سیاسی سید جمال در دربار خلافت خاندان آل عثمان و نقشی که وی برای اهداف عثمانیان داشته است، چنین نتیجه می‌گیرد که علت حمایت سلطان عبدالمجید از بهاءالله و بهائیت یا "مدعیان ظهور" در آن ایام با هدف وی در مورد خلافت بستگی داشته است، و دربارهٔ سید جمال چنین می‌نویسد:

"... آیا "سید جمال" می‌خواسته است با کمک روسها یا کمک انگلیسها خود شخصا به روش صفویه پیشوای مسلمین شود؟"

در اینجا باید روشن کنیم که سید جمال‌الدین اسدآبادی، یک مصلح بزرگ اسلامی بوده است، مصلحی که بیداری مسلمانان را از هر راهی که به نظرش ممکن می‌آمده وجههٔ همت خود ساخته بوده است. این نکته نیز قابل دقت است که در قرن سیزدهم هجری ادعای مهدویت در اغلب ممالک اسلامی رواج کامل داشته و به هر طرف که سید (سید جمال الدین) سفر می‌کرده به مدعیان ظهور بر می‌خورده است، از جمله:

۱ ــ سید احمد بن محمد عرفان را جمع کثیری از مسلمین در هندوستان خلیفه‌الله و مهدی منتظر می‌دانستند، و در ۱۳۴۶ قمری (۱۸۳۰) جهاد فی سبیل‌الله می‌کرد و مولوی محمد اسماعیل شاگردش در این موضوع کتاب صراط المستقیم می‌نوشت.

۲ ــ در ایران میرزا علی‌محمد شیرازی در ۱۲۶۴ (۱۸۴۷) دعوی مهدویت می‌کرد.

۳ ــ میرزا حسینعلی نوری معروف به بهاءالله در ادرنه در سال ۱۲۸۳ (۱۸۶۶) خود را من یظهره الله می‌دانست.

۴ ــ سید احمد خان بن سید متقی‌خان در هندوستان تجدد دینی می‌آورد و در سال ۱۳۰۶ (۱۸۸۸) دولت انگلیس به او نشان عالی ستاره هند داد.

۵ ــ در سودان محمد احمد متعهدی در سال ۱۲۹۸ (۱۸۸۰) ادعای مهدویت داشت .

۶ ــ در سومالی محمدبن‌عبدالله حسن‌المهدی در سال ۱۲۷۸ (۱۸۶۱) ادعای مهدویت می‌کرد .

هنگامی که سید جمال‌الدین در قزوین بسر می‌برد ، میرزا علی محمد شیرازی (باب) را از اصفهان به قزوین و از آنجا به آذربایجان می‌برند . سید در ۱۲۶۴ (۱۸۴۷) به هندوستان رفت و در آن‌جا با ادعاهای سید احمد عرفان و سیداحمد خان برخورد . به اسلامبول که رفته ادعای میرزا حسینعلی نوری را شنید . به مصر که رفت به ادعاهای المتعهدی سودانی و المهدی سومالی برخورد کرد ، قطعا این وقایع در وضع روحی او موثر بوده و آرامش نمی‌گذاشته است . . . " (۱)

آخرین حادثهٔ سیاسی . . .

می‌دانیم که دین‌سازی و فرقه‌بازی با دامن‌زدن به‌اختلافات مذهبی و بطورکلی سوءاستفاده‌ازاحساسات مذهبی‌وروحانی مردم ، یکی‌ازروشهای‌کهن‌ترین قدرتهای استعماری جهان است ، که مظاهری از آن هنوز در گوشه و کنار گیتی مشاهده می‌شود . و حتی خود آن قدرت استعماری نیز ــ چنانکه در مقدمه اشاره شد ــ در حال حاضر به این مصیبت گرفتار آمده است .

دربارهٔ بابیان و بهائیان و اینکه آیا اینان خود ، ساخته و پرداختهٔ سیاستهای خارجی بودند و یا اینکه بعدا زیر نفوذ این سیاستها قرار گرفتند

---

۱ ــ سیاستگران قاجار ، جلد اول ص ۳۰۴ . اگر مقصود از این تعبیر "این وقایع در وضع روحی او موثر بوده و آرامش نمی‌گذاشته است" این باشد که این اوضاع متشتت و بی‌پایه و مضر به اسلام و مسلمین ، او را وا می‌داشته است تا بیشتر به فکر اصلاح حال مسلمانان و قطع ایادی دشمنان اسلام برآید درست است ، وگرنه خیر .

در گذشته سخن گفتیم . آنچه مسلم است ، ظهور باب و جنبش او در آغاز جنبهٔ سیاسی نداشت، و بیشتر یک هوس و یک سودای زود گذر به حساب می‌آمد تا یک حادثهٔ اجتماعی .

اما پس از اینکه عده‌ای از مردم ایران که در زیر فشار ظلم و ستم قاجاریان قرار داشتند ، تحت تأثیر ادعای باب قرار گرفته ، و با این فریب ، اما ــ با ایمان و اعتقاد ــ به این گروه پیوسته بودند ، و یا بخاطر نارضایتی و تنفری که از دستگاه ظلم و استبداد حکومت قاجار داشتند متمایل به بابیان شدند و فعالیت آنها با ماجراهای سیاسی درآمیخت ، از یکسو دو قدرت بزرگ زمان بفکر بهره‌برداری از این موقعیت افتادند ، تا از آب گل‌آلود ماهی بگیرند ، و از سوی دیگر پس‌از ماجراهای خونین و تأسف‌آور بابی‌کشی نام این فرقه به عنوان گروهی مظلوم بر زبان اروپائیان افتاد ، و جانبداری از آنان به اشکال مختلف آغازگردید . با همهٔ اینها در آغاز کار از دخالت بابیان و بهائیان در سیاست خبری نیست ، و حتی ــ همان طور که گفتیم ــ بهائیت پیروان خود را از هرگونه دخالت در امور سیاسی منع می‌کند . اما کمی‌بعد که فتنهٔ باب در ایران منشاء اثر و مورد توجه قدرتهای سیاسی خارجی قرار می‌گیرد ، خصوصا از وقتی که بهائیان در سازمانهای مختلف مقاماتی به دست می‌آورند ، نه فقط اعمال نفوذ آنان در مسائل داخلی آغاز می‌شود و بهائیت خود به صورت یکی از ارگانهای سیاسی مملکت در می‌آید ، بلکه در زمینهٔ سیاست خارجی و مسائل بین المللی نیز به خودنمایی می‌پردازد .

از نخستین دهه‌های قرن بیستم ، بتدریج ، دامنهٔ این فعالیت سیاسی گسترش یافت ، تا آنجا که قدرتهای بزرگ به نیروهای آشکار و مخفی و مادی و معنوی بهائیان در همهٔ کشورها توجه داشتند . . . و به یکی از رهبران لقب "سر" می‌دادند و آن دیگری را با جلال و جبروت در انگلستان ، فرانسه و امریکا پذیرا می‌کردند .

این قدرت‌نمایی سیاسی که بتدریج ، هم علنی‌تر شده بود و هم

شدیدتر ، بیش‌از هر نقطهٔ دیگر در ایران و فلسطین به اوج رسید ، در ایران بدان خاطر که مرکز پیدایش این فرقه بود و فشار پیشین از میان رفته بود ، و بهائیان برخی از مقامات مؤثر مملکتی را اشغال کرده بودند ، و در فلسطین نیز به‌خاطر گرایشی که بهائیت به‌آئین یهود دارد و بعلاوه در این سرزمین جدید التأسیس، برای اولین بار اعتقاداتشان به عنوان یک مذهب به‌رسمیت شناخته شده بود . البته ریشهٔ این تفاهــم و همبستگی مابین را باید در عداوت و کینه‌توزی بهائیان نسبت به مسلمانان دانست ، که بدترین دشمنان اسلام را بهترین دوستان خود می‌دانند ، و طبعا یهودیان که از صدر اسلام بزرگترین دشمنان حضرت محمد (ص) و آیین اسلام بوده‌انــد ، می‌توانند پشتوانه و تکیه‌گاه بهائیان باشند ، چنانکه هستند .

بدین ترتیب ، بهائیت ، بتدریج به عنوان وسیله و حربه‌ای مؤثر در دست قدرتهای سیاسی بزرگ افتاد که صفحات تاریخ کشورهــای مختلف ، نتایج و ثمرات این وضع جدید را در سینه خود محفوظ داشته است . اما متأسفانه به عللی (که شــاید بر صاحبنظران و علاقــه مندان چندان هم پوشیده نباشد) ، تاکنون دربارهٔ فعالیتهای سیاسی بهائیان به زبان فارسی مطلبی انتشار نیافته است . یا لااقل می‌توان گفت : ما که سالها در جستجوی آن بوده‌ایم ، اثری از اینگونه مدارک به زبان فارسی ندیده‌ایم . اما با توجه به اینکه در جریــان بسیاری از حوادث و رویدادهای مهم سیاسی رد پای بهائیان و بهائیت را می‌بینیم ، می‌توانیم بر قسمتی از واقعیت وقوف یابیم . در اینجا برای آنکه نمونهٔ بسیار کوچکی از نقش و دخالت بهائیان را در سیاست کشور و حتی جریانهای بین‌المللی به دست داده باشیم ، توطئه و نقشهٔ غم‌انگیزی را که بسیار هم ماهرانه به دست بهائیان و در دهه‌های اخیر طرح و اجرا شد ، ارائه می‌دهیم ، با این امید که همین یک نمونه سرآغاز و مبدائی باشد ، برای محققــان وطنخواه و صاحبنظرانی کــه در آینده به جستجوی انگیزه‌هــا و عوامل رویدادهــای گونــاگون این سرزمین خواهند پرداخت .

گو اینکه مــاجرا در یک دهکده دور افتــاده یزد آغاز می‌شود ، ولی خواهید دید که دامنه‌آن به برخوردهای شدید مذهبی دیگر و هزاران هزار فقره قتل و غارت و کشتار که در جراید اروپا و امریکــا منعکس شده است ، کشیده می‌شود . سرانجام نیز بهائیان ــ یا بهتر بگوئیم سیاستهای استعماری ــ نتیجهٔ دلخواه را از این واقعه می‌گیرند . همه‌جا می‌گویند و می‌نویسند که در ایران هیچگونه حقوق و امینتی برای اقلیتهای مذهبی وجود ندارد . پس چرا مسیحیان این مردم عقب‌مانده و متعدی را در کــار نوسازی کشورشان یادی کنند .

حال آنکه می‌دانیم اقلیتهای مذهبی مانند زرتشتی ، ارمنی ، آسوری و یهودی در ایران نه فقط در امنیت کامل بسر می‌برند ، بلکه از اکثر مسلمانان در امور مالی ، زندگی اجتماعی و سایر شئون موفق‌تر ، و داراتر و کامیاب‌ترند ، و از نظر سیاسی نیز نمایندگانشان در مجالس شورای ملی و سنا در ردیف قانونگذاران ایران قرار داشته و دارد . در دستگاههای دولتی صاحب شغل و مقامات حساسی هستند و هیچگونه تبعیضی در مورد آنان وجود ندارد .

برای تأیید نظراتمان شروع قضایا را از زبان سید ابوالحسن حائری‌زاده نماینده وقت در مجلس شورایملی بشنویم .

او که یکی از کهنه سیــاستمداران این مرز و بوم بوده ، چون ماجرای زد و خورد بهائیان و مسلمانان درآن زمان ، در زادگاه او یزد اتفاق افتاده بود ، با دقت نظر بیشتری بدان پرداخته است .

حائری‌زاده داستان این نیرنگ‌بازان سیاسی و عوامل ایجاد جنگهای مذهبی و همچنین نتیجه‌ای را که قدرتهای استعماری از این رویداد منظور نظر داشتند طی نطقی در یکصد و شصتمین جلسه مجلس شورای ملی چنین بیان می‌کند :

" . . . مرحوم مستشارالدوله صادق را همه می‌شناسیم ، او در صدر مشروطیت خیلی زحمت کشیده بود برای قانون اساسی و در کارها هم خیلی وارد بود ، در قــرار دادی که

وثوق الدوله می‌خواست در ۱۹۱۹ با انگلستان ببندد یکی از کسانی که مخالفت کرده بود و تبعیدش کرده بودند و فرستاده بودندش به کاشان مرحوم مستشار الدوله بود . مستشار الدوله می‌گفت هر وقت خارجیها یک خوابهایی برای اغفال مردم ایران می‌بینند دستگاه دین‌سازی درست می‌شود ، و یک قسمت سرگرمیهایی برای مردم درست می‌شود که به‌هم مشغول‌باشند ، حالا هم یا ورشکستگی درست می‌شود یا حریق اتفاق می‌افتد یا قتل و غارتی پیش می‌آید ، یا نایب حسین کاشی درست می‌شود ، یا نایب حسین کاشی از بین می‌رود ، خلاصه حوادثی ایجاد می‌کنند برای اینکه مردم را مشغول کنند تا در ضمن مقاصد خودشانرا در این تاریکی و هرج‌و مرج پیش ببرند . آن مرحوم داستانها می‌گفت. حالا هم ما گرفتار این وضعیت شده‌ایم . امروز این جمله را عرض کنم دولتها در دنیا دو قسمند : یک عده‌ای هستند که مبعوث از طرف اکثریت ملتند و یکعده هم تحمیل به اکثریت ملت می‌باشند . آنهائی که متکی به اکثریت ملتند از ملت الهام می‌گیرند و می‌بینند مردم به چه چیز علاقه دارند وسایل آن را فراهم می‌کنند و نواقص را مرتفع می‌کنند ، دولتهایی که تحمیل به اکثریت ملت هستند ، سعی می‌کنند تفتین کنند و مردم را به هم می‌اندازند ، زد و خورد درست می‌کنند ، جنگهای مصنوعی می‌سازند ، هزار بازی در می‌آورند ، تهمتها به هم می‌زنند که دو تا برادر با هم نباشند تا بتوانند حکومتشان را ادامه بدهند . انگلستان سالهای سال در هندوستان و پاکستان غیر از این رویه‌ای نداشت ، حکومتی بود که تحمیل شده بود به اکثریت ملتی و هر روز ایجاد اختلاف و ایجاد یک فسادی می‌کرد و یک بازی در می‌آورد

تا حکومت کند . مع‌التأسف به عقیدهٔ من ما گرفتار این نوع حکومت هستیم ، یک موضوعی بود که خیلی مشگل بود برای من در اطراف آن بحث کنم ولی چاره ندارم چون شکایت شده از این موضوع و من هم از وزیر کشور سؤال کرده‌ام و سؤالات ممکن است در دوره ۱۹ نوبه اش برسد که منهم امیدوار هستم که موفق نباشم حضور داشته باشم . این جمله را در مقدمه بگویم که خارجیها همیشه در یک ملت و یک مملکتی برای پیشرفت مقاصدشان یک ستون پنجمی باید ایجاد کنند ، به هر اسم و رسمی که هست از صد سال پیش تاکنون ، در آن روز بازار دین‌سازی رواج بود حالا بازار حزب و مسلک و مرامنامه گرم است ، آن وقت که بازار دین‌سازی رواج بود هر کسی که یک موقعیتی برایش پیش می‌آمد یک دینی برای خودش درست می‌کرد . شیخی می‌شد ، بابی می‌شد ، دهری می‌شد ، یک چیزی در می‌آورد . خارجی‌ها هم برای استفاده خودشان که ستون پنجم را تقویت کرده باشند از این حرفها استفاده می‌کردند . خود من در ۳۲ و ۳۳ سال پیش از گوشهٔ روسیه عبور کردم به عشق آباد که رسیدم آنجا یک کلوپی بود مال بهائیها ، اسمش را مشرق الاذکار می‌گفتند . من رفتم وضعش را هم دیدم ، باغچه‌هایش را هم تماشا کردم .همچنین من بچهٔ کوچکی بودم در مشهد بلوائی شد و یکی را توی خیابان نفت ریختند و آتش زدند و گفتند بهائی است ، یک چندی حکومت و دولت مرکزی مشغول کشمکش اینکار بود ، ایضا در بچگی مرا بردند یزد ، چهار پنج سال قبل از مشروطیت بود ، مرحوم جلال‌الدوله حکومت یزد بود ، آن موقع باز یک جنجال و هیاهوئی شد بعنوان اینکه بابی کشتند ، عده‌ای را کشتند ، خود من آنجا

توی کوچه‌ها که می‌رفتم یک خانه‌ای که بیرق روسها بالایش بود می‌گفتند منزل اگند است او یکی از فامیلهای سیدعلی محمد باب بود که آنها را افنان می‌گفتند ، در اغلب شهرستانها آنچه من تحقیق کردم عوامل غیر مستقیمی که روسها داشتند یا انگلیسها از همینها بودند ، برای اینکه اینها بعد چند فرقه شدند ، بابی بودند ، بعدش بهائی و ازلی و چند طبقه شدند که هرکس خواسته باشد می‌تواند برود تاریخ آنها را مطالعه کند .

نایب رئیس ــ جناب آقای حائری زاده یکربع وقت جنابعالی تمام شد اگر وقت می‌خواهید باید رأی بگیریم .

حائری‌زاده ــ من مقدمه‌اش را عرض‌کرده‌ام باید تمامش کنم اگر آقایان اجازه بدهند تمام کنم .

نایب رئیس ــ تأمل کنید رأی می‌گیریم ، چقدر وقت می‌خواهید ؟

حائری زاده ــ یکربع ساعت

نایب رئیس ــ رأی می‌گیریم برای یکربع اضافه صحبت آقای حائری زاده آقایانی که موافقند قیام فرمایند (اکثر برخاستند) تصویب شد بفرمائید .

حائری زاده ــ این دسته‌ای که اسمشان بهائی یا ازلی یا بابی یا هرچه بود دو سه دسته شده بودند ، هرکدام که ستون پنجم روسها بودند مشرق‌الاذکار داشتند ، و کمکشان می‌کردند و تاجرباشی‌هایشان و وکیل باشی‌هایشان از آنها بودند . و یکعده دیگر هم مال انگلیسها بودند . بعد از اینکه انقلاب روسیه شد و آنجا قلم دور دین و مذهب کشیدند و روسیه‌تزاری تبدیل شد به اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی فعلی ، آنها مثل اینکه دستگاهشان ضعیف شد لذا یک ارباب

دیگری برای خودشان پیدا کردند و رفتند ستون پنجم یک دولت دیگری شدند . من تا آنجا که نظرم هست در یزد بلوا شد فرماندار را مردم محاصره‌کردند ، با اینکه شاهزاده مسلمان بود و بهائی نبود ، ولی چون به اگند روس که بهائی بود کمک کرده بود احساسات اکثریت را تحریک کرده بود و قتل و کشتاری شده بود که چندی هم طول‌کشید . همینطور قتل و کشتار ادامه داشت و غارت می‌کردند که پدر من رفت منبر و مردم را نصیحت کرد ، دعوت به آرامش کرد ، و بلوا را خاموش کرد ، به‌آنها گفت بابی را بیخود نمی‌شود کشت ، اینها را باید به محاکم شرع دعوت کنید اگر مرتد بودند طبق یک شرائطی آنهم به حکم قانون شرع باید تکلیفش را معین کنید نه اینکه مردم خودسرانه بریزند بکشند . به مردم نصیحت داد و آن غائله را خاتمه داد ، زیرا که بهائیهای امروز بهائیهای آنروزی نیستند . اینها جدشان پدرشان بهائی بوده آنها مردمی هستند که حاکم شرع باید تکلیفشان را معین کند . به هر جهت امروز من می‌فهمم که این بازیها را در ایران دولتها برای چه مقصدی انجام می‌داده‌اند ، هر روز مقصدی بوده که احساسات مردم را تحریک می‌کردند به این ترتیب یک حکایت بیجائی از این اقلیت خیلی قلیل که حتی از اظهار عقیده خودش هم شرم دارد شایع سازند و مردم را عصبانی نمایند و ایجاد بلوا کنند . آقایان اینها فرقه‌ای هستند که معتقد به ملیت و وطن نیستند من مطالعه کرده‌ام اغلب کتابهایشان را دیده‌ام ، اینها به اصول وطنی و ملی و این حرفها معتقد نیستند ، یک سنخ فکر مخرب دیگری دارند برای خودشان ، و آنهاشان که شعور دارند یک ستون پنجمی هستند برای اجنبی ، باقی هم که اغنام الله

هستند ، بیچاره هستند و خودشان هم اسمشان را گذاشته‌اند اغنام‌الله . . . ولی در قسمت یزد یک چیزهایی که به من نوشته‌اند می‌خواهم مختصرش را به اطلاع آقایان برسانم : یک بلوکی دارند در آنجا به نام پشتکوه که در حدود صد کیلومتر با خود شهر یزد فاصله دارد ، آنجا وسیله تمدن خیلی کم است ، مدرسه‌ای بگویید داشته باشد نه ، هیچ‌چیز ندارند بدبختها ، یک زندگی بابا آدمی دارند ، در آنجا یک مزرعه‌ای است به نام هرمزک ، در آن هفت هشت خانوار ده خانوار مسلما بیشتر توی آن مزرعه آدم نبوده است ، ۴ دانگ این مزرعه مالکینش بهائی بودند و ۲ دانگش مالکینش مسلمانها بوده‌اند ، سالها با هم شریک بوده‌اند ، رفیق بوده‌اند زراعت می‌کرده‌اند ، دختر وقتی عروس می‌شد شوهرش مسلمان بود مسلمان می‌شده است ، یک بهائی دختر زردشتی می‌گرفته می‌شده بهائی ، چیز مهمی نبوده که در اطرافش بحثی باشد . هیاهویی که در تهران برپا شد موجب می‌شود که کشمکش بین اینها ایجاد شود ، بیشتر هم مأمورین ژاندارمری عامل این عمل بوده‌اند ، آنجا مأمورین محلی اختلاف و تشتت را دامن می‌زنند . من نمی‌خواهم جسارت کنم اغلبشان مشغول این کار می‌شوند ، بعضیها از بهائیها مشغول اخاذی می‌شوند ، آنها هم صندوق اعانه‌ای داشته‌اند پول خوب خرج می‌کرده‌اند حالا به فرمانداری می‌رسید یا نمی‌رسید یا به نظمیه می‌دادند ، به کی می‌دادند به کی نمی‌دادند ، در آن شهادتی ندارم ولی مسلم یک پولهایی از طرف بهائیها خرج شده است . یک آقائی بوده است که اسمش را نمی‌دانم . . . این شخص گویا از قم رفته بوده است در یک آبادی به نام مروست ، رفته بوده است آنجا تا

در ایام رمضان منبر برود . فامیل افنان دعوی مالکیت قسمتی از آن آبادی را دارند ، البته چهار نفر هم در آنجا هستند که برای خوش‌آمد مالکین اظهار بهائیگری می‌کنند ، این آقا که رفته بود آنجا می‌بیند در آن ده تبلیغات و احساسات مذهبی تحریک شده است از آن ده می‌رود ، از راه دور از شهر بابک یکدسته ژاندارم پا می‌شوند . می‌روند آنجا و این آقا را توی بیابان می‌گیرند ، بهائیها هم همراه ژاندارمها بوده‌اند ، یک عده‌ای بهش توهین می‌کنند و اذیت می‌کنند ، بعد هم می‌آیند قراری برای او صادر می‌کنند و طبق قانون امنیت اجتماعی جناب مصدق‌السلطنه او را تبعیدش می‌کنند به قم ، بعد می‌گویند صلاح نیست در قم باشد تبعیدش می‌کنند به خاش . مأمورین دولت در آنجا تظاهر به حمایت از بهائیها می‌کردند ، نزاعی را که بین آنها است برای استفاده‌های مادی از آنها دامن می‌زدند و به مسلمین توهین می‌کردند ، احساسات آنها را جریحه دار می‌کردند . چند سال بوده است که شریک ملک بودند و معامله داشته‌اند خبر مهمی نبود ، این عمل مرکز و دولت تحریک می‌کند احساسات آنها را تا کار بجایی می‌رسد که یکی از اهل مزرعهٔ هرمزک که زنش زردشتی بوده و خودش بهائی بوده و پسرش هم در امریکا تحصیل می‌کرد ، آنقدر جری شده که به زور قصد ورود به حمام مسلمین می‌نماید ، حمامی می‌گوید که من اگر شما را در حمام راه بدهم اهل ده مسلمانها می‌گویند حمام نجس شده و حمام ما نمی‌آیند ، تو برو جای دیگر ، آنها کارشان به فحاشی می‌رسد آنها می‌روند مأمور پست ژاندارمری آنجا را بر می‌دارند و می‌آورند که ما را چرا در حمام راه نداده‌اند ، مأمورین ژاندارمری می‌فرستند آن حمامی را و کسان دیگر را

که در آنجا بودند می‌خواهند که چرا راه نداده‌اید؟ می‌گویند که این خودش بهائی است و زنش زردشتی است بروند حمام دیگر، لازم نیست حمام ما بیایند، مأمور ژاندارمری در منزل و محضر بهائیها حمامی و چند نفر دیگر را به شدت کتک می‌زند، آن چند نفر مضروبین و بستگان آنها به سخوید که مرکز ده است می‌روند، مأمور ژاندارمری نگران می‌شودکه ممکنست مردم هیاهوئی بکنند آنهم پامی‌شود می‌رود منزل جانشین کدخدا. این مزید علت می‌شود، مردم هیاهو می‌کنند که ما را کتک زده در حضور بهائیها، مردم از ده خارج می‌شوند که بروند در تلگرافخانه شکایت کنند، تلگرافخانه چهار و پنج کیلومتر فاصله دارد، تا آنجا اینها از ده روانه می‌شوند که بروند در تلگرافخانه شکایت‌کنند وقتی که از آبادی خارج می‌شوند ژاندارمها مانع می‌شوند، کسانیکه از فامیل مضروبین بوده‌اند می‌گویند شکایت چه فایده دارد هر روز بلا به سر ما می‌آورند، دولت هم که با ما موافقست، این ژاندارمها پولی گرفته‌اند و مزاحم ما شده‌اند لذا دستجمعی می‌روند توی مزرعه هرمزک که هفت هشت خانوار بیشتر نبوده بهائیها سنگ می‌بندند و به سر و روی آنها سنگ می‌ریزند، شش مرد و یک زن آنجا کشته می‌شوند (دکتر جزایری ــ اینکار تازه شده؟) تاریخش را عرض می‌کنم این گزارشیست که به من رسیده.

نایب رئیس ــ سه دقیقه دیگر بیشتر از وقت جنابعالی باقی نمانده.

حائری‌زاده ــ پس این سؤال و جوابها را موضوع کنید.

نایب رئیس ــ از آقایان هم خواهش می‌کنم دخالت نکنند. برای اینکه امروز لااقل کاری بگذرد بفرمائید.

حائری زاده ــ بله این موضوع باعث می‌شود که این بلوا و شلوغی پیش بیاید، مأمورین ژاندارمری می‌روند به شهر، از اصفهان در حدود صد نفر ژاندارم با تانک و توپ و دستگاه کمک می‌روند به آن آبادی، آن آقایانیکه مباشرین عمل بوده‌اند بدیهیست فرار می‌کنند و می‌روند، مباشر عمل که نمی‌ایستد تا بیاید در مقابل توپ و تانک بگوید بنده بودم توی شلوغی آنجا فرار می‌کنند می‌روند، دولتیها وارد می‌شوند، هر کسی که سرش به کلاهش ارزش داشته لختش می‌کنند، توی این آبادی دیگر مرغ و گوسفند و زندگی جا نمی‌گذارند، چند نفر ژاندارمی که بوده‌اند یک عده‌ای را که با فامیل بهائیها یک اختلاف ملکی داشته‌اند آنها را معرفی می‌کنند، ۶۳ نفر مردم راهگذر را می‌گیرند چقدر شکنجه می‌کنند اذیت می‌کنند و اقراری از آنها می‌گیرند، منجمله یک زنی است که بابا و عمویش کشته شده این را هم گرفته‌اند و الان در محبس است، ۶۳ نفر را به طرز فجیعی می‌گیرند حبس می‌کنند به نحوی که مردم یزد نتوانسته‌اند یک نان و آبی به آنها برسانند، آنها به انتقام قضیهٔ قتل ابرقو که یکی از بهائیها در محبس مرده بود اصرار داشتند که باید اینها را هم شکنجه بدهند که تا در محبس بمیرند، حالا نمی‌دانم کسی هم تلف شده یا نشده خبر ندارم، خواستم عرض‌کنم این رویه دولت رویه‌ای است که انگلستان در هندوستان داشته و برای پیشرفت مقاصدش یک شلوغ ــ کاریهایی راه انداخت تا مقاصدش‌را انجام بدهد، حکومتی که مبعوث اکثریت باشد و مدافع آن اکثریت باشد این غلطها را نمی‌کند، احساسات مردم را تحریک نمی‌کند که مردم صلح طلب و آرامی را به هم بریزد، یکعده‌ای بروند هفت

نفر ، یکی زن بوده ۶ تا مرد بوده ، بکشند . از آنطرف ۶۳ نفر را بگیرند شکنجه بکنند عذاب بدهند ، آن هم کسانی که در جریان عمل نبوده‌اند ، مباشرین عمل که نمی‌ایستند ژاندارم بیاید بـا تانک آنها را بگیرد ، آنها در رفته‌اند . این رویه طبق آنچه در مقدمـه عرض کردم برای اینستکه وسیله الحاق ما را به پیمان نظامی فراهم کنند ، یک سرگرمی برای مردم درست می‌کنند تا اینکه مردم را گرفتار کنند و مقصد خود را پیاده کنند ، غیر از این چیزی به عقل من نمی‌رسد که دولت علیه این فساد را عالما و عامدا درست می‌کند و لذا این حقایق را به عرض دنیا می‌رسانم . . . " (۱)

۱ ــ جلسهٔ ۱۶ مجلس شورای ملی ، دورهٔ هیجدهم

۴
تشکیل بیت‌العدل و انتخاب اعضای آن

میرزا علیمحمد باب یک سال قبل از کشته شدنش ــ چنانکه ملاحظه شد ــ میرزا یحیی صبح ازل را به جانشینی خود تعیین کرده بود ، که دیدیم این وصیت انجام نیافت ، و میرزا حسینعلی بهاء گوی از دست برادر و رقیب خود ربوده به رهبری گروه رسید .

اما بهاء خود چون دارای فرزند ذکور بود ، جانشینی خویش را به فرزند خود تفویض کرد . و بدینسان میرزا عباس (عباس افندی) با عنوان عبدالبهاء ، بر مسند رهبری تکیه زد .

در اینجا نکته‌ای بس شگفت آور وجود دارد ، که در طول زمان ، یکی از کوبنده‌ترین حربه‌ها را علیه بابیـان و بهائیـان تشکیل می‌دهد . و آن اینکه تبار همهٔ رهبران بهائی از نظر اولاد ذکور مقطوع است ، و هیچکدام از اینان صاحب فرزند پسر نبوده‌اند . در مورد میرزا حسینعلی بهاء نیز ، این حقیقت را باید پذیرفت که فرزندان پسرش قبل از پیدایش باب و گرایش وی به مسلک جدید متولد شده بودند . از آن پس ملاحظه می‌کنید که هیچکدام از رهبران بهائی صاحب اولاد پسر نیستند . در اینجا سخن از گزافه‌گویی و خرافه پرستی نیست ، بلکه بحث در این زمینه است که چرا پس از میرزا حسینعلی و مخصوصا بعد از مرگ شوقی افندی ، موضوع رهبری بهائیان اینگونه دچار تشتت و دسته بندی و انشعاب و افتراق شد . میرزا حسینعلی به احتمال

قوی، بدان خاطر که خود فرزندان ذکوری داشت توصیه کرده بود که جانشین هر رهبری باید در زمان حیات خود او معین و نام برده شود، اما همین توصیه مشکلاتی بس بزرگ به بار آورد، زیرا نه فرزند او را پسری بود و نه شوقی و دیگران را . . .

به هر حال، دستگاههای رهبری بهائیان و سازمان ایادیان کوشیدند، تا این مشکل را به نحوی حل و فصل کنند. اما این مطلب خود مقدمهٔ مشکلات و تشنجات بسیار دیگری در جامعهٔ بهائیان شد، که در صفحات آینده به شرح آنها خواهیم پرداخت، و خواهیم دید که چگونه انتخاب یک آمریکایی به جانشینی شوقی افندی با مخالفت محافل بهائی و انشعاباتی تازه در فرقهٔ بهائیان منجر شد.

شاید انگیزهٔ اصلی شوقی‌افندی، در ایجاد بیت‌العدل و انتخاب اعضای آن نیز همین بوده است. به هر حال، این موضوع خود یکی از علل اساسی انشعابات بعدی است.

یکی از وظایف خطیری که شوقی ربانی قبل از درگذشت بایست بدان عمل کند، تعیین جانشین بود، چون وی فرزندی نداشت. اما طبق وصیت‌نامه‌ها و سنتهای رهبران پیشین، مخصوصا به عقیدهٔ مخالفانش، که هم اکنون در رأس سازمان بهائیت قرار دارند، او می‌بایست با ذکر اسم و تعیین قطعی کسی را که بعد از او در رأس بهائیت قرار می‌گرفت و به نام "ولی امر اله" نامیده می‌شد، تعیین کند، و حال آنکه وی دست به چنین اقدامی نزد. عبدالبهاء در وصیت‌نامه‌ای خطاب به شوقی افندی می‌گوید:

" ای احبای الهی، باید ولی امر اله در زمان حیات خویش من هو بعده را تعیین نماید." او همچنین می‌گوید:

" ای یاران، ایادی امراله را باید، ولی امراله تسمیه و تعیین کند."

در آن هنگام که "شوقی ربانی" زنده بود و جریان بهائیت را در سراسر جهان اداره می‌کرد، با توجه به وصیتنامهٔ عبدالبهاء عدهٔ کثیری از پیروانش چنین تصور می‌کردند که او دارای فرزند ذکوری است که برای

ادارهٔ جامعهٔ بهائیت بعد از خود او تربیت می‌شود و حتی به جانشین وی لقب "ولی امر ثانی" نیز داده بودند. اطرافیان شوقی ربانی که در نقاط مختلف جهان پراکنده بودند، یا در "عکا" و "حیفا" به سر می‌بردند، می‌خواستند بدانند "شوقی" بعد از مرگش چه کسی را جانشین خود خواهد کرد، لذا دو نفر از بهائیان ــ به قول موافقین ــ " در مقام جسارت برآمده و از هیکل مبارک" دربارهٔ جانشینش سئوال کردند. این دو نفر "محمد لبیب" و خانم "ویولت نخجوانی" بودند که شوقی در جواب آنها چنین گفت:

" این امور به شخص من است، هر تردید و تشویشی در این خصوص، از سستی ایمان احباست".

در تفسیری که از بهائیت، در دوران شوقی ربانی، کرده‌اند. می‌گویند که ادارہ کنندهٔ بهائیت یا به قول خودشان "نفس مظهر الهی" دو جانشین برای خود تعیین کرده است:

۱ ــ مأمورین وضع احکام غیر منصوصه.

۲ ــ مأمورین و منتخبین تبیین و تفسیر و تأویل احکام منصوصه و کلیهٔ آیات سماویه.

شوقی ربانی که خود می‌دانست فرزند و جانشین بلاانقطاعی ندارد، برای ادارهٔ بهائیت، تشکیل و تأسیس " بیت العدل اعظم الهی " را لازم دانست. او ایجاد بیت‌العدل را در آغاز ولایت خود به همهٔ بهائیان جهان اطلاع داده بود. منتهی از همان روزی که وی خبر ایجاد این تشکیلات را به همگان اعلام داشت، زمزمه‌های مخالفت از هر سو بلند شد. بهائیان بخصوص‌کسانی که سالها عمر خود را در تبلیغ بهائیت صرف کرده بودند، تشکیل بیت العدل اعظم را طبق الواح وصایا (که جداگانه توصیف شده است)، می‌دانستند. عبدالبهاء در الواح وصایا گفته بود، هرگاه ولی امراله (شوقی ربانی) طبق یک وصیت‌نامه مخصوص ــ شبیه وصیت‌نامهٔ خود او، که به الواح وصایا معروف است ــ جانشین خود را که "ولی امر ثانی" خوانده می‌شود، تعیین کرد می‌بایست:

۱ – از بین رجال بهائی هشت نفر را در درجهٔ اول انتخاب کنند .

۲ – این هشت نفر به ریاست "ولی امر ثانی" – یعنی کسی که شوقی ربانی او را به ریاست و پیشوایی انتخاب کرده – دور هم گرد آمده ، تشکیل جلسه دهند و بهائیت را اداره کنند .

عبدالبهاء نام چنین تشکیلاتی را "بیت العدل اعظم" گذارده است .

شوقی ربانی پس از درگذشت عبدالبهاء، در ژانویه ۱۹۲۲ ، به جانشینی وی منصوب شد . او در اولین لحظات چگونگی اداره بهائیت را چنین اعلام کرد :

۱ – از حضرت عبدالبهاء تمنای عون و عنایت می‌نمایم که اینجانب را به اجرای وصایای مبارکه که اهم آنها تعیین جانشین و انتخاب ایادی امراله است موفق بفرمایند .

۲ – تمهیدات لازمهٔ کامله را که جهت انتخاب و تأسیس بیت العدل عمومی لازم و ضروری است فراهم آورده به یاران ابلاغ خواهد شد .

۳ – تکلیف بیت العدل را تکلیف شدید خود دانسته و معتقد است که : " کلیهٔ افکار و قوای خود را حصر در فراهم نمودن تمهیدات مهمهٔ لازمه از برای تشکیل بیت‌العدل اعظم الهی خواهد نمود " .

اولین باری که شوقی ربانی نظرات خود را اعلام کرد ، بهیچ وجه از تعیین جانشین بخصوصی برای خود صحبت نکرده بود ، بلکه همه هم خود را متوجه تشکیل بیت‌العدل کرد و آن را " تکلیف شدید " نامید . او در نقشهٔ ده ساله‌اش می‌گوید : " . . . ای احبای الهی ، باید ولی امر اله در زمان حیات خویش من هو بعده را تعیین نماید ، تا بعد از صعودش اختلاف حاصل نگردد " . (۱)

همان طوری که گفته شد ، شوقی ربانی ، تأسیس بیت العدل را که سمت جانشینی خودش را داشت به علت نداشتن فرزند ذکور مقدم بر هر کار دیگری می‌دانست .

---

۱ – اخبار امری ، آذر – دی

او در سال ۱۹۵۱ – م (۱۳۲۸ – ش) یعنی شش سال قبل از درگذشت ، پیام ذیل را دربارهٔ تأسیس هیئت بین‌المللی بهائی ، به کلیهٔ مراکز بهائی جهان ابلاغ کرد :

" . . . به محافل ملیه در شرق و غرب تصمیم خطیر و تاریخی تأسیس اولین شورای بین‌المللی بهائی را ابلاغ نمائید . . . درجهٔ رشد کنونی محافل ۹ گانه ملیه که با کمال جدیت در سراسر عالم بهائی به خدمات امریه قائمند ، مرا بر آن می‌دارد که تصمیم تاریخی فوق را که بزرگترین قدم در سبیل پیشرفت نظم اداری حضرت بهاءالله در سی‌سال اخیر محسوب است اتخاذ نمایم .

این شورای جدیدالتأسیس عهده‌دار انجام سه وظیفه می‌باشد :

اول آنکه با اولیای حکومت اسرائیل ایجاد روابط نماید .

ثانیا مرا در ایفای وظائف مربوط به ساختمان فوقانی مقام اعلی کمک و مساعدت کند .

ثالثا با اولیای کشوری در باب مسائل مربوط به احوال شخصیه داخل مذاکره شود . و چون این شوری که نخستین مؤسسهٔ بین المللی و اکنون در حال جنین است توسعه یابد عهده‌دار وظائف دیگری خواهد شد ، و به مرور ایام به عنوان محکمهٔ رسمی بهائی شناخته شده ، سپس به هیئتی مبدل می‌گردد که اعضایش از طریق انتخاب معین می‌شوند و موسم گل و شکوفهٔ آن هنگامی است که به بیت عدل عمومی تبدیل ، و ظهور کامل ثمرات آن وقتی است که مؤسسات متفرعهٔ عدیده آن تشکیل گشته ، به صورت مرکز اداری بین المللی بهائی در جوار روضهٔ مبارکه و مقام اعلی که مقر دائمی آن خواهد بود ، انجام وظیفه نماید .

با قلبی مملو از شکرانه و سرور تشکیل این شورای بین المللی را که پس‌از مدتها انتظار به‌وجود می‌آید تهنیت می‌گویم . این تأسیس در صفحات تاریخ به منزلهٔ بزرگترین اقدامی است که مایهٔ افتخار عهد دوم تکوین دورهٔ بهائی محسوب خواهد شد ، به طوری که هیچیک از مشروعاتی که از

آغاز نظم اداری امر اله از حین صعود عبدالبهاء تا به حال به انجام آن مبادرت گشته بالقوه به این درجه از اهمیت نبوده است، و صرف نظر از اقدامات باهره جاودانی در دور مبشر و شارع مرکز میثاق، یعنی در عصر اول، از دور مشعشع کور پانصد هزار ساله بهائی، این تأسیس رتبهٔ اول را حائز است، شایسته است این ابلاغیه را به وسیلهٔ لجنهٔ ارتباط منتشر نمائید . . . " (۱)

شوقی ربانی سپس در پیام ۹ ـ ۲ ـ ۱۹۲۲ مجددا وعده می‌دهد: " . . . انشاءالله . . . تمهیدات لازمهٔ کامله از برای انتخاب و تأسیس بیت العدل عمومی . . . ابلاغ به یاران خواهد شد . . . " (۲) قبل از تشکیل "بیت العدل اعظم" شوقی در کتاب " دین حضرت بهاءالله" (۳) چنین می‌گوید: " . . . صعود حضرت عبدالبهاء خاتمهٔ اولین عصر یعنی عصر رسولی دیانت بهائی را مشخص کرده، و شروع عصر تکوین را که مقدر است شاهد ظهور تدریجی نظم اداری شود اعلان نمود. تأسیس این نظم اداری را باب بشارت داده، اصول آن را بهاء الله نازل فرموده، و کیفیت آن را عبدالبهاء در الواح وصایای خود تدوین فرموده، و پایه‌های آن را هم‌اکنون هیئتهای محلی و ملی که از طرف مؤمنین انتخاب می‌شوند بنیان گذاری می‌نمایند. و همین هیئتهای ملی و محلی زمینه را جهت تأسیس آن هیئت جهانی که بعدا موسوم به بیت العدل اعظم خواهد شد فراهم می‌نمایند. همین هیئت جهانی به همکاری اینجانب که رئیس آن و مبین مجاز تعالیم بهائی می‌باشم، امور جامعهٔ بهائی را به هم مرتبط و اداره نموده و در محل دائمی خود در ارض اقدس تأسیس و مستقر خواهد شد . . . " (۴)

۱ ـ نقل از اخبار امری، آذر و دی ۱۳۲۹، شماره‌های ۸ و ۹، ص ۴و۵.
۲ ـ اسرا صعود، چاپ ۱۳۴۳، ص ۱۶.
۳ ـ اسرار صعود، ص ۲۶
۴ ـ اسرار صعود، ص ۱۹

در نوامبر سال ۱۹۲۷، بار دیگر شوقی ربانی دربارهٔ سازمان ادارهٔ بهائیت در توقیع جداگانه‌ای چنین نوشت:

" ای احبای الهی، تعیین ایادی امراله و تنفیذ احکام مقدسهٔ شریعت اله و تشریع قوانین متفرعه از منصوص کتاب اله و انعقاد مؤتمر بین المللی پیروان امر حضرت بهاءاله و ارتباط جامعهٔ بهائی به انجمنهای متفرعه علمیه و ادبیه و دینیه و اجتماعیهٔ کل، به تشکیل و استقرار بیت عدل اعظم الهی در ارض اقدس در جوار بقاع مرتفعهٔ منوره علیا منوط و معلق، زیرا این معهد اعلی سرچشمهٔ اقدامات و اجرائیات کلیه بهائیان است و معین و مرجع این عبد ناتوان" (۱).

سرانجام، شوقی ربانی، پس از بیست و نه سال، اعضای "بیت العدل اعظم" را انتخاب کرده و این مرکز را تشکیل داد. این انتصاب‌نامهٔ هیئت بین المللی بهائی حیفا، به دستور شوقی ربانی در اخبار امری سال ۱۰۹ بهائی و با مقدمه‌ای به این شرح چاپ شده است:

" حضرت ولی امراله کرارا به اعضای هیئت خاطر نشان فرموده‌اند که اقدامات روحانی و اداری در این کشور باید مبتنی بر لوح کرمل باشد . . . سفینه اله شریعت الهی و اشاره به بیت العدل عمومی است که هیئت بین‌المللی کنونی جنین آن است، و باید پس از طی مراحل متوالی به بیت العدل تبدیل و در همین کوه مقدس مستقر گردد، و وظائف مقدسهٔ خود را انجام دهد.

اعضاء هیئت بین المللی بهائی به شرح ذیل است:

۱ ـ ایادی امراله امه البهاء روحیه خانم ماکسول عضو رابط بین ولی امر اله و هیئت.

۲ ـ ایادی امراله چارلز میسن ریمی ـ رئیس

۳ ـ ایادی امراله املیا کالنر ـ نائب رئیس

۱ ـ اسرار صعود.

۴ ــ ایادی امرالله لیروی ایواس ــ منشی
۵ ــ ایادی امرالله یوگوجیاگری ــ عضو سیار
۶ ــ ایادی امرالله امه اله جسی رول ــ امین صندوق
۷ ــ ایادی امرالله امه اله اتل رول ــ معاون منشی برای مکاتبه با غرب
۸ ــ ایادی امرالله لطف اله حکیم ــ معاون منشی برای مکاتبه با شرق
۹ ــ امه اله سیلوا آیواس، طبق تلگراف مورخ ۴ می ۱۹۵۵ نیز تعیین شد. "

خبر انتصاب این عده بـه عضویت "بیت العدل اعظم" که به نظر منشعبین فعلی و اشاره‌ای که خود شوقی ربانی کرده (۱) باید به آن "جنین بیت العدل اعظم" عنوان داد، علاوه بر اینکه در اخبار امری سال ۱۰۹ بهائی، شماره‌ٔ ۵، چاپ شده در صفحه‌ٔ ۱۵ توقیع ۱۱۰، شوقی ربانی و تلگراف روز ۸ مارس ۱۹۵۲ نیز منعکس شده است. شوقی ربانی در توقیع ۱۱۰ در این باره می‌نویسد:

"... هیئت بین المللی بهائی که مقدمه‌ٔ تأسیس محکمه‌ٔ علیا در ارض میعاد و منتهی به انتخاب اعظم هیئت تشریعیه‌ٔ عالم بهائی است، و تأسیس دیوان عدل الهی خواهد گشت، تکمیل و وظائف اعضایش و هیئت عامله‌اش کاملا تعیین گردید..." (۲).

هنگامیکه این انتصابات از جانب شوقی ربانی صورت‌گرفت، و بظاهر همه محافل روحـانی و ملی بهائیت در جهان آن را قبول کرده "و هیئت شورای بین‌المللی" یا "جنین بیت العدل اعظم" را بعد از مـرگ شوقی اداره کننده سازمان بهائیت دانستند.

ولی هنوز چندی ازین انتخابات نگذشته بود که ناگهان زمزمه‌ٔ مخالفت بلند شد. زیرا عده‌ای انتصابات را صحیح ندانسته و در صلاحیت و شخصیت

۱ ــ اخبار امری، شماره‌ٔ ۸ و ۹، آذر و دی ۱۳۲۹.
۲ ــ توقیع منیع مبارک، نوروز ۱۱۰، ص ۳۱.

انتخاب شوندگان شک کردند. وقتی این خبر به شوقی ربانی رسید، روز نهم ژانویه‌ٔ ۱۹۵۱ تلگراف زیر را به همه‌ٔ محافل جهان مخابره کرد:

"به محافل ملیه در شرق و غرب تصمیم خطیر تاریخی تأسیس اولین شورای بین المللی بهائی را ابـلاغ نمائید. این شوری طلیعه‌ٔ مؤسسه‌ٔ کبرای اداری است که در میقات معین در جوار مقامات علیا در ظل مرکز روحانی جهانی امراله که در دو شهر حیفا و عکا استقرار دارد تشکیل خواهد گردید. تحقیق نبواتی که درباره‌ٔ تأسیس حکومت اسرائیـل از فم مطهر شارع امرالهی و مرکز میثاق صادر و حاکی از پیدایش ملت مستقلی در ارض اقدس پس از مضی دوهزار سال می‌باشد، و پیشرفت سریع مشروع تاریخی ساختمان قسمت فوقانی مقام اعلی در کوه کرمل، و درجه‌ٔ رشد کنونی محافل نه‌گانه‌ٔ ملیه که با کمال جدیت در سراسر عالم بهائی به خدمات امریه قائمند، مرا بر آن می‌دارد کـه تصمیم تـاریخی فوق را که بزرگترین قـدم در سبیل پیشرفت نظـم اداری حضرت بهاءاله در سی سال اخیر محسوب اتخاذ نمایم. این شورای جدید التأسیس عهـده‌دار انجام سه وظیفه می‌باشد: اول آنکه با اولیاء حکومت اسرائیل ایجاد روابط نماید. ثانیا مرا در ایفای وظائف مربوط به ساختمان فوقانی مقام اعلی کمک و مساعدت کند. ثالثا با اولیای کشوری در باب مسائل مربوط به احوال شخصیه داخل مذاکره شود. و چـون این شوری که نخستین مؤسسه‌ٔ بین المللی و اکنون در حال جنین است توسعه یابد عهده‌دار وظائف دیگری خواهد شد و به مرور ایام به عنوان محکمه رسمی بهائی شناخته شده سپس به هیئتی مبدل می‌گردد، کـه اعضایش از طـریق انتخاب معین می‌شوند و موسم گل و شکوفه آن هنگامی است کـه به

بیت العدل عمومی تبدیل و ظهور کامل ثمرات آن وقتی است که مؤسسات متفرعهٔ عدیده آن تشکیل گشته به صورت مرکز اداری بین المللی بهائی در جوار روضهٔ مبارکه و مقام اعلی که مقر دائمی آن خواهد بود انجام وظیفه نماید. با قلبی مملو از شکرانه و سرور تشکیل این شورای بین المللی را که پس از مدتها انتظار به وجود می‌آید تهنیت می‌گویم. این تأسیس در صفحات تاریخ به منزله بزرگترین اقدامی است که مایهٔ افتخار عهد دوم عصر تکوین دور بهائی محسوب خواهد شد، به طوری که هیچیک از مشروعاتی که از آغاز نظم اداری امرالله از حین صعود حضرت عبدالبهاء تا به حال به انجام آن مبادرت گشته بالقوه به این درجه از اهمیت نبوده است، و صرف نظر از اقدامات باهرهٔ جاودانی در دور مبشر و شارع و مرکز میثاق یعنی در عصر اول از دور مشعشع کور پانصد هزار ساله بهائی، این تأسیس رتبهٔ اول را حائز است.
شایسته است که این ابلاغیه را به وسیلهٔ لجنهٔ ارتباط منتشر نمائید.

شوقی ـ حیفا ـ اسرائیل ۹ ژانویهٔ ۱۹۵۱

طرد و برکناری میسن ریمی

بدین ترتیب "بیت العدل اعظم" که شوقی افندی قبل از مرگش اعضای آن را جانشین خود کرده بود تشکیل شد و رسمیت یافت. ولی از سالهای آخر دوران عمر شوقی زمزمه‌های مخالفت بر سر جانشین چهارمین پیشوای بهائیت بلند شد و همینکه شوقی ربانی فوت کرد اکثریت اعضای گروه "ایادی امرالله" که مأموریت حفظ و اداره بهائیت را داشتند با انتصاب این جانشینان از طرف شوقی مخالفت کرده گفتند چون "... شوقی افندی اولادی نداشتند و ولی امر حتما باید از اغصان باشد و چون فعلا از اغصان

کسی ثابت و راسخ بر میثاق موجود نمی‌باشد، لذا خود بخود سد ولایت می‌گردد" (۱) ایادی و سایر رؤسای محافل روحانی و ملی جهان حتی عقیده صریح خود را مبنی بر مخالفت با انتخاب "میسن ریمی" امریکایی به ریاست بیت العدل اعظم ابراز داشته و این انتصاب شوقی ربانی را نادرست و غلط می‌دانستند. اینها می‌گفتند:

" آقای ریمی امریکایی هستند و فارسی و عربی بلد نبوده و قادر به تفسیر و تبیین الواح عربی و فارسی نمی‌باشند" (۲) بعلاوه همینها می‌گفتند:
" ریمی یک شخص مسن هستند و قادر به اداره امور امری نمی‌باشند" (۳).
بر سر این انتصاب بین بهائیان بیشتر محافل ملی و روحانی بحثهای شدیدی در گرفت و مبارزات پنهانی که سرانجام به انشعاب و ایجاد اختلاف علنی منجر شد آغاز گردید. رهبران کنونی بهائی که تصمیمات سالهای آخر عمر شوقی ربانی را ناشی از کهولت و رکود فکری او می‌دانستند نه تنها با انتخابات بیت العدل مخالفت علنی می‌کردند بلکه سایر تشکیلات را نیز که شوقی داده بود منحل کردند. دستهٔ موافق اجرای دستورات شوقی ربانی دربارهٔ انتصاب "میسن ریمی" می‌گوید:

"... اولین جانشین شوقی ربانی هیئت بین المللی بهائی (بیت العدل اعظم) است که هیکل مبارک آنرا شخصا در دورهٔ حیات خود و به ریاست آقای ریمی تشکیل دادند. شناسایی ولی امر ثانی بسیار ساده و آسان می‌شود. زیرا که می‌دانیم هیئت بین المللی همان بیت العدل اعظم الهی است و رئیس بیت العدل اعظم الهی از طرف شخص شوقی ربانی تعیین و به جامعهٔ امر معرفی شده‌اند. پس جناب چارلز میسن ریمی ولی امر ثانی هستند. شخص شوقی ربانی هم در دورهٔ حیات خویش به طرق و عناوین

---

۱ ـ اسرار صعود، ص ۲۹
۲ ـ اسرار صعود، ص ۲۹
۳ ـ اسرار صعود، ص ۲۹

مختلفه اشاره به تعیین ریمی به مقام ولایت ثانی و جانشین خود فرموده‌اند . بطوری که مدتها قبل از صعود مبارکشان جناب ریمی را به ارض اقدس خوانده و در خانه شخصی خود ایشان منزل داده و فرموده بودند که خانه شما منبعد در ارض اقدس خواهد بود . نمایندهٔ مبارک در اکثر جلسات رسمی دولتی که شخص شوقی ربانی دعوت داشتند و نمی‌توانستند حاضر شوند جناب ریمی بودند . وقتی هیکل مبارک به جلسات عمومی تشریف می‌برد جناب ریمی در پشت سر مبارک به دستور شخص شوقی حرکت کرده و رل اسکورت و محافظ و نگهبان هیکل مبارک را به عهده داشتند . همیشه در اتومبیل و سر میز در دست چپ شوقی‌ربانی جالس‌بودند و وقتی هیکل در منزل شخصی حضور نداشتند باز طبق دستور مبارک ، آقای ریمی بر صندلی ایشان جالس می‌شوند . علت اینکه هیکل مبارک ، آقای ریمی را به این مقام بلند و ارجمند ارتقاء دادند سابقهٔ خدمات ممتد ایشان در دورهٔ عبدالبهاء و در دورهٔ حیات شخص شوقی ربانی بود . بعلاوه چون شوقی ربانی آگاه از صفات عالیهٔ جناب ریمی از قبیل دفاع از حق و حقیقت و میثاق الهی و عدم ترس از احدی و قرار نگرفتن در تحت تأثیر مداهنه و تطمیع و تهدید احدی بودند لذا از بین کلیهٔ احبای جهان ایشان را به مقام ولایت امر ثانی انتخاب و منصوب فرمودند . جناب ریمی در دورهٔ حیات حضرت عبدالبهاء دو دفعه دور دنیا را برای ابلاغ امراله گشتند و طبق دستور ایشان مأمور به طرح نقشهٔ مشرق الاذکار کوه کرمل گشتند . و این خود رمزی از ثبوت و رسوخ ایشان بر میثاق اله است . بعلاوه در دورهٔ شوقی ربانی هم طبق دستور ایشان نقشه مشرق الاذکار کوه کرمل را به اتمام رسانیده و نقشه چهار مشرق الاذکار دیگر را طرح و همه مورد تصویب مبارک قرار گرفت . . . " (۱)

اکنون که از ماجرای انتصاب میسن ریمی بریاست بیت العدل اعظم و رهبری بهائیان جهان و هم چنین مخالفت و انشعاب دیگر بهائیان آگاه شدیم بمعرفی این رهبر جدید می‌پردازیم .

۱ ــ نشریهٔ منشعبین ، ص ۱۶

میسن ریمی کیست و چه می‌گوید؟

چارلز میسن ریمی ، فرزند یکی از روحانیون کلیسای اسقفی است که در سال ۱۸۷۴ (۱۲۵۳ــش) در یکی از شهرهای کنار رودخانه می . سی . پی امریکا به دنیا آمد . اجداد او از اولین گروههای مهاجرین امریکایی در منطقهٔ نیو انگلند در شمال و منطقهٔ ویرجنیا در جنوب می‌باشند . این منطقه دویست و ده میل از شیکاگو فاصله دارد و همان منطقه‌ای است که شوقی ربانی آن را به "مهد تشکیلات دیانت بهائی" ملقب کرده است . میسن ریمی از جمله شاگردان کلیسای اسقفی است . اعضای کلیسای مذکور اصولا "ارتدوکس" به شمار می‌آیند ، ولی در دیانت مسیح ، از نظر عقیده ، حد فاصلهٔ بین "کاتولیک‌ها" و "پروتستان‌ها" هستند . کلیسای اسقفی در کتب و رسائل مذهبی به کلیسای حواریین نیز شهرت دارند . برای اینکه بدانیم "میسن ریمی" پنجمین پیشوای بهائیت که طرفدارانش به وی لقب ولی عزیزاله و ولی امر ثانی داده‌اند چه می‌گوید و چگونه ادعای جانشینی "شوقی ربانی"را می‌کند ، قسمتهایی از اولین ابلاغیه وی را که در "ویلمیت ایلینویز" و در سال ۱۱۷ بدیع بهائی منتشر شده است نقل می‌کنیم :

" . . . در این موقعیت بس خطیر و حساس بر خود لازم می‌دانم . . . مقصد اصلی و هدف غائی از انتصاب این عبد به مقام ریاست هیئت بین المللی بهائی که به ید توانا و معصوم مولای حنون ولی امراله شوقی افندی انجام گرفته چه بوده و اینکه در رأس مرکز دایرهٔ امراله به چه مسئولیت عظیم و موقعیت وحیدی منصوب گردیده‌ام . شوقی افندی ربانی مرا از میان کلیه افراد وآحاد مؤمنین در عالم ترابی به مقام ریاست هیئت بین المللی منصوب داشته و این در مقام خود تنها انتصابی است که حائز مسئولیتهای باهظه و شامل تحمل شدائد و غوائل امور . . . می‌باشد . . . اعلام می‌نماید که در ده سالهٔ اخیر این عبد اغلب اوقات در حیفا مرکز

مقدس امراله (۱) حول اعتاب مقدسه ساکن بوده‌ام . . . بر کلیه افراد اهل بهاء پوشیده نیست که این عبد به ید توانای مولای حنون شوقی افندی در رأس هیئت بین المللی قرار گرفته‌ام . . . موضوع ریاست انتصابی خود را در هیئت بین المللی بهائی که به ید توانای شوقی افندی انجام گرفته یا تشریح نموده و یا گوشزد نمایم (۲) . . . لذا پس از تشکیل و تأسیس تاریخی شورای بین المللی امراله مکررا از میان اعضاء مقیم ارض اقدس به این عبد مراجعه و اظهار می‌شد که به عنوان رئیس هیئت بین المللی امراله از طرف هیکل اطهر انتصاب یافته‌اید ، خودتان دست به اقداماتی بزنید و جلساتی را تشکیل بدهید ، اموری را آغاز نموده و تصمیماتی را اتخاذ نمائید . "

این اسناد و مدارک که سومی از گروههای مخالف و منشعب فرقه کنونی بهائیت منتشر گردیده است ، در حقیقت نشان دهنده اختلافات علنی بین بهائیان پس از مرگ شوقی ربانی است که بین طرفداران شوقی ربانی از یک طرف و طرفداران "روحیه خانم ماکسول" که طرفدار انگلیسهاست از طرف دیگر پس از مرگ شوقی درگرفته بود . میسن ریمی امریکایی مدعی است که از طرف چهارمین پیشوای بهائیت به سمت جانشین وی تعیین شده و به هیچ کس اجازه دخالت نخواهد داد . او سپس جملاتی علیه دخالت "ایادیان" می‌نویسد که در بحثهای "ایادی امراله" ذکر شده است . میسن ریمی امریکایی که از طرف بهائیان امریکا و سایر طرفداران شوقی ربانی حمایت می‌شود در همین اعلامیه می‌نویسد : " . . . ولی عزیز امراله یعنی شوقی افندی ربانی مرا به ریاست هیئت بین المللی جهانی انتخاب و تسمیه

۱ ــ دولت اسرائیل علاوه‌بر دین اسلام ، مسیحیت و مسلک بهائیت که آنها را به رسمیت شناخته شاخه‌های این ادیان از جمله یازده رشتهٔ مسیحیت را بدین شرح پذیرفته است : کاتولیکهای رومن ــ انگلیان ــ راشین ــ ارمین ــ گریک ــ گریک ارتدکس ــ کیپک و غیره

فرمودند و طبق نوایای سامیه آن وجود نورا یعنی رئیس جنین بیت العدل اعظم الهی در صورتی که این هیئت مفخم در زمان حیات عنصری این عبد فانی به بیت العدل اعظم الهی نضج و تکامل یابد ، این عبد عهده‌دار ریاست اولین بیت العدل اعظم الهی خواهم بود . بنابراین از آنجائی که حضرت شوقی افندی به ارادهٔ مصون از خطای خود مرا در رأس تشکیلات روحانی و اداری بین المللی امر قرار داده‌اند و بر دوش این عبد مسئولیت خطیر و عظیم حراست و رقابت امراله را گذارده‌اند ، این عبد فانی جز استقامت در حفظ موقعیت و مرتبه‌ای که . . . تفویض و تحصیل گشته است . . . از اختیارات بلا معارض ولی امراله در قطب نظم بدیع جهانی بهائی راه و مشی دیگر نپیموده و نخواهم پیمود . . . در حالی که این ذره بی‌مقدار چنین اعلام و انذاری را به کلیهٔ جوامع بهائی چه خرد و چه کلان در سراسر عالم امر ابلاغ می‌دارم ، و هیچ یک از افراد و آحاد بهائی را در اعتماد و ایقان نسبت به نفس خود ، یعنی ولایت ثانی امراله ثابت و راسخ مشاهده نمی‌نمایم ، لذا وحیدا و مزبدا در عالم امر و خلق به منظور اجرای نوایای مقدره سامیه الهیه و برای حفظ وصایت امر نازنین جمال اقدس الهی منتظر و مترصدم . از آنجائی که این امر مقرر و محتوم بوده است که حضرت ولی محبوب امراله یعنی شوقی ربانی مرا به این رتبهٔ اولی در امراله تسمیه و منصوب فرمایند و در این دوازده سنه اخیر این عبد یقینا بر این امر مبرم و عهد محکم وقوف کامل و شامل داشتم ، ولی به کسی اظهار نمی‌نمودم تا در میقات معین ، یعنی در همین اوان ، که به طور خصوصی و سری این عطیه امراله را برای ایادیان ساکن ارض اقدس فاش و آشکار ساختم . . . "

چون ایادی امراله اعتنائی به این انتصاب نکرده ریاست او را قبول نداشتند و تشکیلاتی جداگانه علیرغم رهبری او داده بودند " میسن ریمی " از آنها خشمگین شده ، می‌نویسد : " . . . چون درنگ دیگر جایز نیست لذا بایستی لابدا و قهرا کلیهٔ نقشه‌ها و تتبعات و اقداماتی که متباینا علی‌الاصول به دست ایادیان در سال ۱۹۶۳ از طریق مجاری تشکیلاتی عالم امر به

منصهٔ ظهور رسیده بلادرنگ و بدون ادنی تأمل و تعلل متوقف و محو گردد . این عبد طبق نصوص ربانیه تنها مرجع و ملاذی هستم که در کمال صبر و استقامت کبری به صیانت و ولایت امر نازنین الهی منصوب و تعیین شده‌ام . . . جامعه بیت العدل اعظم به یقین مبین بدانند که این عبد ممتحن از جانب نفس خودسر خردلی ادعائی ننموده‌ام و نام و نشانی طلب ننماید ، بلکه موظفم به هیئت ایادیان و جامعه بین المللی بهائی وظائف و مسئولیتهای حسبه را که ولی عزیز اله یعنی شوقی افندی ربانی مرا بدان مخصص و منتصب فرموده‌اند ، یعنی از طریق هیئت بین المللی امراله که در مقام خود اعظم مشروع بین المللی نظم بدیع الهی است و اقداماتش تا پانصد هزار سال بر قرون و اعصار مایه فیض و برکات لانهایه است ، ابراز و ابلاغ دارم . . . لکن عصمت و روحانیت مرکز دایرهٔ امراله فقط و فقط از طریق و به واسطهٔ ولایت امرالهی ساری و جاری گشته و ایادیان وظائف و مسئولیتهای خود را از این هستهٔ اصلی و مبداء روحانی بایستی دریافت دارند . . . " در خاتمهٔ این ابلاغیه ، میسن ریمی ، دست به دامان اغنام ممتحن حضرت یزدان زده و خود را "شبان" آنها دانسته و از آنها می‌خواهد با دعا و مناجات او را یاری کنند . ریمی می‌نویسد :

" . . . من ولی امراله دیانت سامیه ظهور اعظم الهی هستم . ولی ثانی امراله معصوم و مظلوم دیانت جهانی بهائی . رشتهٔ اصل و حبل المتین سلسله ولایت نازنین امراله تحت هیچ شرایطی قطع و گسسته نشده و این عبد مستمند از حین صعود شوقی افندی و ربانی ولایت اولای امراله به مقام ولایت ثانی امرالهی تسمیه گشته‌ام . بر محفل روحانی ملی بهائیان دول متحده امریکا فرض است که در اولین فرصت با این عبد به مکاتبه پرداخته و مرا در مصائب و در دریای پر تلاطم مسئولیتهای شدیده و باحظه امراله معاضدت و

معاونت نمایند . جامعه اسم اعظم در خطه امریک بایستی بدانند که از میان کلیه محافل ملیه و در سراسر عالم محفل روحانی و ملی امریکا به این موهبت عظمی مخصص گردیده تا بتواند در صف اول دلیران مضمار منبطه اله حرکتی و جنبشی عاشقانه نمایند . و با این عبد در اجرای نوایای سامیه و روحانیه تشکیلات جهانی امر هماهنگ و همداستان شوند . مسئولیت و امتحاناتی که از طرف حی ولایت بر دوش این محفل روحانی ملی گذارده شده بسیار عظیم و عجیب است زیرا این اولین محفل روحانی ملی در کلیه قارات عالم است که این ودیعه مودعهٔ الهیه در سبیل اعانت و معاضدت این عبد به آنان واگذار شده است .

با تقدیم تحیات ابدع الهی
میسن ریمی — ولی امر ثانی بهائی
رضوان ۱۱۷ بدیع"

از نقل اسناد منشعبین و ترک کنندگان ساخته و پرداخته انگلیسها که اکنون بر قسمتی از محافل بهائی حکمفرمایی می‌کنند ، دو نظر داریم :

نخست این که استدلال و حقانیت دسته منشعبین را از نوشته خود آنان نقل کنیم و هیچگونه تصحیح عبارتی نیز ننمائیم . با این که پاره‌ای از سطور نوشته‌های این دسته معنی و مفهومی ندارد ، و یا لااقل ما نتوانستیم از اسناد آنان چیزی بفهمیم ، با این حال قسمتی از نوشته‌ها را نقل کردیم تا در معرض قضاوت خواننده قرار دهیم .

دوم اینکه از انشعابی که بعد از سومین رهبر بهائیت صورت گرفته همگان — حتی خود بهائیان که دسترسی بدین اسناد ندارند — آگاه شوند . این انشعاب نیز نشان دهنده این است که بهائیت از روز تولد تا به امروز با چه حوادث و سرنوشتهایی روبرو شده است .

ضمیمه بخش چهارم

میسن ریمی امریکایی که برخی از مخالفانش او را عنصری مرموز و حتی از سوی "سیا" می‌دانند (۱)، سالها قبل از مرگ شوقی ربانی به بهائیت پیوسته بود. ریمی در حدود نیم قرن با شوقی ربانی ارتباط داشت و شوقی اسرار فرقه بهائیت را با وی در میان می‌گذاشته است.

در کتاب "اسرار صعود"، تعدادی نامه و الواح درج است که شوقی ربانی خطاب به میسن ریمی نوشته است. ما در اینجا برای آگاهی بیشتر خواننده از ارتباط این دو نفر برخی را عینا نقل می‌کنیم و توجه خواننده را بدین نکته جلب می‌نمائیم که در نامه‌ها حتی کلمه‌ها و جمله‌های "عاشقانه" رد و بدل شده است.

اول ــ نامهٔ عباس افندی به ریمی:

"ای دوست روحانی من مکتوبی که به تاریخ سیزدهم اگوست ۱۹۰۶ مرقوم نموده بودی رسید و از قرائتش سرور حاصل گردید، زیرا دلالت بر یگانگی یاران غرب می‌نمود که الحمدلله به سبب امضای آن دو نامه جمیع الفت و اتحادی تازه حاصل نمودند... پس در فکر تهیه و تدارک سرمایه ساختن باشید. نقشهٔ مشرق الاذکار عشق آباد در دست است، فرستاده‌اند، شما به همان طرز نقشه‌های دیگر اگر بکشید و بفرستید اینجا ضرری ندارد..."

---

۱ ــ نقل شایعه عضویت میسن ریمی در سیا که مخالفانش در فرقه بهائیت دهان بدهان به یکدیگر می‌گویند، تنها برای بازگو کردن این شایعه است و ما هیچ‌گونه سند و مدرک در این باره در دست نداریم.

دوم ــ نامهٔ عبدالبهاء عباس به ریمی:

"ای نوجوان نورانی و عزیز روحانی من. نامهٔ تو رسید و از قرائتش چنان مسرتی حاصل شد که وصف نتوانم. زیرا دلیل بر علو فطرت و قوت همت و خلوص نیت تو است. عبدالبهاء را سرور به اینگونه امور است. اگر جمیع لذایذ جسمانی جمع شود به خاطر عبدالبهاء خطور ننماید که راحت و لذتی در جهان هست... از نامه شما نهایت مسرورم. این فکر شما بسیار موافق، امیدوارم که یک اهتزاز جدیدی در قلوب احبا حاصل گردد و ثبوت و استقامتی عظیم حصول یابد و سبب هدایت دیگران شود..."

سوم ــ نامهٔ عباس افندی به وسیله "روی ویلهم" به ریمی، در نیویورک ۷ ــ اکتبر ۱۹۲۱:

"ای ثابت بر پیمان. دو نامه از شما رسید هر دو دلیل بر وفا و برهان بر محبت اله... الحمدلله موفق شدید که خریطه مسافرخانه حیفا کشیدید. امیدوارم که این مسافرخانه در تحت اداره شما بنا گردد..."

چهارم ــ در لوح خانم ساراج هریس، عبدالبهاء خطاب به ریمی می‌نویسد:

"به آقای ریمی بگویید: ای دوست عزیز من، ای انیس و جلیس من، و ای محبوب من! شما در حقیقت خادم ملکوت اله هستید که قیام به خدمت احباب و نشر نفحات‌اله فرموده‌اید خوشا به حال شما..."

پنجم ــ در لوح به یگول می‌نویسد:

"از خدا می‌خواهم که شما را در کلیه احوال تأیید بفرماید. افسرده مشو؟ غمگین مباش، عنقریب خداوند شما را آیت هدایت در بین نوع بشر خواهد فرمود."

ششم ــ در لوح کرونین تر می‌نویسد :

" به آقای ریمی تلگراف کرده‌ام که مسافرت خود را به تأخیر بیندازد . زیرا که در این ایام وجود ایشان در امریکا ضروری است . در حقیقت ایشان با تمام قوا قائم به خدمت امراله بوده و هستند و من او را بی نهایت دوست دارم و او سزاوار این محبت عبدالبهاء است . "

هفتم ــ در لوح دیگر به خانم کرونین مورخ ۱۹۱۹/۳/۵ می‌نویسد :

" شکر خدا را که خریطهٔ مشرق‌الاذکار که به وسیلهٔ بورژوا تهیه شده مورد تصویب جناب آقای ریمی واقع گردید . . . جناب ریمی در واقع صداقت کامل دادند . ایشان مثل آب زلال و درخشان و تصفیه شده‌ای از هرگونه آلایش پاک و مبرا هستند . برای سالیان متمادی با کمال جدیت خدمت امراله کرده‌اند بدون اینکه ادنی غرض شخصی و نظر خصوصی داشته باشند . به هیچ چیز به غیر از امراله متمسک نمی‌باشند . اینست جوهر ثبوت و این است علامت خلوص . "

هشتم ــ در لوح جورج لاتیمر مورخ ۱۹۲۰/۹/۱۷ می‌نویسد :

" ریمی آن نفس نورانی و مرد آسمانی در آلمان و هلند مشغول خدمت هستند . آنی استراحت نمی‌جویند و نفس بجز برای اعلای امراله نمی‌کشند . "

نهم ــ در نامهٔ ۱۹۱۹/۱۲/۲۴ به "ریمی" که بهائیان آنرا لوح می‌نامند ، می‌نویسد :

" . . . در حقیقت شما ثابت بر میثاق و جانفشان بوده و پسر ملکوت هستید ، و بدین جهت سزاوار تأییدات جمال اقدس الهی می‌باشید . عبدالبهاء بی‌نهایت از شما راضی است و از آستان جمال اقدس‌الهی مواهب نامحدودی را برای شما آرزومند است . به جهت این بشارت عظمی به پر شوق

و شعف پروازکن ، به این ندا مترنم شو ، من شاد و مسرورم ، من خجسته و خوشحالم . "

میسن ریمی در زیر لوح چنین می‌نویسد :

" واحده و در همان زمان که مطرح می‌گردید چنین پاسخ می‌دادم : آن شوقی افندی هستند که هیئت بین‌المللی امراله را به‌منصهٔ ظهور و بروز رسانیده‌اند و فقط مقام انور ولایت امراله حق امر و نهی و صدور دستورات روحانیه و متعالیه تشکیلاتی نظم بدیع را دارا هستند لاغیر و منحصرا در چنین مواردی است که این عبد به تشکیل جلسات این هیئت به منظور اجرای نوایای الهی اقدام خواهم نمود . . . شوقی افندی ربانی ولایت اولادی عزیز امراله بدون اینکه به این عبد دستورات و یا فرامینی درباره هیئت بین‌المللی صادر فرمایند از این جهان ترابی به فضای روح نامتناهی پرواز نمودند . شوقی افندی ربانی در زمان حیات مبارک در عالم ناسوت به هیئت بین المللی بهائی هیچگونه اختیارات و آزادی عمل تفویض نفرمودند ، زیرا تا حینی که در این جهان فانی در مرکز جهانی امراله عهده‌دار مسئولیتهای عظیمه بوده و صدمات و لطمات لا تحد و لا تحصی را بر شانه‌های مبارکشان تحمل می‌فرمودند ، ایشان تنها مقام فرید و بی مثیل امراله و دارای مقام محمود و معصوم ولایت اولای امراله در قطب عالم امکان یعنی در ارض اقدس و مرکز جهانی بهائی بودند . و لذا موقعیت این عبد در آن زمان بالقوه قبول مسئولیتها و حل مسائل و مشاکل امور مهمه امری بود . ولی در زمانی که وجود اطهر شوقی افندی ربانی دیگر از لحاظ عنصری در میان ما نبود بالمره نمی‌توانست هیکل اقدس در این جهان ترابی مرکز سنوحات و عصمت ربانی

باشد . بنابراین بلافاصله و واسطه این عبد جهرا به مقام ریاست بالفعل هیئت بین‌المللی امرالهی فائز و به‌این‌ترتیب ریاست تامه واکمل این هیئت منیر را حائز و حامل گردیدم . لذا این ذرهٔ بی‌مقدار بلاانقطاع و فی نفسه مسئولیتهای جسمیه و عوامل عظیمه و باهظه امر نازنین الهی را پس از صعود هیکل انورش بر دوش گرفته‌ام . . . اینست موقعیت ممتاز این عبد بی‌مقدار در جامعه اسم اعظم که الی یومناهذا در اجرای نوایای آن غفلت نورزیده‌ام . در حالی که به هیچ فردی اجازه دخالت مستقل در نحوه اجرای اختیارات تامه که به این عبد تفویض و تخصیص گردیده یعنی در امور هیئت بین المللی امراله نخواهم داد . بعباره اخری به هیچ فرد و یا افرادی اجازه دخالت در اعمال قدرت و یا ابداع نظر در اداره امور بهیه این هیئت سامیه متعالیه که در واقع اکیل جلیل و تاج وهاج تشکیلات بین المللی نظم بدیع جهان و اداری الهی است نخواهم داد . . . "(۱)

۱ ــ در این بخش همه کلمات و جملات ، حتی آنهایی که به نظر نگارنده ناصحیح آمده است ، همه را نقل کرده‌ایم . باشد تا این سند مورد استفاده پژوهشگران قرار گیرد .

۵

دولت اسرائیل وجریان بهائیت

روابط گروهها و رهبران بهائیت با دولت جدیدالتأسیس اسرائیل یکی از خصوصیات ویژهٔ این تشکیلات و عوامل اختلاف و انشعاب رهبران آن را تشکیل می‌دهد .

از یکصد و هفده سال پیش که با ظهور میرزا علی‌محمد باب بابیگری در ایران آغاز شد و تا مدتها پس‌از آن که باب معدوم شد و گروههای دوگانه "ازلی" و "بهائی" در ایران تشکیل یافت ، ایران مرکز اصلی و به اصطلاح کعبهٔ آمال بهائیان بود . اما پس‌از تار و مار شدن بهائیان در ایران و تبعید و فرار رهبران آن به بغداد و استانبول و سرانجام به جزیرهٔ قبرس(میرزا یحیی صبح ازل) و گریختن پیروان میرزا حسینعلی بهاء به عکا ، این کعبه آمال تغییر جهت داد . از آن پس حتی نام و عناوین رهبران بهائیت که تا امروز با میرزا و سید آغاز می‌شد به "افندی" که عنوان عثمانی بود تغییر شکل داد و می‌توان گفت مرکز ثقل بهائیت برای همیشه از ایران بریده شد و به ماوراء مرزهای آن کشید و تا زمانی که با مرگ چهارمین پیشوای بهائیان تشتت و تفرقه به حد نهائی خود نرسیده بود ، ایران مرکزی فراموش شده ، به شمار می‌رفت .

در دوران رهبری شوقی افندی که مصادف با تشکیل حکومت اسرائیل بود ، برای اولین بار نام "ارض اقدس" و "مشرق الاذکار" اصلی را از زبان

او می‌شنویم . و این شاید به چند دلیل باشد ، که اظهار نظر قاطع درباره این نظر به عهدهٔ مورخان بعدی است . ما همین قدر می‌دانیم که بابیان و بهائیان به خاطر شدت عملی که در ایران با آن روبرو شده بودند و برخوردهای خونینی که با مسلمانان داشتند با پیروان این آیین بیش از گروهها و دسته‌های دیگر کینه توزی می‌کردند و هنوز هم می‌کنند .

در فصول پیشین خواندیم (۱) که بابیان و بهائیان توسل به زور را برای پذیرفتن آیین خویش منع کرده بودند ، مگر در مورد مسلمانان که مال و جان و ناموس آنان را مباح اعلام کرده بودند و حتی آنان را شکنجه می‌دادند و سپس به شهادت می‌رسانیدند .

این امر البته می‌تواند به نوعی انتقامجویی و کینه‌توزی توجیه شود . و به همین جهت می‌توان نتیجه گرفت که پس از تشکیل حکومت اسرائیل ، چهارمین پیشوای بهائیت درصدد برآمد تا با استفاده از اختلافات دیرین مسلمانان‌و یهودیان سرزمین اسرائیل را به عنوان مرکز اصلی و کعبهٔ آمال بهائیان بپذیرد و دولت یهود را به صورت پناه‌گاه بلکه تکیه‌گاه جهانی این فرقه درآورد .

طبعا یکی دیگر از مظاهر دشمنی دیرین یهودیان نسبت به مسلمانان این بود که هر نیروی ضد اسلامی را مورد حمایت قرار می‌دادند ، مخصوصا که سرزمین اسرائیل در محاصره کشورهای اسلامی قرار داشت (و هنوز هم دارد) ، و شاید به همین سبب باشد که دولت اسرائیل یکی از اولین و مؤثرترین حکومتهایی بود که همراه با به رسمیت شناختن مذاهب و ادیان مختلف ، مسلک بهائی را نیز به رسمیت شناخت و جزء مذاهب رسمی مملکت قرار داد . (۲)

۱ــ رجوع شود به گزارش نمایندهٔ سیاسی انگلیس در ایران ، برای وزارت خارجهٔ آن کشور ، در بخش نخست همین کتاب .

۲ــ رجوع شود به بخش چهارم همین کتاب

ضمنا بی هیچ تردیدی جلب سرمایه‌داران بزرگ ــ که بهائیان و مخصوصا رهبران این فرقه ــ در رأس آنها قرار داشتند و طبعا سرمایه‌های خود را در این سرزمین نوبنیاد به کار می‌انداختند ، به سود حکومت جدید التأسیس اسرائیل بود . و چنین بود که این دولت جدید به بهائیان بشدت روی خوش نشان داد و آنان را به سوی خود و سرمایه‌گذاری در سرزمین خود جلب کرد .

اگر مجموعهٔ این عوامل را به تدفین رهبران بهائی دراین سرزمین بیافزائیم ــ که خود مرکز مقدسی برای بهائیان می‌شود و هر سال گروههای کثیری بهائی را با سرمایه‌های کلان و مخارج گزاف به سوی این سرزمین سرازیر می‌کند ــ به انگیزهٔ تفاهم فوق‌العاده بهائیان و اسرائیلیان بیشتر و بهتر واقف می‌شویم .

در اینجا ما را با این مبحث که اصولا بهائیت دنباله‌ای از صهیونیسم جهانی است کاری نیست . و باز چنانکه گفتیم ، دنبالهٔ تحقیق را به صاحبنظران و پژوهشگران دیگر وا می‌گذاریم تا شبههٔ جانبداری از مخالفین و سوء نظر و یا اختلافات خصوصی به وجود نیاید . هرچه هست اینک اظهار نظرهای مخالف و موافق را از جانب هر گروهی که باشد به کناری می‌نهیم و با استناد به گفته‌ها و نوشته‌های چهارمین رهبر بهائیان (مبتکر ارتباط صمیمانه با اسرائیل) به بررسی موضوع می‌پردازیم :

تشکیل دولت اسرائیل نه تنها مورد تأیید کامل بهائیان واقع شد بلکه چنانکه گفتیم چهارمین پیشوای بهائی از تأسیس حکومت مذکور استقبال کرد ، وی در تلگراف ۹ ژانویهٔ ۱۹۵۱ خود می‌نویسد : " . . . تحقیق به‌سنواتی که درباره تأسیس حکومت اسرائیل از فم مطهر شارع امرالهی و مرکز میثاق صادر و حاکی از پیدایش ملت مستقلی در ارض اقدس پس از مضی دو هزار سال می‌باشد . . . " . شوقی ربانی پس از اینکه تأسیس دولت اسرائیل را صحیح و پیش بینی شده می‌داند ، به شورای بین‌المللی بهائیان که خود به وجود آورده بود سه وظیفه مهم را توصیه می‌کند : اولین وظیفه پس از

تأسیس دولت اسرائیل، ایجاد حسن رابطه با آن دولت است: "... اول آنکه با اولیاء حکومت اسرائیل ایجاد روابط نماید ... ". شوقی ربانی ایجاد رابطه را با دولت اسرائیل با ایجاد تشکیلات آتیهٔ بهائیت مرتبط دانسته می‌نویسد: "... ثالثاً با اولیای کشوری در باب مسائل مربوطه به احوال شخصیه داخل مذاکره شود. و چون این شوری که نخستین مؤسسهٔ بین‌المللی و اکنون در حال جنین است توسعه یابد عهده‌دار وظائف دیگری خواهد شد، و به مرور ایام به عنوان محکمه رسمی بهائی شناخته شده سپس به هیئتی مبدل می‌گردد که اعضایش از طریق انتخاب معین می‌شوند ..."

شوقی ربانی برای اینکه محکمهٔ رسمی بهائیت را مورد حمایت اسرائیل قرار دهد شناخت و حقانیت دولت جدید التأسیس را اعلام کرده و ایجاد حسن رابطه را با این دولت توصیه می‌کند. وی همچنین طی نقشهٔ ده ساله خود ضمن هدف بیست و چهارم، حمایت از دولت اسرائیل را بر همهٔ دولتهای جهانی ترجیح داده و به بهائیان توصیه می‌کند که در تأسیس شعب محافل روحانی و ملی بهائیان فقط: "... در ارض اقدس بر حسب قوانین و مقررات حکومت جدید التأسیس اسرائیل ... این‌گونه محافل را به وجود آورید". و در تشریح همین هدف، وقتی به بهائیان ممالک ایران، عراق، انگلستان و آلمان، تشکیل شعب محافل روحانی و ملی را توصیه می‌کند هیچگاه اشاره به رعایت قوانین و مقررات این ممالک نمی‌نماید.

در مقابل این توصیه‌ها و به علت همکاری و شعفی که از تأسیس دولت اسرائیل در جهان بهائیت پیدا می‌شود، پرفسور نرمسان نیوبیچ دادستان اسبق حکومت فلسطینی که یکی از شخصیتهای سیاسی و حقوقی دولت اسرائیل است و بهائیت را در ردیف سه دین "یهودی ـ مسلمان ـ مسیحی" به رسمیت شناخته، چنین می‌نویسد: "... اکنون فلسطین را نباید فی‌الحقیقه منحصراً سرزمین سه دیانت محسوب داشت، بلکه باید آن را مرکز و مقر چهار دیانت به شمار آورد، زیرا امر بهائی که مرکز آن حیفا و عکاست و این دو مدینه زیارتگاه پیروان آن است به درجه‌ای از پیشرفت و تقدم نائل گشته

که مقام دیانت جهانی و بین‌المللی را احراز نموده است. و همان طور که نفوذ این آیین در سرزمین مذکور روز بروز رو به توسعه و انتشار است، در ایجاد حسن تفاهم و اتحاد بین‌المللی ادیان مختلفه عالم نیز عامل بسیار مؤثری به شمار می‌آید ..." (۱)

یهودیان بهائی

نه تنها سران بهائیت در گذشته و هیئتهای محافل بهائی کنونی متفقاً دولت اسرائیل و صهیونیسم جهانی را تأیید و همراهی کرده و می‌کنند، بلکه در بسیاری از نقاط جهان بخصوص در کشورهای اسلامی و عرب اکثر از بهائیان متمایل به جهودان و دولت اسرائیل بوده و هستند. در بسیاری از کشورها بخصوص ـ کشورهای عربی ـ شنیده و دیده شده که بهائیان داخل در تشکیلات جاسوسی "موساد" شده و همه‌جا به نفع اسرائیلیان به خبرچینی، و جاسوسی و نوکری مشغولند.

این خصیصهٔ ذاتی بهائیت در گذشته و حال نه تنها به نفع صهیونیسم جهانی و دولت اسرائیل بوده و هست، بلکه بهائیان از بدو پیدایش تا به امروز همواره از جهودان ممالک استفاده کرده آنها را بهائی کرده‌اند. می‌دانیم که ذات یهودی با پول و ازدیاد سرمایه عجین شده است. یهودیان ممالک مسلمان که عده کثیری از آنان دشمن مسلمانان هستند و همه‌جا در پی آزار رسانیدن و دشمنی با مسلمین می‌باشند، خیلی زودتر از مسلمانان به بهائیت گرویده‌اند و از امتیازهای مالی بهره فراوان برده و می‌برند، و مقداری نیز به مرکز بهائیت (عکا) می‌فرستند. (۲)

---

۱ ـ کتاب قرن بدیع، قسمت چهارم، ص ۱۶۲

۲ ـ یکی از انواع کلاهبرداری یهودیان بهائی در ایران را فضل الله مهتدی صبحی "کاتب وحی" بهائیت، چنین توصیف می‌کند: ←

فضل‌الله مهتدی "صبحی" که خود از مبلغین بهائی و "کاتب وحی بهائیت" بوده و از نزدیک با یهودیان بهائی آشنائی داشته‌اند، در کتابهایش مکرر از یهودیان بهائی نقل کرده است. او می‌نویسد:

" ... از چند سال پیش من آگهی پیدا کردم که شوقی همه خویشاوندان و پدر و مادر و برادرها و خواهرها و دائیزه‌ها و فرزندانشان را رانده و میان آنها تیرگی پدید شده و اکنون همهٔ کارها در دست بیگانگان است و بزرگ و سر بهائیان آنجا هم یک بیگانه است و هیچ ایرانی دست اندر کار نیست جز لطف‌الله حکیم که از جهودان بهائی است و کارش‌آوردن و گرداندن هبائیانست بر سر گور سروران این کیش‌که در ایران به این کار "زیارتنامه خوانی" می‌گویند. از اینرو بر آن شدم که با چند تن از آنها در نامه نویسی را باز کنم و بر بسیاری از چیزها آگاه شوم. آنها هم پذیرفتند و بیدریغ پرسشهای مرا پاسخ می‌دادند که پاره‌ای از آنها را در اینجا برای شما می‌آورم. در میان سخن چیزی به یادم آمد که بد نیست خوب گوش کنید و بهره‌ای از آن بگیرید:

خاندان حکیم از بیخ و بن یهودی هستند و آئین و روش این کیش را نگه می‌دارند، ولی هر دسته‌ای از آنها در کیشی فرو رفته‌اند: دکتر ایوب مسلمان شد و در مسلمانی

← " ... چند سال پیش به هر نیرنگی بود یک جهود هبائی را به نام عزیز نویدی در دادگاه ارتش‌آوردند. آن‌گاه برای زمینهای قلعه مرغی که در دست هواپیمائی بود دادمند تراشیدند و نیرنگ ها به کار بردند تا بیست میلیون از کیسه ارتش بیرون کشیدند و به دست چند تن بهائی دادند که برای شوقی بفرستد" (پیام پدر، ص ۲۳۶)

استواری نشان داد، به مسجد می‌رفت و فرزندانش را مسلمان نمود، چنانکه اکنون هم هستند. میرزا شکرالله و یکدسته از بستگانش یهودی بوده و هستند. میرزا جالینوس و میرزا یعقوب و فرزندان میرزا نورالله مسیحی و پروتستانت شدند و میرزا جالینوس پایگاه کشیشی گرفت و در کلیسا روزهای یکشنبه پندبده بود و از روی انجیل سخنرانی می‌کرد. دکتر ارسطو پدر دکتر منوچهر و غلامحسین و برادرش لطف‌الله که نامش را بردیم بهائی شدند و همه‌ی اینها در هر کیشی که خود نمایی می‌کردند شوروجوش نشان می‌دادند، ولی در خانه همه با هم همدست و یگانه بودند تا آنجا که ارسطو دختر زیبای خود را به هیچیک از خواستگاران بهائی نداد و به میرزا جالینوس داد." (۱)

صبحی مهتدی در جای دیگر می‌نویسد:

" ... این را هم بدانید که من با مردم هیچ کیش و آیینی دشمنی ندارم و در میان اسرائیل دوستان بسیاری دارم، ولی با این‌گروه که بدروغ و از راه ریو خود را بهائی نامیده و من آنها را جهود می‌خوانم دل خوش ندارم، زیرا اینها در سایهٔ این نام که مردم اینها را یهودی ندانند کارهای زشت بسیار کرده‌اند که زیانش به همهٔ مردم کشور رسیده است.

گرانی خانه‌ها و بالا بردن بهای زمین‌ها و ساختن داروهای دغلی و دزدی و گرمی بازار ساره خواری و بردن

۱ــ پیام پدر، ص ۲۲۴

نشانه‌های باستانی به‌بیرون کشور و تبهکاری و ناپاکی و روائی بازار زشتکاری و فریب زنان ساده به کارهای ناهنجار همه با دست این گروه است که از نام یهودی گریزان و به بهائی‌گری سرافرازند. " (۱)

۱ — پیام پدر، ص ۲۲۷

۶

شوقی ربانی وحوادث پس از درگذشت او

یکی از مسائل مورد اختلاف گروههای گونـاگون بهائی، موضوع مرگ شوقی ربانی است. دستهٔ مخالف عقیده دارند که کسالت و مرگ چهارمین رهبر بهائیت ــ به عللی ــ از نظر آنان مکتوم مانده است. حتی این اعتقاد را گسترش داده، می‌گویند که شوقی به دست روحیه خانم ماکسول و یکی دو تن دیگر از بهائیان طرفدار انگلیس مسمـوم شده و به همین علت درگذشته است. در اینجا به بررسی این موضوع از دیدگاه مخالف و موافق می‌پردازیم:

شوقی ربانی از نیمهٔ اول سال یکصد و هفـده بهائی (۱۳۳۷ ش ــ ۱۹۵۷ م) اظهـار کسالت و ناراحتی عمومی در بدن خود می‌کرد. لذا به تجویز پزشکان محلی در فلسطین و تشویق یاران نزدیکش برای یک "چک‌آپ" روز بیستم اکتبر ۱۹۵۷ به اتفاق "روحیه خانم ماکسول" همسرش وارد لندن شد، و زن و شوهر در یکی از هتلها اقامت گزیدند. پس از یک هفته اقامت در پایتخت انگلستان، ناگهان آثار یک آنفلوانزای شدید در شوقی ظاهر شد که بنا به ادعای پزشکان به علت ابتلاء به همین بیماری نیز درگذشت. ولی یک نشریهٔ ۱۱ صفحـه‌ای علت مرگ او را مسمومیت شدید نـاشی از تحریکات همسر وی و عده‌ای از یاران او می‌داند. نویسنده این نشریه ــ سرهنگ بازنشسته ثابت راسخ می‌نویسد:

" . . . چون تسلیم به تغییر نقشهٔ دهساله و برهم‌زدن
هیئت بین‌المللی و تعویض رئیسه عالیهٔ آن که من هو بعده
بود نشدند . لذا با مشارکت جان فرابی و حسن بالیوزی
افنان (شوقی را) مسموم و روز یکشنبه ۲۷ اکتبر سموم اثر
خود را نموده بندهسای انگشتان مبارک متألم می‌گردد .
روحیه خانم سئوال می‌کند آیا هیکل مبارک درد دیگری هم
احساس می‌فرمایند ؟ . . . فرمودند : " خیر ، فقط انگشتها
درد می‌کند و منقبض (کذا) شده است . . . " و بعد اضافه
فرمودند : "من خیلی خسته‌ام . . . خیلی خسته‌ام " آنشب
هیکل مبارک تب داشتند و روز بعد این تب به ۳۹ درجه
می‌رسد و با بودن محفل ملی و تشکیلات بهائی در لندن
و طبیبهای حاذق و بیمارستانهای مجهز و دو نفر ایادی و
معاونین ایادی ، روحیه خانم موفق به یافتن یکنفر طبیب
ناشناس می‌گردد و نسخهٔ دوائی بدون بیمار و معاینه اخذ
و سر شب که طبیب مزبور از کار مریضخانه فارغ می‌شود ، به
عیادت هیکل مبارک می‌آید . پس از معاینه اظهار می‌کند
که هم شوقی ربانی و هم روحیه خانم مبتلا به آنفلوانزای
آسیایی شده‌اند ، با وجود این شورای پزشکی تشکیل
نمی‌دهند و مرکزجهانی امر را مطلع نمی‌سازند . روز سه‌شنبه
حال روحیه خانم به طوری خوب می‌شود که دکتر اجازه
می‌دهد برای امر مهمی به خارج بروند . ولی این امر مهم
معلوم نشده است برای چه کاری بوده‌است . . . " (۱)

۱ ــ این نشریه ، در روز اول اردیبهشت ۱۳۴۷ (۲۰ آپریل ۱۹۶۸) در ۱۱ صفحه بقطع نیم برگی پلی‌کپی شده ، در صفحهٔ آخر ، نویسنده آنرا امضاء و با کلمات (با تحیات ابدع ابهی) در تهران و سایر مناطقی که بهائیان شرکت دارند ، منتشر ساخته است .

با وجودی که این نشریه امضاء شده از طرف نویسنده ، تنها سندی است که از "مسمومیت عمومی" شوقی ربانی برای "ایجاد نظم نوین بهائیت" و برهم زدن نقشه دهساله تنظیمی او در دست است ، با این حال باید داستان مسمومیت پیشوای بهائیان را با تردید قبول کرد . زیرا خود نویسنده ابتدا مدعی است که شوقی ربانی را مسموم کرده‌اند ولی چند سطر پایین‌تر او می‌نویسد که پزشک انگلیسی تشخیص ابتلای بیماری آنفلوانزای آسیایی در زن و مرد بیمار داده است . اما نویسنده ، بهبودی فوری "روحیه خانم ماکسول" و خروج او از بیمارستان را "برای انجام امر مهم" با شک و تردید تلقی کرده ، همین امر را پایه سوء ظن خودش درباره مسمومیت پیشوای بهائیان می‌داند .

سرهنگ راسخ دنبالهٔ داستان مرگ شوقی ربانی را چنین می‌نویسد :

" . . . هیکل مبارک میل داشتند که زودتر لندن را
ترک گفته طبق نقشه اولیه به حیفا مراجعت نمایند ، ولکن
دکتر جدا مانع می‌شود و باز روحیه خانم که عضو رابط بین
حضرت ولی امراله و هیئت بین المللی بودند ، مراتب را
به مرکز جهانی بهائی یعنی هیئت بین المللی و ولی امرثانی
اطلاع نمی‌دهد ، و جان فرابی هم که ایادی امر و منشی محفل
ملی بهائیان لندن بود یا حسن بالیوزی افنان که او هم از
ایادی امر و عضو محفل ملی بهائیان لندن بود تشکیلات
بهائی را مطلع نمی‌سازند ، و از اعلام کسالت و تشکیل شورای
پزشکی خودداری می‌نمایند . به ناچار صبح شنبه دوم نوامبر
هیکل مبارک عرصه را به خود تنگ دیده از روحیه خانم
خواستند نقشهٔ دهساله را ارائه دهند تا تکمیل نمایند و
جهان فانی را وداع کنند . روحیه خانم در صدد ممانعت و
انصراف خاطر مبارک برآمده که حضرت ولی امراله فرمودند :
"خیر ، من باید آن را تمام کنم . زیرا فکر من را ناراحت

کرده و جز مقابله چیز دیگری بـاقی نمانده است . یکی دو اسم دیگر هم با پست امروز رسیده که باید به آن اضافه شود و آن را تمـام کنم " . باز در ضمن تکمیـل نقشه فرمودند : "اینکار مرا از بین می‌برد ، چگونه ممکن است به آن ادامه دهم ؟ . . . " آن روز حضرت ولی محبوب پس از فراغت از کار نقشه ، خسته به نظر می‌رسیدند و در موقع ناهار به یک لقمه قناعت فرمودند و هنگام شب بکلی از تناول غذا امتناع نمودند . در آن شب طرز صحبت مبارک حاکی از افسردگی زیاد بود . هیکل مبارک بسیار بسیار غمگین و افسرده بودند و مدت مدیدی بیانـات می‌فرمودند و این بـار چنان با حرارت و تأثر و شدت بتفصیل بیان فرمودند که حتی خاطر مشارکین در این اعمال شنیعه را پریشان و مضطرب و مشوش نمودند . . . " (۱) .

نقل این جملات بدان خاطر است که نشان دهیم قبل از مرگ "شوقی افندی" نیز اختلافات و مبارزات پنهانی برای دگرگون کردن دستگاه مدیره بهائیت و ایجاد طریقه جدیدی که با نقشه دهساله پیشـوای بهائیان ، یا کسی که بایست جانشین او می‌شد مغایر بوده ، وجود داشته است .

چون در آن ایام شوقی ربانی در لندن تنها بوده و اطرافیانش نیز با نظرات او موافـق نبوده‌اند ، لذا تا هنگـام مرگ وی بر روی اختلافات سرپوش می‌گذارند تا بهائیان از این برخوردها بی‌اطلاع بمانند .

اما ناگهان حال شوقی ربانی بهتر می‌شود ، تا آنجا که وقتی شب‌هنگام پزشک به عیادت او می‌آید ، می‌گوید که شوقی می‌تواند صبـح سه شنبه به فلسطین عزیمت کند . ولی چون یک شنبه روز تعطیل و استراحت پزشک بوده

۱ ــ رساله ۱۱ صفحه‌ای سرهنگ راسخ ، ص ۲

است ، شوقی ربانی به او می‌گوید : "لازم نیست فردا و پس فردا بیائید . . . " آخرین پیشوای بهائیان روز یکشنبه را بدون ناراحتـی استراحت می‌کند . صبح روز دو شنبه چهارم نوامبر "روحیه خانم ماکسول" به سوی اطاق شوهرش می‌رود . آهسته در می‌زند . لیکن جوابی نمی‌شنود ، لذا داخل اطاق شده ، می‌بینند که شوقی ربانی بر پهلوی چپ خوابیده و دست چپ او بر شانه راست و دست راستش بر دست چپ قرار گرفته و چشمانش باز است . شوقی در همین حالت و بدین ترتیب درگذشته بود . خانم ماکسول خبر مرگ همسرش را به پزشک معالج اطلاع می‌دهد . او همچنین "حسن بالیوزی" و "جان فرابی" منشی محفل لندن را که هر دو از "ایادی امراله" نیز بودند ، از مرگ شوقی آگاه می‌کند . جان فرابی ، خانم ماکسول را به آرامش و سکوت دعوت کرده ، پس از مدت کوتاهی به دیدن او می‌آید . آنگاه پیش نویس تلگـراف زیر را تهیه کرده و بعد از ظهر روز دو شنبه به حیفا مخابره می‌کنند . البته چنانکه ملاحظه می‌کنید در تلگراف خبری از مرگ شوقی نیست ، بلکه باید گفت فقط تدارک مقدماتی است برای آماده ساختن ذهن بهائیان در سراسر جهان و یا چنانکه مخالفان جناح انگلیسی و طرفداران و پیروان روحیه عقیده دارند ، تنها فرصتی است برای گذراندن وقت و اتخاذ تصمیم که : پس از مرگ شوقی ، با توجه به مخالفتها و دشمنیهای موجود ــ که تا به امروز هم مخفی مانده است ــ و همچنین با توجه به قدرت غیر قابل انکاری چون "محفل بین‌المللی بهائیان" ، ریـاست میس ریمی و قدرت گرفتن بهائیـان امریکا ، چه باید کرد . . . ؟

به هر حال متن نخستین تلگراف که با امضای روحیـه به سراسر جهان مخابره شده ، به شرح زیر است :

" . . . حضرت ولی امراله به وضع مخطری به عارضهٔ آنفلوانزای آسیائی مبتلی گردیده‌اند . به لروی (۱) بگوئید

۱ ــ لروی در آن ایام ، منشی اولین هیئت شورای بین‌المللی یا "جنین ــ←

محافل ملیه را مطلع نمایند . به یاران اطلاع دهند با دعا
و مناجات عون و صون الهی را جهت محافظه امراله مسئلت
نمایند . روحیه " (۱)

ملاحظه می‌کنید کـه نه تنها خبری از مرگ شوقی در تلگراف نیست ، بلکه با نوعی فریبکاری و تظاهر از بهائیان خواسته شده است ، تا دست به دعا بردارند و شفای عاجل رهبر خویش را از درگاه خداوند بخواهند .

به عقیدهٔ مخالفان ، این خود نیرنگ دیگری بوده است ، تا از تفرقه و پراکندگی بهائیان پس‌از مرگ آخرین رهبرشان ــ تا اتخاذ تصمیم قطعی ــ جلوگیری شود . چون اگر بهائیان به این امر واقف می‌شدند ، قبل از اینکه روحیه ماکسول و همراهان تصمیمی اتخـاذ کنند ، قبل از هر چیز به میسن ریمی و محفل بین المللی بهائیان می‌گرویدند ، و این خود به زیان جناح انگلیسی بود . به هر حـال ، پس از مخابرهٔ این تلگراف ، جـان فرابی با تلفن با دکتر "یوکر جیاگری" که یکی از "ایادی امراله" و عضو سیار اولین "هیئت شورای بین‌المللی" بود ، صحبت کـرده خبر مرگ آخرین پیشوای بهائیت را به او اطلاع می‌دهد و از وی می‌خواهد که بدون لحظه‌ای درنگ خود را به لندن برساند . او سه شنبه شب ــ ساعت ۸ ــ وارد لندن می‌شود و پس از یکساعت مشورت ، خبر درگذشت "شوقی ربانی" را به رادیو لندن و مطبوعات اطلاع می‌دهد . ضمنا این تلگراف نیز به حیفا مخابره می‌شود :

" حضرت شوقی افندی محبوب قلوب احباء و امانت
مقدسی که از طرف حضرت عبدالبهاء به یاران الهی سپرده
شده بود ، به عارضهٔ آنفلوانزای آسیائی بر اثر حمله قلبی
در حالت خواب صعود فرمودند . به یاران تأکید نمایید به

ـــبیت‌العدل اعظم " بود که شوقی ربانی پیشنهاد تشکیل آنرا داده بود .

۱ ــ نشریه بهائیان مخالف محفل ملی ایران ، ص ۳

استقامت قائم و به مؤسسه ایـادی امراله که در ظل عنایت
مبارک پرورش و اخیرا از طرف ولی محبوب موکدا تقویت و
تحکیم یافته تمسک جویند . تنهـا وحدت قلوب و وحدت
مقصد و منظـور می‌تواند به طور شـایسته بر وفاداری تمام
محافل ملیه و یـاران الهی نسبت به حضرت ولی امراله که
تمام حیات خود را فدای خدمت به امراله فرموده شهادت
دهد . روحیه " (۱)

چنانکه ملاحظه می‌شود در این تلگراف نیز بیش‌از هر چیز روی وحدت و استقامت بهائیان تأکید شده است که با توجه به اظهارات مخالفان می‌تواند نشانه زنده دیگری از پراکندگی و تشتت در بین بهائیان باشد .

پس از مخابرهٔ تلگراف‌ها،برای ترتیب دادن کار حمل جنازه به حیفا و انجام مراسمی کـه قبلا برای سایر پیشوایان بهائیت انجام شده‌بود تلفنی با دکتر "ادلبرت مولشـاگل" مشورت شد کـه به عقیده گروه مخالف او را "اغفال نموده ضمن واگذاری تغسیل عرش مطهر" (۲) بنا به نوشته سرهنگ راسخ "بدون تشکیل شورای پزشکی و حضور هیئت بین‌المللی و اخذ نظر نسبت به شهادت شوقی ربـانی به لندن احضـار و روز پنجشنبه ساعت ۲ بعد از ظهر جسد مطهر را تغسیل و در یک صندوق سربی محکم گذارده و آنرا در صندوق دیگر از برنز قرار داده که وزن آن نیم تن گردید . با توجه به نص صریح کتاب مستطاب اقدس که باید صندوق چوب یا سنگ یا بلور (۳) باشد کوچکترین ایراد به این عمل ناشایست ننمودند . . . " (۴)

---

۱ ــ رساله لجنهٔ محفل ملی ایران ، ص ۱۴

۲ ــ رساله ۱۱ صفحه‌ای ، ص ۳

۳ ــ بهائیان پیشوایـان خود را پس از مرگ در صندوق بلور دفن می‌کنند .

۴ ــ رسالهٔ سرهنگ راسخ ، ص ۴

به هر حال، جان فرابی، حسن بالیوزی و روحیه ماکسول که هر سه از جمله ۲۷ نفر عضو "ایادی" و دو نفر اول عضو "محفل ملی لندن" نیز بودند، با کمک تنهاً عضو "هیئت شورای بین‌المللی" که به لندن احضار شده بود بدون اینکه تماسی با ۲۴ نفر بقیه "ایادی امراله" و یا اعضای "هیئت شورای بین‌المللی" داشته باشند و یا آنها را در جریان ماوقع قرار دهند، ترتیب آمادگی جنازه را برای حمل به حیفا داده و تلگراف زیر را به کلیه "محافل ملی بهائیان" جهان (۵۷ محفل ملی) مخابره می‌کنند:

" محبوب قلوب عموم احباء ولی عزیز امراله دیروز متعاقب آنفلوانزای آسیائی در نهایت آرامش صعود فرمودند از ایادی امرالله و محافل ملیه و هیئتهای معاونت رجا دارم احباء را در پناه خود گیرند و آنان را در مواجهه با این امتحان جانگداز عظیم یاری نمایند. مراسم تشییع روز شنبه در لندن به عمل خواهد آمد. از حضرات ایادی و اعضاء محافل ملیه و هیئتهای معاونت دعوت می‌شود حضور یابند. هر خبر مطبوعاتی باید مشعر بر این باشد که ایادی امرالله بزودی در حیفا اجتماع نموده و در مورد نقشه‌های آینده عالم بهائی را مطلع خواهند ساخت. تأکید می‌شود که محافل یادبود روز شنبه منعقد گردد."

مخابرهٔ این نخستین تلگراف برای همهٔ بهائیان جهان نمایشگر تضاد بین کارگردانان "بهائیت" و تخلف از دستورات و "نصوص" شوقی ربانی بود. زیرا بطوری که می‌بینیم سه نفر از "ایادی" که هیچ مسئولیتی در ادارهٔ امور بهائیت نداشتند، همهٔ کارهایی را که معمولا باید هیئت ۹ نفری (جنین بیت‌العدل اعظم) که با عنوان "هیئت شورای بین المللی" نامیده می‌شد و جانشین "شوقی ربانی" یعنی میسن ریمی امریکائی ریاست آنرا به عهده داشت انجام دهند، شخصا و بدون مشورت آنان انجام دادند و

بدین ترتیب عضو سازمان سیا از مرکز بهائیت طرد شد. کسانی که ادارهٔ آخرین ساعات زندگی پیشوای بهائیت و مراسم تشییع و تدفین او را به عهده داشتند، پیش‌بینی شوقی افندی را دربارهٔ اختلافاتی که پس از مرگ او روی خواهد داد ظاهر کردند. آخرین پیشوای بهائیت در تلگراف روز ۴ ژوئن ۱۹۵۷ خود تأکید کرده بود:

"... آثار ازدیاد تعدیات معاندین از خارج و استمرار تحریکات محرکین در داخل مقدمه تصادم شدیدی است که بنا به پیش‌بینی حضرت عبدالبهاء بین سپاه نور و قوای ظلمت از سیاسی و دینی به تقدیر الهی واقع خواهد شد. اعظم دشمن بشر که باید با او مبارزه نماید نفس و هوای نفسانی است. این نفس و هوی بروزات مختلفه دارد. گاهی انسان را وادار می‌کند که ناظر به کمالات خود باشد و یا مشغول به آرزوهای نفسانی گردد و یا تعلق شدید به نظریات شخصیه خود یابد و یا به هزار حیله وسیلهٔ انحراف و ضلالت بشر می‌شود. اعدای امرالله با این دشمن همداستانند و از این طریق می‌کوشند که سموم خود را در جامعهٔ بهائیان تزریق و تلفیق نمایند.

هیچ نفسی مجبور به اقبال و ایمان نیست. ظهور الهی موهبت و عطیه رب منان به نوع انسان است... ولی پس از اینکه به کمال آزادی و استقلال ظهور الهی را قبول نمودیم و از پیروانش محسوب شدیم چاره‌ای جز اطاعت صرف و انقیاد صمیمانه نداریم. در ادوار گذشته افراد مغرور خود خواه توانستند زمام امور را به دست گیرند و اسباب ضرر امرالله شوند، ولی در این دور اکرم و اعظم قوهٔ میثاق حفظ و صیانت می‌فرماید، چه که حضرت عبدالبهاء مؤسسات مقدسه و مجاری فیض و هدایت ربانیه را در الواح وصایای مبارکه مقرر فرمودند، و احدی هرگز قادر بر تغییر و تبدیل آن نیست، و برای اینکه وحدت جامعه بهائی و اصالت شریعت رحمانی وصانت امرالهی از ضد اهل کبر و غرور محفوظ و مأمون باشد در آخر الواح وصایا بکمال قدرت دربارهٔ اهمیت این مؤسسات چنین می‌فرماید:

" این کلمات را مبادا کسی تأویل نماید و مانند بعد از صعود هر ناقض ناکثی بهانه‌ای کندو علم مخالفت برافرازد و خود رائی کند و باب اجتهاد باز نماید . نفسی را حق رائی و اعتقاد مخصوص نه . باید کل اقتباس از مرکز امر و بیت عدل نمایند . . . " (۱)

اما چنان که دیدیم ، آخرین کسـانی که شاهد واپسین لحظات زندگی آخرین پیشوای بهائیت بودند ، هیچ کدام از این وصایا و تأکیدات را به دیده نگرفتند . آنان در همان نخستین لحظات رفتاری در پیش گرفتند که بیش از پیش نشان دهنده‌ٔ اختلاف و تشتت در جامعه بهائیت بود که جز این هم انتظاری نمی رفت .

همین تضاد و اظهار نظرهایی که بعـدا ابراز شد مخالفان را به این نتیجه رسانید که بیشتر اختلافات بر سر مسائل مادی و میراث بازمانده از رهبران قبلی است نه موضوع ایمان و پاسداری از بهائیت .

مطالبی که از این پس خواهد آمد ، مسئلهٔ مورد بحث ما را بیشتر و بهتر روشن خواهد کرد .

جعل امضاء عبدالبهاء و برداشت غیر قانونی

با اینکه شوقی ربانی ، از نخستین روزی که وارد تشکیلات حاکمه بهائیه شده از کمکهای صندوق رهبری و اموال عامهٔ بهائیان برخوردار بود ، ول چندین بار از او نادرستیهـایی دیده شده است . یک بـار یک زن و شو امریکایی مبلغ هنگفتی حواله کتبی وسیله شرکت معروف "کوکس" انگلیس برای عبدالبهـاء فرستاده بودند ، شوقی ربانی بدون اطلاع وی و با جـ امضایش حوالهٔ هنگفت ارسالی را به نفع خود برداشت کرد . داستان ـ استفاده شوقی و جعل امضاء عبدالبهاء را چنین می‌نویسند :

---

۱ ـ نشریهٔ محفل ملی ایران ، ص ۱۰

۱۲ بهمن ۱۳۳۲ ـ ۱ فوریه ۱۹۵۴

دوست عزیز آقای صبحی

نامهٔ شما ، مورخه ۳۲/۲/۲۰ رسید

کناره گیری میرزا شوقی و رفتنش به خارج : ـ به حسب شهرت شایع و تواتر غالب مابین اوساط و محافل بهائی ـ ثابت و ناقض به زعم عبدالبهاء در حیفا و عکا . شوقی دبیر عبدالبهـاء بود و رسیدگی به مکاتبات و مراسلات به زبان انگلیسی می‌کرد . از مراسلات وارده و آنچه را که مصلحت می‌دید به عرض عبدالبهاء می‌رسانید و بقیه را یعنی مراسلات غیر مرغوبه را از عین عبدالبهاء پنهان و مخفی می‌گذاشت . همه متفق علیه هستند که پس از متارکه و نهایت جنگ اول جهانی شوقی یکمرتبه مغضوب علیه گردید و از چشم و حسن توجه مرکز میثاق مزعوم (عبدالبهاء) افتاد . سبب این نکبت و نقمت و سرنگونی در طی پنهـان ماند تا که یـک بانوی امریکایی به نام "روث وایت" عضو منفرد سازمان روحانی بهائی امریک و کانادا در کتاب خویش مسمی "مذهب بهائی و دشمن او سازمان بهائی" پرده و نقاب از این سر مکنون برداشت و حقیقت اوضاع را به انظار عام گذاشت . این بانو با شوهرش پس از جنگ اول جهانی به عبدالبهاء یک چک ناطق به مبلغ هنگفت بـه وسیلهٔ شرکت "کوکس" فرستاد . وصول پرداخت نمودن این مبلغ از جانب عبدالبهاء نرسید . پس از مدتی بانو و همسرش به حیفا آمدند و مدتی مهمان عبدالبهاء بودند . در خلال اقامتشـان عبدالبهاء از این مبلغ حرفی نزد . بانو مجبور گشت در اواخر اقامتش از این

مسئله از عبدالبهاء استفساری کند . عبدالبهاء بی‌اطلاعی اظهار فرمود و چون به‌حسب سوابق به لدنیات امور آگاه و آشنا بود ، داماد خود میرزا محسن مرفوع (در آنجا این واژه را به جای مرحوم به کار میبرند) را به رسیدگی به این امر مأمور فرمود . مرفوع پس‌از تحقیقات ظاهری به زعم خویش گفت : این چک نرسیده . با نهایت تعجب و حیرت بانو به امریک بازگشت و تکلیف این مسئله را به مرکز شرکت "کوکس" در لندن حواله نمود و شرکت هم مسئله را از شعبهٔ خود در حیفا پرسید . یک دفعه دیدند که چک سالما رسیده و شوقی ولی امر مزعوم (پاینام شوقی است) آینده امضای عبدالبهاء را تقلید و تزویر نموده و به این وسیله پول هنگفت را گرفته و تصرف نموده . بانو در کتاب خویش این چک را به انضمام امضای مزور و مقلد عبدالبهاء چاپ و گراور کرده . پس از این اختلاس و ارتکاب ، شوقی نامزد مقام ولی امر ، به سر قدم زد و مغضوبا علیه و منکوبا از حیفا گریخت . این کتاب را به وسیله میرزا سهراب می‌توانید تدارک بنمائید .

فضاحتهای این قبیل فراوان است و سابقهٔ این همه ، حب جاه و مال است .

پس از مرگ بهائیه خانم ملقب به ورقهٔ علیا (خواهر عبدالبهاء) آل عبدالبهاء در تلاش و اضطراب بودند که مبادا برادران وی میرزا محمد علی و میرزا بدیع‌الله از میراث بهائیه خانم چیزی بگیرند . تنفیذا للغایه و مآرب خویش داماد عبدالبهاء میرزا جلال مرفوع با توطئه حفید (نوه) عبدالبهاء میرزا روحی افنان دادخواستی مبنی بر تقاضای حصر وراثت از بهائیه خانم به دادگاه مدنی انگلیس حیفا تسلیم داشته حاکی از اینکه بهائیه خانم جز دخترهای

عبدالبهاء وارثی ندارد و حین الفوت (گاه مرگ) ورثه به‌آنها منحصر بوده و برادران بهائیه خانم را که حی یرزق (زنده و روزی خوار) بودند بالمره انکار کردند . این دادخواست را مذکورین تحت قسم و سوگند تأیید نمودند . دبیر دادگاه یک مسلم حلال‌زاده این تزویر نوین را به سمع میرزا بدیع‌الله رسانید . وی به محکمهٔ شرعیه در عکا مراجعه کرده و به‌حسب شرع شریف حنیف اسلامی از آن محکمه گواهی نامه حصر وراثت بهائیه خانم صادر گردید و به وسیلهٔ این مدارک در دادگاه انگلیسی حیفا بر علیه حضرات دعوی تزویر و شهادت دروغ و سوگند کذب اقامه نمود . در روز جلسه برای رسیدگی دعوی میرزا بدیع‌الله حاضر بود . آقای "واین شل" وکیل مدافع حضرات ، وی را شناخت و او را بهام عین حی یرزق دید و از خجالت و شرمندگی بیان معذرت طلبید و به حضرات تشر داد و سخت گفت و حضرات را از اطاق دادگاه مرخص نمود و به رئیس دادگاه خطاب کرد و تقاضای گواهی حصر وراثت حضرات را پس‌گرفت و اعتراض به خبطش کرد و ترضیه داد بدون تعلیق .

دعوای میرزا بدیع‌الله طمعا للمال و حرصا للجاه نبود ، مقصودش روشن کردن حقیقت حال و افشا نمودن توطئه‌ها و مواضعه‌های آل عبدالبهاء بود ، چنانکه میرزا بدیع‌الله قبل از مرگش با ورثهٔ میرزا محمد علی حصه موروثه را از بهائیه خانم در مزرعه جنینه در عکا به زین‌العابدین منشادی نقل و انتقال داد .

وصیت‌نامه مزعوم عبدالبهاء : ـ مصادر مطلعه بهائی در حیفا و عکا به این معتقد و قائلند که این وصیت‌نامه

جعلی و مزور است و می‌گویند که ضیا خانم مرفوعه دختر عبدالبهاء در تقلید کردن خط پدرش بسیار زرنگ و ماهر بوده و در این توطئه و مواضعه دخالتی بزرگ داشت . این وصیتنامه به حسب قانون و نظام معمولی حکومت فلسطین آن زمان در محکمهٔ شرعیه و یا دادگاه مدنی اثبات نگردید ، لذا قیمت قانونی نداشته و ندارد و به قول بعضی بهائیان وصیت‌نامه به حسب نصوص اوامر بهاءالله هر سال لازم است تجدید گردد . (بهاء دستور داده که هر بهائی باید خواستنامه‌ی خود را هر سال از نو بنویسد و تازه کند) ، لذا از لحاظ شریعت فاقد اهلیات و اوصاف است و باز هم به قول بعضی بهائیان این وصیت‌نامه عبارت است از یک رساله سب و شتم و طعن به علیه آل بهاء که به تصرفات غیر مرضیه عبدالبهاء معارض و مخالف بودند .

به قول میرزا بدیع‌الله که اینجانب از او مرارا و کرارا شنیده عبدالبهاء در اواخر زندگانیش از خلاف و تشنج واقع بین خود و برادرانش اظهار ندامت و پشیمانی می‌کرد و سعی و کوشش این بود که این خلاف و شر زائل و مرتفع گردد . ولی مرگ فجائی عبدالبهاء این نقشه را ناتمام گذاشت . میرزا بدیع‌الله قائل بود که مرگ برادرش با اجل موعودو موت طبیعی نبود و مرگش با این نقشه علاقه داشت . لذا متأسفانه و پشیمانه دائما می‌گفت که در حین مرگ عبدالبهاء عمل فتح و میت و فحص طبی (بازرسی پزشکی) از اطبای حکومی نطلبیدند . این نظریهٔ میرزا بدیع‌الله مستند به آثار تسمم (زهر دادن) بود که در حین موت در بدن عبدالبهاء دیده بود . خلاصه به قول بهائیان آل عبدالبهاء به همکاری دسته جمعی و تصنع وصیت‌نامه

مبادرت نمودند و بت تازه در شخص شوقی تراشیدند که در او روح معلوم و معبود متقمص است .

در این توطئه زن عبدالبهاء ملقبه به لیدی منیره به حساب نشان یک دولت بیگانه تقدیرا للخدمات ناپسندیده عبدالبهاء و به حسب وصف خود پدر عبدالبهاء ید طولی داشت ، با وجود این کنه‌ی ادرنه (پاینامی بود که بهاء به او داده‌بود) که مخلفات نقدی عبدالبهاء را قبل از استعلام ریاست از جانب شوقی بین دخترهاش و برادرش تقسیم و توزیع کرده و حساب این کار را به شوقی نداده بود از لطف و عنایت شوقی محروم و از حظیره مطرود گردید و به اطاق عباسقلی مرفوع نزدیک مقام عبدالبهاء نفی و تبعید شد و در آن محل سالها تک و تنها مخذول و منکوب و مطرود و مریض از مرض دولاب (بیماری قند) با پرستار و بی‌پرستار معیشت کرد تا که مرد و رفت .

بانوی امریکایی مذکور در بند اول این نامه در کتاب مذکورش راجع به وصیت‌نامه ایرادی بزرگ گرفته عکس فوتو گرافی وصیت‌نامه را با الواح خط اصلی عبدالبهاء به یک متخصص خط و املاء در لندن فرستاده و در صحت و وثوق وصیت‌نامه رأی اهل خبره را طلبیده . متخصص پس از تدقیقات موشکافانه و تتبعات دقیقه با دلائل و مدارک بر جعلیت وصیت‌نامه رأی داده ، رأی وی با عکس وصیت نامه در کتاب بانو مندرج است .

هم میرزا محمد علی در وصیت‌نامه و مذاکرات خود و هم میرزا بدیع‌الله در مذاکرات خود طعون و اتهامات وارده را در وصیت‌نامه با دلیل قاطع و برهان ساطع رد و جرح و تکذیب نموده‌اند ، وصیت‌نامه میرزا محمد علی گراور شده

است می‌توانید نسخه‌ای از او از آقای محمد امین بگیرید .

. . . .

عکسی را که در عدسیه برداشته شده داشتم ولی متأسفانه این عکس اثنای غارت اموال اینجانب از طرف کلیمیان از دست رفت .

سلام و تحیات و اشواق . . .

من می‌خواستم این نامه را واریز و گسترده کنم تا برای همه روشن شود . " (۱)

فقط همسر خارجی شوقی

اکنون برای شناخت بیشتر "شوقی ربانی" بناچار از نوشته فضل‌الله مهتدی "صبحی" که از همه اسرار بهائیت در دوران "کاتب وحی" و "مبلغ بهائیت" بودن اطلاع داشته است ، یاری می‌گیریم :

" میرزا هادی پدر شوقی است که جز شوقی دو پسر و دودختر دارد . شوقی درسر پول و مرده‌ریگ عبدالبهاء وبخش آنها میان خویشاوندان با همه به هم زد و همه را راند و از خود دور کرد و چنان درین کار سنگدلی نمود که همه به شگفت آمدند . مادر و داثیزه‌ها و فرزندان آنها و خواهرها و برادرها را کنار زد و به زن کانادائی و کس و کار آن زن چسبید و سر از فرمان آنها بیرون ننهاد . شوهر خواهر شوقی که نیر نام داشت او نیز با زن رانده شد . درین باره یکی از خویشاوندان او می‌نویسد : " چند سال است که عیال مرحوم نیر جهت تعلیم دو دختر به بیروت می‌رود و شوهر ایشان

۱ ـ پیام پدر ، ص ۲۱۹

در حیفا تنها مقیم بود . مذکور ناخوشی قلب داشته بغته در منزل خود تنها بوده فوت می‌شود . کسی خبردار نمی‌شود ، بعد از دو روز حضرات اقوام ایشان روحی افندی افنان و حسن افندی شهید فرزند حضرت روحا خانم صبیه حضرت عبدالبهاء و پسر مرحوم آقا میرزا جلال و بعضی می‌آورند جنازه مذکور را در قبرستان ابوعتبه که نزدیکی بهجی است در جوار جدش افنان کبیر و عمویش آقا سید محسن داماد قرار دادند . . . از طرف حضرات احدی نیامد و سؤالی نکرد . "

"اگر سخن به درازا نمی‌کشید یک دسته از نامه‌هایی که از حیفا خویشاوندان شوقی در پاسخ پرسشهای من نوشته‌اند برای شما می‌آوردم تا بدانید این بیچاره‌ها در چه رنجی و سختی روزگار می‌گذرانند " (۲)

" . . . هرچند از یادآوری این سرگذشت شرمنده‌ام و می‌دانم که نباید جز بناچاری این سخنان را گفت ، ولی چون نیازمندی دارم که شوقی را خوب بشناسید و بدانید همانندهای این گونه مردمان کم و کاستی دارند ، چنانکه نمی‌شود اینها را نه در رج مردان گذاشت و نه از زنان به شمار آورد ، نه بویه و دلبستگی و مهرورزی زنان را دارند و نه خرد و هوشیاری و مهربانی مردان را . در اینگونه آدمها دلبندیهای ویژه‌ای است که دشوار است انسان به آن پی ببرد . نمی‌دانم شنیده‌اید ؟ که گاهی کرت پزشکی مردی را روی تخت می‌خوابانند و با کنش پزشکی او را زن می‌کند و یا زنی را مرد می‌نماید ، و هم آدمی که پیکرهٔ مردی دارد ولی نارس است و دارای خوی زنان است می‌شود که بر نیروی مردیش افزود .

۱ ـ پیام پدر ، ص ۲۴۴

فضل‌الله مهتدی داستانهای ننگ‌آوری باز می‌گوید که از نقل جزئیات گفته‌ها شرم دارم ، لذا تنها قسمتی را که با اشاره آمده در زیر می‌آوریم :

"... در میان نواده‌های عبدالبهاء در روزهای نخستین که من با شوقی آشنا شدم و او دارای سرشت و نهاد ویژه‌ای بود که نمی‌توانم درست برای شما بگویم ، خوی مردی کم داشت و پیوسته می‌خواست با مردان و جوانان نیرومند دوستی و آمیزش کند ! شبی با او و دکتر ضیاء بغدادی فرزند یکی از بهائیان نامور که در امریکا کارش پزشکی بود و برای دیدن عبدالبهاء به حیفا آمده بود در عکا گرد هم بودیم و شوخی که جوانان می‌کنند می‌کردیم ، در میان گفتگو من برای کاری از اطاق بیرون رفتم و بازگشتم ، در بازگشت دیدم دکتر ضیا کار ناشایستی کرده ... من برآشفتم و گفتم : دکتر ! این چه کاری است که می‌کنی ؟ شوقی رو به من کرد و گفت اگر تو هم مردی داری نشان بده !! مانندهٔ این سخنان و چند بار از او شنیدم و دیدم و دریافتم که باید کمبودی داشته باشد ... " (۱)

"مبلغ بهائیت" و کسی که افتخار گذرانیدن روزگار جوانی خود با عبدالبهاء را داشته و "کاتب وحی" و "سر نگهدار" بوده سپس با تأسف از سومین پیشوای بهائیت یاد کرده می‌گوید :

"ای کاش در جوانی شوقی به کرت پزشک دانایی برمی‌خورد و ایارش یک پهلوی می‌شد ، اینکه می‌بینید نه دلبستگی به پدر دارد و نه اندوه برادر و خواهر می‌خورد ، نه رنج مادر را در پرورش و نگهبانی خویش به یاد می‌آورد و نه دوستان

۱ ـ پیام پدر، ص ۱۴۲

جانفشان را سپاسگذار است ، فرمانها می‌دهد که کار مرد خردمند نیست ، بهانه‌ها می‌گیرد که از هوشیاری به دور است ، همه از آن جا سرچشمه می‌گیرد ... " (۱)

القاب زشت و وهن‌آمیز

نکتهٔ دیگری که در اینجا تذکر آن را لازم می‌دانیم ، ناسزاهای زشت و القاب اختراعی شوقی ربانی علیه مخالفان بهائیت است . رساله‌ای که شوقی افندی در ۴۲ صفحه نوشته و دشنامهای فراوانی به دیگران داده ، در تهران منتشر گردیده است . برای نمونه ، چند لقب زشت را که به مخالفان داده در زیر می‌آوریم :

ـ حسین خان فرمانفرمای فارس را " حسین شقی "
ـ سعید العلماء بار فروش را "اشقی الاشقیاء"
ـ سید محمد اصفهانی را که بهائیان در عکا او را کشتند " سید لئیم اصفهانی "
ـ شیخ عبدالحسین تهرانی را " شیخ خبیث "
ـ میرزا یحیی را "یحیی بی‌حیا و وسواس خناس"
ـ سلطان عبدالحمید پادشاه عثمانی را "عبدالحمید پلید "
ـ جرج واشنگتن را "اسفل السافلین"
ـ میرزا تقی امیر کبیر را "تقی سفاک بی‌باک"
ـ میرزا علی اصفر شیخ الاسلام را "شیخ الاسلام خبیث"
ـ سید جمال‌الدین اسدآبادی را "سید افغانی عدود و حقود به مرض سرطان مبتلی شد و زبانش مقطوع گردید ."

۱ ـ پیام پدر، ص ۹۱۶

۷

ایادی بهائیت

از همان زمان که پس از کشته شدن باب ، رهبران و پیروان وی به بغداد و سپس به ادرنه ، قبرس و عکا رانده شدند ، این فکر که باید فرقــه جدید ایادی و عواملی در مناطق مختلف ــ مخصوصا در ایران ــ داشته باشد ، پیدا شد و قوت گرفت . زیرا تجربه نشان داده بود که جدا ماندن افراد عادی از مراکز تبلیغ ، باعث نزول و افول سریع آنان خواهد شد ، حال آنکه وجود ایادی و عوامل رابطه چه از نظر مادی و چه از لحاظ معنوی می‌توانست به نفع گسترش معتقدات فرقهٔ جدید و پیوستگی افراد آن باشد .

این موضوع پس از مرگ عباس افندی ، اختلاف او با برادرش ، جانشینی شوقی و بویژه تجربه‌ای که از دوران جدائی ازلی‌هــا و بهائی‌ها داشتند ، اهمیت بیشتری کسب کرد که اینک به شرح آن می‌پردازیم :

پس از درگذشت عباس افندی (عبدالبهاء) در دوم ذیقعده ۱۳۰۹ — (۱۹۲۱ م) مهمترین موضوع مورد بحث محافل بهائی انتخاب ۲۶ نفر از مؤمنین و سران بهائی به نام "ایادی امراله" بود . شش سال پس از این که شوقی ربانی به سمت چهارمین پیشوای بهائیت برگزیده شد ، در توقیع نوامبر ۱۹۲۷ خود درباره ایادی گفت :

" . . . ای احبای الٰهی تعیین ایادی امراله و تنفیذ احکــام مقدسه شریعت‌اله و تشریع قوانین متفرقه از منصوص کتاب‌اله و انعقاد مؤتمر بین — المللی پیروان امــر حضرت بهاءالله و ارتباط جامعه بهائی به انجمنهای

متفرقه علمیه و ادبیه و دینیه و اجتماعیه کل بتشکیل و استقرار بیت‌العدل اعظم الهی در ارض اقدس در جوار بقاع مرتفعه منوره علیا منوط و معلق زیرا این معهد اعلی سرچشمه اقدامات و اجرائیات کلیه بهائیان است و معین و مرجع این عبد ناتوان . . . " (۱)

بعد از صدور این فرمان ، شوقی در توقیع ۱۹۲۹ انتخاب ایادی را مختص خود دانسته‌می‌گوید :

" . . . ایادی امراله را باید ولی امراله تعیین و تسمیه کند . . . "

بعد از صدور این جملات دربارهٔ وظائف ایادی در تلگراف ۶ آوریل ۱۹۵۴ خویش می‌گوید :

" . . . مقدر است که دو وظیفه مقدس خود یعنی حفاظت و تبلیغ امر حضرت بهاءالله را تحت نظر مراقبت ولی امراله انجام دهند . . . " (۲)

سرانجام در روز ۲۵ نوامبر ۱۹۵۷ (۳ آذر ۱۳۳۵) شوقی ربانی ۲۷ نفر از مبلغین و مؤمنین بهائیت را به نام " ایادی امراله" انتخاب کرد که اسامی آنان همان روز طی ابلاغیه‌ای به همه محافل بهائیت مخابره شد :

۱ ــ ایادی امراله چارلز میسن ریمی
۲ ــ " " روحیه خانم ماکسول
۳ ــ " " امیلیا کالنیر
۴ ــ " " لروی لیواس
۵ ــ " " علی اکبر فروتن

---

۱ ــ رسالهٔ اول ، اردیبهشت ۱۳۴۷ ، ص ۹
۲ ــ رسالهٔ اول ، اردیبهشت ۱۳۴۷ ، ص ۴

۶ ــ " " جلال خاضع
۷ ــ " " ابوالقاسم فیضی
۸ ــ " " پل هنی
۹ ــ " " حسن بالیوزی
۱۰ ــ " " دکتر یوگو جیاگری
۱۱ ــ " " دکتر هرسن گروسمن
۱۲ ــ " " دکتر ادلبرت موشگل
۱۳ ــ " " جان فرابی
۱۴ ــ " " هوراسس هولی
۱۵ ــ " " گورین ترو
۱۶ ــ " " موسی هنانی
۱۷ ــ " " انیوک الیگا
۱۸ ــ " " ویلیام سیرز
۱۹ ــ " " جان روبارتس
۲۰ ــ " " کلارا دان
۲۱ ــ " " اکنس الکساندر
۲۲ ــ " " کالیس فدرستون
۲۳ ــ " " طراز اله سمندری
۲۴ ــ " " شعاع‌اله علائی
۲۵ ــ " " ذکراله خادم
۲۶ ــ " " علی محمد ورقا
۲۷ ــ " " رحمت‌اله مهاجر (۱)

دربارهٔ وظـایف و اختیارات "ایادی" و اینکه آیا امکان دارد آنان مصوبات "پیشوای بهائیت" را قبـول ننمایند . . . ؟ وهمچنین این نکته که

---

۱ ــ رساله اردیبهشت ۱۳۴۷ ، ص ۵

تفسیر نظرات عبدالبهـاء در الواح وصایا در این باره چه بوده است . . ؟ شوقی افندی می‌گوید :

" منظور از این بیان حضرت عبدالبهاء این نیست که به ایادی اختیار داده‌شده‌است که حاکم و مسلط بر ولی‌امراله باشند . حضرت عبدالبهاء هرگز دستوری نداده‌اند که باعث تصادم اختیارات در امراله باشد . این مطلب عین بیان مبارک در صفحه ۱۳ الواح وصایا کاملا هویداست که می‌فرمایند :

" حضرت متین امراله به اطاعت من هو ولی امراله محفوظ و مصون ماند و اعضای بیت العدل و جمیع اغصان و افنان و ایادی امراله باید کمال اطاعت و انقیاد و توجه و خضوع و خشوع را به ولی امراله داشته باشند . اگر چنانچه نفسی مخالفت نمود مخالفت به حق کرده و سبب تشتت امراله شود و علت تفریق کلمه اله گردد . . . " (۲) .

انشعاب

با اینکه عبدالبهاء در وصیت‌نامه‌اش خطاب به شوقی ربانی می‌گوید :

" . . . ای احبای الهی باید ولی‌امراله در زمان حیات خویش من هو بعده را تعیین نمـاید . . . ای یاران ، ایادی امراله را باید ولی امراله تسمیه و تعیین کند . . . " (۳)

پس از او و چنانکه اشاره شد به خاطر تعیین جانشینان خود او تشتت رأی و انشعاب در کار بهائیان درگرفت . انشعابی که نخست با جدایی خود میرزا حسینعلی بهاء از میرزا یحیی صبح ازل در این گروه آغاز شده بود .

---

۱ ــ استخراج از تلگراف ۲۴ دسامبر ۱۹۵۱ و توقیـع اکتبر ۱۹۵۷ و ابلاغیه ۲۵ نوامبر ۱۹۵۷

۲ ــ مجلهٔ بهائی نیوز ، به زبان انگلیسی ، فوریه ۱۹۵۵

۳ ــ رساله اول اردیبهشت ، ص۲۶

همین اختلاف نظرها و تشتت آراء باعث شد ، بهائیت که خود را دین و آئین تازه‌ای می‌داند ، و نخستین ویژگی یک آیین اعلام اصول آن و تبلیغ در میان گروههای مختلف مردم است ، به صورت جامعه‌ای بسته و نیمه سری درآید . حال آنکه همین گروه در آغاز کار به خاطر اعلام اعتقادات و نظرات خود قربانیان بسیار داده بودند و بسیاری از آنان حتی تا دم مرگ نیز از عقاید خویش دفاع می‌کردند .

طرح مطالب به صورت سری ، بلافاصله پس از تشکیل ایادی بهائیت آغاز شد . در جلسات ایادی‌ها و اداره کنندگان بهائیان مطالبی سری عنوان می‌شود که تاکنون ماهیت این‌گونه گفتگوها و تصمیمات افشاء نشده و بر خود بهائیان نیز پوشیده مانده است . میسن ریمی که خود را جانشین شوقی ربانی و پنجمین پیشوای بهائیت می‌داند می‌نویسد :

" . . . لازم می‌داند که حقایق مودعه‌ای را که جنبهٔ عمومی داشته و در عین حال سری نباشد ، به استماع یاران جامعه سامیه بین‌المللی بهائی برساند . در حالیکه به هیچ عنوان چنین قصدی ندارم که مقاصد و مطالبی را که جنبه سری داشته باشد در معرض‌افکار عمومی اهل بهاء قرار دهم ، زیرا در ارض اقدس در ایـن اوان هیئت ایادیان اکثـرا و بالاتفاق مصمـم گردیدند که کلیه تصمیمات و اقداماتی که معمول می‌دارند بایستی صرفا جنبه سری داشتـه و غیر از بیست و هفت نفس‌ایادیان در خارج و میان مؤمنین و مؤمنات و بطور کلی جامعه امر به هر عنوان بسط و توسعه نیـافته و افشاء نگردد . بلاشک افراد جامعه امراله مطلعند و هیئت ایادیان بخصوص به این حقیقت مذعنند که هر یک از آنان مختار بلکه مجبورند که به آزادی کامل مطالب و مقاصد خود را در جلسات اجتماع ایادیان ابراز و اظهار نمایند و این از وظائف خطیر فرد فرد ایادیـان امراله است که تا زمانی که

در جلسات متشکله هیئت ایادیان جالسند نظرات و معتقدات
و مفهومات خود را آزاد با سایر اعضاء هیئت ایادیان درمیان
بگذارند . . . " (۱)

اما چنانکه میسن ریمی در حین ابلاغیه چند بار تأکید کرده است این گونه مطالب تنها زمانی که ایادیان در مجامع محرمانه خود شرکت دارند به " آزادی " بیان می‌شود ولی جامعه بهائیان از مباحث و مذاکرات این جلسات کاملا بی‌خبر می‌مانند همانطورکه مردم غیر بهائی نیز هرگز در جریان این گونه مباحث قرار نمی‌گیرند .

طبیعی است که چنین رفتاری آتش اختلافات و انشعابات را دامن می‌زند . زیرا وقتی مجموعه مذاکرات و گفت و شنودهای یکی از جلسات کاملا محرمانه ماند ، شرکت کنندگان در جلسات محرمانه دیگر حق دارند تصور کنند ، که در آن جلسه تصمیماتی علیه آنان یا علیه منافع و مصالح آنان اتخاذ شده است . و با توجه به اینکه توطئه و تحریک حتی قتل و کشتار یکی از حربه‌های بهائیان از آغاز جدایی از ازلیان بوده و پس از آن نیز مرتبا گسترش یافته است ، باید به طرفداران چنین نظراتی حق داد .

یک نمونه زنده و بسیار برجسته از این گونه اختلافات که باعث شده است ایادیان رو در روی پنجمین پیشوای بهائیان بایستند و هر طرف ، دیگری را انکار کند در نخستین ابلاغیه میسن ریمی آمده است :

" . . . اهدافی که برای سنهٔ ۱۹۶۰ به وسیله بیست
و دو نفر ایادیان امضاء و در چهارم نوامبر ۱۹۵۹ به جامعه
بین المللی بهائی ابلاغ گردیده و در اعلانات قبلی آنها
نیز تأئید شده به وضع بی‌سابقه و شرم آوری مدلول الواح
وصایای حضرت مولی الورا روح من فی العالمین لرمسه الاطهر
فدا را بلااثر ، و مقام ولایت معصوم الهی و تشکیلات نظم

۱ ــ ترجمهٔ اولین ابلاغیه میسن ریمی ، ص ۶ .

بدیع جهان آرای الهی را که حضرت شوقی افندی ربانی با وجود هجوم لطمات و بلیات لاتحد و لا تحصی در طول مدت ولایت خویش تأسیس فرمودند خنثی و از حیض(کذا)(۱) انتفاع و ارتقاء ساقط و هابط نمود ، که این عبد در این لحظه تاریخی و پر محن چنین اعمال غیر مرضیه از طرف ایادیان را نمی‌توانم نادیده گرفته و یا مورد عفو و اغماض قرار دهم . در سنهٔ اوایل اظهاری ننمودم که شاید به خود آیند و چنین تبلیغات مهلک و انحرافات نابخشودنی و مخرب را یکباره به دور ریخته و در صدد ترمیم و تلافی مافات برآیند ، ولی ثمری نبخشید و اثری حاصل نگشت ، لذا در چنین اوضاع و احوالی بر این عبد مستمند فرض و واجب است که قلم بطلان بر روی کلیه این اقدامات سقیمه و غیر منتظره که شدیدا و بارزا بر خلاف روح آیات و آثار الهی است کشیده و به قطع فوری و بلا شرط تصمیمات و اجرائات غیر منصوصه آنان متوسل گردم .

" در چنین موقعیتی بس خطیر و تاریخی به فرد فرد هیئت ایادیان دستور می‌دهم که پیش بینیها و نقشه‌های ساخته و پرداخته خود را برای سال ۱۹۶۳ کلا قطع و کان لم یکن انگارند ، و همچنین به کلیهٔ مؤمنین و مؤمنات چه فردا و چه جمعا یعنی محافل موجود در سراسر خطه امراله دستور می‌دهم که لمحه‌ای تعلل روا نداشته و در نزدیکترین فرصت مناسب همکاری و پشتیبانی بی‌دریغ خود را در راه

۱ ــ حیض که نویسنده بهائی در نوشته خود آورده است ، خونیست که از عادات ماهانه زن خارج می‌شود . نویسنده باید "حیز" می‌نوشت که به معنای محل و موضوع است .

اجرای این برنامه‌ها و اهداف سقیمه برای سال ۱۹۶۳ بکلی قطع و بلااثر گذارند . این عبد حداکثر گذشت و اغماض را قبل از صدور چنین دستوری روحانی و تاریخی به عالم بهائی رعایت نمودم ، و در عین حال آرزو دارم که ایادیان امر یک بیک و من حیث المجموع به این حقیقت لاریبی واقف گردند ، زیرا با اوضاع و احوال موجود الواح وصایای حضرت عبدالبهاء نقض و بساطش منطوی (کذا) گردیده و بالمآل بایستی به طرفه العین از مقاومت و مداومت در مقابل چنین لغزشی و خطای مولمه نسادم گردیده و به جبران مافات بپردازند . . . " (۱)

حملات سخت و شدید میسن ریمی به ایادیان مبین این واقعیت است که تصمیمات گروه ایادیان درست در جهت خلاف نظر وی بوده و در خفا تصمیماتی مغایر با خواستهای وی اتخاذ می‌کرده‌اند . و این در مجامعی که مباحث و نظرات در پوششی از رمز و راز بماند و محیط سرشار از سوءظن و بدبینی باشد طبیعی است . مخصوصا که ایادیان از یکسو به خاطر دوری از رهبر و از سوی دیگر با توجه به سودجوئی و خودخواهی گروه رهبران دیگر طبعا به فکر خویش می‌افتند . میسن ریمی در پایان ابلاغیه خود بار دیگر فرمانبرداری مطلق ایادیان را خواستار شده و آنان را از دخالت در امور رهبری برحذر داشته است :

" . . . ایادیان امراله می‌توانند منحصرا وظائف حارسان امرالهی را در زمانی که تحت عصمت و اراده‌ٔ ولی امراله باشند مجری دارند . و در واقعیت امر هیئت ایادیان به هیچ عنوان استحقاق و اجازه‌ٔ دخالت در حقوق وظائف اجرائی

۱ ــ ترجمه‌ٔ اولین ابلاغیه‌ٔ میسن ریمی ، ص ۹ .

ولایت امراله را نداشته و ندارند که یا مستقلا و یا از طرف کسان دیگر آنرا به منصه‌ٔ ظهور و بروز برسانند . مگر در ظل سلطه و صیانت ولی امر حاضر . . . " (۱)

متأسفانه بیخبری مخالفان بهائیت و بخصوص مسلمانان که بهائیان آنها را دشمنان بزرگ و اصیل خود می‌دانند ، نتوانست دامنه این اختلافات را وسیعتر کرده این گروه را متلاشی کند .

۲ ــ ترجمه‌ٔ اولین ابلاغیه‌ٔ میسن ریمی ، ص ۶ .

۸

نقشه ده ساله

آنچه که بهائیان ادعا می‌کنند

شوقی افندی از چند سال قبل از مرگش همیشه دربارهٔ نقشهٔ دهساله و هدفهایی که بایست بهائیت آنها را به مرحله اجرا بگذارد صحبت کرد. گرچه هیچ یک از پیروانش از برنامه‌ها و اهداف تنظیمی او چیزی نمی‌دانستند اما همه منتظر انتشار نقشه دهساله بودند. مهمترین ابلاغیه‌ای که دراین‌باره منتشر شد پیامی است که روز ۳۰ ژوئن ۱۹۵۲ با امضاء شوقی خطاب به همه بهائیان انتشار یافت. وی دربارهٔ نقشه دهساله می‌نویسد: (۱)

"... یاران و دوستان را به دماء مطهری که در سبیل امرالهی و مبارزان بی‌شماری که جام فدا نوشیده‌اند و به جانبازی و شهادت کبرای مبشر اعظم الهی و به مصائب و بلایایی که شارع مقدس این امر نازنین به کمال تسلیم و رضا قبول فرموده‌اند قسم می‌دهم که هر قدر حصول فتح و فیروزی نهائی بعید و هر اندازه وظائف یاران دشوار و مسئولیت آنان

---

۱ ــ با این که خواندن مندرجات همه نوشته (مغلوط و انشاء بخصوص بهائیان) برای خواننده ملال‌آور است، با این حال عین نوشته را نقل می‌کنیم. امید داریم این نوشته محرمانه که دسترسی بدان برای غیر بهائی مشکل است مورد استفاده خوانندگان و دانش‌پژوهان قرار گیرد.

جسیم و خطیر و ساعات و دقائق پر انقلابی که بشر هراسان و مضطرب در حال حاضر طی می‌نماید مظلم و تاریک و امتحانات نفوسی که جهت نجات و استخلاص عالم " یعنی بهائیان " قیام نموده‌اند عظیم ، و سیل لهام دشمنان فعلی و همچنین اعدائی که خداوند از روی اسرار و حکم بالغه از داخل و خارج امر برخواهد انگیخت شدید و هرچند امتحان جدائی موقت آنان از قلب و مرکز اعصاب دینشان که در اثر تحولاتیکه نمی‌توان آنها را پیش‌بینی کرد به وجود خواهد آمد ناگوار باشد ، باز مؤکدا قسم می‌دهد که چون این ساعت مبارک یعنی حلول جهاد کبیر اکبر روحانی فرا رسد با عزمی راسخ و تصمیمی قاطع قیام نمایند و تا مراحل باقیه را نپیموده و یک یک اهداف نقشه‌ای را که بعدا اعلام خواهد گردید به موقع اجراء نگذارند از پا ننشیند و آسایش و راحت آرزو ننمایند . . . " (۱)

شوقی ربانی در اکتبر ۱۹۵۲ تنظیم نقشه دهساله را آغاز کرد و در اکتبر ۱۹۵۷ آنرا به پایان رسانید ، ولی هنوز چند جمله و مقابله آن انجام نشده بود که مجبور شد به انگلستان عزیمت کند . شوقی زمانی که احساس کرد روزهای پایان عمرش نزدیک می‌شود به همسرش روحیه خانم گفت که برای تکمیل و امضاء نقشه دهساله وی را یاری‌کند . روحیه در صدد برآمد او را از اینکار باز دارد و حالت وخیم و بیماری شوهر را مناسب برای انجام این کار ندید اما او گفت :

"خیر من باید آنرا تمام کنم زیرا فکر من را ناراحت کرده و جز مقابله چیز دیگر باقی نمانده است . یکی دو اسم

۱ ــ رسالهٔ اول اردیبهشت ۱۳۴۷ ، سرهنگ راسخ ، ص ۲

دیگر هم با پست امروز رسیده که باید به آن اضافه شود و آنرا تمام کنم . " (۱)

اما خود او هنگام تکمیل نقشه گفته بود :

" . . . اینکار مرا از بین می‌برد چگونه ممکن است به آن ادامه دهم . . . ؟ "

شوقی ربانی آنروز آخرین اصلاحی که لازم بود در نقشه دهساله انجام داد و صبح روز دوشنبه چهارم نوامبر او را در اطاقش مرده یافتند .

نقشه دهساله شامل ۲۸ هدف است که در مدت ۱۰ سال یعنی از ۱۹۵۲ تا ۱۹۶۳ باید به مرحلهٔ اجرا درآید . چهارمین پیشوای بهائیت در دوران حیاتش برای تحقق برنامه دهساله به دو کار تازه دست زد :

۱ ــ هیئت بین المللی انتصابی را به نام جنین بیت‌العدل انتخاب کرد .

۲ ــ میسن ریمی که ریاست ایادی را عهده‌دار بود از جانب وی مأمور انجام اهداف نقشه دهساله شد .

او امید داشت که مواد بیست و هشت گانه طرح در دوران پیشوائی خودش به مرحله اجراء درآید . و سپس با برقراری جشن در بغداد هیئت بین المللی را به "محکمه علیا" و بعدا محکمه "تشریمیه" و سرانجام به "بیت العدل اعظم " تبدیل نماید . ولی مرگ ناگهانی او اجرای هدفهایش را ناتمام گذاشت . بیست و هشت هدفی که در نقشه دهساله ذکر شده بدین شرح است :

" هدف اول ــ اتخاذ تمهیدات اولیه جهت تشیید مقام اعز اطهر اقدس انخم جمال قدم و اسم اعظم در قلب حرم اقدس در ارض میعاد در مرج عکاء شمال مدینه منوره بیضاء

۱ ــ رسالهٔ اول اردیبهشت ۱۳۴۷ ، سرهنگ راسخ ، ص ۲

هدف دوم ــ مضاعفه عدد اقالیم که در ظل امرالهی وارد گشته که مستلزم ارتفاع علم دین‌الله در اقالیم مهمهٔ باقیهٔ عالم است و شامل جمیع اقالیم مذکوره در الواح مرکز میثاق است که تا به‌حال در ظل لواءٔ مقصود وارد نگشته. مجموع این اقالیم به یکصد و سی و یک بالغ و شامل چهل و یک اقلیم در قاره آسیا و سی و سه اقلیم در قارهٔ افریقا و سی اقلیم در قارهٔ اروپا و بیست و هفت اقلیم در قاره امریکا و از این اقالیم فتح بیست و نه اقلیم (۱) به محفل مرکزی بهائیان ایالات متحده محول گشته که یازده اقلیم از آن در قارهٔ افریقا و هشت اقلیم در قارهٔ آسیا و شش اقلیم در قاره اروپ و باقی در قاره امریکا واقع و فتح شانزده اقلیم به محفل مرکزی بهائیان هند و برما و پاکستان محول که یازده اقلیم از آن در قاره آسیا و باقی در قاره افریقا و فتح سیزده اقلیم به محفل مرکزی بهائیان کندا محول که هفت اقلیم از آن در قاره اروپ و باقی در قاره افریقا واقع و فتح یازده اقلیم به محفل مرکزی بهائیان آلمان و نمسه محول که تماما در قارهٔ اروپ واقع و فتح نه اقلیم به محفل مرکزی بهائیان جمهوریات جنوبی امریکا محول که هشت اقلیم از آن در قاره امریک و یک اقلیم در قاره آسیا واقع و فتح هفت اقلیم به محفل مرکزی بهائیان در جمهوریات مرکزی امریکا محول که چهار اقلیم از آن در قاره امریک و باقی در قاره آسیا واقع و فتح هفت اقلیم به محفل مرکزی بهائیان استرالیا و نیوزیلند محول که تماما در قاره آسیا واقع و فتح شش اقلیم به محفل مرکزی بهائیان مصر و سودان محول که تماما در قاره افریقا واقع و فتح شش اقلیم به محفل مرکزی بهائیان سویس و ایطالیا محول که تماما در قاره اروپ واقع و فتح سه اقلیم به محفل مرکزی بهائیان عراق محول که دو اقلیم از آن در قاره آسیا و یک اقلیم در قاره افریقا واقع.

---

۱ ــ مقصود از فتح هر اقلیم ــ یا منطقه ــ آنست که یک خانواده بهائی به آن منطقه مهاجرت کرده باشد.

هدف سوم ــ ازدیاد عدد لغاتی که آثار امریه به آن ترجمه و طبع شده و یا در دست ترجمه است به بیش از دو برابر، و از این لغات جدیده چهل لغت در قارهٔ آسیا و سی و یک لغت در قاره افریقا و ده لغت در هر یک از دو قارهٔ اروپ و امریک متداول، و از این لغات که اکثرش کتاب مقدس انجیل به آن ترجمه گردیده و سی و یک لغت سهم محفل مرکزی بهائیان ایالات متحده و چهل لغت سهم محفل مرکزی بهائیان هند و برما و پاکستان.

هدف چهارم ــ استحکام اساس امرالله در یکصد و هیجده اقلیم از اقالیم عالم که در ظل امرالله وارد گشته و شامل بیست و نه اقلیم در قارهٔ امریک و چهل و یک اقلیم در قاره آسیا و بیست و دو اقلیم در قاره اروپ و بیست و چهار اقلیم در قاره افریقا و دو اقلیم در قارهٔ استرالیاست. و از این اقالیم استحکام اساس امر الله در بیست و سه اقلیم به محفل مرکزی بهائیان ایالات متحده محول گشته که دوازده اقلیم از آن در قارهٔ اروپ و شش اقلیم در قاره آسیا و سه اقلیم در قاره امریکا و باقی در قارهٔ افریقا واقع و چهارده اقلیم به محفل مرکزی بهائیان ایران محول که دوازده اقلیم از آن در قارهٔ آسیا و باقی در قارهٔ افریقا واقع، و چهارده اقلیم به محفل مرکزی بهائیان هند و پاکستان و برما محول که یازده اقلیم از آن در قارهٔ آسیا و باقی در قاره افریقا واقع، و سیزده اقلیم به محفل مرکزی بهائیان در جمهوریات مرکزی امریکا محول که جمعیتش در آن قاره واقع و یازده اقلیم به محفل مرکزی بهائیان بریطانیا محول که نه اقلیم از آن در قارهٔ افریقا و یک اقلیم در قارهٔ اروپ و یک اقلیم در قاره آسیا واقع و ده اقلیم به محفل مرکزی بهائیان در جمهوریات جنوبی امریکا محول که تماما در آن قاره واقع و هشت اقلیم به محفل مرکزی بهائیان مصر و سودان محول که تمامش در قاره افریقا واقع و هفت اقلیم به محفل مرکزی آلمان و نمسه محول که ایضا تمامش در قاره اروپ واقع و هفت اقلیم به محفل مرکزی بهائیان عراق محول که جمعیش در قاره آسیا واقع و شش اقلیم به محفل مرکزی بهائیان استرالیا

نیوزیلند محول که چهار اقلیم از آن در قاره آسیا و باقی در قاره استرالیا واقع و چهار اقلیم به محفل مرکزی بهائیان کندا محول که سه اقلیم از آن در قاره امریک و یک اقلیم در قاره اروپ واقع و یک اقلیم به محفل مرکزی بهائیان سویس و ایطالیا محول و آن در قاره اروپ واقع .

هدف پنجم ــ مضاعفهٔ عدد مشارق اذکار در جامعهٔ بهائی که مستلزم اقدام به تشیید دو معبد یکی در قاره آسیا در مهد امرالله در ارض طاکه به ام العالم و افق نور موصوف و منعوث و دیگری در قلب قارهٔ اروپ در مدینهٔ فرانکفورت که در قلب مملکت آلمان است و از آن کشور پر استعداد انوار امرالهی به فرمودهٔ مرکز عهدالله ساطع گردد و اقالیم مجاوره را روشن و منور گرداند .

هدف ششم ــ تعیین محل و ابتیاع اراضی جهت تأسیس بنیان افخم مشرق‌الاذکار جبل کرمل در جوار مرکز روحانی و اداری جهانی بهائیان در ارض اقدس.

هدف هفتم ــ تعیین محل و ابتیاع اراضی لاجل بنای یازده معبد که سه عدد آن من بعد تأیید من الله در قارهٔ امریک یکی در شمال آن قاره در اقلیم کندا (۱) در مدینهٔ تورونتو و ثانی در عاصمهٔ جمهوریت پناما و ثالث در جنوب آن قاره در مدینهٔ سانتیاگوی عاصمهٔ جمهوریت شیلی تأسیس خواهد گشت و سه عدد دیگر در قارهٔ افریقا یکی در قلب آن قاره در مدینهٔ کمپالا عاصمهٔ اقلیم یوگندا و ثانی در شمال آن قاره در مدینهٔ قاهرهٔ عاصمهٔ قطر مصر مرکز عالم عربی و اسلامی و ثالث در مدینهٔ جوهانیزبرگ که از مدن مهمهٔ افریقای جنوبی محسوب بنا خواهد شد . و پنج عدد دیگر که در آینده در قارهٔ آسیا و قارهٔ اروپ و قارهٔ استرالیا تأسیس خواهد گشت، که یکی از آن در مدینه الله در جوار بیت اعظم ثالث الحرمین عالم بهائی و دیگری در مدینه دهلی عاصمهٔ خطهٔ وسیعه هندوستان ، و ثالث در شمال

۱ ــ منظور نویسنده بهائی کشور کانادا است .

قارهٔ اروپ مدینه استهکلم عاصمهٔ اسوج ، و رابع در جنوب آن قاره در عاصمهٔ ایطالیا در مدنیهٔ رومیه که مقر حبر اعظم و محور و مرجع اعلای اقدم و اهم مذاهب منشعبهٔ از امت مسیحیه است و خامس در مدینهٔ سیدنی که اولین مرکز امرالله است و از مدن مهمهٔ قارهٔ فسیحهٔ تائبهٔ استرالیا محسوب .

هدف هشتم ــ بنای اولین مؤسسه از توابع و ملحقات ام المعابد غرب در ایالات متحده که در تاریخ امر بی سابقه و باعث استحکام روابط بین جامعه پیروان امرالهی و ساکنین آن دیار خواهد گشت .

هدف نهم ــ تعیین وظائف و امتناع دائره اقدامات و خدمات ایادی امرالله در سراسر عالم بهائی .

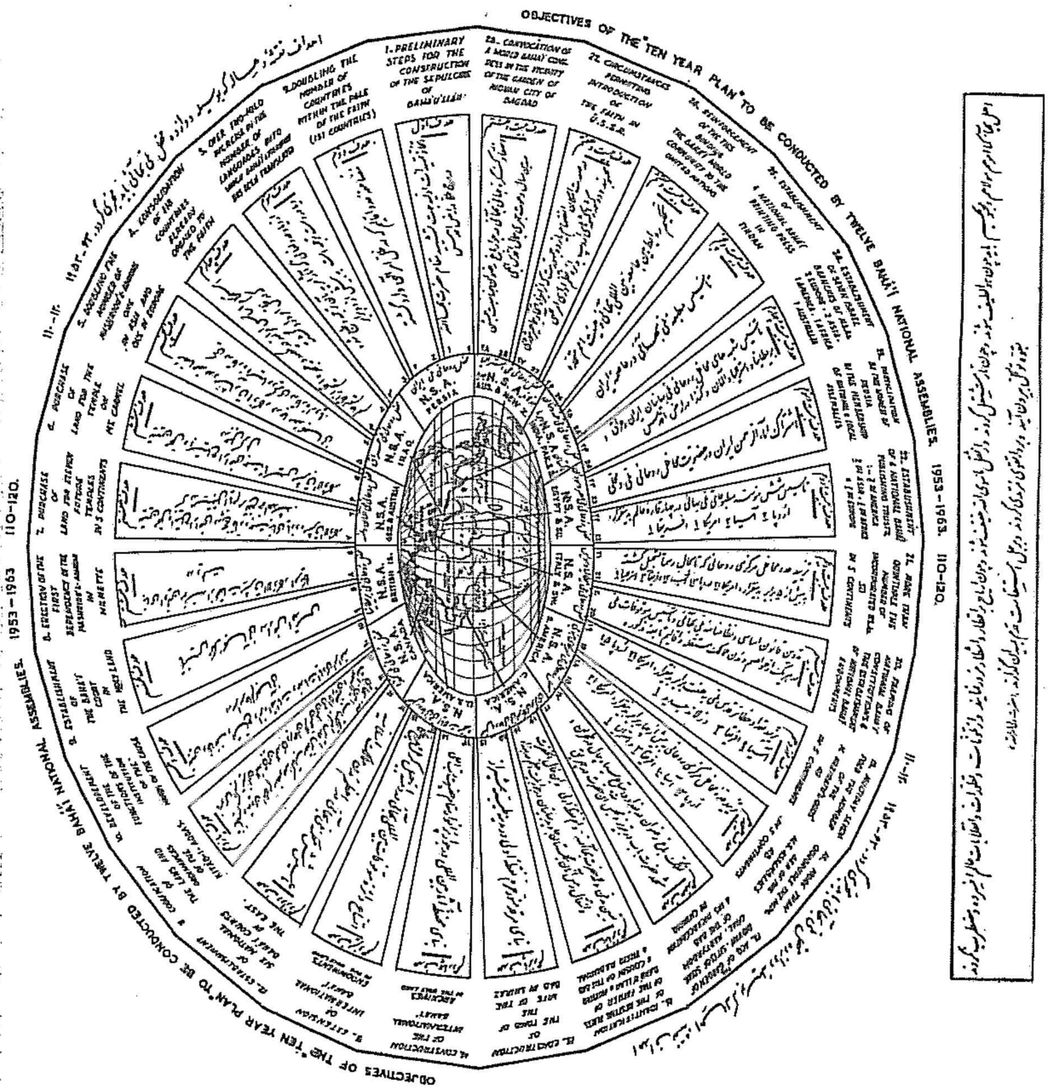
هدف دهم ــ تأسیس محکمه بهائی در ارض اقدس که مقدمهٔ انتخاب و تشکیل اعظم هیئت تشریعیه جامعه پیروان امرالهی و استقرار بیت عدل اعظم در ارض اقدس خواهد بود .

هدف یازدهم ــ تنظیم و تدوین احکام منصوصه کتاب مقدس اقدس ام الکتاب آیین بهائی ناموس اکبر" میزان الهدی بین الوری و برهان الرحمن لمن فی الارضین و السموات ."

هدف دوازدهم ــ تأسیس شش محکمهٔ ملی بهائی در اعظم مدن ممالک اسلامیه در مدینه الله عاصمهٔ عراق عرب و ارض طا عاصمهٔ کشور مقدس ایران و مدینهٔ قاهره عاصمهٔ قطر مصر (کذا!) مرکز عالم عربی و اسلامی و دهلی عاصمهٔ هندوستان و کراچی عاصمهٔ پاکستان و کابل عاصمه افغانستان.

هدف سیزدهم ــ اتساع دائره موقوفات بین المللی بهائی در دامنه جبل کرمل و مرج عکا .

هدف چهاردهم ــ بنای محفظه آثار بین المللی در جوار پر انوار مقام اعلی و در قرب مرقه بقیه البهاء خاتم اهل بها و رمیس اطهر بن غصن شهید بهاء ورقه مبارکهٔ علیا .



هدف پانزدهم ـ بنای مرقد منور حرم نقطهٔ اولی در مدینهٔ طیبهٔ شیراز.

هدف شانزدهم ـ تعیین مدفن والد ماجد جمال قدم و اسم اعظم و مخدرهٔ کبری ام نقطهٔ اولی و ابن خال آن حضرت و انتقال رمس آنان به گلستان جاوید بهائیان در جوار بیت اعظم در مدینه الله.

هدف هیفدهم ـ تملک باغ رضوان در مدینهٔ الله و ابتیاع محل و مقر سجن اکبر جمال رحمن در مدینهٔ تهران و مشهد نقطهٔ بیان در مدینهٔ تبریز و محبس آنحضرت در جبل شدید در آذربایجان.

هدف هیجدهم ـ تزئید عدهٔ محافل مرکزی روحانی به بیش از چهار برابر که مستلزم تشکیل بیست و یک محفل در قارهٔ امریک و سیزده محفل در قاره اروپ و ده محفل در قارهٔ آسیا و سه محفل در قارهٔ افریقا و یک محفل در قاره استرالیا و از بیست و یک محفل مرکزی که باید به همت محفل مرکزی بهائیان ایالات متحده در قارهٔ امریک تأسیس گردد. بیست محفل در جمهوریات مرکزی و جنوبی آن قاره و یک محفل در اقلیم السکا در قاره شمالی واقع، و از سیزده محفل مرکزی که در قارهٔ اروپ تأسیس خواهد گشت دوازده محفل به همت محفل مرکزی بهائیان ایالات متحده در عواصم ممالک مستقله اسوج و نروج و لگهمبورگ و بلجیک و دانمارک و هلند و فرانسه و فینلند و پرتقال و اسپانیا و سویس و ایطالیا و یک محفل دیگر به همت محفل مرکزی بهائیان آلمان در عاصمه مملکت نمسه تشکیل خواهد شد، و از ده محفل مرکزی که در قاره آسیا من بعد تأسیس می‌گردد چهار محفل به همت محفل مرکزی بهائیان هند و پاکستان و برما درعواصم جزیرهٔ سیلان و برما و پاکستان و در منطقهٔ واقعه در شرق جنوبی قارهٔ آسیا در مدینهٔ جاکارتا عاصمهٔ مجمع الجزایر اپندونی‌زیا و سه محفل به همت محفل مرکزی بهائیان ایران در عربستان در جزیرهٔ بحرین و عاصمهٔ ترکیه و عاصمهٔ افغانستان و دو محفل به همت محفل مرکزی بهائیان ایالات متحده در عاصمهٔ ژاپان و در جزایر محیط اعظم در مدینه سودا عاصمه جزایر فیجی و یک محفل به

همت محفل مرکزی بهائیان عراق در شرق ادنی در ارض با تشکیل خواهد گشت و از سه محفل مرکزی که در قارهٔ افریقا تشکیل می‌گردد یک محفل به همت محفل مرکزی بهائیان بریطانیا و موسوم به محفل مرکزی بهائیان افریقای شرقی و مرکزی و مرکزش در مدینهٔ کمپالا و دیگری به همت محفل مرکزی بهائیان ایالات متحده و موسوم به محفل مرکزی بهائیان افریقای غربی و جنوبی و مرکزش در مدینهٔ جوهانیزبرگ و دیگری به همت محفل مرکزی بهائیان مصر و سودان و موسوم به محفل مرکزی بهائیان در شمال غربی افریقا و مرکزش در مدینهٔ تونس و محفل مرکز اخیر به همت محفل مرکزی بهائیان قارهٔ استرالیا در عاصمهٔ جزیرهٔ نیوزیلند در مدینهٔ اوکلند تأسیس خواهد گشت.

هدف نوزدهم ـ تزئید تعداد حظائر قدس ملی به همت برابر که مستلزم تأسیس بیست و یک حظیره در قارهٔ امریک و پانزده حظیره در قاره اروپ و نه حظیره در قاره آسیا و سه حظیره در قاره افریقا و یک حظیره در جزیره نیوزیلند و حظیره‌ئی دیگر در مدینه لندن. و این حظائر قدس ملی در جمیع عواصم و مراکزی که در آن در سنین آتیه محافل مرکزی تأسیس خواهد شد استقرار خواهد یافت.

هدف بیستم ـ تدوین قانون اساسی و نظامنامه ملی بهائی و تأسیس موقوفات ملی در هریک از عواصم و مدن ممالک مستقله و اقالیم تابعهٔ مذکوره.

هدف بیست و یکم ـ تزئید عدد محافل مرکزی روحانی که تا به حال رسما تسجیل گشته به بیش از پنج برابر که مستلزم تسجیل هر یک از محافل مرکزی ملی که من بعد تأسیس خواهد یافت و به اضافه تسجیل محفل مرکزی بهائیان ایران و عراق.

هدف بیست و دوم ـ تأسیس شش مؤسسه مطبوعات ملی بهائی که دو مؤسسه از آن در قاره آسیا یکی در طهران و دیگری در عاصمهٔ هندوستان و یک مؤسسه در قارهٔ شمالی امریک در شهر ویلمت و دیگری در قارهٔ جنوبی در مدنیهٔ ریوو دو جانه رو و مؤسسه دیگر در قاره افریقا در مدینهٔ قاهره و

دیگری در قاره اروپ در مدینهٔ فرانکفورت تأسیس خواهد گشت.

هدف بیست و سوم ـ اشتراک اماء الرحمن ایران در عضویت محافل روحانی ملی و محلی.

هدف بیست و چهارم ـ تأسیس شعبه‌های محافل روحانی ملی بهائیان ایران و عراق و بریطانیا و استرالیا و آلمان و کندا در ارض اقدس بر حسب قوانین و مقررات حکومت جدید التأسیس اسرائیل.

هدف بیست و پنجم ـ تأسیس مطبعه ملی بهائی در عاصمهٔ ایران.

هدف بیست و ششم ـ تحکیم روابط بین جامعهٔ بین المللی بهائی و هیئت امم متحده.

هدف بیست و هفتم ـ در صورت امکان انضمام یازده جمهوریت که از اجزاء اتحاد جماهیر شوروی محسوبند و دو کشور از کشورهای اروپ که مرتبط و تحت نفوذ آن هیئت است به دایرهٔ نظم اداری امرالهی به واسطه محافل مرکزی بهائیان در ایران و امریک و آلمان.

هدف بیست و هشتم ـ که هدف اخیر و مسلک الختام این جهاد عظیم و کبیر است انعقاد کنگره جهانی بهائی در جوار باغ رضوان که ثالث الحرمین عالم بهائی است به مناسبت جشن افخم اعز اعظم که مقارن با صدمین سال دعوت جهری جمال قدم و ارتقاء آن موعود امم و محبی رمم بر سریر سلطنت الهیه خواهد بود و در سراسر عالم بهائی بر خواهد گشت ..." (۱)

---

۱ ـ اهداف بیست و هشت‌گانه که در بالا آمد از ص ۴۵ تا ۵۶ توقیع نوروز یکصد و ده، چاپ تهران نقل شده است. این رساله در ۶۵ صفحه با ماشین تحریر افست شده و به قطع رقعی انتشار یافته است.

۹

طرد ریمی و بهائیان دیگر

ابلاغیهٔ میسن ریمی و اخطار و تهدیدهای شدید اللحن او که کسی را اجازه دخالت در امور بهائیت نخواهد داد، حتی تأکید روی این نکته که وی تنها جانشین شوقی افندی و پنجمین رهبر بهائیان است نه فقط مشکلی را حل نکرد بلکه بیش از پیش آتش اختلافات را دامـن زد و بر وسعت آن افزود و اکثریت بهـائی که طرفدار دسته بهائیـان انگلیسی بودند، بـه تهدیدهای او وقعی ننهادند.

اگر در گذشته اختلافـات خاصی با رهبری یکی و کنار ماندن دیگری به پایان می‌رسید، بعد از مرگ شوقی ربانی با انحلال "بیت العدل اعظم" یا "شورای بین المللی بهائیان" و برکناری "ریمی" جانشین شوقی و رئیس این شورا اختلافات رسما به صورت انشعاب جلوه کرد و گروههای مخالف با قاطعیت رو در روی یکدیگر ایستادند. (۱)

مخالفان "ریمی" یعنی دسته طرفدار انگلیس و روحیه خانم ماکسول همسر شوقی، به این اقدام هم اکتفا نکرده با طرد و اخراج بهائیان که به نحوه اداره بهائیت اعتراض می‌کردند دامنه اختلافات را وسیع تر کردند.

---

۱ ــ این نوشته شوقی می‌رساند که در بهائیت انتقاد، بحث و گفتگو، کفر محض است و "امر اله"ها باید بدون چون و چرا برده و بنده باشند و دستورات خلق‌الساعه را رعایت و اجراءکنند.

در حالی که شوقی ربانی می‌گوید :

" " . . . ایادی امرالله باید بیدار باشند به محض اینکه نفسی بنای اعتراض و مخالفت با ولی امرالله گذاشت فورا آن شخص‌را اخراج از جمع اهل بهاء نمایند و ابدا بهانه‌ای از او قبول ننمایند ، چه بسیار که باطل محض به صورت خیر در آید تا القای شبهات کند . . . " (۱)

این دستور چهارمین پیشوای بهائیت نه تنها از طرف مخالفات یعنی کارگردانان کنونی بهائیت اجرا نشد ، بلکه اینان موفق شدند علیرغم توصیه شوقی افندی حتی جانشین خود او را نیز اخراج کنند .

کارگردانان فعلی بعد از طرد "میسن ریمی" بتدریج شروع به اخراج و طرد بهائیانی که خواستار اجرای نظرات شوقی افندی بودند نیز شدند ، با اینکه شوقی گفته است :

"طرد و اخراج افراد از شریعت‌الله جزء اختیارات خاصه ولی امرالله یعنی رئیس عالیه روحانی جامعه می‌باشد " (۲)

همچنین عبدالبهاء نیز تأکید کرده است که :

" طرد روحانی نفوس و اعاده نفوس مطروده به جامعهٔ او از اختیارات خاصه و حقوق مسلمه ولی امرالله است و بس" (۳)

اما با همه اینها کارگردانان کنونی بهائیت که خود را بحق جانشین "شوقی ربانی" و "بیت العدل اعظم" می‌دانند موفق شدند چندین صد نفر را در ایران و خاورمیانه و چند هزار نفر را در امریکا از محافل بهائیت

۱ ــ الواح وصایا ، عبدالبهاء ، ص ۲۶
۲ ــ نظامات بهائی، ص ۸۵
۳ ــ همان مأخذ، ص ۸۲

اخراج کنند . (۱) هنگامی که مسئله اخراج و طرد "ریمی" و سایر بهائیان مطرح بود ، بهائیان ایران ترجمه توقیع شوقی را به تاریخ ۱۱ اپریل ۱۹۴۹ ، را که به افتخار محفل روحانی ملی بهائیان امریکا صادر شده و در "اخبار امری امریکا به شماره ۲۲۰" و " اخبار امری ایران" شماره ۶ سال ۱۰۶ بدیع بوسیله "ذکرالله خادم" ترجمه و چاپ شده بود ، مجددا به‌صورت پلی‌کپی منتشر کردند . در این توقیع که عینا نقل می‌شود ، چنین نوشته شده است :

" حضرت ولی امرالله مانند سلف خویش حضرت عبدالبهاء نظر مبارکشان آنست که مناسب نیست به احدی یا محفلی اجازه داده شود نفسی را از امرالله طرد نمایند . در اینجا فرق مبینی است بین محروم نمودن شخصی از حق انتخاب که در حقیقت تنبیه شدید انتظامی است و اعلان طرد نفسی که در ظل امر بوده و حال به مرض روحانی مبتلا گردیده است . بعبارهٔ اخری نفسی که حضرت عبدالبهاء مرض روحانی او را قبل از صعود مبارک در آخرین تلغراف خویش به امریکا به این نحو توصیف فرموده‌اند که "هرکس با مجذوم نشیند به جذام مبتلا گردد" حضرت ولی امرالله در سنوات اخیر ملاحظه فرمودند که اساس محافل روحانیه ملیه به نحوی مستحکم گردیده است که حال قادرند موضوع محروم نمودن فردی از بهائیان را از حق انتخاب تصویب نمایند . ولی احدی جز ذات مبارک ولی امرالله را یارای آن نیست که مرض جذام روحانی نفوس را اعلان نماید . این نفوس را ما ناقضین‌عهد و میثاق الهی مینامیم و احدی هم نمی‌تواند ناقضی را به جامعه اعاده دهد و همچنین به هیچ محفل روحانی ملی هم ، چنین حقی اعطا نشده است . از این رو

۱ ــ خوشبختانه اکثر آنان از بهائیت دست کشیدند و خود را نجات دادند .

هیچیک از محافل روحانیه ملیه هم قادر نیستند دربارهٔ طرد روحانی و یا اعادهٔ احدی به‌جامعه تجدید نظر نمایند ، و تنها وظیفه محفل روحانی ملی آنست که هر وقت با ناقضی مواجه گردد موضوع را به حضرت ولی امرالله عرض کند و وجود مبارک بنفسه دربارهٔ او تصمیم اتخاذ خواهند فرمود " حیف است بعضی از احبای غرب از روی کمال سادگی و بساطت این حقیقت را کاملا درک ننمایند که مطلقا هیچ امری ناقضین را اعم ازآنکه ناقضین عهد و میثاق حضرت بهاءالله و یا حضرت‌عبدالبهاءباشند از شریعت‌الله خارج نمی‌کند ، مگر علت و مرض روحانی داخلی خودشان . و اگر چنین نفوس از مرض رهایی یابند و سالم گردند و بخواهند در خدمت امرالله وارد شوند باید راسا به‌حضرت ولی امر مراجعه نمایند و حضرت ولی امرالله اخلاص‌آنان را قضاوت خواهند فرمود و اگر واقعا انابه‌شان از روی خلوص باشد آنان را در صف ثابتین وارد و محشور خواهند فرمود ، چنانچه نسبت به سیدنی اسپریک همین معامله را فرمودند . متأسفانه ناخوشی کسی که مریض است به صرف ادعای اینکه من بیمار نیستم رفع نمی‌شود ، بلکه وضعیات و علائم بهبودی مریض باید معنی گواهی دهد . یحتمل در بین مردم دنیا همین گروه نرم زبان تر از کسانی که در زوایای قلب و در سلوک و اعمالشان دشمنان مرکز عهد و پیمان‌اند یافت نشود ، و همین دسته‌ئی از نفوس هم به این اندازه فریاد و کوس بیگناهی بلند ننمایند . حضرت عبدالبهاء این نفوس را خوب می‌شناختند و به‌همین جهت بود که فرمودند باید از معاشرت با آنها اجتناب نمود و در عین حال هم درباره آنها دعا کرد . اگر مریض جذامی را در اطاقی با اشخاص سالم قرار

دهید صحت و عافیت نفوس تندرست در مجذوم سرایت ننماید ، ولی بالعکس بسیار محتمل است که اشخاص سالم به مرض پلیدو مسری جذامی مبتلا گردند . "

پیغمبر یا امام زمان

اختلافات دیرین

دیدیم که باب و بهائیت از آغاز پایه‌های ادعایش بر انشعاب ، مخالفت و تضاد استوار بوده است . بدین معنی که جز در دوران کوتاه پیدایش تا مرگ خود میرزا علی محمد باب ، هر کس از سویی سر بر می‌دارد و داعیه‌ای دارد ، تا آنجا که میرزا حسینعلی نوری (بهاءالله) به خاطر تحکیم موقعیت خویش ناچار می‌شود اصولا وجود "باب" را نفی کند ، او را تنها مبشری برای ظهور خود بشمارد ، خود دعوی امامت ، نبوت ، الوهیت کند و جانشین و وصی واقعی باب (میرزا یحیی صبح ازل) را به‌گور فراموشی و انزوا بسپارد .

میرزا حسینعلی که درآغازکار خویش ، یعنی پس از مرگ باب و شروع "بابی کشی" در تهران ، برای نجات جان خود ، حتی بابی بودن خویش را انکار می‌کند ، برای مجاب کردن پیروان واقعی باب (طرفداران صبح ازل) حتی کتاب اساسی او را از بین می‌برد و چون در عربی دستی بیشتر از باب دارد ، آیه‌هایی در رد او نازل می‌کند و به فکر می‌افتد که مسئله "باب" بودن ، یا خود امام بودن را به نحوی حل و فصل کند ، که مورد پسند همه پیروان فرقه جدید ــ اعم از بابی و بهائی ــ قرار گیرد .

اما پس از اینکه موقعیتش در خارج از ایران مستحکم می‌شود ، حتی باینکار نیز احتیاجی نمی‌بیند . وقتی کسی خود بتواند دعوی الوهیت کند ، دیگر نیازی به "باب" ــ در امام ــ یا "خود امام" بودن نیست . پیروان صبح ازل نیز که در اقلیت مانده بودند و رئیسشان کاربری و قدرت رهبری میرزا حسینعلی را نداشت ، به تدریج یا تغییر آیین داده ، به گروه بهائیان

پیوسته بودند (چرا که دیگر از اینطرف راهی نبود ، نمی‌توانستند همه حرفها و اعتقادات خود و پدران خود را تکذیب کنند و به مسلمانان ـ مخصوصا شیعیان ـ بپیوندند) یا بکلی قید آیین و مذهب جدید را زده و "عطا"ی آن را به "لقا"یش بخشیده بودند .

اما تردیدی نیست که حتی پس از گرویدن به پیروان " بهاءالله" ریشه‌های اختلاف همچنان در وجود آنان و فرزندانشان به جای مانده بود . آنها هنوز در بسیاری از مسائل که در آغاز کار از ناچاری آن مسائل را پذیرفته بودند ، شک داشتند . به همین جهت همین که پس از مرگ شوقی ربانی ، گره اختلافات باز شد و توده‌های بهائی دانستند در پشت پرده چه خبرهاست و گروه طرفداران انگلیسی و امریکا ، چگونه علیه یکدیگر توطئه و تحریک می‌کنند ، بسار دیگر زخمهای کهنه سر باز کرد و مسائلی که تصور می‌شد با تحکیم رهبری "بهاءالله" دیگر منتفی شده است از سر نو جان گرفت ، که نمونه زندهٔ آن موضوع "مهدویت" است .

در بهائیت مسئله "قائم موعود" ، ادعای "مهدویت" و ظهور امام زمان ، یکی از ارکان اساسی است که رهبران فعلی در سالهای اخیر می‌کوشند ـ به هر ترتیب که شده ـ آن را مخفی نگاه دارند ، و یا کمتر درباره آن بحث کنند . شوقی ربانی اشاره به نامه‌ای که به بهائیان امریکا در "تبین مقام حضرت باب" نوشته شده ، کرده و می‌نویسد :

" . . . به عظمت بی مثیل ظهور حضرت بهاءالله که حضرت باب خود را مبشر حقیر و خاضع آن خوانده است اجمالا اشاره گشت . حضرت اعلی که بعمدده (۱) (بفرموده) حضرت بهاءالله در کتاب مستطاب ایقان همان قائم موعودی است که بنفسه بیست و پنج حرف از بیست و هفت حرفی را که جمیع انبیاء مأمور به‌بیان آن بوده ظاهر فرموده است بر اعظمیت و اکملیت ظهور متعاقب خویش شهادت داده . . ." (۲)

۱ ـ کتاب دور بهائی ، ترجمه فارسی ، ص ۹ ۲ ـ کتاب دور بهائی ، ص ۹

نویسنده سپس یک جمله از کتاب بیان فارسی را به شهادت طلبیده ، می‌نویسد :

" . . . نطفهٔ ظهور بعد اقوی از جمیع اهل بیان بوده و خواهد بود . . . " (۱)

جالب‌ترین نظریه‌ای که برای نشان دادن عظمت پیشوایان بهائیان ابراز شده لوحی است که عبدالبهاء به زبان فارسی برای قوم و پیروان خویش نازل کرده است . او در این لوح سعی می‌کند ظهور باب و بهائیت را از جمله پیشگویی‌های دیانت زرتشت دانسته و این حوادث را با ارقام و اعداد به اثبات برساند . بهاءالله در لوحی که به افتخار یکی از احبای معروف زردشتی صادر گردیده ، گوید :

" . . . در خصوص توقف آفتاب مرقوم نموده بودی که در کتاب زردشتیان مرقوم است که در آخر دوره مقرر است که این توقف در سه ظهور واقع گردد .
در ظهور اول ده روز آفتاب در وسط آسمان توقف نماید .
در ظهور ثانی بیست روز .
در ظهور ثالث سی روز .
بدانکه ظهور اول در این خبر ظهور حضرت رسول (اکرم ـ صلی الله علیه وآله) (۲) است که شمس حقیقت در آن برج ده روز استقرار داشت و هر روز عبارت از یک قرن است و آن صد سال به این حساب هزار سال می‌شود و آن دور و کور محمدی بود که بعد از غروب نجوم امامت تا ظهور اعلی هزار سال است .
و ظهور ثانی ظهور نقطهٔ اولی روحی له الفدا است

۱ ـ کتاب دور بهائی ، ص ۱۰
۲ ـ در متن کتاب (ص) ذکر نشده است .

که شمس حقیقت در آن دور بیست سال در آن نقطه استقرار داشت . بدایتش سنهٔ شصت هجری بود و نهایتش سنهٔ هشتاد .

و در دور جمال مبارک چون شمس حقیقت در برج آلهی که خانه شمس است طلوع و اشراق فرمود مدت استقرارش عدد سی بود که آن نهایت مدت استقرار آفتاب است" یک برج تمام . معهذا امتدادش بسیار اقلا پانصد هزار سال". (۱)

شوقی ربانی برای اینکه "بهائیت" را تثبیت کند و آنرا دنباله دین اسلام قلمداد نماید به بهائیان توصیه می‌کند که آنان شریعت اسلام و ظهور حضرت محمد (ص) را امری مستقل و از جانب خداوند بدانند . او اشاره به لوح فوق الذکر بهاءالله نموده می‌گوید :

" در این بیانات تدریجا دلالت بر حقانیت امامت یعنی سلاله ظاهره‌ئی دارد که حضرت باب از فرد ممتاز آن منشعب و آن سلاله مدت دویست و شصت سال واسطه فیض الهی بوده و یکی از ثقلین ثمین شریعت مقدسه اسلام به‌شمار می‌رفته . . . " (۲)

شوقی ربانی ضمن اعتراف بـه نبوت حضرت محمد (ص) ، این امر را دلیل بر "استقلال شریعت باب" (۳) دانسته ، لیکن معتقد است که چون ظهور هر مذهب و دیانتی ، مکمـل ظهور قبلی است و لذا "ظهـور" میرزا علی‌محمد باب و "شریعت پیشنهادی" او را پایه اصلی پس‌از اسلام دانسته، منتهی بهاءالله را بر او ترجیح داده می‌نویسد :

۱ ــ دور بهائی ، ص ۱۰
۲ ــ دور بهائی ، ترجمه فارسی ، ص۱۰
۳ ــ دور بهائی ، ص ۱۱

" . . . صرف نظر از فضیلت و امتیاز ذاتیه دیگری که ممکن است برای آئین بهائی قائل بود ، این نبوت به تنهائی دلالت بر قدرت و عظمت بی‌نظیر ظهور حضرت بهاءالله می‌نماید . ظهوری‌که برای فهم قوای ممکنـه آن طفل سبق خوانیم و هرگز به درک ظهورات و بروزات کامله آن موفق نخواهیم شد . . . " (۱)

شوقی افندی در جـای دیگر در فضل "حضرت باب" عقیدهٔ دیگری ابراز داشته ، و میرزا علی‌محمد باب را هم پیغمبر و هم امام زمان دانسته ، چنین می‌نویسد :

" . . . احبای عزیز یکی از حقائق اساسیه‌ای که در امر حضرت بهاءالله صریحا مذکور و باید اهل بهاء کماهی بدان معترف باشند آنست کـه حضرت باب مؤسس شریعت بابیه از جمله مظاهر مقدسه الیه و دارای سلطنت و اقتدار مطلقه و حائز کلیه حقوق و مزایای رسالتی مستقله است ، و به نظر این عبد این نکته محتاج به تصریح و تبیین است که حضرت اعلی فقط مبشر ظهور بهائی نیست ، بل چنانکه خود در کتاب بیان فارسی تصریح فرموده همان موعود مقدسی است که به ظهورش وعود جمیع انبیای سلف تحقق یافته است . . . " (۲)

شوقی افندی برای اینکه استحکامی به عقاید و نظریاتش بدهد ادعای دو مقامی بودن میرزا علی‌محمد باب را مثال آورده می‌نویسد :

" شکی نیست ادعای حضرت اعلی مشعر براینکه دارای دو مقام بوده اند خود اعظم وجه امتیاز دور بهائی است . این ادعای صریـح و قطعی حضرت باب کرارا مورد تصدیق

۱ ــ دور بهائی ، ص ۱۴ ۲ ــ دور بهائی ، ص۴۱

حضرت بهاءالله واقع و الواح وصایای حضرت عبدالبهاء نیز بران گواه است . و این ادعا خود دلیل دیگر بر امتیازامر بهائی بوده به مراتب بر قوه و قدرت معنویه‌ای که به این کور مقدس عنایت شده می‌افزاید . در حقیقت عظمت حضرت باب نه فقط از آن لحاظ است که من عندالله به تبشیر چنین ظهور منیعی مبعوث گشته ، بلکه بیشتر از آنجهت است که با قدرت و اختیارات انبیای اولوالعزم ظـاهر شده و عصای رسالت مستقله را بــه نحوی که در هیچیک از ظهورات قبل سابقه نداشته در ید اقتدار گرفته است .

دورهٔ کوتاه امر حضرت باب و محدودیت دائره اجرای احکام و فرائض حضرت نباید به هیچ وجــه میزان سنجش حقانیت و عظمت امر آن حضرت قرار گیرد . . . " (۱)

شوقی افندی به کسانی که نسبت به "دو مقام "ی "حضرت اعلی " شک داشته‌اند اخطار کرده می‌گوید :

" اساس عقائد اهل بهاء روحــی لهم الفداء حضرت رب اعلی مظهر وحدانیت و فردانیت الهیــه و مبشر جمال قدم حضرت جمال ابهی روحی لاحبائه الثابتین فدا مظهر کلیه الهیه و مطلع حقیقت مقدسه ربانیه و مادون کل عباد له و کل بامره یعلمون . . . " (۲)

اما مجموعه همین گفتارها و تفسیر و تأویلها باعث شد که پس از مرگ شوقی افندی هر گروه مخالف به یک نکتهٔ آن استناد جویند و اختلافی را که

---

۱ ــ دور بهائی ، ص ۴۲

۲ ــ دور بهائی ، ص ۴۳

بین بهائیان گروه انگلیس و امریکـائی آغاز شده بود و با طرد میسن ریمی به نفع گروه انگلیسی تمام شد بیش از پیش دامن زنند . و اساس جدیدی که برای فرقه بهائیت به وجود آوردند ، به هیچ وجه شبیه آنچه که گذشتگان ادعا می‌کردند و می‌گفتند نیست . بنابراین باید قبول کرد که بهائیت نه "دین و آئین" است و نه "امامت" و بلکه خودساخته و به معجون عجیبی شبیه است .

۱۰

روحیه ماکسول

عایشهٔ بهائیان

تا اینجا چند بار از "روحیه خانم ماکسول" همسر شوقی افندی ــ چهارمین پیشوای بهائیان ــ نام برده‌ایم . و به اختصار از اختلاف او با "میسن ریمی" امریکائی ــ کسی که به فرمان شوقی باید پیشوا و رهبر بهائیان می‌شد ــ سخن گفته‌ایم . اینک می‌خواهیم بدانیم که اصولا این زن کیست . . . ؟ و چگونه توانست در مبارزه و انشعاب بهائیان بر ریمی و پیروان نیرومند او پیروز شود . . . ؟

در نظر عده‌ای از بهائیان روحیه ماکسول همسر شوقی ربانی نقش "عایشه" را در دین اسلام بعد از حضرت رسول (ص) بازی کرده و می‌کند . آنها معتقدند همانطور که عایشه نازا و عقیم بود و در دیانت اسلام فتنه‌ها برپا کرد ، روحیه ماکسول نیز به علت نداشتن فرزند بعد از مرگ شوقی بخاطر لذات دنیوی و مقام پرستی ایجاد نفاق و انشعاب در بهائیت را باعث شد .

با اینکه "روحیه خانم" می‌دانست که در سال (۱۳۰۸ شمسی ــ ۱۹۲۹ م) شوقی ربانی "ایادی امرالله" را تعیین کرده و در (۱۳۳۰ ش ــ ۱۹۵۱ م) فرمان تشکیل "جنین بیت العدل اعظم" را صادر کرده است و جانشینی به نام "میسن ریمی" برای خود برگزیده است بااینحال وی پس از مرگ همسرش "سیاست مخصوصی را" که شاید "از خارج تلقین شده بود" در پیش گرفت و همه انتخابات و انتصابات انجام شده را ملغی کرد .

نویسنده نشریهٔ شماره ۹ آثار لجنهٔ امری تهران ، نقش روحیه خانم را در بهائیت با "عایشه در اسلام" تطبیق کرده چنین می‌نویسد :

" . . . عایشه به سبب عقده نازائی نسبت به فاطمهٔ زهرا (علیها سلام) رشک می‌برد و نسبت به حضرت علی (ع) خصومت می‌ورزید . بنابراین معلوم می‌شود که وجود آن زن و اقدامات او بعد از رحلت حضرت رسول اکرم (ص) باعث بروز اختلاف و انشقاق در دیانت مقدسه اسلام شد . حال قدری تأمل فرمایید که در شریعت اسلام اگر پای عایشه در میان نبود و یا عقدهٔ نازائی او را محرک نمی‌گشت آیا ایادی و اصحاب خاص رسول الله (ص) بر علیه من کنت مولاه فهذا علی مولاه (ع) قیام مینمودند ، و خیال نقض عهد و میثاق الهی را در سر می‌پرورانیدند؟ حاشا و کلا ، باری بعداز صعود حضرت ولی امرالله تاریخ تکرار شد . . . پس ازصعود مبارک اصحاب خاص آنحضرت یعنی حضرات ایادی تحت تأثیر حرم امةالبهاء روحیه خانم قرار گرفتند و چون روحیه خانم مانند ام المؤمنین حرم رسول الله عقیم و به عقدهٔ نازائی مبتلا بود و نمی‌توانست اوامر رئیس بیت العدل انتصابی ولی امرالله را اطاعت کند ، لذا ایادی امرالله را به نقض عهد و میثاق الهی دلالت نمود و حضرات ایادی . . . به موت و هلاکت روحانی دچار گشتند و بنای رکین نظم بدیع الهی را که به دست ولی امر عزیز امرالله بنا شده بود منهدم نمودند . . . " (۱)

انشعابیون و مخالفان سازمان کنونی بهائیت "روحیه خانم" نازا و عقیم را برهم زن اساس عقیده و شالوده آخرین پیشوای بهائیت و سایر پیشوایان

۱ ـ رسالهٔ شمارهٔ ۹ ـ آثار لجنهٔ امری تهران ، ص ۲

دانسته درباره‌اش چنین می‌گویند :

" . . . باری آن بیت العدل جنین ولی الله (یعنی آنچه که شوقی ربانی ساخته بود) رئیس انتصابی داشت و این بیت العدل زاده حرم رئیس ندارد . بیت العدل جنین ولی امرالله از حد خود تجاوز نمی‌نمود و منصوصات الهیه را نسخ نمی‌فرمود ، ولی این بیت عدل فعلی تا به حال نصوص متعددی را فسخ نموده است :

بیت عدلی که زاده حرم است   ناسخ امر هادی‌امم است(۱)
کرده خود را الی الابد ننگین   چون به‌نسخ‌نصوص‌متهم‌است

اختیار طلاق

به موجب اسنادی که "لجنهٔ امری تهران" در اختیار دارد چهار سال پیش از درگذشت شوقی افندی مابین زن و شوهر اختلاف روی داد و آخرین پیشوای بهائیت همسرش "روحیه" را در ادامه زندگی و یا طلاق و کناره‌گیری از او مخیر کرده است . خود روحیه خانم در کنفرانس بهائیان در "ویلمت" می‌گوید :

"چقدر مسرور بودم که بایستی در خدمت حضرت شوقی افندی باشم . فکر می‌کردم که من دیگر به عالی ترین مقامات خود رسیده و هیچگونه ناراحتی روحی نخواهم داشت . این فکر با من بود تا روزی حضرت شوقی افندی با نظری عمیق به من فرمودند :

" آینده تو در ید اختیار تست و انتخاب طریق صواب و خطا در کف اقتدار تو"

۱ ـ رسالهٔ شماره ۹ ، آثار لجنه امری تهران ، ص ۲

" و از آن روز تا به حال این فرمایش هیکل مبارک در من ایجاد ناراحتی کرده است . . . " (۱)

نویسنده لجنه امری تهران "این اظهارات حرم . . . پیشوا " را تفسیر کرده می‌نویسد :

" . . . ملاحظه می‌فرمایید زنی که عقیم بود و به سبب عقدهٔ نازایی که برای زنان عقیم بدترین دردهاست ناراحتی روحی به بار آورده و خود بدان معترف بوده و ولی عزیز امرالله با احاطه غیبیه‌ای که به حوادث امور داشتند ، به مشار الیه یادآور می‌شوند که آینده تو در ید اختیار تست و انتخاب طریق صواب و خطا در کف اقتدار تو . تعجب در این است‌که ایادی چگونه خود را در اختیار چنین زنی قرارداده‌اند که با طرد رئیس جامعه بهائی به دست آنها موجبات انشقاق و اختلاف را در دیانت بهائی فراهم نمایند . . . " (۲)

منشعبین از بهائیت شعری درباره روحیه خانم سروده و می‌گویند :

یا للعجبا زنی عقیم و نازا — بنمود چه‌فتنه‌ای به عالم برپا
باعقده‌نازائیش‌آن‌مظهرحقد — شد علت انشقاق در امر بها
آنانکه‌مطیع‌آن زن حیله‌گرند — از حیله و مکر او مگر بی‌خبرند
آیا همه نادیده‌مطیعش‌گشتند — یااینکه تمام غافل وکوروکرند

اما موافقان "خانم روحیه ماکسول" درباره‌اش می‌گویند :

" او پنجمین پیشوای بهائیت و اداره کننده فرقه بهائی در جهان است . و به نظر کسانی که همیشه با شک و

۱ ــ مجلهٔ آهنگ بدیع ، شمارهٔ ۱۲۹ ، ص۱۳۲
۲ ــ نشریه شماره ۹ لجنهٔ امری تهران ، ص۲
۳ ــ نشریهٔ لجنه امری تهران ، ص ۱۵

تردید به این فرقه نوظهور می‌نگریسته‌اند ، بهائیت کنونی یک فرقه عادی است نه مذهب و آئین روحانیت . "

دربارهٔ شوقی و همسر امریکائی‌اش گفته‌اند :

" . . . پس‌از چندی زن‌کانادائی گرفت . اندک اندک زن و کسان زن بر او چیره شدند و نخست دست ایرانیها را ازکارکوتاه کردند و آنگاه به خویشاوندان شوقی پرداختند و بر سر خواسته و پول و پیشکشی‌هایی که از ایران و هندوستان می‌فرستادند کشمکش درگرفت . درآغاز کار به جائی رسید که جز امریکائیها که‌کسان زنش بودند همه از گرداگردش پراکنده شدند . " (۱)

این‌را هم بدانیم که شوقی‌ربانی با این‌که ازنظر جنسی به‌گفتهٔ عرب‌ها "انثی" و به اصطلاح دوگانه‌ای بود با این‌حال او پس از برگشت از لندن با یکی از خانم‌های انگلیسی که نامش لیدی بلام فیلد و دارای پایگاهی بود به حیفا آمد . به گفته صبحی :

" این زن پاینام ستاره خانم در میان بهائیان داشت و اولین نامه را که شوقی به بهائیان نوشت دستینهٔ او نیز در پایین آن بود و درآن روز با شوقی همدستی می‌کرد و دربارهٔ او سخنها گفته‌اند که ما از آن می‌گذریم " (۲)

۱ ــ پیام پدر ، ص ۱۸۱
۲ ــ همان مأخذ ، ص۲۱۰

۱۱

آمار وارقام و تبلیغات

بهائیان از آغاز کار خود را به تبلیغ و پرورش مبلغین استوار ساخته بودند . البته در آغاز کار با توجه به‌اینکه مذاهب و ادیان اصلی پیشرفتشان بر جنگ و ستیز و برخورد با طرفداران ادیـان پیشین استوار بود پیروان میرزا علی‌محمد باب نیز در آغاز دست به اسلحه بردند و چنانکه دیدیم نبردهای خونینی در زنجان و یزد و مازندران و سایر نقاط ایران درگرفت که ثمراتی زیان بخش ــ بویژه برای خود بابیان ــ داشت.نمونهٔ زنده آن جریان خونین بابی‌کشی در پایتخت و شهرهای مختلف ایران است .

اما از دورانی که بابیان و ازلیان تار و مار و پراکنده شدند و دوران بهائیگری آغاز شد بهائیان مبنای کار خود را بر تبلیغ نهادند و کوشیدند تا از راه تبلیغ در محافل و مجامع مختلف و تربیت مبلغین ورزیده به توسعهٔ مرام و مسلک خود بپردازند . بهائیان چه طی کتب و انتشارات خود و چه در برخورد با پیروان مذاهب مختلف ، می‌کوشیدند تا از طریق تبلیغ مردم را با هدفهای خود و نظم نوین که می‌خواهند به جهانیـان عرضه دارند ، آشنا سازند .

این امر از یک سو باعث شده است که کار تبلیغاتی در مجامع بهائی توسعه و گسترش شایان توجهی یابد ، و از سوی دیگر سبب شده تـا از راه انتشار آمار و ارقام گوناگون که خود اولین حربه تبلیغاتی است ، جهانیان

را در قبال به اصطلاح پیشرفتهای بهائیت به شگفتی وادارند و باعث جلب توجه آنها شوند .

گفتیم که از مدتها پیش بهائیان همه‌جا گسترش سازمانهای تبلیغی را هدف اساسی و اصلی خود قرارداده‌اند ، چنانچه نویسنده کتاب "قرن بدیع" بخش بیست و پنجم کتابش را "توسعه بین‌المللی فعالیتهای تبلیغی " نامیده و در مقدمه این بخش چنین می‌نویسد :

" ... در حینی که نظم اداری امر حضرت بهاءالله رو به بسط و ارتقاء می‌رفت و به تأییدات غیبیه الهیه استقلال و اصالت این نظم اتم اقوم از جانب اعداء تصدیق و از طرف یاران تحکیم و تثبیت می‌گردید ، تطور و تحول عظیم دیگری در شئون امریه رخ گشود که نتایج مهمه دربرداشت و آن توسعه نطاق دین اله و تزئید عدد مؤمنین و تکثر مراکز اداری و نشر و اشاعه آثار و اعلام امر حضرت پروردگار در اقصی نقاط جهان بود که بتدریج قوت یافت و ثابت و محقق گردید که نفس اجرای این نظم الهی گذشته از جهات و خصائص ممتازه‌اش محرک امر تبلیغ و مایه ظهور جنبش و حرکت شدید در این مقصد خطیر است ... " (۱)

عبدالبهاء نیز بکرات درباره تبلیغ دیانت بهائی جملاتی گفته است که از همه مشهور تر این جمله اوست :

" در این ایام اهم امور هدایت ملل و امم است باید امر تبلیغ را مهم شمرد ، زیرا اساس است "

او به حواریون حضرت مسیح و کشته شدن آنها در راه تبلیغ دین مسیحیت اشاره کرده می‌گوید :

---

۱ ــ قرن بدیع ، جلد چهارم ، ص ۱۶۶

" در هر کشوری نعره یا بهاء الابهی زنند "

بهائیان پیشرفت هرچه سریع تر بهائیگری را جزئی از نقشه‌های عمومی برای گسترش هرچه بیشتر نقشه‌های خود دانسته‌اند :

" ... این فتوحات و انتقادات عظیمه در اثر ایراد نطق و خطابه و ابلاغ کلمة‌الهیه به وسیلهٔ مطبوعات و رادیو و تأسیس کلاسهای مطالعه و تربیت مبلغ و انعقاد جلسات تبلیغیه و معاضدت با انجمنهای خیریه و شرکت در ترویج مصالح اجتماعیه و انتشار کتب و الواح قیمه ربانیه و ترتیب نمایشگاههای مختلف جهت ارائه آثار امریه و مذاکره با رجال مهمه و دانشمندان ارض و اهل قلم و ارباب جرائد و خادمین نوع و رهبران احزاب و قائدان افکار عمومیه حاصل گردید ... " (۱)

این پیشرفت‌های سریع را بهائیان نتیجهٔ :

" ... فعالیتهای تبلیغی بین المللی که از طرف پیروان امراله در غرب خصوصا توسط اعضای شجیع جامعه بهائی امریک ... " (۲)

صورت گرفته است می‌دانند .

بهائیان سعی دارند از راه نشر افکار و ترجمه کتب و رسالات و مقالات گوناگون در همه جوامع و کشورهای جهان حتی در دور افتاده ترین قبائل افریقا و استرالیا رسوخ کنند . بدین منظور در جلد چهارم کتاب قرن بدیع نود و دو صفحه به "توسعه بین المللی فعالیتهای تبلیغی " اختصاص یافته است . متأسفانه در سالهای اخیر بخصوص از دورانی که مسئلهٔ جانشینی وجود "ولی امراله" منقضی شده است و یک اجتماع ۹ نفری جامعه بهائیت

---

۱ ــ کتاب قرن بدیع ، جلد چهارم ، ص ۱۷۵
۲ ــ کتاب قرن بدیع ، جلد چهارم ، ص ۱۷۵

را اداره می‌کنند ، ارقام و اعدادی درباره پیشرفت بهائیت منتشر می‌کنند که اغلب اغراق آمیز به نظر می‌رسد . قبـل از اینکه به بحث دربـاره این موضوع بپردازیم آماری که در تقویم سال ۱۲۶ بدیع بهائیت (سال ۱۳۴۸ — ۱۹۶۹) در تهران و در یکی از چهار چاپخانه بهائیان چاپ شده‌است ، عینا نقل می‌کنیم :

آخرین احصائیه پیشرفتهای عالم بهائی
نوامبر ۱۹۶۸

— تعداد اقالیمی که در ظل امر بهائی وارد شد — ۳۱۴
— تعداد محافل بهائی — ۸۱
— تعداد محافل ملی که از طرف دولتها به رسمیت شناخته شده — ۵۷
— تعداد مراکز بهائی در سراسر جهان — ۳۱۵۷۲
— تعداد محافل روحانی محلی در سراسر جهان — ۶۸۴۰
— تعداد نقاط و جمعیتهای بهائی در سراسر جهان — ۲۴۷۳۴
— تعداد محافل محلی که تسجیل شده — ۶۲۸
— تعداد قبائل و نژادهایی که در ظل امر بهائی درآمده‌اند — ۱۱۱۸
— تعداد زبانهائی که آثار بهائی به آن ترجمه شده — ۴۰۰
— تعداد خطائر قدس ملی — ۷۸
— تعداد اراضی مشارق اذکار — ۴۹
— تعداد موقوفات ملی بهائی — ۶۱
— تعداد مدارس تابستانه دائمی بهائی — ۱۴
— تعداد موسسات تبلیغی بهائی — ۲۴
— تعداد مدارس بهائی — ۷۱
— تعداد موسسات ملی مطبوعات بهائی — ۹

این اعداد و ارقام کـه تأیید صحت و سقم آن منحصرا با سازمانهای بهائیت و یا "بیت العدل اعظم" است و دیگران را از اصالت آن اطلاعی نیست ، چون به‌وسیلهٔ سایر مراجع جهانی تأیید نشده ، نمی‌توان بدانها اعتماد کرد بخصوص‌که در بعضی از نشریات آمار ضد و نقیضی دیده می‌شود که بکلی ناقض‌آمار و ارقامی است که قبلا و در بالا ذکر کردیم ، به عنوان مثال :

۱ — در جلد چهارم کتاب قرن بدیع که در سال ۱۰۱ بهائی (۱۳۴۰هـ‌ق ۱۹۴۴ م) یعنی بیست و پنج سال قبل از انتشار تقویمی که آمار فوق از آن نقل شد چـاپ شده است ، تعداد کتبی که به السنـه خارجی چاپ شده و انتشار یافته یک‌جا ۲۹ زبان و در جای دیگر سی و هفت زبان ثبت شده است :

"... آثار منزله از کلک مقدس حضرت باب و حضرت بهاءاله که در حیات مبارکشان به دو زبان اصلی یعنی فارسی و عربی محـدود و در اواخر ایـام مبارک حضرت بهاءاله معدودی از آنها طبع و نشر گشته و بعدا در دورهٔ میثاق به لغت انگلیسی و فرنساوی و آلمانی و ترکی و روسی و برمائی ترجمـه گردیده بود ، اکنـون پس از صعود مبارک وسعت بی‌اندازه حاصل نمود و کتـب و صحف و رسائل مجلات و اوراق به بیست و نه لغت دیگر انتشار یافت (۱) .

۲ — همین نویسنده ، در جای دیگر تألیفات بهائیان را به سی و هفت زبان دانسته می‌نویسد :

"... تألیف نفیس و جامع که به وضع مستدل و زیبائی تاریخ امر و تعالیم رحمانیه را تشریح نموده به سی و هفت لغت از لغات مختلفه از این قبیل ترجمه شده ..." (۲)

---

۱ — قرن بدیع ، ص ۱۸۴
۲ — قرن بدیع ، ص ۱۸۶

حال آنکه تقویم سال ۱۲۶ بهائی (۱۳۴۸ ش ـ ۱۹۶۹ م) در ردیف نهم طی آمار ذکر شده تعداد زبان‌هائی را که آثار بهائی به آن ترجمه شده است "چهار صد زبان" می‌داند. به نظر می‌رسد که مسئولان و کارگردانان "بیت العدل اعظم" یا محفل بهائیان ایران برای هرچه بزرگتر نشان‌دادن اجتماع خود تعداد ترجمه آثار بزرگان و نویسندگان و مبلغین خود را چندین برابر بزرگتر نشان داده و با اغراق تعداد ترجمه به زبانهای خارجی را تا "چهار صد زبان" بالا برده‌اند.

۳ ـ تضاد در نوشته‌های بهائیان به نشریات "لجنهٔ ملی نشر آثار امری" و حتی کتابی که خود شوقی افندی نیز نوشته سرایت کرده است. شوقی افندی در کتاب "دوره بهائی" (۱) که در سال ۱۱۱ بهائی (۱۳۵۰ هـ ق ۱۹۵۴ م) نوشته است، هنگامی که از گسترش بهائیت در جهان بحث می‌کند "تأسیس و تحکیم مستمر مؤسسات بهائی (را) در بیش از چهل اقلیم از اقالیم مترقیه" می‌داند. حال آنکه تقویم "محفل ملی بهائیان ایران" توسعه بهائیت را در "اقالیمی که در ظل امر بهائی وارد شده" تا سیصد و چهارده کشور و اقلیم بالا برده و آنرا در ردیف اول قرار داده است. به نظر خواننده آگاه و بیطرف، به هیچ وجه نمی‌توان قبول کرد که در مدت پانزده سال ـ یعنی از سال چاپ کتاب دور بهائی (۱۱۱ سال بهائیان) تا سال چاپ تقویم (چاپ تهران در سال ۱۲۶ بهائیان) ـ ناگهان ۲۷۴ اقلیم بهائیت را پذیرفته باشند. البته این اغراق‌گویی را نمی‌توان مستقیما از ناحیه "شوقی افندی" دانست، زیرا اگر او می‌خواست ارقام و اطلاعات ناصحیح در اختیار خوانندگان و پیروان خود بگذارد می‌توانست در همان اثرش ارقام نجومی بزرگتری ذکر کند. بنابراین باید قبول کرد که هیئت مدیره کنونی بهائیان که در مرکز بهائیت در فلسطین مستقر هستند و به نامهای "هیئت شورای بین المللی"، "جنین بیت العدل اعظم" نامیده می‌شوند و یا "محفل ملی

۱ ـ دور بهائی، ص ۲۶

بهائیان ایران" اقدام بدین گزاف‌گویی کرده‌اند.

نوشته‌های بهائیان را در "... بیست و پنج لغت از لغات کثیر ـ الاشاعه ..." می‌داند، حال آنکه دیدیم پانزده سال بعد در تقویم سال ۱۲۶ بهائیت این رقم را چهار صد زبان نوشته‌اند.

با این ترتیب آیا نباید نسبت به صحت سایر ارقام مندرج در تقویم سال ۱۲۶ بهائیت نیز شک کرد و آنها را نیز نادرست دانست؟

نتیجه مجموعه این مطالب و تطبیق آمار و ارقام متناقض و متضاد، همان مطالبی است که در مقدمه این بخش آمده بدین معنی که بهائیان در حال حاضر تبلیغ را در رأس همه برنامه‌های خود قرار داده‌اند. شاید هم به دلیل تشتت و اختلافات و انشعاباتی که اینک در میان مجامع بهائی وجود دارد می‌کوشند تا با این آمار و ارقام واهی حقایق را از نظر دیگران پوشیده دارند و پردهٔ استتاری نیز بروی اختلافات داخلی خویش که طبعا اثری بسیار منفی در قضاوت دیگران خواهد داشت بکشند.

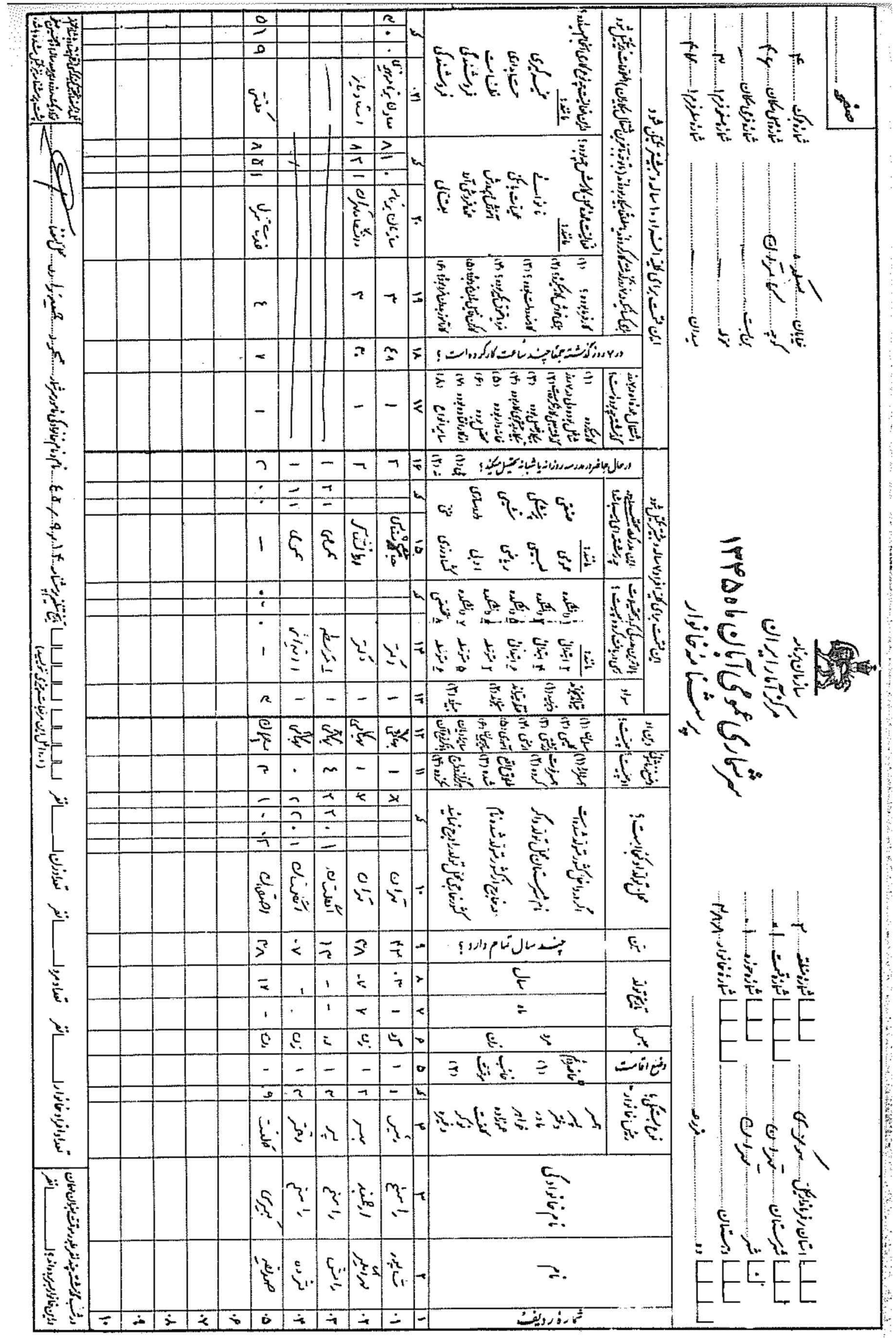
همانطور که در مقدمه فصل پیشین یادآور شدیم، چون بهائیت در ایران به‌رسمیت شناخته نشده از همان آغاز کار، یعنی اولین برخوردهای بابیان و مسلمانان، بهائیان می‌کوشیدند، آیین و ادعای خود را از همگان پوشیده بدارند. و این پنهان‌کاری تا چندسال پیش کماکان ادامه داشت.

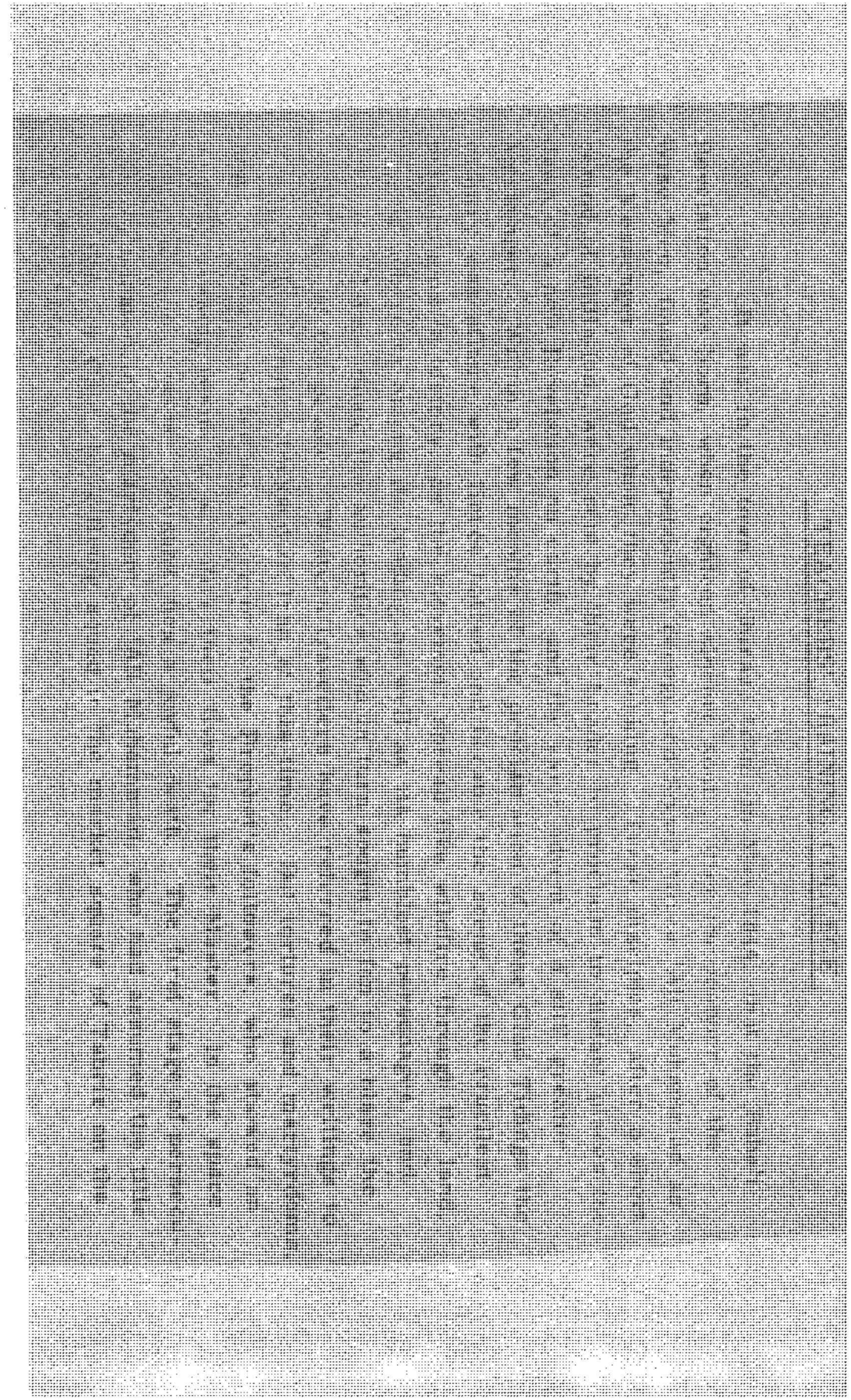
اما از چندی پیش که تعدادی از بهائیان مقامات مهمی را در مملکت احراز کردند و قسمت عظیمی از قدرت اقتصادی مملکت در حیطهٔ تسلط آنان درآمد، از ابراز آیین خود ابائی ندارند. حتی در جریان سرشماری عمومی ایران (آبان ماه ۱۳۴۵) سران بهائیت در ایران به همه افراد دستور دادند که هنگام پرسش آمارگران، مذهب خود را رسما "بهائی" اعلام کنند.

ولی چون همان طور که گفتیم بهائیت در ایران به رسمیت شناخته نشده و یک فرقهٔ ضالهٔ مذهبی سیاسی است، به دستور مسئولان امر سرشماری با این اقدام ضد اسلامی مقابله شد و طی بخشنامه‌ای به کلیه استانداران و فرمانداران و دیگر مقامات مسئول ــ بخصوص به مأموران آمارگری ــ دستور داده شد که از ثبت عنوان "بهائی" در جدول مربوطه و در ستون "دین او چیست...؟" خودداری کنند.

با آنکه این دستور به مورد اجرا گذارده شد ولی بازهم گروهی از افراد متعصب بهائی، مذهب خود را رسما "بهائی" قید کردند که یک نمونه آن به عنوان سند در اینجا ارائه می‌شود. در این سند که یکی از اوراق سرشماری سال ۴۵، شمارهٔ منطقه ۲ ــ شمارهٔ قسمت ۱، ــ شماره حوزه ۱، ــ شمارهٔ خانوار ۳۸۸ ــ ساکن خیابان میکده ــ کوچهٔ کامران و مربوط به خانواده شاپور راسخ است، چهار نفر اعضای اصلی خانواده دین خود را "بهائی" قید کرده‌اند، و تنها مستخدم منزل "صدیقه کبیری" که پیرو آیین اسلام بوده، در زیر عناوین "بهائی" مذهب خود را "مسلمان" اعلام داشته است.

نکتهٔ جالب اینکه آقای دکتر شاپور راسخ که با چنین تعصبی، علیرغم دستور دولت مذهب خود را در برگ سرشماری "بهائی" قید کرده است، سالها ریاست مرکز سرشماری مرکز آمار ایران و معاونت سازمان برنامه را عهده‌دار بوده است.





با اینکه دولتیان و همهٔ موسسه‌های وابسته از هرگونه توجه و اعتنا به بهائیت منع شده‌اند ،
با این حال این سئوال انگلیسی است که دکتر کیوان استاد "دانشسرای تربیت معلم" برای

۱۴
اوقاف بهائیت

هر سازمان و تشکیلاتی اعم از سیاسی، مذهبی ، اجتماعی یا عام‌المنفعه طبعا نیاز به یک سرمایهٔ اولیه دارد . این سرمایه جدا از نیروی انسانی است که معمولا در این گونه موارد به مصرف می‌رسد . البته در نخستین روزهایی که میرزا علی‌محمد باب ادعای خود را عنوان کرد ، تنها به نیروی خودش متکی بود ، حال خواه براستی خود را "امام زمان" می‌پنداشت یا "در امام" یا هر توهم و تصور دیگر به هر حال جز قدرت خویش (یا به قول کسروی هوای نفس) نیروی دیگری در اختیار نداشت . البته خیلی زود گروهی به او پیوستند ، از جمله افرادی از صاحبان جاه و مقام ، و این طبعا بر قدرت باب و نفوذ کلام او افزود . ولی پس از کشته شدن باب ، و بابی‌کشی و قتل عام بابیان ، یعنی از بین رفتن گروه کثیری از بابیـان معتقد ، و باقی ماندن افرادی که حتی ادعای امامت و نبوت و الوهیت آنها (میرزا حسینعلی نوری، بهاءالله) بابی‌بودن خود و گرویدن به باب را با خواری تکذیب می‌کرد ، امکانات مالی بیش از قدرت روحی مورد نیاز بود . به همین جهت مسائلی چون "وقف" و کمک مادی به مرکز رهبری در درجه اول اهمیت قرار گرفت .

از روزی که میرزا حسینعلی نوری "بهاءالله" در عکا مستقر شد ، موضوع وقف ابنیه و املاک بر بهائیت را مورد نظر قرار داد . وی همواره بهائیان ثروتمند ــ بخصوص بهائیان امریکا ــ را تشویق می‌کرد تا هدایایی را به نام وقف در اختیـار بهائیت بگذارند . هنگامی که تدوین قانون اساسی جامعه

بهائیت پایان یافت و این قانون موجبات شناسایی محافل روحانی را فراهم ساخت ، نمایندگان منتخب بهائی در نقاط مختلفه عالم راه را برای تأمین اوقاف ملی و محلی آماده ساختند .

همانطور که شناسایی و ثبت بهائیت ابتدا از امریکا آغاز شد ، در به رسمیت شناختن موقوفات بهائی نیز همین قاره پیشقدم گردید . بدین ــ ترتیب که بهائیان امریکایی موفق شدند در مدت کوتاهی عوارض و مالیاتهای موقوفات بهائی را لغو کنند و حتی تسهیلات و مساعدتهایی نیز برای بهائیانی که صرفا به امور بهائیت می‌پردازند ، به وجود آورند . قبول و شناسایی موقوفات بهائی و لغو عوارض و مالیاتها به موجب یک رشته اسناد و اوراق رسمی که در سالهای ۱۹۲۸ ــ ۱۹۲۹ ــ ۱۹۳۵ ــ ۱۹۳۸ ــ ۱۹۳۹ ــ ۱۹۴۱ ــ ۱۹۴۲ به تصویب ایالات مختلف رسید ، عملی شد . به موجب موافقت‌نامه و قرارهایی که در سالهای فوق به تصویب فرمانداران محلی ایالات رسید ، موقوفات بهائی متعلق به "محفل مرکزی بهائیان امریکا" و یا به نام "رفقای جامعه بهائیت" ثبت شد . شوقی ربانی می‌نویسد :

" . . . در سنین اخیره به توسعهٔ موقوفات ملیه و تشیید ارکان جوامع امریه کمک شایان نموده است . در رتبهٔ ثانی اوقاف محلی است که مکمل اوقاف ملیه محسوب و آن نیز حائز اهمیت فراوان می‌باشد . و در نتیجه تسجیل محافل روحانیهٔ محلیه به صورت شرعی و قانونی تأسیس و در ممالک مختلفه شرق و غرب به احسن وجه محفوظ شده است . . . " (۱)

هم او اضافه می‌کند :

" . . . هر سال بر وسعت و اهمیت آن افزوده می‌شود ، و در مواقع لزوم به همت لجنهٔ مخصوص که برای حفظ و

۱ ــ کتاب قرن بدیع ، جلد چهارم ، نوروز ۱۰۱ ، ص ۵۳

ادارهٔ اماکن مذکورگماشته شد ، به نهایت سعی و مجاهدت تحت نظارت و توجه نمایندگان منتخب جامعه بــه تعمیر و مرمت آنها اقدام می‌گردد . . . " (۱)

اوقاف بهائیان امریکا

به موجب ارقام وآماری که بهائیان امریکا منتشرکرده‌اند جمع موقوفات بهائیت در آن قاره تا سال ۱۹۵۰ در حدود ۲۶۶۴۶۶۹۷/۰۶ دلار است . این رقم به اضافه مبلغ ۸۶۰۰۰۰/ دلار (= ۲۷۵۰۶۶۹۹/۰۶) دلاری است که صرف تزئینات داخلی اماکن بهائیت می‌شود که اینک قیمت تقریبی املاک بهائی در امریکا را ملاحظه می‌کنید :

مشرق الاذکار	۲۳۸۱۵۱۲/۹۱	دلار
حظیره القدس	۲۵۵۲۶/۴۲	"
گرین عکا	۱۲۶۷۱۸/۷۳	"
املاک ویلهلم	۷۹۰۰۰/۰۰	"
مدرسه کایزرویل	۴۸۵۰۰/۰۰	"
مدرسه بین الملل	۵۱۵۰۰/۰۰	"
مدرسه ایالات مرکزی	۶۴۷۰۰/۰۰	"
خانه ویلسن	۷۰۰۰/۰۰	"
	۲۶۶۴۶۶۹۷/۰۶	"

به‌موجب مندرجات جلدچهارم قرن بدیع و سایر نوشته‌های بهائیان موقوفه‌های ملی بهائیان در امریکا ــ که قیمت آن‌هــا اعلام نگردیده ، به شرح زیر است :

مشرق الاذکار واقع در ویلمت ایلینویز شامل قسمتهای ذیل :

۱ ــ کتاب قرن بدیع . ص ۵۲

۱ ــ معبد .

۲ ــ منزل متصدی امور مشرق الاذکار .

۳ ــ اراضی حول مشرق الاذکار .

حظیرة القدس ویلمت که شامل قسمتهای ذیل است :

۴ ــ دفتر محفل روحانی ملی .

۵ ــ دوائر و شعب دفتر .

۶ ــ دفتر لجنه نشریات امری .

۷ ــ خانه موقوفه کالینز .

مدرسه بهائی گرین‌عکا واقع در الیوت Eliot در ایالت مین Maine شامل قسمتهای ذیل :

۱ ــ تالار .

۲ ــ اطاق خواب و ناهار خوری .

۳ ــ سالن مطالعه .

۴ ــ سه باب خانه شامل اطاقهای خواب اضافی .

۵ ــ خانه ال بول Ole Bull

۶ ــ تالار هنر و صنعت

۷ ــ خانه موقوفه شافلاخر Schopflocher

۸ ــ خانه موقوفه راجرز Rogers

۹ ــ تالار لوکاس Lucas

۱۰ ــ خانه فلوشیپ Fellowship

۱۱ ــ کامپ ری وز Reeves

۱۲ ــ خانه ات کینسن Atkinson

۱۳ ــ خانه تامسن Thompson

۱۴ ــ خانه وآن Vaghn

خانه ناین گی بلز (Nine Gables) واقع در اراضی شافلاخر شامل

خانه، سالن مطالعه و ساختمان روستائی ۱۳۸ اکر (۱) زمین شامل اراضی واقع در من‌سالوات.

ملک قدیمی ویلهلم (Wilhelm) در وست انگل وود (West Englewood) در ایالت نیوجرسی شامل:

خانه ویلهلم.

خانه اورگرین (Evergreen)

یک باب خانه و گاراژ

قطعه زمین شامل مزرعه کاج "که در سال ۱۹۱۲ حضرت عبدالبهاء در آن محل جشن اتحاد برپا داشتند"

مدرسه تابستانه گایزویل در کایزرویل واقع در کالیفرنیا:

۱ ــ خانه بوش. (Bosch)

۲ ــ تالار بهائی.

۳ ــ اطاقهای خواب.

۴ ــ ساختمانهای روستائی.

۵ ــ اراضی.

۶ ــ مدرسه بین‌المللی بهائی واقع در پاین‌والی (PineValley) در ایالت کولورادو (Colorado).

۷ ــ خانه ماتیوس. (Mathews)

۸ ــ ساختمانهای روستائی.

۹ ــ ۲۰ اکر زمین (۲).

۱۰ ــ مدرسه تابستانه ایالات مرکزی:

۱۱ ــ خانه اکل استون.

۱۲ ــ کتابخانه.

---

۱ ــ ۱۳۸ اکر معادل ۵۵۸۴۸۶ متر مربع زمین است.

۲ ــ معادل ۸۰۹۴۰ متر مربع زمین.

۱۳ ــ تالار خواب.

۱۴ ــ منازل.

۱۵ ــ اراضی.

ملک ویلسن (Wilson) در مالدن (Malden) واقع در ایالت ماساچوست: (Masachost)

خانه ویلسن "که در سال ۱۹۱۲ محل اقامت حضرت عبدالبهاء بوده است." (۱)

موقوفات در ممالک مختلف

علاوه بر املاکی که در امریکا وقف بهائیت شده تعداد زیادی موقوفات در کشورهای مختلف جهان نیز به نام "محافل بهائی" به ثبت رسیده است. به موجب آخرین آماری که منتشر شده ارزش این املاک و یا مساحت اراضی موقوفه در سال ۱۹۴۸ مسیحی به شرح زیر است:

این آمار از یک گزارش رسمی مربوط به بهائیان استخراج شده است:

۱ ــ "قیمت تقریبی موقوفات ملی بهائی در ایالات متحده آمریکا ۲۷۸۳۹۵۶/۰۶ دلار

۲ ــ مساحت زمینی که برای اولین مشرق‌الاذکار ایران خریداری شده است. ۳۸۱۹۰۰۰ متر مربع

۳ ــ مساحت اراضی موقوفه حول مقام اعلی از جبل کرمل. ۱۶۷۱۰۰ متر مربع

۴ ــ مساحت اراضی موقوفه روضه مبارکه حضرت بهاءالله در عکا. ۴۰۰۰ متر مربع

۵ ــ مساحت اراضی موقوفه روضه مبارکه حضرت بهاءالله در ناحیه غزه. ۱۰۵۳۰ متر مربع

---

۱ ــ قرن بدیع، قسمت چهارم، ص ۴۸

۶ ــ مساحت اراضی موقوفه مقام اعلی و روضه مبارکه حضرت بهاءالله در وادی اردن.
۲۳۵۴۱۰۸ متر مربع

۷ ــ مساحت اراضی موقوفهٔ روضهٔ مبارکه حضرت بهاءالله و مقام اعلی در کشور اسرائیل که به نام شعبه محفل روحانی ملی بهائیان ایالات متحده امریکا در اسرائیل به ثبت رسیده است.

۵۵۰۰۰ متر مربع

مساحت اراضی موقوفهٔ مقام اعلی در جبل کرمل که به نام شعبهٔ محفل روحانی به ثبت رسیده است:

۱ ــ ملی بهائیان هند و پاکستان و برمه در کشور اسرائیل به ثبت رسیده است.
۲۰۴۸۰ متر مربع

۲ ــ جمع کل مخارج ساختمان ایوان مقام اعلی در جبل کرمل.

۲۴۰۰۰۰ دلار

۳ ــ جمع کل مخارج ساختمان مشرق الاذکار در ویلمت.

۲۰۸۴۵۶۴۰۰ دلار

۴ ــ قیمت حظیرة القدس بهائیان هند و پاکستان و برمه.

۵۷۵۰۰۰ روپیه

۵ ــ جمع مبلغ که تا بحال صرف ساختمان حظیرة القدس بهائیان ایران گردیده است.
۵۰۰۰۰ پوند

۶ ــ مساحت اراضی اولین مشرق الاذکار جنوب امریکا در سانتیاگو واقع در شیلی.
۹۰۰۰۰ متر مربع

شوقی ربانی دربارهٔ موقوفات جهانی بهائیان در سالهای آخر عمر خود می‌نویسد:

"... در این مقام لازم است به املاک و موقوفات کثیرهٔ دیگری نیز که از آغاز طلوع نظم اداری امر حضرت بهاءالله مترادفاً و متتابعاً در سایر ممالک و اقالیم عالم مانند هندوستان و برمه و بریطانیای کبیر و آلمان و عراق و

مصر و استرالیا و ماوراء اردن و شامات تأسیس گردیده اشاره نمود. از آن جمله است حظیرة القدس‌های بهائیان عراق ــ مصر ــ هندوستان ــ استرالیا و بیت بهائی در اسلینگن و مؤسسهٔ مطبوعاتی بهائیان انگلستان و مسافرخانهٔ بهائی در بغداد و گلستانهای جاوید در عواصم ممالک ایران و مصر و ترکستان. این اوقاف وسیعهٔ متنوعه خواه به صورت اراضی یا به صورت مدارس یا مراکز اداری یا دفاتر امریه یا کتابخانه یا مقر دفن متصاعدین یا محل پذیرائی واردین و یا شرکتهای مطبوعاتی قسمتی از آنها به نام محافل مرکزی اقالیم مربوطه تسجیل و قسمتی به نحو امانت نزد وجوه احباء نگاه داشته..." (۱)

موقوفات بهائیان ایران

با اینکه "بهائیت" یکصد و بیست و شش سال قبل از ایران سرچشمه گرفت و بتدریج در نقاط دیگر استقرار یافت و دهها موقوفه با ارزش در اختیار محفل مرکزی ایران است و به قول شوقی ربانی:

"... اقدم و اعظم این مراکز ابنبه متعددی است که احبای ایران علی رغم مشکلات و تضییقات موجوده به ارتفاع آنها اقدام و یا در بلاد مختلفه آن صقع جلیل برای این نیت خیر خریداری نموده‌اند..." (۲)

با این حال تاکنون بهائیان نتوانسته‌اند این موقوفات را به نام "بهائیت" به ثبت برسانند. تنها در سالهای اخیر و بعد از درگذشت "شوقی ربانی" قسمتی از موقوفات ــ املاک ــ دارائی و تأسیسات و سهام

۱ ــ قرن بدیع، قسمت چهارم، ص ۵۳
۲ ــ قرن بدیع، ص۵۷

شرکتهای عمده که متعلق به بهائیت بوده به شرکتهای "امناء" و "نونهالان" منتقل شده است. شوقی ربانی دربارهٔ افزایش املاک بهائیان در ایران می‌نویسد:

"... در ایران مهد امر الله متعلقات امریه که به صورت اراضی و ابنیه اداری و مدارس و سایر مؤسسات دیگر موجود است به نحو قابل ملاحظه‌ای بر وسعت و عظمت دایره موقوفات محلی بهائی در سراسر کرهٔ ارض افزوده و مایهٔ مزید اعتبار و حیثیت آنها گردیده است..." (۱)

شوقی‌ربانی املاک موجود در ایران را بدین‌ترتیب شرح‌داده، می‌نویسد:

"... دیگر از موقوفات امریه املاک و اماکنی است که در اقلیم مقدس ایران مهد آئین نازنین تقدیم امرالله گردیده و از لحاظ ارزش به مراتب از موقوفات مذکوره در فوق وسیعتر و عظیم تر است، و چون تا این تاریخ جامعه بهائیان ایران موفق به تسجیل محافل ملیه و محلیه خویش نگردیده، **اسناد و مالکیت آنها به‌نام افراد ثبت و نگاهداری شده (۱) ولی در حقیقت نفس‌الامر متعلق به جامعه بهائی**

---

۱ ــ قرن بدیع ص ۵۳

۲ ــ با خواندن و تعمق در این جمله نیک آگاه می‌شویم که آن مرد کله‌پوک انگشتر بدست، پولهایی که به مصرف خرید سهام بانکها، ساختمانها، شهرکها و غیره می‌رساند از چه ممری و از کجا به نام او منتقل گردیده، و بعد از به دست آوردن آنها، اسناد مالکیت تأسیسات و ساختمانها و سهام را به محفل بهائیان ایران و احتمالا شرکتهای سه‌گانه ــ امناء ــ نونهالان و ترانه ــ تسلیم می‌کند و خود او یک عمله و دلال واسطهٔ خیانت به ملت ایران بیش نیست!

است. علاوه بر بیت مبارک نقطه اولی در شیراز و بیت موروثی بهاء الله در "تاکر" مازندران که از ایام حیات عبدالبهاء در تملک جامعه بهائی بوده، پس‌از صعود مبارک اراضی وسیعه‌ای خارج از عاصمهٔ مملکت در دامنهٔ جبل‌البرز مشرف بر ارض مقدسه موطن اصلی جمال اقدس‌ابهی در نطاق موقوفات امریه در آمده است. این اراضی شامل مزرعه و باغ و تاکستان به مساحت متجاوز از سه ملیون و نیم متر مربع است و برای بنای اولین مشرق‌الاذکار بهائیان ایران اختصاص داده شده و سایر اماکن متبرکه که دایرهٔ اوقاف بهائی آن ارض را وسعت عظیم بخشوده عبارت است از بیت حضرت بهاءالله در طهران که محل ولادت مبارک می‌باشد، دیگر چند بیت مجاور بیت مبارک حضرت اعلی در شیراز متضمن خانه متعلق به جناب خال و همچنین حظیرة القدس طهران و حجره بوشهر (۱) که در ایام اقامت هیکل اکرم حضرت باب در آن شهر محل تجارت آن حضرت بوده و یک ربع از قریه چهریق محل سجن اطهر در آذربایجان و خانه میرزا ــ جانی که نقطه اولی در اثنای حرکت تبریز چند یومی در آنجا توقف فرمودند و حمام عمومی در شیراز که وجود مبارک بدانجا تشریف میبردند، و بعضی ابنیهٔ مجاوره و نیمی از بیت متعلق به جناب وحید در نیریز و قسمتی از بیت متعلق به جناب حجت در زنجان و سه باغ در جلگه بدشت که به

---

۱ ــ این ادعای چهارمین پیشوای بهائیت به هیچ وجه صحیح نیست و مالکیت این محل بــه آقای مهدی طالبی نوه رئیس التجار بوشهری تعلق دارد. چندین بار بهائیان تلاش کرده‌اند که آن را خریداری کنند ولی مهدی طالبی حاضر به فروش آن به بهائیت نشده است.

امر بهاءالله اجاره شده بود ، و مدفن جناب قدوس دربار ــ فروش و خانه کلانتر محل سجن طـاهره در طهران و حمام عمومی در ارومیه که هنگام توجه حضرت اعلی به صوب تبریز به قدوم مبـارک مزین شده ، دیگر خانه متعلق به آقا میرزا حسینعلی نور که چندی عرش مبارک در آنجا مخفی بوده ، دیگر بیت بابیـه و خانه ملکی جناب ملاحسین در مشهد و منزل سلطـان الشهداء و محبوب الشهـداء در اصفهان ، همچنین عدهٔ کثیری از بقـاع مقدسه و اماکن تاریخیه که مدفن و مرقد شهدای اولیه امر می‌باشد . این مستملکات که به غیر از معدودی کلا در ایام اخیره به دست آمده اکنون موجود و هر سال بر وسعت و اهمیت آن افزوده می‌شود و در مواقع لزوم به همت لجنـه مخصوص کـه برای حفظ و اداره اماکن مذکوره گماشته شده به نهایت سعی و مجاهدت تحت نظارت و توجه نمایندگان منتخب جـامعه به تعمیر و مرمت آنها اقدام می‌گردد . . . " (۱)

آنچه که در این بخش جالب توجه می‌باشد ، اقرار صریح شوقی ربانی دربارهٔ موقوفه‌های بهائیان ایران است . به طوری که خواندیم شوقی ربانی "مالکیت" موقوفه‌های بهائیان را که در دست چند تن بهائی است و به نام آنها به ثبت رسیده ، محرز و مسلم می‌داند . بنـابراین اگر روزی یکی از رؤسای اوقاف بخواهد همه این املاک وقف شده را از جمله املاک ثبت دولتی شده بداند و آن‌ها را به تصرف اوقاف کل کشور در آورد ، بدون اشکال این املاک به مالکیت دولت درخواهد آمد . ولی چرا تا به امروز چنین اقدامی نشده بر ما مجهول است ؟

این اعتراف رسمی که در کتاب چـاپ شده از سوی بهائیان موجود

۱ ــ کتاب قرن بدیع ، قسمت چهارم ، ص ۵۴

است ، شایعه همگانی ــ نفوذ بهائیان در اقتصاد کشور ــ را که همـه مردم ایران از سالـها پیش می‌دانند ، رسمیت می‌دهد . بـه طوری که می‌دانیم بهائیان ایران میلیاردها تومان زمین ، املاک بزرگ ، شرکتها و مؤسسه‌های عام‌المنفعه ، و دو بانک امناء و ترانه را ــ که به صورت شرکت اداره می‌شوند ــ به نام اشخاص به ثبت رسانیده‌اند و از منافع میلیاردها و میلیاردها ریالی آن استفاده می‌کنند . در اینجا این سئوال پیش می‌آید که محفل بهائیان ایران این همه ثروت و دارائی را چگونه خرج می‌کند ؟ و آیـا این شائبه و نظر برخی از هوشمندان ، صحیح به نظر نمی‌آید که وجود دارایی و سرمایه بی‌حساب و شناخته نشده ، آن هم در دست مردان و زنان شناخته نشده و بی مسئولیت ، عواقب شومی برای اقتصـاد و حتی استقلال مملکت و رژیم قانونی ، به‌وجود نخواهدآورد ؟ آیا روزی نمی‌رسد که به این بی‌بند و باری و هرج و مرج و سوء استفاده عده‌ای شناخته شده خاتمه داده شود ؟

۱۳

گلستان جاوید و یک کلاهبرداری قانونی

چنانکه در بخشهای پیشین گفتیم ، پس از مرگ شوقی ربانی ــ آخرین پیشوای بهائیت ــ و مخصوصا بر سر تملک و تصاحب ما ترک او ، اختلافی که از مدتها پیش بین سران و رهبران بهایی پیدا شده بود ، ولی جز گروهی اندک از خود سردمداران بهائیت کسی از آن آگاهی نداشت ، به یکباره از پرده بیرون افتاد و کار شکایت گروههای مخالف از یکدیگر حتی به محاکم قضائی و دادگستری نیز کشیده شد .

در جریان یکی از این شکایتها که مستقیما علیه وارث شوقی ربانی و محفل ملی بهائیان ایران تدوین شده بود ، متوجه شدیم که چگونه بهائیان با سند سازی و تبانی با تنی چند از مأموران نادرست دولت ، توانستند با صلح کردن میراث ابتدا به یکفرد و سپس واگذاری از طرف آن فرد به شرکت امناء ، میراث چند میلیاردی شوقی ربانی در ایران را ــ بدون اینکه حتی مالیات بر ارث یا مالیات بر دو صلح انجام شده را به دولت بپردازند ــ تصاحب کرده و در اختیار گروه مورد نظر خود قرار دهند .

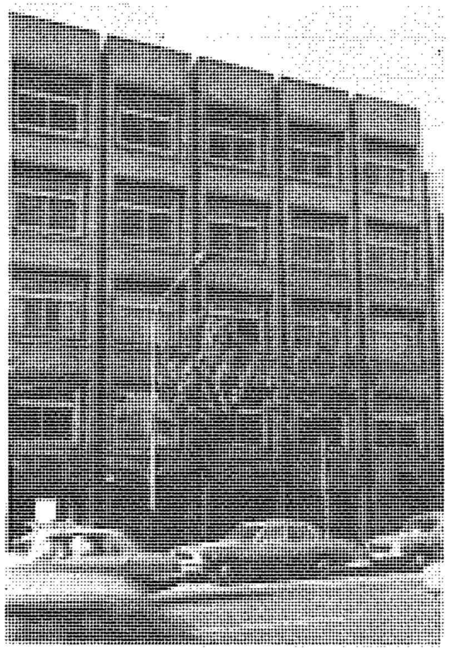
در قسمتی از این کتاب خواندیم که محفل بهائیان ایران :

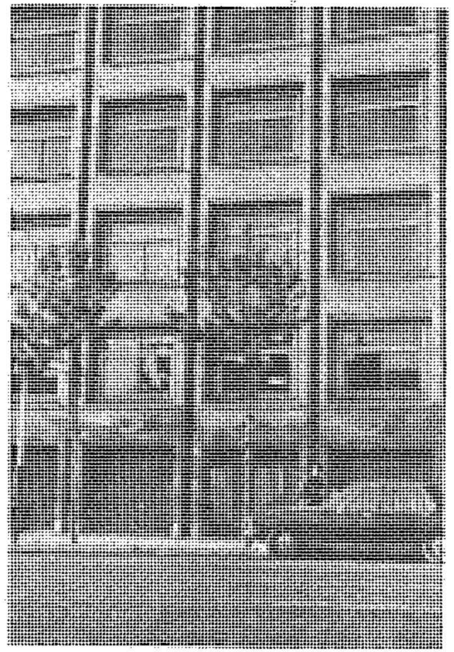
"... از پرداخت مالیات بر ارث و مالیات بر دو صلح انجام یافته و مالیات بر درآمد و حق الثبت که بالغ بر یکصد و هفتاد و پنج میلیون تومان می‌شود ، خودداری می‌نماید و بعد که مقامهای اداری و قضائی مستحضر می‌شوند ، در تاریخ

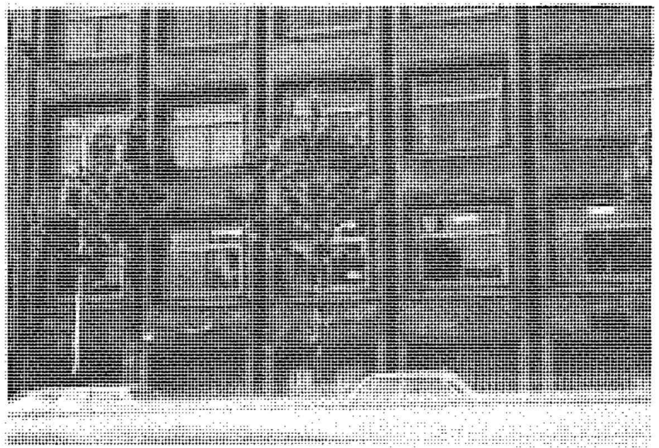
۳۷/۷/۲۶ به وکالت منوچهر قائم مقامی با اخذ ۱۰۵۴ سهم از ۱۵۰۰۰ سهم اقدام به حصر وراثت می‌نمایند . و شرکت سهامی امناء با اغفال کارکنان ثبت و تبانی با ممیزین و کارشناسان اداره دارائی و ثبت با فعل و انفعالها به دستیاری منوچهر قائم مقامی بدون درج معاملات قطعی در اسناد مالکیت قبل و اعلام آن به اداره‌ٔ دارائی و اخذ مالیات بر ارث به موجب صلحنامه‌های تنظیمی اسناد مالکیت جدید به نام شرکت سهامی امناء صادر می‌نماید ، و شرکت سهامی امناء قبل از تعیین مالیات بر ارث و مالیات بر صلح و مالیات بر درآمد دولت ، اراضی و املاک را به قطعات مختلف تقسیم و تفکیک می‌نماید و به اشخاص انتقال می‌دهد . . . " .

اما جالبترین قسمت این کلاهبرداری مطالبی است که پس از طرح تقسیم و تفکیک اراضی و انتقال آن به افراد به میان آمده است ، به شرح زیر :

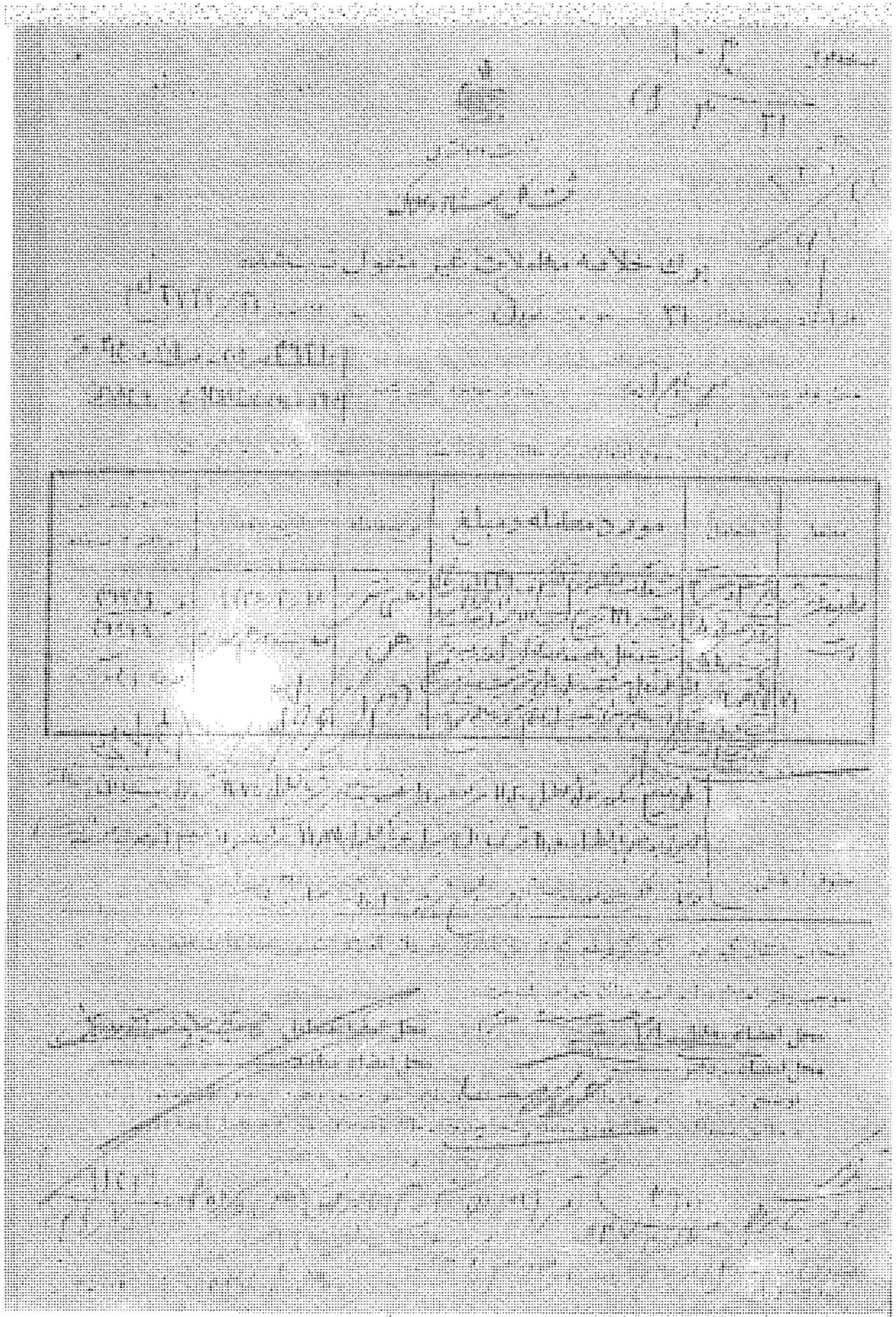
" . . . من جمله یکی از این رقبات پلاک ۳۷۴۲ بخش ۳ تهران ، واقع در امیرآباد ، بالای جلالیه ، قبرستانی به نام گلستان جاوید بوده که طبق نامه‌های شماره $\frac{۴۱۵۵/۲۳/۱۱۷۸}{۴۲/۲/۱۹}$ و $\frac{۲۳/۱۵۶۱}{۴۰/۳/۱۵}$ شهرداری تهران مورد اعتراض شهرداری نیز واقع شده ، معذالک با فعل و انفعالهایی سند مالکیت این رقبه بدون رعایت قوانین و مقررات ثبتی و نظریه‌ٔ شورای عالی ثبت به نام شرکت سهامی امناء تبدیل یافته و شرکت مزبور آنرا به قطعه‌های مختلف تفکیک نموده و به اشخاص انتقال داده است ، و با اینکه اداره‌ٔ ثبت و کارشناسان و مهندسین در موقع تقسیم و تفکیک پلاک ۳۷۴۱ ، بخش سه تهران را با وجود قبرها ، می‌دانستند گورستان عمومی است نه باغ مشجر و می‌دانستند جنبه‌ٔ عمومی دارد نه خصوصی







بانک بهائیت "نونهالان" مأمور پرداخت وام به بهائیان و معامله‌های غیر قانونی



یکی از اسناد خلاصه معامله گورستان جاوید که بنفع بهائیت ضبط شده است .

و می‌دانستند وارث هنوز مالیات بر ارث و مالیات بر صلح انجام شده را پرداخت ننموده‌اند و برابر رأی شورای عالی ثبت که طی شماره $\frac{۵۸۴۲/م}{۴۲/۴/۲۳}$ ابلاغ گردیده توافق بین وارث نسبت به تقسیم ما ترک حاصل نشده و مشخصات مورد صلح هریک از وراث در صلح نامه‌ها قید نشده اقدام به صدور سند به نام افراد می‌نماید . "

بدین ترتیب سندسازان و کسانی که قصد تملک و تصاحب ما ترک شوقی ربانی را داشتند نه فقط همه میراث او و آنچه را که موقوفه و اموال عمومی بهائیان به حساب می‌آمد ، به نفع خود ضبط‌کردند ، بلکه "گورستان عمومی" را نیز که در میان اماکن عمومی ، "عمومی "ترین آنهاست ! به نام "باغ مشجر" تفکیک و تقسیم کرده و در معرض فروش قرار دادند .

و اما چگونگی تصاحب اراضی امیرآباد و اختصاص دادن آن به گورستان بهائیان (گلستان جاوید) داستانی طولانی دارد ، کـه نیازمند رجوع به سالیان گذشته است .

می‌دانید که بهائیت در ایران به رسمیت شناخته نشده است ، از طرفی با اختلافات عقیدتی شدیدی که بین مسلمانان و بهائیان وجود دارد (۱) ، دفن مردگان بهائی (اگر بهائی بودن آنها فاش می‌شد) در گورستان مسلمانان امکان نداشت . همچنین خود بهائیان نیز نمی‌خواستند ، در گورستان مسلمین دفن شوند .

---

۱ ــ در بخشهای پیشین نوشتیم و ثابت کردیم که بهائیان ، مسلمانان را بیشتر از پیروان هرآیینی دشمن می‌دارند ، تا آنجا که جان و مالشان را مباح دانسته‌اند و در حال حاضر نیز در اغلب کشورهای جهان ، علیه اعراب و مسلمانان با جناحهای دیگر بخصوص یهودیان و حتی دولت اسرائیل متحد شده‌اند .

اما چون بهائیت در ایران به‌رسمیت شناخته نشده است، طبعا پیروان این طریقه نمی‌توانستند مانند مسلمانان یا سایر مذاهب رسمی، موقوفاتی به نام بهائیت داشته باشند، تا مثلا بخشی از آن را به گورستان اختصاص دهند، پس، در آغاز کار که هنوز شرکت امناء تشکیل نشده بود، تا موقوفات به صورت سهم و در شرکتی به ظاهر تجارتی گرد آورد، این موقوفات به نام افراد، مخصوصا پیشوایان بهائیت به‌ثبت می‌رسید. مخصوصا در زمان شوقی ربانی، بسیاری از اموال و املاک و موقوفات، توسط بهائیان به این آخرین رهبر بهائیت بخشیده شد و به نام او به ثبت رسید که یک نمونه آن اراضی گلستان جاوید است.

ما ترک امین امین

نخستین سندی که دربارهٔ این اراضی اینک در دست ماست، استشهادی است، به تاریخ ۳۱ فروردین ۱۳۱۲ که طی آن غلامرضا امین امین یکی از بهائیان متمکن و معتقد، از دیگران خواسته است که تملک و تصاحب او را بر اراضی مورد بحث تأیید کنند.

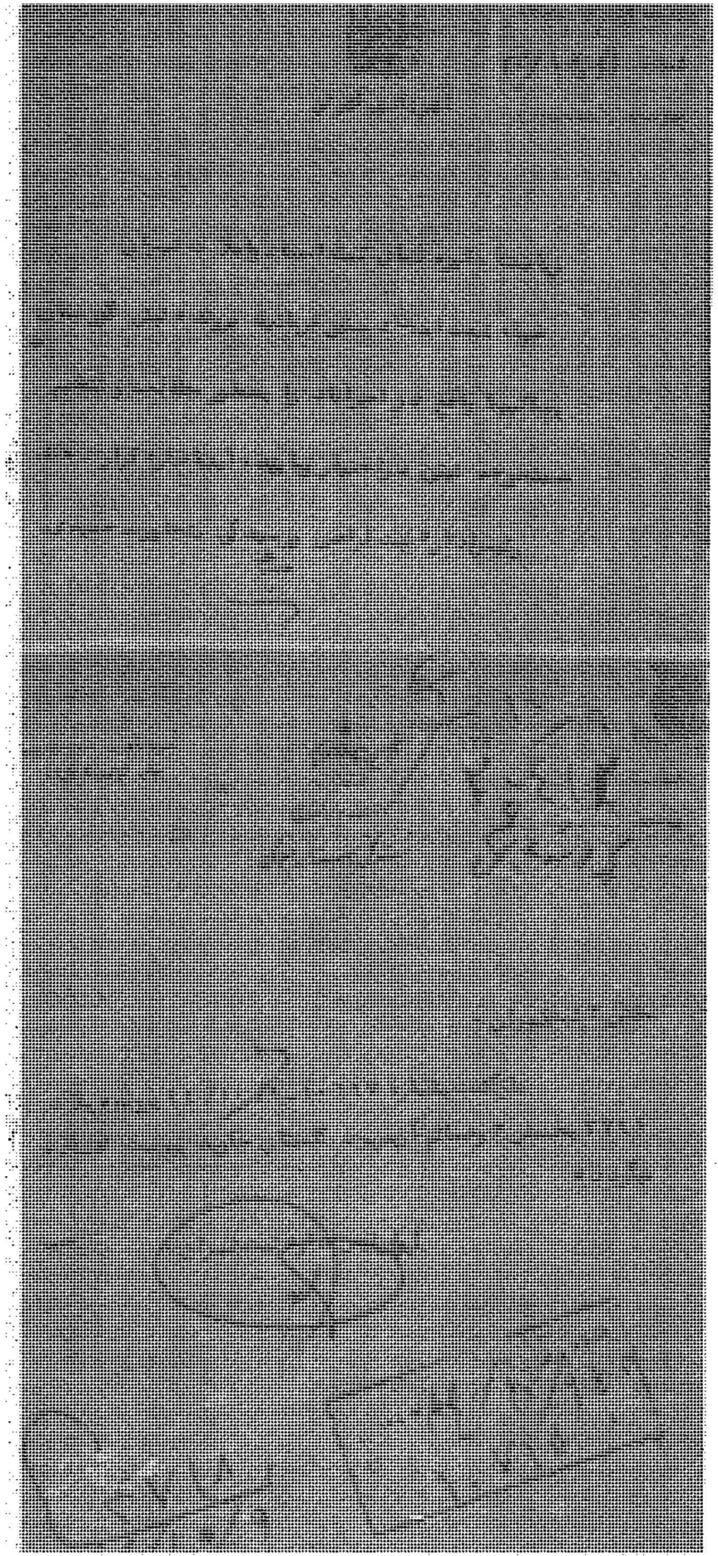
متن استشهادی که رونوشت آن با شماره ۶۸۳۷۶۶ – ۴۷/۱۰/۷ از بایگانی دایره شمال ثبت تهران اخذ شده، به شرح زیر است:

وزارت دادگستری ــ ثبت کل اسناد و املاک ــ ۶۸۳۷۶۶ / ۴۷/۱۰/۷

رونوشت استشهاد

استشهاد و استعلام می‌شود از آقایانی که اطلاع دارند که یک قطعه باغ محصور معروف به باغ میرزا محمدباقر خان واقعه بین جمشیدآباد و امیرآباد و زارعیه، ملک طلق متصرفی اینجانب حاجی غلامرضای امین امین است، شهادت خود را مرقوم فرمایند.

۳۱ فروردین ۱۳۱۲ ــ غلامرضا امین امین
مهر



با اینکه چندین بار "شورای ثبت کل و اداره رسیدگی به تجاوز در ثبت اسناد" پرونده گورستان جاوید را بررسی کردند ولی سرانجام کلاهبرداران بهائی موفق شدند اراضی شهرداری تهران را به نفع خود ضبط کنند.

... و در زیر این برگ استشهـاد و استعـلام ، افرادی به شرح زیر تملکهای غلامرضا امین امین را بر باغ معروف به باغ "میرزا باقر خان" تأیید کرده‌اند :

"این بنده میرزا اسحق خـان حقیقی ، دارای ورقهٔ هویت ۴۰۸ ، صادرهٔ از ناحیهٔ ۳ حسن آباد ، اطلاع کامل دارم که باغ فوق‌الذکر ملک طلق متصرفی جناب حاج غلامرضا امین امین است .

امضاء

اینجانب یوسف وحدت ، دارای ورقهٔ هویت ۱۰۶۶۶ ، صادرهٔ از ناحیه ۳ حسن آباد ، اطلاع کامل دارم باغ فوق ــ الذکر که سابقا ملک مرحوم میرزا باقرخان شیرازی بوده است ، ملک طلق متصرفی جناب حاج غلامرضا امین‌امین است .

۳۱ فروردین ۱۳۱۲ امضاء

اینجانب عبداله خـان متحده ، دارای هویت ۱۵۹ ناحیهٔ ۳ حسن آباد ، شهادت می‌دهم که باغ معروف به باغ میرزا محمد باقر خان ملک متصرفی و مال جناب آقای حاج غلامرضا امین امین است .

امضاء

اینجانب جلال ارجمند اطلاع دارم که باغ میرزا محمد باقر خان شیرازی ملک متصرفی آقای حاج غلامرضا امین امین است .

امضاء

اینجانب اسحق‌خان متحده ، دارای ورقهٔ هویت ۱۵۴ ، از ناحیهٔ ۳ حسن آباد ، اطلاع کامل دارم و شهادت می‌دهم که باغ معروف به باغ میرزا محمد باقر خان ملک طلق جناب

حاجی غلامرضا امین امین است .

امضاء اسحق متحده

هویت حضرات آقایان شهود محرز است .

صاحب دفتر نمره یک

امضاء و مهر

رونوشت برابر با اصل استشهاد است که اصل آن در پروندهٔ ثبتی پلاک ۳۷۴۲ بخش سه بایگانی است که به موجب گواهی فتوکپی شده شماره ۱۵۵۵ ــ ۴۷/۱۰/۱۰ شعبه سه بازپرس دادسرای تهران تهیه شده که پس از الصاق و ابطال تمبرقانونی به‌آقای خلیل‌صبری وکیل آقای سرهنگ یداله ثابت راسخ داده می‌شود و فقط جهت ارائه به شعبه ۳ بازپرسی دارای اعتبار قانونی است .

بایگانی دایرهٔ شمال ثبت تهران

مهر و امضـاء

از این استشهاد ، چند نکته استنباط می‌شود ، نخست اینکه باغ معروف به باغ میرزا محمدباقر خان شیرازی که بدین ترتیب مالکیت حاج غلامرضا امین امین بر آن محرز می‌شود ، همان اراضی "گلستان جاوید" یا گورستان بهائیان است . زیرا چنانکه در متن شکوائیه صفحات قبل ملاحظه شد ، شمارهٔ پلاک اراضی گورستان ۳۷۴۲ ثبت شده بود ، و در این استشهـاد نیز باغ غلامرضا امین امین دارای همین شماره است .

نکته دیگر اینکه ــ چنانکه خواهیم دید ــ منظور از این تأیید مالکیت ، واگذاری و بخشیدن بعدی آن به شوقی ربانی ، پیشوای وقت بهائیان بوده است ، تا پس از واگذاری دیگر مشکلی بر سر مالکیت آن پیش نیاید .

چندی بعد حاجی غلامرضا امین امین طبق وصیتنامهٔ محضری تنظیم شده ، کلیـهٔ دارائی و امـلاک خود را طبق صورت برآورد شده بالـغ بر

۲۸۷۰۰۰۰۰۰۰۰ میلیارد دلار بوده است، به شوقی ربانی می‌بخشد، که یک رقم آن همین اراضی مورد بحث ماست.

جالب اینکه طبق همین وصیتنامه، امین امین هفت فرزند و همسر خود (جمعا هشت نفر کـه میراث قانونا به آنها تعلق می‌گرفته است) را از ارث محروم می‌کند و همهٔ دار و ندار خود را ـ بجز یک خانه ـ به شوقی افندی می‌بخشد. بدین ترتیب نه فقط املاک و دارایی کلانی به صورت موقوفه در اختیار پیشوای بهائیـان قرار می‌گیرد، بلکه دولت نیز از دریافت مالیات بر ارث و مالیات بر صلح که حق قانونی او بوده است محروم می‌ماند.

اصولا باید دانست که بهائیان با اینکه اکنون از همه مواهب و قسمت مهمی از ثروت این مملـکت برخوردارند و حتی در حـال حاضر نیز که ـ بر خلاف اعتقادات اولیه خود، مبنی بر عدم دخالت در سیاست ـ بسیاری از آنها مصادر مقامات مهمی هستند، چون دولت ایران علی‌الرسم یک دولت اسلامی است، به خاطر مخالفت با آنان می‌کوشند که از هرگونه همکاری با دولت خودداری کنند. یک نمونه زندهٔ آن همین مسئله ارث و مالیات بر ارث است که بهائیان در همـه موارد کوشیده‌اند، از طریق تبانی، سندسازی، صلح، واگذاری و مانند اینها از پرداخت حقوق دولت شانه خالی کنند، و عموما در این کار موفق هم شده‌اند.

ما اینک رونوشتی از متن وصیتنامهٔ غلامرضا امین امین را در دست داریم که در دفتر کل دادگاههای بخش تهران به ثبت رسیده است، و اگرچه کلماتی از آن خوانده نمی‌شود، ولی چگونگی بخشیدن اموال و املاک وی را به شوقی افندی مشخص می‌کند.

متن رونوشت وصیتنامه به شرح زیر است: (۱)

۱ ـ جای کلمـاتی که به علت سیاه شدن در متن سند خوانده نشد، نقطه‌گذاری شده است.

" شیر و خورشید وزارت دادگستری ثبت کل اسناد و املاک برگ معاملات مشترک نوع سند . . . دفتر اسناد رسمی شماره ۲۵ درجه اول حوزه طهران این ورقه که در صفحه ۱۷۵ شماره ۲۶۸۲۱ دفتر ۴۵ سر دفتر ثبت . . . دفاتر اینجانب نماینده دفتر یار ثبت اسناد هم در صفحه ۹۱ ـ ۴۸ دفتر اسناد رسمی شماره ۲۵ درجـه اول . . . شماره ۲۶۷۹۷ در تاریخ ۲۴/۵/۹ به ثبت رسید پیرو یک وصیت نـامه مورخ چهارم تیر ماه هزار و سیصد و بیست و چهار به خط و امضاء مرحوم حاج غلامرضا امین امین فرزنـد مرحوم محمدحسن دارای شناسنامه شماره ۱۲۲۴ از بخش طهران که در وصیت نامه مزبور تصریح کرده (آنچه فانی دانی غلامرضای امین امین دارم از طلب و ملک و نقد و . . .(۱) خانه مال متعلق به حضرت شوقی ربانی می‌باشد و جناب آقای میرزا ولی اله ورقا وکیل در حیات و وصی بعد از فوت فانی است که جمع آنرا بفروشد و به حضرت شوقی ربانی منتقل نمـاید و اولادهای فـانی حقی از جمیع آنچـه در دست و تصرف فانی است نیست) و وراث آن مرحوم طبق گواهی نامه حصر وراثت شماره ۵۷۸ ـ ۱۹/۶/۴ صادره از شعبه سوم دادگاه بخش طهران منحصر است به اشخاص نامبرده زیر:

۱ ـ بانو مسعوده امین امین دختر مرحـوم علی به شناسنامه شماره ۱۱۰۲ (زوجهٔ دائمه) ۲ ـ بانو قدسیه امین امین به شناسنامه شماره ۱۲۳۱. ۳ ـ بانو فروغیه امین امین به شناسنامه شمـاره ۱۱۹۵. ۴ ـ آقـای تقی امین امین به

۱ ـ به نظر می‌رسد، بهائیان قبل از سپردن وصیت‌نامه به مقامهای دولتی روی تعداد خانه‌ها را سیاه کرده‌اند.



جمعی از بهائیان قدیمی با حاج امین

شناسنامه شماره ۱۸۳۰۵ از بخش شش تهران . ۵ ـ آقای محسن امین امین به شناسنامه ۱۲۰۱ . ۶ ـ آقای لطف‌اله امین امین به شناسنامه شماره ۱۲۳۰ . ۷ ـ آقای مهدی امین امین به شناسنامه شماره ۱۲۰۰ . ۸ ـ آقای عزت‌اله امین امین به شناسنامه شماره ۴۸۱ که کلا از بخش چهار تهران صادر شده (هفت نفر نامبرده اولاد او می‌باشند) در تاریخ زیر حاضر شد ، آقای ولی‌اله ورقا فرزند مرحوم علی‌محمد به شناسنامه شماره ۱۴۱۴ ، از بخش ۲ تهران ، ساکن بخش سه خیابان فیشر آباد ، خانه شخصی وصی مخصوص مرحوم حاج علی غلامرضا امین امین به موجب وصیتنامهٔ نامبرده بالا و وکیل تام‌الاختیار کلیه وراث نامبرده بالا به موجب وکالتنامه رسمی شمارهٔ ۲۶۴۵۸ ـ ۲۶۴۸۲ ـ ۱۳۲۴/۴/۳۱ این دفترخانه برای اجرای مدلول وصیتنامه نامبرده بالا تمامی و همگی املاک مرحوم حاج غلامرضا امین امین را چه نسبت به آنها تقاضای ثبت شده باشد و چه تقاضای ثبت نشده باشد و در صورت اول هرچه در جریان ثبت باشد و چه سند مالکیت صادر شده باشد باستثناء ششدانگ یکباب خانه پلاک شماره ۱۹۰۷ واقع در بخش ۴ تهران ، خیابان انتظام السلطنه ، به بیع قطع انتقال داد به مبلغ یکصد هزار ریال وجه رایج به آقای شوقی ربانی ، فرزند آقای هادی شیرازی ، دارای شناسنامهٔ شمارهٔ ۵ از فلسطین ساکن حیفا و آقای عنایت‌اله احمدپور میلانی فرزند مرحوم حاج . . . دارای شناسنامهٔ شماره ۱۴۷۴۱ از بخش طهران ساکن بخش نامبرده خیابان تخت جمشید خانه شخصی وکیل مع الواسطه خود آقای شوقی ربانی قبول بیع نمود ، و طرفین کلیه خیارات متصوره و . . . اسقاط نمود و آقای ورقا اقرار به وصول ثمن

به توسط وکیل خریدار و آقای احمدپور وکیل خریدار اقرار . . . و تصرف کلیه مورد معامله که بین طرفین معین و مشخص است نمودند ، به طوری که حقی و نصیبی به هیچ عنوان برای موکلین فروشنده در مورد معامله باقی نماند . به تاریخ نهم مرداد ماه ۱۳۲۴ ـ محل امضاء ولی‌اله و عنایت‌اله احمدپور میلانی بر احراز هویت متعاملین تمام مراتب مسطوره در این ورقه در نزد اینجانب واقع شد . به تاریخ متن امضاء رونوشت برابر اصل است . به تاریخ ۲۷/۱۱/۴

محل مهر و امضاء دفتر کل دادگاههای بخش طهران ـ رونوشت برابر اصل است"

رونوشت سند دیگری نیز در اختیار ماست که طی آن تأکید شده است ، مقصود از املاک و اموال غلامرضا امین امین که به شوقی افندی بخشیده شده ، کلیه دارائی او در سراسر ایران است و به املاک و اموال او در تهران منحصر نمی‌شود :

" شیر و خورشید وزارت دادگستری . ثبت کل اسناد و املاک برگ داد و ستد مشترک نوع سند اقرار نامه دفترخانه رسمی شماره ۲۵ درجه اول حوزه طهران این برگ که در صفحه ۱۸۸ به شماره ۲۶۸۵۹ . . . دفتر ثبت شده است در دفتر اینجانب نماینده ثبت اسناد هم در صفحهٔ ۴۸۸۰۴ دفتر اسناد رسمی شمارهٔ ۲۵ ، در تحت شماره ۲۶۸۳۵ ، در تاریخ ۲۴/۵/۲۳ به ثبت رسید . در پیرو سند رسمی شماره ۲۶۸۲۱ ـ ۲۶۷۹۷ همین دفترخانه حاضر گردیدند . آقایان ولی‌اله ورقا و عنایت‌اله احمدپور میلانی هر کدام دارای . . . دفترخانه (وکلا و متعاملین) در سند نامبرده و بعدالحضور اقرار و اعتراف قانونی نمودند بر اینکه مقصود از ذکر جمله

قطعی و همگی املاک مرحوم نامبرده در کلیه نقاط ایران است.
در تاریخ بیست و سوم مردادماه ۱۳۲۴ ـ محل امضاء ولی اله ورقا ـ عنـایت اله ـ احمد پور میلانی ـ با احراز هویت اقرارکنندگان تمام مراتب مسطوره در . . . در نزد اینجانب واقع شده ـ به تاریخ متن ـ امضاء . رونوشت برابر اصل است .

محل مهر و امضاء مدیر کل دادگاههای بخش طهران
تاریخ . "

سند مالکیت گلستان جاوید

بدین ترتیب کلیه املاک و امـوال حاج غلامرضا امین امین که گفتیم بالغ بر ۲۸۷ میلیارد دلار بوده است ، در اختیار شوقی افندی پیشوای وقت بهائیت قرار می‌گیرد . از جمله باغ مورد بحث ما که بعدا " گلستان جاوید " نامیده شد و به گورستان بهائیان مبدل گردید .

ما رونوشت سند مالکیت این اراضی را که شماره پلاک آن ۳۷۴۲ است ، در اختیار داریم . متن این رونوشت به شرح زیر است :

وزارت دادگستری ثبت کل اسناد و املاک ۶۸۳۷۶۶ / ۴۷/۱۰/۷

رونوشت ماشین‌نویسی سند مالکیت پلاک ۳۷۴۲ بخش سه تهران

شماره پلاک ۳۷۴۲ بخش سه تهران شمـاره صفحات ثبت املاک در دفتر املاک ۹۹ ص ۴۷۱ ذیل شماره ۱۲۳۱۷ شیر و خورشید وزارت دادگستری ـ ثبت اسناد و املاک ـ تاریخ ثبت ملک ۲۹/۲/۵ ـ نـام و نام خانوادگی مالک و محل صدور آن : آقای شوقی ربـانی ، فرزند آقـای هادی شیرازی ، دارای شناسنامه شماره ۵ از قنسولگری ایران در فلسطین تابع ایران . ملک و محل آن ششدانگ یک قطعه باغ

مشجر به شماره سه هزار و هفتصد و چهل و دو ، واقع در بخش سه تهران ، حسن آباد خارج دروازه اسب دوانی زیر اراضی امیرآبـاد که مورد تقاضای ثبت آقای حاج غلامرضا امین امین بوده و به نام او آگهی و به مـالک انتقال یافته حدود و مشخصات شمالا و شرقا دیواری است به اراضی شماره سه هزار و هفتصد و چهل و یک جنوبا دیواری است به خیابان شیراز غربا دیواری است به خیابـان سابق امیرآباد . بها یک میلیون و سیصد و شصت و هشتهزار و شصت ریال . این برگ که مطابق است با ثبت دفتر امـلاک بر حسب دستور (خوانده نشد) و قانونا ثبت اسناد و املاک به آقای شوقی ربانی داده می‌شود و سند رسمی است .

رئیس ثبت شمال تهران ـ امضـاء ۲۹/۲/۱۰

رسیدگی سه قطعه باغ پلاک ۳۷۴۲ بخش سه را آقای غلامرضا امین امین به شرح اظهارنامه مورخ فروردین ۱۳۱۲ تقاضا و ضمن اعلانات ششماهه بـه این عبارت (آقای حاج غلامرضا امین امین ششدانگ یکقطعه باغچه از اراضی امیر ـ آباد) آگهی و طبق صورتمجلس تجدیدی مورخ ۱۲/۹/۱۶ بدون حضور و امضاء (یک کلمه خوانده نشد) تجدید و در آنجا ذکر لزوم مساحی شده ، اخیرا آقای عنایت‌اله احمدپور ضمن درخواست رسیده شماره ۱۰۲۰۶ ـ ۲۸/۸/۹ به اظهار وکالت از طرف آقای شوقی ربانی به نام موکل خود تقاضای صدور سند نموده و مدارک زیر تسلیم داشته .

۱ ـ رونوشت حصر وراثت ۵۷۸ ـ ۱۹/۶/۴ شعبه سه دادگاه بخش مبنی بر مرگ آقای غلامرضا امین امین و انحصار ورثه بانو مسعوده زوجه و بانوان قدسیه و فروغیه و آقایان تقی ـ محسن ـ لطف اله ـ مهـدی ـ عزت اله فرزندان .

۲ ــ رونوشت اقرار نامه‌های ۱۸۳۳۶/۱۸۳۰۵ ــ ۱۹/۹/۱۳ و ۲۲۲۷۳/۲۲۲۴۲ ــ ۲۱/۴/۱۷ ورثه مرحوم غلامرضا امین امین مبنی بر اینکه جز خانه ۱۹۰۷ بخش ۴ کلیه اموال مرحوم غلامرضا امین امین باستثناء خانه پلاک ۱۹۰۷ بخش ۴ از مال آقای شوقی ربانی خریده شده . ۳ ــ رونوشت سند ۲۶۸۲۱/۲۶۷۹۷ ــ ۲۴/۵/۹ و اقرار نامه ۲۶۸۵۹/۲۶۸۳۵ ــ ۲۴/۵/۲۳ مشعر بر اینکه آقای ولی‌اله ورقا وصی مورث و وکیل ورثه پیرو وصیت‌نامه مربوط کلیه املاک مرحوم غلامرضا امین امین را باستثناء خانه پلاک ۱۹۰۷ بخش ۴ انتقال به آقای شوقی ربانی داده . ۴ ــ رونوشت سند عادی انتقال مورخه ۲۰ رجب ۱۳۲۱ آقای ارباب جمشید به آقای محمد باقر که خریدار در ۵ محرم ۲۲ اقرار به خرید از جانب آقای غلامرضا نموده و در ۱۰/۵/۱ و ۱۰/۶/۱ به تصویب هیئت تصفیه رسیده . ۵ ــ رونوشت سند رسمی ۸/۶۱۳/۶۱۱ شیراز ۱۱/۱۲/۱۸ انتقالی آقای عبدالحسین دهقان به وکالت از ورثه مرحوم محمد باقر دهقان به آقای غلامرضا امین امین (رونوشت این دو سند برای تکمیل مدرک تقاضا داده شد) .

چون تجدید بدون حضور و امضاء بوده مراتب ذیل درخواست رسیده به ۱۰۲۰۶ ــ ۲۸/۸/۹ قید و کسب تکلیف گردیده و در ۲۸/۹/۳ حاشیه همان تقاضا چنین دستور داده شده که در صورت امکان عملی طی ماده ۱۵ قانون ثبت یا تأیید متقاضی و امضاء مشارالیه در صورت مجلس تمدیدی اشکالی ندارد که برای انجام این عمل در ۲۸/۹/۷ آقای عنایت‌اله احمدپور ذیل صورت مجلس تجدیدی شرحی نگاشته و امضاء نموده است و از جهت امکان عملی طبق ماده ۱۵ شمال و شرق دیوار این ملک پلاک ۳۷۴۱ است که مجاور هم در تجدید

مورخه ۲۴/۲/۱۵ این دو قسمت را به دیوار این ملک محدود نمود . جنوب و غرب هم شارع یعنی خیابانهای شیراز و امیرآباد است و ملک هم محصور می‌باشد . در ذیل صورت ــ مجلس تجدیدی تذکر داده شده که چون در مدرک تقاضا قید مساحت شده مساحی شود . در ۲۸/۱/۶ طبق گزارش و نقشه پیوست پرونده به وسیلهٔ آقای (یک کلمه خوانده نشد) مساحی به عمل آمده و به میزان ۱۷۴۸۵/۷۵ متر در آمده . ولی چون اولا مدرک تقاضا دو سند است یکی با قید مساحت و دیگری بدون ذکر مساحت . بعلاوه مورد تقاضا به طور مطلق یک قطعه باغ بدون قید مساحت بوده و در آگهی هم همینطور ذکر مساحت نشده و از جهت اربعه محصور است . لذا مستخرجه هم یک قطعه باغ بدون ذکر طول و ابعاد و مساحت تهیه شد . پرونده حاکی از (یک کلمه خوانده نشد) نیست ، ولی در زیر صورت مجلس تجدیدی عبارت (اراضی امیرآباد هیئت تصفیه ارباب جمشید توقیفی دولت است که ذکر شده و این قسمت به طور کلی بروایت اوراق پرونده ۳۹۱۴ ــ ۳ک از وزارت دادگستری نسبت به اراضی ارباب جمشید (یک کلمه در اصل سند پاره شده) که اگر اشخاص رأساً تقاضای ثبت کرده‌اند هرگاه در مدت قانونی اعتراض رسیده جریان دعوای دنبال و تعیین تکلیف و نتیجه نشود . . . (یک کلمه پاره شده) همین سند صادر می‌گردد و در صورت نداشتن پیشینه بازداشت و اقدام به هیئت تعییت تعیین بهاء و . . . حساب شده ، پس از (پاره شده است) تذکرات به شرح مندرجات فوق است و مانع دیگری به نظر نمی‌رسد . رونوشت برابر ماشین نویسی است که به موجب فتوکپی گواهی شماره ۱۵۵۵ ــ ۴۷/۱۰/۱ بازپرس شعبه سه تهیه شده .

بایگان دایرهٔ شمال ثبت تهران ــ مهر و امضاء

امین امین کیست ؟

اکنون که به اختصار از دارائی امین امین آگاه شدیم ، لازم می‌دانیم سخنانی کوتـاه درباره کسانی که در بهـائیت بدین نام مشهور شده‌اند ، بازگوئیم . ما دانستنی‌های خود را دربارهٔ "امین" از نوشته صبحی مهتدی "کاتب وحی عبدالبهاء" ، "مبلغ بهائی‌گری" و کسی که از نزدیک با سران بهائیت همراه بودهٔو "بهائی‌زاده" نیز بوده گواه می‌آوریم . او در این‌باره چنین می‌نویسد :

" حاجی شاه‌محمد نام داشت و چون قطع کرد که بها موعود بیان است تمام ثروت و دارائی خود را تسلیم بهاء کرد و در ازای این عمل به دو پاداش نائل گردید : یکی لقب امین‌البیان و دیگری مأموریت جمع حقوق ، و حقوقی که باید اهل بها رئیس مذهب را دهند صد نوزده از عـایداتست ، حاجی شاه محمد امین مأمور جمع‌آوری این وجوه و ارسال آن به عکا بود ، و همچنان بر سر این کار ماند تا وقتی که در فتنهٔ شیخ عبدالله کرد در میاندوآب آذربایجان کشته شد و بعد از او بهـاء اخذ حقوق را به حـاجی ابوالحسن اردکانی که مدتی در صحبـت و خدمت حاجی شاه محمد مذکور روزگار به سر می‌برد واگذاشت . و این‌حاجی ابوالحسن که بعدها به حاجی امین معروف شد و مقام مهمی در بهائیت احراز کرد ، به طوری که خودش برای من و بسیاری از احباب حدیث می‌کرد ، اصلا از بابیان ازلی بوده و موقعی هم ادعای من یظهری کرده و شرح ادعای وی به قراری که مکرر بیان آنرا از او شنیده‌ام چنین است : "زمانی که سید ببر به یزد آمد ، شبی در مجمعی بودیم ، ناگهان سید ببر اظهار داشت که دیشب ۲ ساعت و ۵ دقیقه از شب رفته به الهام غیبی ملهم

شدم ! و همانا من یظهر موعود منم ، حاضرین بی‌هیچ اندیشه و تأملی گفتند : آری دوره دورهٔ فوآد است ، نباید دلیل و برهان طلبید ، پای استدلالیان چوبین بود ، و همه سر به سجده نهاده خاضع شدند . من نیز به تبعیت دیگران ساجد گشتم ولی با خود گفتم ، اکنون که حال بر این منوالست و نفس ادعا برای قبول عوام کافیست ، من چرا اظهار نکنم ؟ دفعهٔ دیگر که دور هم مجتمع شدیم ، من پیش از همه آغاز سخن کرده گفتم که در شب گذشته نور الـهی بر قلب من پرتو افکند و ذات من جلوه‌گاه محبوب حقیقی شد . مجلسیان و حتی شخص سید ببر بی‌هیچ چون و چرائی به سجود آمده گفتند حق لا ریب فیه ، دوره دورهٔ فوآد است و خلاصه از برکت دورهٔ فوآد آن ایام در هرگوشه صدائی بلند شد و از هر سری سودائی آشکار گشت . "

اما سید ببر یکی از ابطال بابیه بود ، و همان کس است که در عتبات عرش درجات بدن فاضل دربندی را به ضرب کارد مجروح ساخت . ولکن حاجی امین با همهٔ این تفاصیل قدرت اینکه طوق عبودیت ازل را از گردن بنهد ، نداشت و از طرفی حاجی شاه محمد او را به حال خود نمی‌گذاشت و به تبرای از ازل و تولای به بهاء دعوت و دلالتش می‌کرد ، بالاخره به سعی حاجی شاه محمد روی به سوی بهاء کرد و قرار بر تشرف به حضور او مقرر شد ، قضا را آن ایام بهاء به عکا سرنگون شده بود و به موجب التزاماتی که به اداره حکومت سپرده از ملاقات و پذیرفتن اشخاص خارجی ممنوع بود و مأمورین دولت بسیار مواظب بودند که کسی از خارج به قشله (سربازخانه) که بهاء درآنجا محبوس بود نرود ، و لذا راه آمد و شد زائرین بسته بود ، فقط نفوس مهمه از

زوار را به حیل و تدابیر مخصوص کارگذاران بهاء به شرف حضور نائل می‌ساختند. و چون حاجی ابوالحسن به عکا وارد شد باب لقا را مسدود یافت پس به توسط وسائط عرض حاجات خود را نموده به الحاح خواهش زیارت کرد و چون از باب حل و عقد هر رأیی زدند موافق نبود و هر تدبیری اندیشیدند صواب نمی‌نمود، قرار بر این شد که در روزی که نوبت استحمام بهاء در حمام عمومی است او نیز چون ناشناسی به‌حمام رود و قامت مبارک را خوابیده زیارت کند! به شرط آنکه هیچگونه سخنی نگوید و حرکتی که مخالف حکمت باشد نکند. چون روز موعود فرا رسید و حاجی ابوالحسن به گرمابه اندر شد، بهاء نیز با یکی دو از اصحاب خود به حمام در آمد و بر گوشهٔ قرار گرفت و دلاک را به تلطیف بدن و خضاب گیسو و محاسن و سر انگشتان خود امر کرده! سپس در جای خود دراز کشید حاجی امین با کمال احتیاط از زیر چشم نگران "جمال مبارک" بود، ولی از ترس جرئت تقرب نداشت "دل و جانم به تو مشغول و نظر بر چپ و راست
ـ تا نفهمند حریفان که تو منظور منی!" قضا را حمام خلوت بود و جز دلاک شخص خارجی در بین نه، و حاجی منتهز فرصت که به هر وسیله باشد اظهار حب و عشقی به مولای خود بنماید! از حسن اتفاق سعادش مساعدت کرده دلاک برای شغلی بیرون رفت، حاجی به عجلهٔ تمام خود را به بهاء رسانده پایش‌را بوسه‌زد، بهاء گفت قرار ما این نبود، حاجی را این سخن و هم ترس اینکه مبادا دلاک برگردد و از این رابطه اطلاعی یافته مأمورین دولت را خبر دهد سراسیمه کرد، و چون خواست به جای خود بازگردد دست از پا نشناخته بر روی سنگهای مرمر بر زمین خورد و سر

تراشیده‌اش بشکست!

بالجمله حاجی امین به فراست دریافت که باید دست از هرچه هست بکشد و یکباره به بهاء پیوندد. این بود که خدمت امین البیان را از دل و جان اختیار کرد، تا پس از قتل او شغل امانت به وی تعلق گرفت، و چندی نگذشت که در عالم بهائیت معروف و به جمعیتشان مأنوس و محرم گردید، به طوری که هر وقت به هر خانه و به هر جا که وارد می‌شد، کسی را از زن و مرد از او پروا نبود و چون به شئون زندگی قیدی نداشت به هر جا که وارد می‌شد تکلفی ایجاب نمی‌کرد و از این جهت خانهٔ شخصی نداشت هر روز در جایی بود و هر شب در محلی می‌غنود و پیوسته در گردش از کویی به کویی و از خانه‌ای به خانه‌ای و این همه راه سواره نمی‌رفت، حتی در اوائل کار خود مسافت شهری به شهری را پیاده طی می‌کرد، چنانکه یک سفر بدین نحو از تبریز به تفلیس رفت. وقتی برای من حدیث کرد که: " چون از طرف بهاء مأمور به اخذ حقوق شدم و هنوز بسیاری از احبا با آنکه اسم مرا شنیده و لیکن خود مرا ندیده و نمی‌شناختند از قزوین پیاده به رشت وارد شدم، و لدی الورود به سراغ دکان آقا علی در سرای طاقی رفتم، قضا را یکی دو نفر از احباب نیز در دکان نشسته بودند که دیدند مردی قوی جثه با لباس مندرس و گردآلود در مقابل دکان می‌پرسد، حجرهٔ آقا علی قزوینی اینجاست؟ گفتند بلی شما کیستید و چه‌کار دارید؟ گفتم: من ابوالحسن ارکانیم، آقا علی فی‌الحال مرا بشناخت و به درون دکانم خواند، بعد از تحقیق معلوم شد که آقایان حاضر از مبلغینند و خیال سفر قزوین را دارند و از آقا علی مصارف راه می‌خواهند، چون دریافتند که من

از قزوین پیاده آمده‌ام ، دلتنگ شدند که مبادا پیاده روی مبلغین بعدها به‌واسطهٔ این عمل سنت سیئهٔ شود . از این جهت نهانی از من به دست آویز حفظ عز و آبروی "امرالله" در ضمن عریضه شکایت به بهاء کردند ، ولی او در جواب گفته بود شهادت می‌دهیم که امین بر بهترین کالسکه‌های عالم سوار بوده" !

از خصائص ذاتی حاجی امین این بود که به هیچ وجه حالت رقت قلب و رأفت نداشت ، هرکس از فقر و تنگدستی شکایتی بر او می‌برد و کمکی می‌خواست اگر مرد بود می‌گفت برو حمالی کن ، و اگر زن بود به اختیار شوهر دلالتش می‌کرد ! و در صورتی که آن عذر ناتوانی می‌آورد و این زبان جمال را بهانه می‌کرد ! می‌گفت غم مخور که راحتی ، گوشه‌ای بگیر و به خواب بعد از سه شبانه روز خواهی مرد و از ننگ سؤال رهایی خواهی یافت ! با هر کسی که از او چیزی می‌خواست یا حوالهٔ وجهی از مرکز امر به او می‌نمود ، صفایی نداشت . خواهش‌را مطلقا رد می‌کرد و حواله را گاهی نکول می‌نمود ، از اینجهت رابطهٔ خوشی با مبلغین نداشت ! بهترین کسان در نزد او اشخاصی بودند که به او تقدیم نقدینه می‌کردند ، در نزد او پارسا و ناپرهیزکار ، زانی و عفیف علی السویه بود ! و در نفس الامر عملی را قبیح نمی‌شمرد ! و با این گونه اقوال سر و کاری نداشت . او سیم و زر می‌خواست از هر دستی که عطا شود ، و حقوق الله می‌گرفت از هر وجهی که عاید گردد . بسیار متأثر می‌شد اگر می‌دید یکی از دوستان خوان کرم گشاده و جمعی را به ضیافت خوانده ، بهتر می‌دانست که وجه این سور و مهمانی را تسلیم او کنند ، بسیار اتفاق می‌افتاد که در ولائم و غرائم در حضور

مهمانان محترم میزبان را به واسطه این عمل توبیخ کرده به حماقت منسوب می‌داشت ، در مدت عمرش کسی را میهمان نکرده ولو عمری مهمان دوستان شده بود .

اعیاد اگر احباب به عنوان تبرک از او دست لافی می‌خواستند می‌گفت این خواهش را از من نکنید ، زیرا شما (مثلا) بیست نفرید ، اگر من به هر یک قرانی بدهم بیست قران خسارت برده‌ام ، و شما را یک قران عاید شده است ، پس عمل را معکوس‌کنید ، تا هر یک از شما قرانی زیان کرده و من دفعةً صاحب دو تومان شده باشم ! .

همیشه در جیب و بغل مقداری چاقو و شانه و بند زیر جامه و امثالها داشت و هرجا وارد می‌شد بساط‌خود را گسترده به داد و ستد مشغول می‌گشت ، و از این راه مبلغی نیز فایده می‌برد . و چند دفعه ، احباب عبدالبهاء را ازین کار اخبار کردند و عبدالبهاء هم او را منع فرمود ولی تأثیری در او نکرد .

خود را از جمیع خلق پست تر می‌شمرد ، در هر جا می‌نشست با هرکس مأنوس می‌شد ، بسیار جسور و قوی القلب بود و در راه بهائیت بسیار آزار دید ، حبسها رفت و تحمل سختیها کرد .

قوای بدنیه‌اش کامل بود و شهواتش غالب ، چندانکه اکثر با زنان بیوه و شوی مرده اظهار رغبت می‌فرمود و آنانرا به مضاجعت میخواند ، ولی به‌هیچ وجه گرد تصابی نمی‌گردید ، و هم به قول خود مشتری مال بی‌صاحب بود . همیشه در ضمن کلام می‌گفت : "خداوند من احمق پست فطرت را امین خود کرد تا به وعدهٔ خود وفا کرده باشد که " و نرید ان نمن علی الذین استضعفو فی الارض و نجعلهم ائمه و نجعلهم

الوارثین "! (۱)

.صبحی مهتدی در کتاب دیگری در وصف "حاجی امین" اضافه کرده ، می‌نویسد :

"... در کتاب صبحی گزارش کار و زندگی حاجی امین را نوشته‌ام ، بد نیست بخوانید و این مرد را بشناسید و بدانید که براستی به اندازهٔ یک سر سوزن دلسوزی برای کسی نداشت . کارش این بود که تا می‌تواند مردم را لخت کند و پولشان را بگیرد و به بالا بفرستد ، مرد پرهیزکار و پاکدامن نیز نبود . سرا پا هوس بود ، هر زنی که شوهرش می‌مرد بیدرنگ خود را به‌او می‌رسانید و از او کام می‌خواست و پایان بدی در زندگی داشت . ماهها گرفتار بستر بود و بدنش زخمی و ریشمند شد تا درگذشت و جای خود را به حاجی غلامرضا داد که او را امین امین می‌گفتند ، او نیز چند سال از این و آن گدایی کرد و برای شوقی فرستاد ، ولی مانند حاجی امین در این کار توانا نبود . او فرزند یکی از بازرگانان بنام اصفهان بود و در جوانی خوشگذران بود . جز زن نخست خود که خویشاوندش بود و از او پسری به نام محسن داشت "صیغهٔ" یکی از سران را هم پس از خودش گرفت و از او هم چند پسر و دختر به هم زد ، و آن زن در آن خانه با ناز و کرشمه چنان خود را جا کرد که زن نخست را بیرون کرد و محسن زیر دست زن پدر افتاد و سختیها کشید ، و پس از مرگ حاجی غلامرضا برادر دامادش که

۱ ــ خاطرات صبحی مهتدی ، درباره بهائیگری ــ کتابفروشی سروش ، چاپ سوم ، (۱۳۴۴) ، ص ۷۶

سرلشکر بود با یکی دو تن سپاهی به خانهٔ آن درگذشته رفت و زر و خواستهٔ او را در چنگ گرفت . بعد از حاجی غلامرضا ، ولی‌الله ورقاء جانشین او شد و پولهائی از بهائیان می‌گرفت و برای شوقی می‌فرستاد و زمین و خانهٔ بسیاری را به چنگ آورد و از سوی شوقی به نام خود کرد . " (۱)

انتقال اموال و املاک به شرکت امناء

تا زمانی که شوقی افندی زنده بود ، طبعا کلیه املاک و اموال موقوفه بهائیان به نام او و در اختیار او بود . اما پس از مرگ شوقی ، به دنبال اختلافاتی که در میان جانشینان او پیدا شد ، و محفل بهائیان ایران برای تملک و تصاحب ما ترک او دست به کار شد ، چنانکه در جای دیگر به تفصیل گفته‌ایم ، پس از اقدام به تشکیل شرکت امناء ، کوشیدند تا کلیه ما ترک شوقی را که قبلا به دکتر علی محمد ورقا صلح شده و او نیز به شرکت امناء واگذار کرده بود ، در این مرکز گرد آورند .

چون قبلا به حیف و میل حقوق دولت و خودداری از پرداخت مالیات بر صلح و مالیات بر ارث در این نقل و انتقالات اشاره کرده‌ایم ، در اینجا دیگر از آن سخن نمی‌گوئیم . فقط با ارائه چهارده سند ، از صدها سند و مدارکی که در این زمینه وجود دارد ، نشان می‌دهیم که چگونه کلیه اسناد املاک را به شرکت امناء انتقال داده‌اند و اسنادی را نیز که قبلا به شرکت منتقل نشده بود ، پس گرفته‌اند ، تا بعدا به شرکت امناء انتقال دهند .

فتوکپی این اسناد با شماره‌های ۲۳۵۲ — ۳۹/۹/۲۷ و ۷۷۱ — ۳۸/۱۱/۴ و ۷۶۴ — ۳۸/۱۱/۳ و ۲۳۵۶ — ۳۹/۹/۲۷ و ۲۲۵۷ — ۳۹/۹/۲۷ و ۷۶۵ — ۳۸/۱۱/۳ و ۳۳۵۹ — ۳۹/۹/۲۷ و ۷۶۸ — ۳۸/۱۱/۱۳ و ۲۲۵۷ —

۱ ــ پیام پدر ، فضل الله صبحی مهتدی ، انتشارات امیر کبیر ، (۱۳۴۷) ، ص ۲۵۰

۳۹/۹/۲۷و ۷۹۵ – ۳۸/۱۱/۳و ۲۳۵۶ – ۳۹/۹/۲۷و ۷۶۴ – ۳۸/۱۱/۳ و ۲۳۵۹ – ۳۹/۹/۲۷و ۷۶۸ – ۳۸/۱۱/۱۳، در اینجا از نظر خوانندگان می‌گذرد:

شرکت سهامی امناء ـ شماره ۲۳۵۹ ـ تاریخ ۳۹/۹/۲۷

ریاست محترم بخش ۹ ثبت املاک تهران

پیرو نامه ۷۶۸ – ۳۸/۱۱/۳ این شرکت موضوع تبدیل سند مالکیت ششدانگ اعیانی یکقطعه باغچه پلاک ۴۴۳۱/۱ واقع در بخش ۹ طهران چون بواسطه موانعی تا حال سند فوق تبدیل و تعویض نگردیده و از طرفی مورد لزوم این شرکت می‌باشد لذا متمنی است مقرر فرمائید سند فوق را به انضمام شش برگ ضمائم آن به آقای حسین مطلق نماینده این شرکت تسلیم فرمایند.

با تقدیم احترامات فائقه ـ مدیر عامل شرکت امناء

علائی

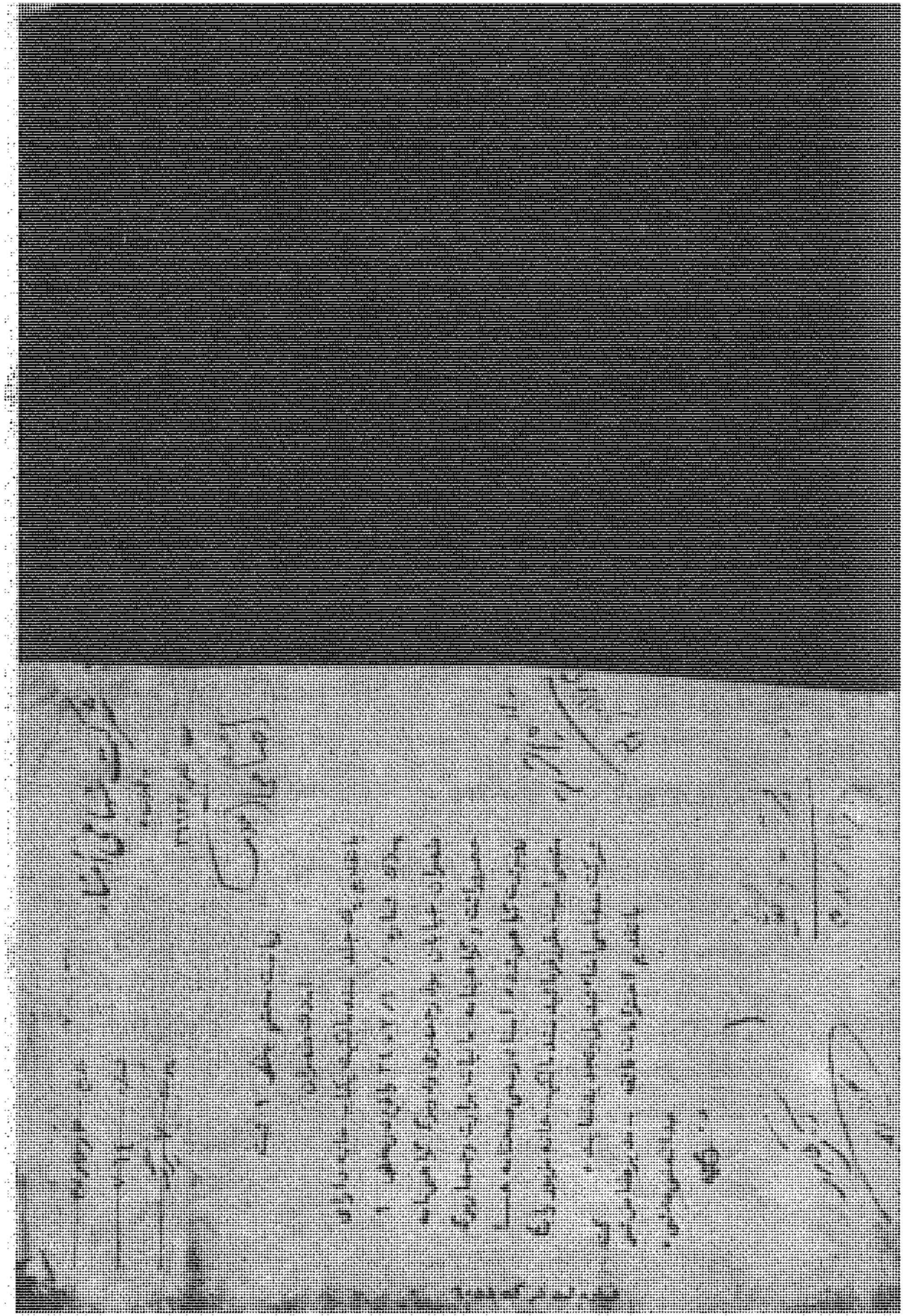
شرکت سهامی امناء ـ ۲۶۸ ـ تاریخ ۳۸/۱۱/۱۳

ریاست محترم بخش ۹ ثبت املاک طهران

با تقدیم یک جلد سند مالکیت ششدانگ اعیانی یک قطعه باغچه دارای پلاک ۴۴۳۱/۱ واقع در بخش ۹ طهران کوچه تلفنخانه متمنی است مقرر فرمائید سند مالکیت آنرا بنام شرکت سهامی امناء تبدیل و تجدید نمایند و شش برگ رو نوشت گواهی شده دادنامه حصر وراثت و گواهی نامه مالیات بر ارث و اسناد رسمی صلحنامه‌ها مدارک مالکیت این شرکت در پرونده ملک پلاک ۴۴۳۱ اصلی بایگانی است.

با تقدیم احترامات فائقه ـ مدیر عامل شرکت

عبدالعلی علائی.



شرکت سهامی امناء — ۲۳۵۶ — تاریخ ۳۹/۹/۲۷

ریاست محترم بخش ۹ ثبت املاک طهران

پیرو نامه ۷۶۴ — ۳۸/۱۱/۳ این شرکت در موضوع تبدیل سند مالکیت یکباب خانه پلاک ۳۴۰۷/۶ واقع در بخش ۹ طهران چون بواسطه موانعی تا حال سند مزبور تعویض و تبدیل نگردیده و از طرفی مورد لزوم می‌باشد لذا متمنی است مقرر فرمائید سند فوق را با شش برگ ضمائم آن به آقای حسین مطلق نماینده این شرکت تسلیم فرمایند.

با تقدیم احترامات فائقه — مدیر عامل شرکت امناء

علائی

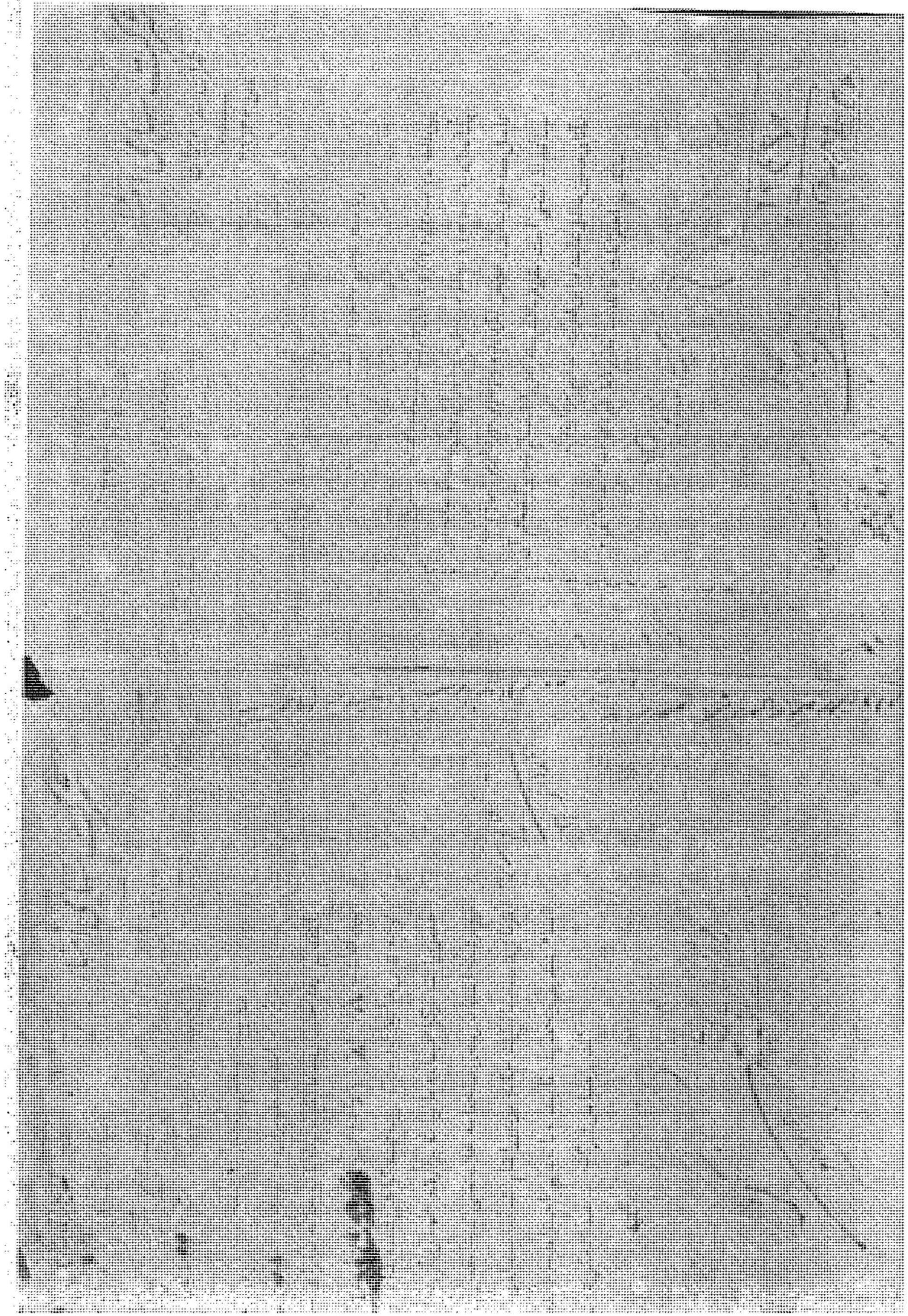
شرکت سهامی امناء — ۷۶۴ — تاریخ ۳۸/۱۱/۳

ریاست محترم بخش ۹ ثبت املاک طهران

با تقدیم یک جلد سند مالکیت یکباب خانه دارای پلاک شماره ۳۴۰۷/۶ واقع در بخش ۹ طهران خیابان بوذرجمهری و دو برگ گواهی‌نامه حصر وراثت و گواهینامه مالیات برارث و چهار برگ رونوشت گواهی‌شده اسناد رسمی صلحنامه‌ها متمنی است مقرر فرمائید سند مالکیت خانه مزبور را به نام شرکت سهامی امناء تبدیل و تجدید نمایند.

با تقدیم احترامات فائقه — مدیر عامل شرکت —

عبدالعلی علائی



شرکت سهامی امناء — ۲۳۵۷ — تاریخ ۳۹/۹/۲۷

ریاست محترم بخش ۹ ثبت املاک طهران

پیرو نامه ۷۶۵ — ۳۸/۱۱/۳ این شرکت در موضوع تبدیل سند مالکیت یکباب خانه پلاک ۴۴۳۱ واقع در بخش ۹ طهران چون بواسطه موانعی تا حال سند فوق تبدیل و تعویض نگردیده و از طرفی مورد لزوم این شرکت می‌باشد لذا متمنی است مقرر فرمائید سند فوق را بانضمام شش برگ ضمائم آن به آقای حسین مطلق نماینده این شرکت تسلیم فرمایند.

با تقدیم احترامات فائقه ـ مدیر عامل شرکت امناء

علائی

شرکت سهامی امناء — ۷۶۵ — تاریخ ۳۸/۱۱/۳

ریاست محترم بخش ۹ ثبت املاک طهران

با تقدیم یک جلد سند مالکیت یکباب خانه دارای پلاک شماره ۴۴۳۱ واقع در بخش ۹ طهران کوچه تلفنخانه و دو برگ رونوشت گواهی شده دادنامه حصر وراثت و گواهینامه مالیات برارث و چهار برگ رونوشت اسناد رسمی صلحنامه‌ها متمنی است مقرر فرمائید سند مالکیت خانه مزبور را به نام شرکت سهامی امناء تبدیل و تجدید نمایند.

با تقدیم احترامات فائقه ـ مدیر عامل شرکت

عبدالعلی علائی

شرکت سهامی امناء — ۷۷۱ — تاریخ ۳۸/۱۱/۴

ریاست محترم دایره شمال ثبت املاک طهران

با تقدیم یک ورقه سند مالکیت یک قطعه زمین به مساحت ۲۵۶۲/۵۶ متر مربع پلاک شماره ۲۹۷/۴ واقع در بخش ۱ طهران و رونوشت گواهی شده دادنامه حصر وراثت و گواهینامه مالیات بر ارث و رونوشت گواهی شده چهار فقره صلحنامه‌های رسمی متمنی است مقرر فرمائید سند مالکیت ملک مزبور را بنام شرکت سهامی امناء تبدیل و تجدید نمایند و آقای مهندس یعقوب انصاری در اخذ سند مالکیت و انجام تشریفات قانونی آن سمت نمایندگی این شرکت را دارند.

با تقدیم احترامات فائقه ــ مدیر عامل شرکت

علائی

شرکت سهامی امناء — ۲۳۵۲ — تاریخ ۳۹/۹/۲۷

ریاست محترم دایره شمال ثبت املاک طهران

پیرو نامه ۷۷۱ ــ ۳۸/۱۱/۴ این شرکت موضوع تبدیل سند مالکیت یکقطعه زمین پلاک شماره ۲۹۷/۴ واقع در بخش یک طهران چون بواسطه موانعی تا حال سند مزبور تعویض و تبدیل نگردیده و از طرف دیگر مورد لزوم می‌باشد علیهذا متمنی است مقرر فرمائید سند فوق را با شش برگ ضمائم آن به آقای مهندس یعقوب انصاری نماینده این شرکت تسلیم فرمایند.

با تقدیم احترامات فائقه ــ مدیر عامل شرکت امناء

علائی

فروش اراضی گورستان...

پلاک شماره ۳۷۴۲ یا بهتر بگوئیم باغ معروف به باغ میرزا محمدعلی خان شیرازی و یا "گلستان جاوید" نیز یکی از این اراضی و املاک بوده که همراه با سایر املاک و اسناد، در اختیار شرکت سهامی امناء قرار گرفته و بعداً تفکیک شده به افراد مختلف فروخته شد.

به عنوان نمونه، رونوشت چند برگ از اسناد معاملاتی را که روی قطعاتی از پلاک اصلی شماره ۳۷۴۲ یعنی اراضی مورد بحث، که بنام "باغ مشجر" تفکیک شده و توسط شرکت امناء به افرادی خاص و یا توسط این افراد به کسان دیگر فروخته شده است ارائه می‌دهیم:

وزارت دادگستری ــ ثبت کل اسناد و املاک

برگ خلاصه معاملات غیر منقول ثبت شده

دفتر اسناد رسمی شماره ۱۰۴ حوزه ثبت تهران ــ شماره پلاک ملک ۳۷۴۴ اصلی و ۳۷۴۱/۱۲۳۰ ــ محل وقوع ملک بخش سه تهران ــ شماره صفحه ثبت شده ــ شماره صفحه ثبت شده ۱۲۳۱۷ ص ۴۷۳ دفتر ۹۹ و چاپی ۴۷۸۹۴ شماره ۳۴۸۰۳ ص ۳ دفتر ۲۵۱ و چاپی ۲۰۵۰۹۴ م

معامل: جناب آقای مهدی مشایخی فرزند مرحوم علی‌اکبر به شناسنامه شماره ۷۳۷۵ صادره بخش هفت تهران.

متعامل: به شرح ظهر خلاصه.

مورد معامله و مبلغ: ششدانگ هریک از دو قطعه زمین قطعات سوم و چهارم تفکیکی شماره ۵۹۲۶۵ ــ ۴۵/۱۱/۱۹ دایره شمال ــ هریک به مساحت دویست و شصت و یک متر مربع

مفرور و مجزا شده از پلاک‌های فوق در قبال مبلغ دویست و هفتاد هزار ریال که تماما در مقابل مبلغ دویست و شصت هزار ریال در رهن و وثیقه فروشنده قرار گرفت.

حدود مورد معامله: بموجب برگ تفکیکی شماره ۵۹۲۶۵ دایره شمال قطعه سوم شمالا بطول نه متر بقطعه ۳ و ۴ تفکیکی سابق شرقا بطول ۲۹ متر بقطعه دوم مورد تفکیک جنوبا بطول ۹ متر بکوچه هشت متری غربا بطول ۲۹ متر بقطعه چهارم مورد تفکیک ـ حدود قطعه چهارم شمالا بطول ۹ متر بقطعات ۲ و ۳ تفکیکی قبلی شرقا بطول ۲۹ متر بقطعه سوم مورد تفکیک جنوبا بطول ۹ متر بکوچه هشت متری غربا بطول ۲۹ متر بقطعه نه تفکیکی پلاک ۳۷۴۲/۲۷ که اسناد مالکیت مرقوم بنام شرکت سهامی امناء صادر و سپس بموجب سند شماره ۲۱۲۰۷ این دفتر بفروشنده منتقل شده است.

محل امضاء معامل ـ متعامل ـ سر دفتر ـ نماینده

وزارت دادگستری ـ ثبت کل اسناد و املاک

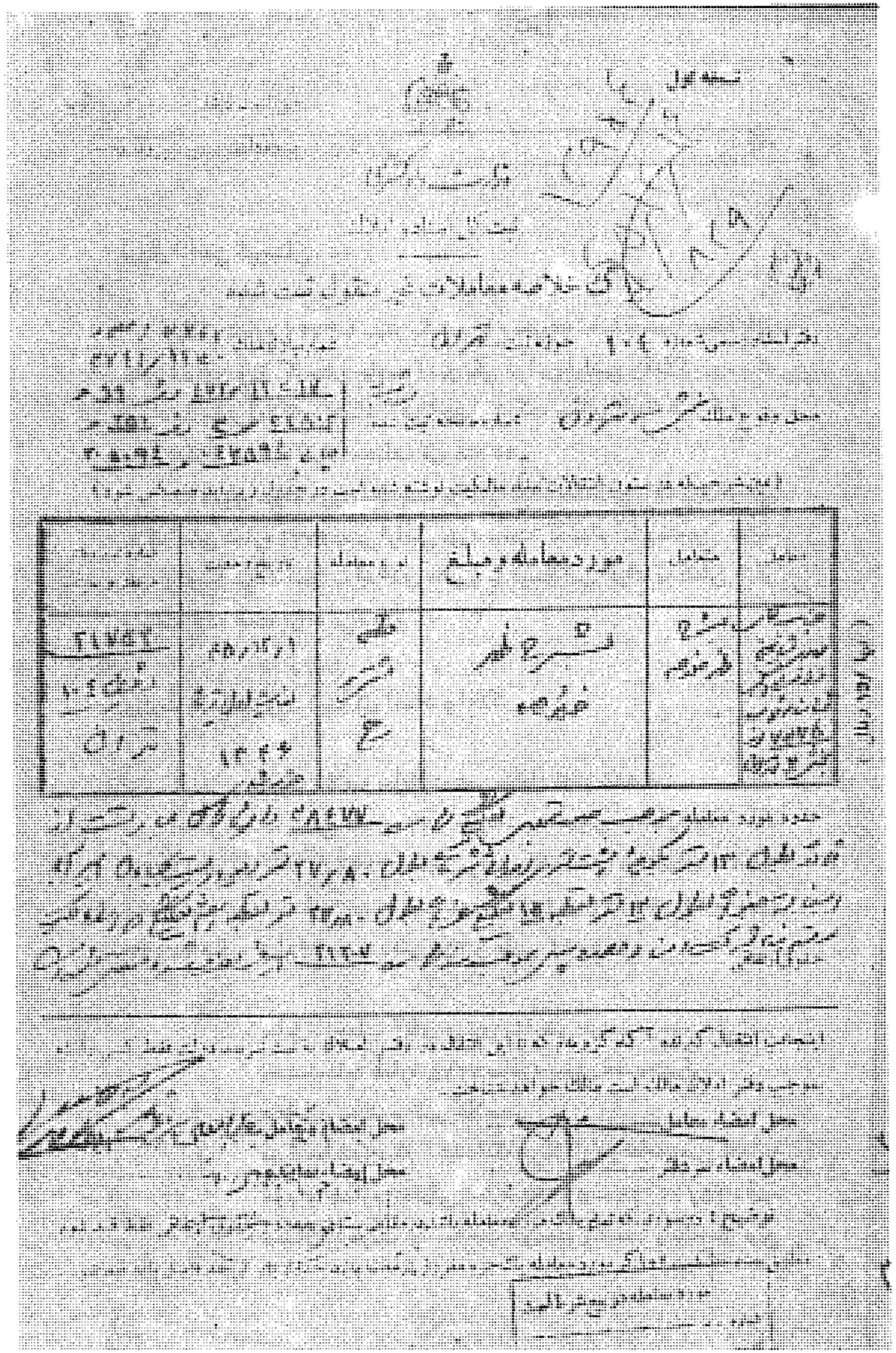
برگ خلاصه معاملات غیر منقول ثبت شده

دفتر اسناد رسمی شماره ۱۰۴ حوزه ثبت تهران ـ شماره پلاک ملک ۳۷۴۲ ـ بخش سه تهران ـ شماره صفحه ثبت شده

معامل: بشرح ظهر خلاصه

متعامل: آقای حسین جلالی‌زاده فرزند استاد احمد دارنده شناسنامه شماره‌ٔ ۱۰۴۲۹ یزد.

مورد معامله و مبلغ: ششدانگ هریک از دوقطعه زمین اولی بمساحت ۳۱۲ متر مربع قطعه ۱۲ و دومی بمساحت ۳۱۲



متر مربع قطعه ۱۳ تفکیکی شماره مورد ثبت سند مالکیت فوق الذکر که در قبال مبلغ پانصد هزار ریال وجه رایج.

حدود مورد معامله: طبق صورت تفکیکی اول قطعه ۱۲ شمالا بطول ۱۰ متر بکوچه ۸ متری احداثی شرقا بطول ۳۱/۲۰ متر بقطعه ۱۱ مورد تفکیک جنوبا بطول ۱۰ متر بقطعات ۲۰ و ۲۱ مورد تفکیک غربا بطول ۳۱/۲۰ متر بقطعه ۱۳ مورد تفکیک. دومی قطعه ۱۳ شمالا بطول ۱۰ متر بکوچه ۸ متری احداثی شرقا بطول ۳۱/۲۰ متر بقطعه ۱۲ مورد تفکیک جنوبا بطول ۱۰ متر بقطعات ۱۹ و ۲۰ مورد تفکیک غربا بطول ۳۱/۲۰ متر بقطعه ۱۴ مورد تفکیک.

امضاء معامل ـ شعاع اله علائی (مدیرعامل شرکت امناء)

متعامل ـ سر دفتر ـ نماینده

وزارت دادگستری ـ ثبت کل اسناد و املاک

برگ خلاصه معاملات غیر منقول ثبت شده

دفتر اسناد رسمی شماره ۳۱ تهران ـ شماره پلاک ملک ۳۷۴۲/۳۶ ـ بخش سه حسن آباد ـ شماره صفحه ثبت شده

معامل: در ظهر ورقه قید شده است.

متعامل: آقایان حسنعلی و جعفر قلی هر دو (حسین آذر دارایی) به ترتیب شناسنامه ۵۵ و ۳۱۳۱ حوزه ۲۲ تبریز.

مورد معامله و مبلغ: ششدانگ قطعه سوم تفکیکی شماره ۹۲۴۹ ـ ۲۶/۲/۲۶ دایره شمال بمساحت ۱۴۱ متر مربع مفروز و باقیمانده از پلاک مورد ثبت در قبال پانصد و نود و پنجهزار ریال و با رقبه دیگر کلا در قبال هشتصد هزار ریال تتمه قیمت در رهن فروشندگان است.

حدود مورد معامله طبق تفکیکی مذکور شمالا بطول ۱۲/۲۰ متر بقطعه دو این صورتمجلس شرقا بطول ۱۱/۷۵ متر دیواریست بخیابان اسفالته امیرآباد جنوبا بطول ۱۱/۸۰ متر بخیابان شیراز غربا بطول ۱۱/۷۵ متر بقطعه ۲۱ تفکیکی. توضیحا سند مالکیت مورد ثبت بنام فروشندگان هر یک دو دانگ صادر شده است.

امضاها

وزارت دادگستری ـ ثبت کل اسناد و املاک

برگ خلاصه معاملات غیر منقول ثبت شده

دفتر اسناد رسمی شماره ۱۰۴ حوزه تهران شماره پلاک ملک ۳۷۴۲ ـ و ۱۲۳۰ ـ ۳۷۴۱ ـ بخش سه تهران شماره صفحه ثبت شده.

معامل: جناب آقای مهدی مشایخی فرزند علی‌اکبر بشناسنامه شماره ۲۲۷۵ از بخش ۷ تهران.

متعامل: شرح ظهر خلاصه

مورد معامله و مبلغ: شرح ظهر خلاصه

حدود مورد معامله: بر حسب صورتمجلس تفکیکی شماره ۳۸۴۷۷ دایره شمال عبارت از شمالا بطول ۱۲ متر بکوچه هشت متری احداثی شرقا بطول ۲۷/۸۰ متر دیواریست به خیابان امیرآباد اسفالته جنوبا بطول ۱۲ متر بقطعه ۱۵ تفکیکی غربا بطول ۲۷/۸۰ متر بقطعه هفتم تفکیکی که اسناد مالکیت مزبور بنام شرکت امناء صادر و سپس بموجب سند شماره ۳۱۲۰۷ این دفتر بفروشنده منتقل شده است.

امضاها

همچنین در پرونده بهائیان بیست و سه مورد از معاملاتی را که روی اراضی پلاک ۳۷۴۲ صورت گرفته است و در آنها یکی از طرفین معامله شرکت سهامی امناء و یا شخص و اشخاصی هستند که قبلا قسمتی از اراضی مورد بحث را از شرکت مذکور خریده و بعد به کسانی دیگر فروخته‌اند، ثبت و ضبط است.

جالب توجه این است که شرکت امناء بهائیان موفق می‌شود میلیون‌ها متر از اراضی گورستان جاوید را از متری دویست تا سه هزار تومان در خیابان امیرآباد — از پمپ بنزین روبروی خیابان شیراز تا کوچه استاد شهریار درب غربی قزل قلعه — بفروشد و از این راه میلیون‌ها تومان سوء استفاده کند، بدون این که حتی یک شاهی مالیات بر درآمد یا مالیات بر ارث به دولت بدهد. چگونه ممکن است که بهائیان این اراضی را که با حکم (وقف) به ثبت رسیده و متعلق به اداره کل اوقاف مملکت و یا اوقاف تهران است با نیرنگ و همدستی دزدان دولتی به نام خود به ثبت و بفروش برسانند و روساء اوقاف مملکت هم به‌هیچ‌وجه کوچک‌ترین دخالتی در این کلاهبرداری نکنند؟!

۱۴

شرکتهای بهائیان (شرکت امناء)

اگرچه بهائیان ایران نتوانستند چون سایر کشورهای جهان اراضی موقوفه و اعتبارات وقفی خود را به ثبت برسانند، ولی برای تمرکز این‌گونه سرمایه‌های مادی —که در حال حاضر پشتوانه فعالیت و تبلیغ هر فرقه و گروه و جمعیتی است — راههای دیگری اندیشیدند، که نمونه آنها تشکیل شرکتهای "امناء" و "نونهالان" است و ما اینک درباره چگونگی این شرکتها و سرمایه آنها صحبت می‌کنیم:

شرکت امناء:

شرکت امناء که در سال ۱۳۳۷ ش (۱۹۵۸ — م) در ایران تشکیل شد، در حقیقت یکی دیگر از سازمانهای نیمه مخفی بهائی است که برای معاملات، قبول موقوفه، و هدیه، و ضبط ما ترک بهائیان بدون اولاد و احفاد به وجود آمده است. برای نخستین بار نظیر این شرکت در امریکا در سال ۱۹۲۹ — م (۱۳۰۸ش) در واشنگتن تشکیل شد. این شرکت نوبنیاد بدون اینکه تا آن روز سابقه داشته باشد توسط (هنری.ل.استیمسون) وزیر امور خارجه وقت امریکا به رسمیت شناخته شد و اعتبارنامه تأسیس آن از جانب وی به محافل مرکزی بهائیان امریکا و کانادا صادر شد. شرکت مزبور که به نام "هیأت امناء" به ثبت رسید، به موجب اظهار نامه تقاضا کنندگان به منظور:

عقد قراردادها ـ قبول وصیتها ـ هدایا ـ [illegible] موقوفه ـ انجام معاملات تجاری و بالاخره انجام هرگونه معاملات مذهبی و غیر مذهبی تشکیل شده بود. شوقی ربانی در این باره می‌نویسد:

"... تشکیل محفل ملی بهائیان امریک به عنوان هیأت امناء که از لحاظ جهات ملکیت یک نوع شرکت رسمی محسوب است موجب گردید که هیأت محفل بتوانند طبق قانون به عقد معاملات و قراردادها مبادرت نموده، املاکی به نام خود به ثبت و آنچه که از طریق وصیت و غیره به جامعه بهائی اهدا می‌شود به نام و عنوان رسمی محفل منتقل نماید..." (۱).

پس از تشکیل شرکت امناء امریکا و کانادا شرکتهای مشابهی تحت همین عنوان در ممالک زیر به وجود آمد:

۱ ـ شرکت محفل بهائیان هند و برمه در ژانویهٔ ۱۹۳۳ در لاهور در ایالت پنجاب، طبق قانون ثبت شرکت‌ها، مصوب ۱۸۶۰.

۲ ـ شرکت محفل مرکزی بهائیان مصر و سودان، در دسامبر ۱۹۳۴، طبق مصوبه محکمهٔ مختلط کشور مصر.

۳ ـ شرکت امناء محفل مرکزی بهائیان استرالیا و زلاند جدید، در ژانویهٔ ۱۹۳۸، طبق تأیید مدیر کل ایالت جنوبی استرالیا.

۴ ـ شرکت امناء غیر محدود و غیر انتفاعی محفل مرکزی بهائیان جزائر بریتانیا، در اوت ۱۹۳۹، طبق قانون شرکت‌ها مصوب ۱۹۲۹.

بعد از به ثبت رسیدن پنج شرکت از طرف محافل مرکزی بهائیان در پنج قارهٔ عالم، بتدریج همهٔ محافل بهائی مقیم کشورهای مختلف جهان برای رسمیت دادن به تشکیلات بهائیت و ایجاد "هیأت امناء" و "شرکت

۱ ـ کتاب قرن بدیع، نوروز ۱۰۱، قسمت چهارم، ص ۴۱

امناء" دست به اقدام زدند و موفق شدند شرکتها و تأسیسات بهائی را به ثبت برسانند. چنانچه تا امروز به موجب ادعایی که در تقویم سال ۱۳۶ بدیع بهائی (۱۳۴۸ش ـ ۱۹۶۹م) شده هشتاد و یک "شرکت سهامی" متعلق به محفل ملی بهائی در سرتاسر جهان به ثبت رسیده است. البته این محافل فقط در پنجاه و هفت کشور از طرف دولتها به رسمیت شناخته شده‌اند، زیرا سایر دولتها "بهائیت" را بعنوان یک مذهب نپذیرفته‌اند.

تأسیس و تشکیل شرکت امناء در ایران

گفتیم که "بهائیت" در ایران ـ مرکز اصلی پیدایش ـ هیچگاه از جانب دولتها به رسمیت شناخته نشده و اجازه فعالیت علنی به پیروان آن داده نشده است.

بدین سبب هرگونه اقدامی نیز که از طرف محافل مرکزی بهائیان ایران و یا محافل مختلف انجام می‌گیرد، به رسمیت شناخته نمی‌شود. نخستین باری که بهائیان ایران موفق شدند، در سال ۱۳۳۷ (۱۹۵۸ ـ م) بود. در آن سال "شرکت سهامی امناء" به منظور انجام "هرگونه عملیات عمرانی" با سرمایه ظاهری سی میلیون ریال در اداره ثبت شرکتها به ثبت رسید. (۱) این شرکت که سه هزار سهم ده‌هزار ریالی داشت فقط "ده سهم آن با نام" و بقیه "سهام بی‌نام" و متعلق به محفل مرکزی بهائیان ایران بود. در تقاضای ثبت شرکت مذکور گفته شده بود که:

"... یک ثلث بهای اسمی آن نقدا پرداخت شده و طبق اظهار در تحویل و اختیار مدیران شرکت می‌باشد و بقیه تعهدی است از تاریخ اول اردیبهشت ماه ۱۳۳۷ به مدت نامحدود".

۱ ـ روزنامهٔ رسمی کشور، شماره ۴۸۶۳ ـ ۱۳۳۷/۲/۳۰

این شرکت در روز ۲۴ اردیبهشت ۱۳۳۷ در دفتر ثبت شرکتهای داخلی به شماره ۶۰۸۸ به ثبت رسیده و هیئت مدیره آن به این شرح معرفی شدند:

۱ ـ سرلشکر بازنشسته شعاع‌الله علائی، رئیس هیئت مدیره.

۲ ـ هادی رحمانی، مدیر عامل.

۳ و ۴ ـ ذکرالله‌خادم‌نه و عباسقلی شاهقلی، عضو هیئت مدیره.

"شرکت امناء" متعلق به بهائیان ایران در محل خریداری شده، واقع در خیابان ارباب جمشید، ساختمان نونهالان(۱) شروع به کار کرد، و در مدت بسیار کوتاهی صاحب چندین میلیون تومان سرمایه و دارایی شد.

این شرکت خیلی زود توانست چندین صد میلیون تومان املاک و دارایی گرد آورد و حتی تعداد سهام را از سه هزار به پانزده هزار سهم بالا ببرد. صورت‌مجلس مجمع عمومی سال ۱۳۴۶ شرکت که عینا نقل می‌شود، نمودار جانشینی این شرکت به "محفل مرکزی بهائیان ایران" است:

مجمع عمومی عادی شرکت سهامی امناء که به موجب آگهی دعوت منتشره، در روزنامه کیهان، شماره ۷۱۴۶ مورخه ۴۶/۳/۱۳ روزنامه رسمی کشور شاهنشاهی شماره ۶۴۹۶ مورخه ۴۶/۳/۲۰ ساعت ۶ بعدازظهر سه شنبه ۳۰ خردادماه ۴۶ در محل شرکت واقع در خیابان منوچهری کوچه ارباب جمشید شماره ۳۷ با حضور کلیه سهامداران یا نمایندگان آنها به ترتیب ذیل:

۱ ـ این ساختمان را بازماندگان ارباب جمشید زردشتی به محفل بهائیان فروختند. بیشتر بهائیان ایران یهودیان و زردشتیان هستند و مسلمانانی که به این فرقه گرویده‌اند، در اقلیت می‌باشند. اکنون سالهاست که کمتر شده مسلمانی به آنها پیوسته باشد، بخصوص مسلمانی که اگرچه عامی اما اندک آگاهی داشته باشد.

۱ ـ هادی رحمانی شیرازی	۱۰۷۶ سهم
۲ ـ منوچهر قائم مقامی	۱۰۵۴ "
۳ ـ مهندس عبدالحسین تسلیمی	۱۰۳۰ "
۴ ـ عنایت‌اله عزیزی	۹۶۲ "
۵ ـ روح‌اله فتح اعظم	۹۸۸ "
۶ ـ دکتر ریاض قدیمی	۸۷۵ "
۷ ـ موسی مستقیم	۶۴۹ "
۸ ـ دکتر عزت‌اله عزیزی	۶۳۶ "
۹ ـ موسی رستگار	۶۴۳ "
۱۰ ـ مسعود خمسی	۷۶۴ "
۱۱ ـ امیر عزیزی	۶۹۵ "
۱۲ ـ فتح‌اله فردوسی	۷۶۰ "
۱۳ ـ دکتر مهدی ورقا	۸۳۶ "
۱۴ ـ هدایت‌اله رحیمی	۶۱۸ "
۱۵ ـ دکتر حسین نجمی	۶۵۳ "
۱۶ ـ جلال صحیحی	۵۲۹ "
۱۷ ـ ایرج ثابت	۸۷۵ "
۱۸ ـ امیر علائی	۷۳۷ "
۱۹ ـ حسن خواجه نصیری	۶۲۰ "
جمع	۱۵۰۰۰ سهم

تشکیل و چون حاضرین در جلسه حائز اکثریت کامل بودند، جلسه رسمی و برای انتخاب رئیس و منشی مجمع اقدام و در نتیجه مهندس عبدالحسین تسلیمی (۱) به سمت

۱ ـ خانواده "تسلیمی" اکثر بهائی هستند. شایعه بهائی بودن "منوچهر تسلیمی" وزیر بازرگانی دولت هویدا نیز دهان‌بدهان نقل می‌شود. بهائیان می‌گویند "وارد سیاست نمی‌شویم"؟!

رئیس و فتح‌الله فردوسی به سمت منشی جمع انتخاب و سپس در خصوص دستور جلسه مذاکره شد:

۱ ــ سرتیپ عطاءالله مقربی (۱) عضو هیئت مدیره گزارش جامعی از عملیات و اقدامات شرکت بیان و بیلان سال ۱۳۴۵ را به اطلاع سهامداران رسانید.

۲ ــ عنایت‌الله عزیزی و فتح‌الله فردوسی بازرسان قانونی شرکت گزارش خود را که حاکی از تأیید بیلان بود قرائت نمودند.

۳ ــ بیلان سال ۱۳۴۵ شرکت باتفاق آراء تصویب شد.

۴ ــ برای انتخاب بازرسان شرکت در سال ۱۳۴۶ اقدام به اخذ رأی گردید منتخبا عنایت الله عزیزی و عنایت‌الله بستانی برای مدت یکسال به سمت بازرس قانونی شرکت انتخاب گردیدند.

۵ ــ چون دوره چهار ساله اختیارات هیئت مدیره پایان یافته بود، لذا برای انتخاب اعضاء اصلی هیئت مدیره و اعضاء علی‌البدل اقدام به اخذ رأی گردید و بالنتیجه:

۱ ــ سرلشکر شعاع‌الله علائی.

۲ ــ دکتر علیمحمد ورقا.

۳ ــ سرتیپ عطاءالله مقربی.

۴ ــ طرازالله هوشمند.

۵ ــ عطاءالله قدیمی.

بسمت اعضاء اصلی هیئت مدیره و افراد ذیل:

۱ ــ هادی رحمانی شیرازی.

---

۱ ــ از این خانواده است سرتیپ مقربی جاسوس شوروی که در سال ۱۳۵۷ اعدام شد. این بهائی نه‌تنها وارد سیاست شد بلکه جاسوس هم از آب درآمد.

۲ ــ روح‌الله فتح اعظم.

۳ ــ مهندس عبدالحسین تسلیمی.

به سمت اعضاء علی‌البدل هیئت مدیره برای مدت چهار سال از تاریخ مذکور انتخاب گردیدند. در پایان مهندس عبدالحسین تسلیمی رئیس مجمع از زحمات اعضاء هیئت مدیره و مدیر عامل و بازرسان و کارکنان شرکت و همچنین تشریک مساعی کلیهٔ سهامداران قدردانی و تشکر نمودند.(۱) و جلسه در ساعت ۹ بعد از ظهر خاتمه یافت.

محل امضاء بیست و سه نفر از سهامداران."

جالب اینکه تشکیل این شرکت، آتش اختلافات و انشعاب را در میان بهائیان دامن زد، زیرا با توجه به سرمایه کلانی که گرد آمده بود، طبعا سوء ظن مخالفان نیز افزایش یافت، تا آنجا که گروهی، گروه دیگر را به کلاهبرداری، تدلیس و سندسازی متهم کرد.

اساسنامهٔ شرکت سهامی امناء ...

می‌دانیم که در دنیای امروز ثروتهای جهان به نحو شگفت‌آوری از نظر

---

۱ ــ با اینکه این شرکت غیرقانونی میلیون‌ها و میلیون‌ها تومان دارائی و سرمایه دارد و سالانه نیز بیش از چهار صد میلیون تومان سود خالص برداشت می‌کند (ترازنامه سال ۱۳۵۵ شرکت امناء)، با این حال کارمندان فاسد و رشوه‌خوار دولت در اداره کل مالیات بر درآمد تهران با گرفتن مبالغ قابل توجهی "حق و حساب" و "باج" مالیات بر درآمد این شرکت را مبلغ ناچیزی تعیین کرده‌اند. بهترین مدرک ادعای ما دفاتر شرکت امناء و پرونده مالیاتی بهائیان در اداره کل مالیات بر شرکت‌هاست. اگر روزی دولتی بر سر کار آمد که خواست از دزدی و کلاهبرداری شرکت‌ها و وصول مالیات حقه دولت اقدام کند، شاید موفق به وصول مالیات از شرکت امناء بشود.

عدم تعادل بین دو گروه تقسیم شده است. گروه اول یعنی اقلیت انگشت ــ شماری که همهٔ ثروتها را در اختیار خود دارند، و گروه دوم اکثریت عظیمی که از هرگونه ثروت و سرمایه‌ای محروم مانده‌اند، حال آنکه قوانین اولیه طبیعت حکم می‌کنند که آنچه را خداوند از راه طبیعت در اختیار آدمیان نهاده است، به نسبتی متعادل بین همگان تقسیم شود و هر انسان آزادی امکان استفاده از حد اقل امکانات زیست را داشته باشد.

با این وصف، هنوز در ایران بخش عظیمی از ثروتها و درآمدهای ملی در انحصار و اختیار گروهی ضد ملی قرار دارد. و این گروه با سوء استفاده از گریزگاههای قانونی و در پاره‌ای موارد با تهدید و تطمیع، تصاحب و حیف و میل سرمایه‌های مملکت را ادامه می‌دهند.

بهائیت که در سالهای نخستین ــ یعنی پس از ظهور و ادعای میرزا علی‌محمد باب ــ ادعا داشت یک مسلک دینی است، پس از کشته شدن او و تقسیم بابیان به دو گروه ازلی، بهائی متکی بر ثروت و سرمایه شد. بدین معنی که رهبران گروه هم از نظر بهره‌برداری فردی و هم به خاطر تطمیع و جذب افراد جدید پول و ثروت را استوارترین پشتوانه کار خویش می‌دانستند، و در حقیقت این نظر آنان چندان هم دور از واقعیت نبود، چرا که در زمان ما که همه‌چیز حتی وجدان و آیین افراد را می‌توان با پول خرید ثروت ارزنده‌ترین و برنده‌ترین سلاح هرگروه و دسته‌ای است.

به همین دلیل از آغاز کار بهائیت گروه کثیری از افراد معتقد و متمکن این گروه ثروت (و اغلب میراث) خود را در اختیار رهبران قرار می‌دادند تا به نحو دلخواه آنان مورد استفاده واقع شود. اما در این میان مشکل بزرگی ــ بویژه در ایران ــ وجود داشت و آن اینکه چون بهائیگری در ایران رسمیت نداشت، این امکان نیز موجود نبود تا به صورتی شبیه "وقف" اسلامی سرمایه‌ها و به اصطلاح موقوفه‌های خود را در اختیار مراجع مورد نظر قرار دهند.

پس از اینکه برای اولین بار در امریکا شرکت خاصی به نام بهائیان

و برای حفظ موقوفات و ثروتهای بخشوده شده به ثبت رسید، ــ به طوریکه در همین بخش خواندیم ــ در ایران نیز بهائیان به فکر افتادند تا این طرح را به نحوی دیگر پیاده کنند. بدین معنی که نام " شرکت تجارتی " روی آن بگذارند، تا هم مرجعی باشد برای پرداخت پولها، و بخشیدن املاک و میراثها و هم ممری برای درآمد که روز بروز بر سرمایه آن افزوده می‌شود.

از سوی دیگر، با اجرای این طرح خریداران سهام هریک به سهم خود در سود و زیان شرکت (یا بهتر بگوییم در سود و زیان بهائیت) شریک و سهیم می‌بودند، و طبعا با دلسوزی بیشتری به تبلیغ آیین (یا کار تجارتی) خود ادامه می‌دادند.

با این مقدمات بودکه شرکت سهامی امناء در ایران تشکیل شد و به ثبت رسید. متن اساسنامه شرکت چنین است که عینا در اینجا آورده می‌شود:

اساسنامه شرکت سهامی امناء

فصل اول ــ کلیات ــ ماده اول ــ نام شرکت ــ شرکت سهامی امناء ماده دوم ــ موضوع شرکت ــ انجام هرگونه عملیات عمرانی ــ ماده سوم ــ نوع شرکت ــ سهامی است ــ ماده چهارم تابعیت شرکت ــ ایران ــ ماده پنجم مرکز اصلی شرکت ــ تهران خیابان امیرآباد جنوبی خیابان نصرت شماره ۱۷۵ ــ و لدی الاقتضاء شعبات آن در هر محل دیگری که هیئت مدیره صلاح بداند تشکیل خواهد شد ــ ماده ششم مدت شرکت نامحدود است ــ ماده هفتم سرمایه شرکت مبلغ یکصد و پنجاه میلیون ریال منقسم به پانزده هزار ریالی بی نام تمام پرداخت تقسیم گردیده و صاحبان سهام کسانی شناخته می‌شوند که سهام در ید آنان باشد و برای انتقال سهام نیازی به هیچگونه ظهر نویسی نخواهند بود ــ ماده هشتم مسئولیت صاحبان سهام

محدود به سهام آنها است ــ ماده نهم سهام شرکت باید دارای شماره ردیف و ممضی بامضاء رئیس‌هیئت مدیره و یکی از مدیران عامل و رئیس محاسبات و ممهور به مهر شرکت باشد ــ ماده دهم هر یک از اوراق سهام دارای ده کوپن بوده و هر کوپن معرف منافع یکساله آن سهم است و در انقضاء مدت ده سال ده کوپن جدید که دارای شماره همان ورقه سهم باشد بدارنده سهم برای مدت ده سال دیگر داده خواهد شد و بهمین ترتیب در انقضای هر ده سال عمل خواهد شد ــ ماده یازدهم هر یک از سهم غیر قابل تقسیم است و شرکت بیش از یکنفر را که سهم در ید او است مالک نخواهند شناخت ــ صفحه دوم ــ فصل دوم ــ هیئت‌های اداری شرکت ــ ماده دوازدهم ــ هیئت‌های اداری شرکت عبارتند از (۱) مجمع عمومی صاحبان سهام ــ (۲) هیئت مدیره ، (۳) بازرسان شرکت ــ الف مجمع عمومی ــ ماده سیزدهم مجمع عمومی شرکت بر دو قسم است ــ عادی و فوق‌العاده ماده چهاردهم مجمع عمومی عادی برای شور و اتخاذ تصمیم در امور جاری و عادی شرکت تشکیل می‌گردد و مجمع عمومی فوق‌العاده برای تغییر دادن مواد اساسنامه و یا اضافه نمودن سرمایه و یا انحلال شرکت انعقاد میباید . ماده پانزدهم ــ دعوت مجمع عمومی بوسیله انتشار آگهی در یکی از جرائد کثیر الانتشار بعمل می‌آید و در آگهی مزبور دستور مجمع عمومی و محل تشکیل و روز و ساعت انعقاد جلسه تعیین می‌شود ــ ماده شانزدهم در صورت تقاضای کتبی بازرسان و یا صاحبان سهامی که لااقل دارای یک پنجم سرمایه شرکت باشند با تعیین موضوع ــ مجمع عادی بطور فوق‌العاده و یا مجمع عمومی فوق‌العاده تشکیل خواهد شد و هیئت مدیره در این صورت مکلف است ظرف ده روز از تاریخ وصول تقاضای مجمع عمومی را با توجه بماده ۱۵ اساسنامه دعوت نماید و در صورت تأخیر بازرس یا بازرسان شرکت حق دارند مستقیما به دعوت مجمع عمومی مبادرت نمایند و در هر حال انعقاد مجمع عمومی نباید دیرتر از یکماه پس از تاریخ اولین آگهی بعمل آید آگهی مزبور ظرف ده روز در دو نوبت انتشار خواهد یافت مواد ۴۵ و ۷۴ قانون تجارت و ماده ۲۷

اساسنامه حاضر در موارد مربوطه رعایت خواهد شد . صفحه سوم ــ ماده هفدهم در موقع تشکیل مجمع عمومی صاحبان سهامی که در جلسه مجمع عمومی حضور بهم خواهند رسانید باید سه روز قبل از تشکیل جلسه با ارائه سهام خود به مدیر عامل شرکت ورقه ورودیه که در آن تمدید سهام صاحب سهم قید و بامضای مدیر عامل میرسد دریافت دارند و در این حال دارندگان سهام حق حضور در مجمع عمومی را داشته و بتعداد سهامی بر طبق ورقه ورودیه مالک هستند حق رأی خواهند داشت ــ ماده هیجدهم رئیس یا نائب رئیس هیئت مدیره مجمع عمومی را افتتاح مینماید و مجمع یکنفر رئیس و یک نفر منشی برای اداره مجمع باتفاق یا باکثریت آراء انتخاب و شروع باجرای دستور جلسه خواهد نمود رئیس و اعضای هیئت مدیره و بازرسان را نمیتوان بسمت رئیس یا منشی مجمع عمومی انتخاب کرد ــ ماده نوزدهم در هر جلسه منشی مجمع عمومی خلاصه مذاکرات و تصمیمات مجمع عمومی را در دفتر مخصوص که برای این منظور باید قبلا تهیه شده باشد نوشته و بامضاء رئیس مجمع و یکی از بازرسان میرساند و این دفتر در مرکز شرکت نگاهداری خواهد شد ــ ماده بیستم کلیه تصمیمات مجمع عمومی باکثریت نصف بعلاوه یک رأی از آراء صاحبان سهام حاضر اتخاذ خواهد شد ــ ماده بیست و یکم موضوعی را که قبلا ضمن دستور جلسه آگهی نشده نمیتوان در مجمع عمومی مطرح نمود ــ ماده بیست و دوم صاحبان سهام غائب میتوانند بصاحب سهم دیگری از شرکاء شرکت برای حضور در مجمع عمومی وکالت دهند و در این حال تسلیم وکالت‌نامه رسمی یا وکالتنامه‌ای که امضای صاحب سهم گواهی شدهٔ باشد ضروری است و در این صورت رعایت ماده ۱۷ این اساسنامه نیز لازم‌الرعایه خواهد بود ماده بیست و سوم ــ مجامع عمومی شرکت که مطابق این اساسنامه تشکیل میشود نماینده قانونی کلیه صاحبان سهام بوده و تصمیمات مجامع مذکور که در حدود مقررات این اساسنامه اتخاذ میشود درباره کلیه صاحبان سهم اعم از حاضر و غائب و حتی درباره شرکائی که مخالف آن تصمیمات بوده باشند نافذ و معتبر است

ـ ماده بیست و چهارم اخذ رأی در مجمع عمومی علنی است ـ ماده بیست و پنجم اعضاء هیئت مدیره و بازرسها در مسائلی که راجع بشخص آنها است حق رأی ندارند ـ ماده بیست و ششم مجمع عمومی عادی سالیانه در هر سال منتها تا آخر خرداد ماه تشکیل خواهد شد ـ ماده بیست وهفتم مجمع عمومی عادی وقتی رسمیت دارد که عده حاضر در مجمع لااقل ثلث سرمایه شرکت را دارا باشند و اگر در جلسه اول این حد نصاب حاصل نشد مجمع عمومی برای ۱۵ روز دیگر مجددا بوسیله آگهی دعوت میشود و این آگهی باید تا پنج روز بعد از جلسه اول منتشرگردد مجمع دوم ولو حد نصاب فوق حاصل نشود دارای رسمیت بوده و فقط حق شور و رأی در مسائلی دارد که جز دستور مجمع اول بوده است تصمیمات این مجمع قاطع خواهد بود ـ ماده بیست و هشتم وظائف مجمع عمومی بقرار ذیل است ـ ۱ ـ رسیدگی بگزارش هیئت مدیره و بازرسان راجع بعملیات محاسبات سالیانه و اوضاع مالی شرکت و تصویب ترازنامه ـ ۲ ـ انتخاب بازرس و هیئت مدیره و اعضاء علی‌البدل ـ ۳ ـ شور و اخذ تصمیم در پیشنهاداتیکه هیئت مدیره و بازرسان راجع بخط مشی سال بعد نموده‌اند ـ ۴ ـ بحث و تصمیم در مسائلی که در دستور جلسه گذارده شده ـ مجمع عمومی برای رسیدگی بآن مسائل صلاحیت دارد ـ ۵ ـ تعیین و تصویب حقوق هیئت مدیره بازرسان ـ ۶ ـ تصدیق بیلان شرکت و طرز تقسیم سود صاحبان سهام ـ ۷ ـ تصویب بودجه سال بعد مجمع عمومی فوق‌العاده ـ ماده بیست و نهم مجمع عمومی فوق‌العاده که طبق ماده ۷۴ قانون تجارت تشکیل شده باشد میتواند راجع بموضوعات ذیل اتخاذ تصمیم نماید ـ ۱ ـ ازدیاد سرمایه ۲ ـ تغییر مواد اساسنامه ـ ۳ ـ شور و اتخاذ تصمیم درباره ابقاء یا انحلال شرکت ـ ماده سی‌ام ـ شرائط حضور در مجمع عمومی فوق‌العاده همانست که در ماده ۱۷ این اساسنامه تصریح شده است ـ ب ـ هیئت مدیره شرکت ـ ماده سی و یکم ـ هیئت مدیره تشکیل میگردد از پنج نفر اعضاء علی‌البدل که باکثریت آراء مجمع برای مدت چهار سال انتخاب میگردند ـ ماده سی و دوم ـ چنانچه هریک از

اعضاء هیئت مدیره برای مدت سه ماه بدون اجازه غیبت نماید همچنین درصورت استعفاء یا فوت هریک از اعضاء هیئت مدیره باید درمدت یکماه عضو علی‌البدلی را که در موقع انتخاب رأی بیشتری داشته بجانشینی عضو اصلی مذکور دعوت نماید و ـ چنانچه اعضاء علی‌البدل دارای رأی مساوی باشند حق تقدم در شرکت در جلسات هیئت مدیره با عضو علی‌البدلی است که سن او بیشتر از سایر اعضاء علی‌البدل باشد و در این حال مدت مأموریت عضو علی‌البدل محدود به بقیه مدت دوره انتخابی هیئت مدیره خواهد بود ـ ماده سی و سوم هریک از اعضاء هیئت مدیره باید در مدت تصدی خود تضمین کتبی که مورد قبول هیئت مدیره باشد معادل دو سهم بصندوق شرکت بسپارد و این تضمین وثیقه خساراتی است که ممکن است از اعمال اداری هیئت مدیره یا یکی از افراد آن بشرکت وارد شود. ماده سی و چهارم ـ جلسات هیئت مدیره هفته‌ای یکبار منعقد میگردد و انعقاد جلسات فوق‌العاده موکول بدعوت رئیس هیئت مدیره و یا مدیر عامل شرکت میباشد و رسمیت جلسه منوط بحضور اکثریت اعضاء خواهد بود و اخذ تصمیمات باکثریت آراء بعمل خواهد آمد ـ ماده سی و پنجم ـ انعقاد جلسات هیئت مدیره و تصمیمات هر جلسه باید در دفتر مخصوص ثبت شده و بامضای رئیس هیئت مدیره و منشی هیئت برسد و در مرکز شرکت بایگانی گردد ـ ماده سی و ششم ـ هیئت مدیره نماینده قانونی شرکت بوده و بدون اجازه مخصوص میتواند در تمام امور شرکت مداخله و اقدام نماید خصوصا در موارد مشروحه ذیل الف ـ انجام تشریفات قانونی در مورد مربوطه بشرکت بلااستثناء ـ ب ـ اداره امور شرکت از هر قبیل ـ ج ـ حفظ اموال و تنظیم فهرست دارائی شرکت اعم از منقول و غیر منقول ـ د ـ تنظیم بودجه و تعیین حقوق و پاداش کارمندان و پرداخت هزینه‌های دیگر ـ هـ ـ رسیدگی بمحاسبات شرکت ـ و ـ پیشنهاد سود قابل تقسیم سالیانه ـ ز ـ تهیه نظامنامه‌های اداری ـ ح ـ اجرای تصمیمات مجمع عمومی ـ ط ـ ادای دیون و وصول مطالبات شرکت ـ ی ـ تأسیس بشعبه واگذاری نمایندگی و قبول نمایندگی و تعیین

میزان حقوق نمایندگان و حق انفصال آنان ـ ک ـ انتخاب و استخدام کارمند و کارگران برای شرکت از هر قبیل ـ ل ـ عقد هرگونه پیمان و قرارداد با بانکها و شرکتها و ادارات و اشخاص و بطور کلی کلیه شخصیتهای حقوقی و حقیقی بهریک از عقود ـ م ـ خرید و فروش، اجاره و استیجاره و انجام هرگونه معامله بنام و برای رفع حوائج شرکت ـ ن ـ استقراض با رهن یا بدون رهن ـ س ـ تحصیل اعتبار از بانکها و از سایر مؤسسات اعم از ملی و دولتی ـ ع ـ وام دادن و وام گرفتن از بانکها و شرکتها و اشخاص و موسسات دولتی ـ ف ـ افتتاح حسابجاری در بانکها بنام شرکت ـ ض ـ صدور و ظهر نویسی و قبول و پرداخت بروات و سفته‌ها و هر نوع اوراق بهادار و نزول آنها ـ ق ـ دخالت در دعاوی اعم از اینکه شرکت مدعی باشد یا مدعی علیه در تمام مراحل دادرسی اعم از بدایت استیناف ـ تمیز چه در امور جزائی چه در امور حقوقی و محاکم اختصاصی و دادگاههای مال‌الاجاره‌ها و کمیسیونهای ادارات مالیاتی و بطور کلی هر مرجع صلاحیتدار مملکتی اعم از اینکه در حال حاضر وجود داشته باشد یا بعدا تشکیل گردد با حق توکیل غیر خصوصا وکالت در مصالحه و تعیین وکیل سازش وکالت در ادعای جعل نسبت بسند طرف و استرداد سند وکالت در تعیین جاعل و ارجاع امر بداوری و تعیین داور وکالت در تعیین مصدق و کارشناس و وکالت در اقرار بنحوی که قاطع دعوی باشد و وکالت در دعوی خسارت و مطالبه و دریافت آن و وکالت در استرداد دعوی و جلب شخص ثالث و دفاع از دعوی ثالث و وکالت در دعوی متقابل و دفاع از آن و حق صدور اجرائیه و تعقیب عملیات اجرائی و توقیف اموال و شخص مدیونین و اخذ محکوم به و خسارات و بالاخره هرگونه اقدامی راکه هیئت مدیره صلاح و مقتضی بداند در اختیارات هیئت مدیره خواهد بود و میتواند برای انجام امور مزبور وکیل یا وکلاء یا تفویض حق توکیل بکرات انتخاب نماید هیئت مدیره میتواند سرمایه شرکت را تا مبلغ ۲۵۰ میلیون ریال افزایش دهد ـ ماده سی و هفتم ـ هیئت مدیره حق دارد بمسئولیت خود یک یا چند نفر از اعضاء هیئت مدیره و یا اشخاص خارج را

بسمت مدیر عامل شرکت انتخاب نموده تمام یا قسمتی از اختیارات خود را بآنان تفویض نماید و نیز حق دارد هریک از اختیارات یا تمام آنرا بهریک از اعضاء هیئت مدیره یا بروسای دوائر شرکت یا اشخاص خارج بمسئولیت خود واگذار کند هیئت مدیره در هر حال حق وکالت در توکیل را ولو بطور مکرر دارد ـ ماده سی و هشتم ـ مسئولیت هیئت مدیره و مدیر یا مدیران عامل در حدود ماده ۵۱ قانون تجارت است ـ ماده سی و نهم ـ مسئولیت مدیران شرکت نمیتوانند بهیچوجه در معاملاتیکه با شرکت یا بحساب شرکت میشود بطور مستقیم یا غیر مستقیم سهیم شوند مگر با اجازه مجمع عمومی ـ ماده چهلم کلیه اسناد و مراسلات و چکها و اوراق شرکت اعم از بهادار و غیره دارای دو امضاء خواهد بود و هیئت مدیره کسانی را که از طرف شرکت حق امضاء دارند تعیین خواهد نمود ـ ماده چهل و یک هیچیک از افراد هیئت مدیره منفردا حق انجام هیچ امری را بنام شرکت نخواهند داشت مگر بموجب تصویب هیئت مدیره و داشتن اختیار نامه مخصوص.
ماده چهل و دوم ـ هیئت مدیره در صورتیکه مقتضی بداند از مدیران یا مدیران عامل تضمین کافی خواهد گرفت ـ ج ـ بازرسان ـ ماده چهل و سوم مجمع عمومی در هر سال برای رسیدگی بمحاسبات و امور مالی شرکت دو نفر از بین خود یا خارج بسمت بازرس انتخاب مینماید بازرسها مکلفند تا پانزده روز قبل از انعقاد مجمع عمومی صورت حسابها و صندوق و سرمایه و ترازنامه راجع بمحاسبات سالیانه شرکت را که از طرف هیئت مدیره تهیه میشود رسیدگی نموده گزارش خود را طبق قانون تجارت که مشتمل بر بیان اوضاع عمومی شرکت باشد کتبا در دو نسخه تهیه نموده یک نسخه آنرا به هیئت مدیره برای تهیه جواب و نسخه دیگر را بمجمع عمومی تقدیم نمایند ـ ماده چهل و چهارم بازرسان برای انجام وظائف خود میتوانند همه وقت دارائی و اموال شرکت را در محل اداری شرکت بازرسی نموده و عملیاتی که در ظرف سال انجام شده و مخارجی که بعمل آمده تحت رسیدگی در آورند ـ مدیران عامل و اعضای هیئت مدیره مکلفند تمام وسائل لازم را برای انجام این

منظور در دسترس بازرسان قرار دهند ــ فصل سوم ــ محاسبات سالیانه شرکت ــ ماده چهل و پنجم ــ ابتدای سال محاسباتی شرکت اول فروردین ماه و انتهای آن آخر اسفند ماه هر سال خواهد بود ــ ماده چهل و ششم صورت محاسبات و ترازنامه سالیانه شرکت طبق مقررات این اساسنامه بعد از آماده شدن از طرف هیئت مدیره ببازرسان تحویل میگردد که رسیدگیهای لازم را معمول و نظریات خود را به هیئت مدیره تسلیم نمایند تقسیم سود ــ ماده چهل‌وهفتم از کلیه منافع سالیانه شرکت بدوا مخارج اداری و انتفاعی موضوع و ۲٪ درصد از بقیه منافع سالیانه برای استهلاک مخارج تأسیس و تشکیلاتی شرکت کسر و بقیه که منافع خالص شرکت‌است به ترتیب ذیل تقسیم خواهد شد ــ ۱ ــ صدی ده از سود ویژه برای تشکیل سرمایه ذخیره ــ ۲ ــ صدی ده از سود ویژه بنام سرمایه احتیاطی و غیره برای جبران ضررهای احتمالی شرکت ــ ۳ ــ صدی ده از سود ویژه برای امور خیریه میشود و هیئت مدیره مجاز است این قسمت را تا میزان سی درصد بالا ببرد ــ ۴ ــ صدی پنج از سود ویژه بابت پاداش بیت هیئت مدیره و کلیه کارکنان شرکت تقسیم خواهد شد و چنانچه اکثریت هیئت مدیره تصمیم بگیرند که این قسمت پرداخت نشود سایر اعضاء هیئت مدیره و کارکنان شرکت حق مطالبه‌ای از این بابت نخواهند داشت پس از وضع اقلام فوق بقیه منافع بین دارندگان سهام تقسیم خواهد شد ــ ماده چهل و هشتم افزودن سرمایه احتیاطی شرکت فقط تا موقعی خواهد بود که مبلغ آن بمیزان خمس سرمایه شرکت برسد ــ ماده چهل و نهم افزودن سرمایه ذخیره تا وقتی که میزان آن معادل سرمایه شرکت نشده الزامی است و پس از آن موکول برأی مجمع عمومی سالیانه است ــ ماده پنجاهم ــ پس از تصویب بیلان در مجمع عمومی صاحبان سهام باید پس از یکماه از تاریخ تصویب مجمع عمومی بدفتر شرکت مراجعه و سود متعارفه خود را دریافت نمایند و در غیر این صورت بر سود مزبور فرعی تعلق نخواهد گرفت ــ فصل چهارم انحلال شرکت ــ ماده پنجاه و یکم انحلال شرکت در موارد ذیل بعمل خواهد آمد ــ الف ــ در صورت

تصمیم مجمع عمومی فوق‌العاده ــ ب ــ در صورت ورشکستگی شرکت ــ ج ــ اگر بواسطه ضررهای وارده نصف سرمایه شرکت از بین برود برحسب پیشنهاد مدیر عامل شرکت هیئت مدیره صاحبان سهام را برای انعقاد مجمع عمومی فوق‌العاده دعوت مینماید که در هر موضوع انحلال یا ابقاء شرکت اتخاذ تصمیم شود در صورتیکه مجمع عمومی فوق‌العاده رأی بانحلال شرکت داد هیئت تصفیه‌ای مرکب از پنج نفر بطریق ذیل انتخاب خواهد شد دو نفر اعضاء هیئت‌مدیره یکنفر از بازرسها دو نفر از سایر شرکتها پنج نفر مذکور بترتیب تصفیه امور شرکت را بر طبق قوانین موضوعه خواهند داد و بعد از ختم امور تصفیه مراتب انحلال را طبق مقررات اعلام مینمایند نظریه هیئت تصفیه در کلیه امور مورد رسیدگی قطعی و برای کلیه شرکاء لازم‌الاجراء است ــ فصل پنجم اختلافات ماده پنجاه و دوم هیچیک از صاحبان سهام فردا یا باتفاق دیگری یا جمعا نمیتوانند علیه هیئت مدیره یا افراد اعضاء هیئت مدیره در اموری که بنحوی از انحاء ارتباطی بوظائف آنان در اداره شرکت داشته باشد اقامه دعوای حقوقی یا جزائی بطور کلی هرگونه دعوائی بنماید مگر آنکه قبلا موضوع دعوی خود را توسط‌هیئت مدیره بمجمع عمومی پیشنهاد نماید در صورتیکه از طرف مجمع عمومی تصویب گردید ذیحق خواهد بود که اقامه دعوی نماید و الا حق اقدامی نداشته و دعوای او در هیچ محکمه‌ای قابل تعقیب نخواهد بود نیز از اوراق شرکت و صورت جلسه‌های مجمع عمومی حق استفاده و گرفتن رونوشت نخواهد داشت ــ ماده پنجاه و سوم هیچگونه دعوی مخصوصا دعوی بطلان شرکت را از طرف صاحبان سهام یا صاحب سهامی علیه هیئت مدیره یا مدیران عامل نمیتوان اقامه نمود مگر با اجازه مجمع عمومی فوق‌العاده ــ ماده پنجاه و چهارم ــ در سایر موضوعات و مواردیکه در این اساسنامه پیش‌بینی نشده طبق مقرران قانون تجارت و سایر قوانین مربوطه عمل خواهد شد ــ

محل مهر و امضاء ــ ۹ تیرماه ۱۳۴۷"

۱۵

سهم‌الارث ــ مالیات بر ارث ــ صحلنامه

پرونده‌ٔ ۱۵۷ میلیون تومانی

چنانکه در گذشته یاد کردیم پس‌از فوت شوقی افندی ــ آخرین پیشوای بهائیت ــ اختلافات و کشمکشهای بسیاری بین بهائیان ــ مخصوصا بهائیان ایران ــ بروز کرد ، یا بهتر بگوییم ، اختلافاتی که تا آن زمان در پرده مانده بود فاش و برملا شد تا آن جا که کار را به دادگاهها و محاکم صلاحیتدار قانونی کشانید .

مبارزات علنی و پنهانی که میان دادگستری ، ثبت اسناد و دارائی از یکطرف و محافل و لجنه‌های بهائیت از طرف دیگر درگرفت سبب شد تا مقامهای دولتی ایران قهرا وارد این‌گونه اختلافـات داخلی آنان شوند . سرانجام نیز اداره‌کنندگان بهائیت در ایران نه فقط بر مخالفان و مطرودین، بلکه بر سازمان‌های قـانونی و دولتی ایران هم پیروز شدند تـا آنجا که توانستند حتی پرونده‌ٔ یکصد و پنجاه و هفت میلیون تومان مالیات بر صلح را که قانونا بایست به دولت می‌پرداختند با رأی کمیسیون تجدید نظر ــ مالیات بر ارث پیشکـاری دارائی تهران ــ منتفی کردند . و با آنکه دامنهٔ این ماجرا به صفحات مطبوعات نیز کشیده شد وزارت دارایی در مورد آن سکوت کرد و از تأیید یا تکذیب خبر منتشر شده خودداری ورزید .

اینک ، قبل از اینکـه با اسناد و مدارک ، به شرح اختلافـات و سوء استفاده‌های مورد بحث بپردازیم ، بد نیست مطلبی را که در همین زمینه

در مورد پرونده کلاسه ۲۴۸۹۴ سال ۱۳۳۶ اداره امور کمیسیونهای کل بقایای مالیاتهای مستقیم در مجله تهران مصور چاپ شده است، نقل کنیم، تا خوانندهٔ صاحبنظر با روشن بینی بیشتری داوری کند:

صلح معوض

هفتهٔ گذشته، خبری از قول سخنگوی وزارت دارائی در جراید معتبر بود که بزودی مالیاتهای بزرگ وصول می‌شود. منهم مثل هزاران هزار ایرانی دیگر از این خبر خوشحال شدم. گرچه تا به امروز دکتر آموزگار وزیر دارایی را ندیده‌ام و نمی‌شناسم ولی به طوریکه مریدانش می‌گویند مردی جدی، منظم و سختگیر است و به همین جهت وقتی از سرنوشت پروندهٔ مالیاتی یکصد و پنجاه و هفت میلیون تومانی اطلاع پیدا کردم خوشحال و امیدوار شدم که: "بزودی خاطیان به اشد مجازات محکوم خواهند گردید و مطالبات حقه دولت علیه وصول و ایصال خواهد شد"، برای اطلاع خوانندگان و مالیات دهندگان خرده‌پا آنچه را که درباره این پرونده شنیده‌ام به اختصار عرض می‌کنم:

" به موجب مندرجات این پرونده (مختومه و لاک و مهر شده) در سال ۱۳۳۶ یکی از ایرانیان مقیم خارج (شوقی ربانی) مقداری از دارائی‌اش را در ایران به شخصی به نام دکتر محمدعلی ورقا صلح می‌کند. پس از مرگ "متصالح" پیشکاری دارایی تهران با اشاره یکی از "رقبا" متن صلحنامه را به دست می‌آورد و آن را به جریان وصول می‌اندازد. یکی از ممیزان با شرافت و متدین دارائی ــ بدون اینکه تحت تأثیر قرار گیرد ــ یک پیش‌آگهی به مبلغ ۱۵۷ میلیون تومان برای وصول مالیات از این پرونده صادر می‌کند. پیش‌آگهی در کمیسیون بدوی پیشکاری دارائی تهران به مبلغ ۸۵ میلیون تومان تخفیف پیدا می‌کند، ولی در کمیسیون تجدید نظر،

به ریاست سلیمان خواجه نوری (باز نشسته) نماینده دارائی، و نبوی نمایندهٔ دادگستری، و یکی دو نفر دیگر، موضوع پیش آگهی بکلی منتفی می‌شود و مصالحه مذکور را مشمول پرداخت مالیات نمی‌دانند. جالب اینست که در حکم صادره کمیسیون تجدید نظر ــ برای نخستین بار در تاریخ تأسیس وزارت مالیه در ایران ــ فتوای یکی از حجج اسلام را که در شرافت و دینداری او تردیدی نیست عینا نقل و بدان استشهاد شده‌است. به موجب فتوای حجت‌الاسلام و پیشوای روحانیت صلح مذکور (معوض) شناخته شده و آن را از پرداخت مالیات معاف دانسته‌اند... و السلام علیکم و رحمه اله و برکاته ــ اسماعیل رائین " (۱)

۱ ــ شخصیت مورد بحث دکتر سید حسن امامی است که تحصیلات خود را در سوئیس به پایان رسانیده و از همان کشور دکترای حقوق گرفته است. وی که سمت استادی دانشگاه تهران را دارد امام جمعه تهران است. و یکبار نیز مورد سوء قصد قرار گرفته است.

پس از انتشار خبری که در بالا نقل شد انتظار می‌رفت لااقل از جانب ایشان تکذیب یا توضیحی انتشار یابد، و یا لااقل با بیان علت دادن این فتوا ذهن مریدان و دوستداران خویش و سایر مردم را روشن سازد، که متأسفانه تاکنون هیچ عکس‌العملی از ناحیه ایشان دیده نشده است، خداوند گناهان ما را ببخشاید...

با اینکه ادارات و روابط‌عمومی وزارتخانه‌ها، شرکتهای دولتی، و حتی سازمانهای ملی به کوچکترین خبری که درباره آنها در مطبوعات نوشته شود پاسخ می‌دهند و "طبق قانون مطبوعات" خواستار چاپ توضیح یا تکذیب خویش می‌شوند، و حتی در بسیاری موارد نویسندهٔ خبر یا مسئولان نشریه

---

۱ ــ مجلهٔ تهران مصور، سال ۱۳۵۵

را از طرف مقامات قضائی و انتظامی تحت تعقیب قرار می‌دهند ، پس از اینکه خبر مالیاتی بالا و نظر نگارنده در مجلهٔ تهران مصور چاپ شد ، هیچگونه پاسخ یا توضیح و تکذیبی از طرف وزارت دارائی برای مجله فرستاده نشد . تنها عکس‌العمل انتشار خبر این بود که : یکی از ناپاکترین افراد اجتماع که یهودی الاصل است و از راههای ناگفتنی حتی دلالی محبت به سرمایه‌ای رسیده و هم اکنون صاحب چندین کارخانه و میلیونها ثروت است ، نگارنده را مورد تهدید قرار داد " (۱)

فتوای دکتر سید حسن امامی که ملاک عمل خواجه‌نوری قرار گرفت بدین شرح نوشته شده بود :

" استاد دانشمند و فاضل ارجمند جناب آقای دکتر امامی امام جمعهٔ طهران ، دام اقباله العالی

زید تمام حقوق خود را نسبت به ماترک مورثش به مال‌الصلح مبلغ پانزده میلیون ریال به عمرو صلح قطعی می‌نماید ، در صورتیکه ارزش واقعی ماترک چندین برابر مال‌الصلح باشد آیا صلح مزبور را می‌توان به اعتبار تفاوت فاحش ارزش عوضین صلح محاباتی نامید یا خیر ؟ مستدعی است نظر عالی را در اینمورد مرقوم فرمائید .

(امضاء ناخوانا)

به نظر بنده در صورتیکه مال الصلح مبلغ ناچیزی باشد ، صلح محاباتی محسوب می‌شود ، و چون مال الصلح در مورد سئوال ناچیز است این صلح محاباتی می‌باشد .

سید حسن امامی (امضاء) " (۲)

---

۱ ــ خواجه نوری ، مدیرکل مالیات بر ارث ، پس‌از این بخشش شاهانه باز نشسته شده به انگلستان رفت و در آن مملکت سکنی گزید .

۲ ــ رونوشت "صلح معوض" عینا از پرونده پیشکاری دارائی تهران برداشته شده است .

مالیات بر ارث

روز دوازدهم آبان ۱۳۳۶ که شوقی ربانی آخرین پیشوای بهائیت در لندن بلاعقب فوت کرد ، از او پنج نفر بازمانده حیات داشتند که سهم‌الارث به آنان تعلق می‌گرفت . اینان‌عبارت بودند از :

حسین ربانی ، دارای شناسنامهٔ شمارهٔ ۲۷۲۲ حوزهٔ بیروت .

ریاض ربانی ، برادر ابوبینی شوقی .

روح‌انگیز افنان ، خواهر ابوبینی شوقی .

مهر انگیز ربانی خواهر ابوبینی شوقی .

روحیه ربانی (ماکسول) همسر شوقی .

چون همهٔ بازماندگان متوفی تبعهٔ ایران بودند ، لازم بود بعد از انجام تشریفات قانونی در ایران و تعیین سهم‌الارث هریک از آنها دارائی شوقی ربانی را بین خود تقسیم کنند و یا هر تصمیم دیگری را که لازم می‌دانستند بگیرند . ولی نامبردگان بدون انجام تشریفات و قبل‌از پرداخت مالیات بر ارث و تعیین پلاک و مشخصات میراث مورد صلح و پرداخت مالیات بر درآمد صلح و رعایت مواد ۳۲ و ۴۰ آئین نامه دفاتر اسناد رسمی و قسمت اخیر ماده ۲۲ قانون ثبت و ماده ۳۴۷ قانون امور حسبی ، ماترک او را به موجب صلحنامه‌های شماره ۴۷۳۰۸ ــ ۱۳۳۶/۱۰/۲۰ و ۴۷۴۳۴ ــ ۳۶/۱۱/۱۶ تنظیمی در دفتر ۲۵ تهران (که گویا دفتر مذکور دراختیار محفل بهائیان تهران است) به نام دکتر علی‌محمد ورقا مصالحه می‌کنند و انتقال قطعی می‌دهند . دکتر علی محمد ورقا نیز بدون تعیین پلاک و مشخصات مورد صلح و پرداخت مالیات بر درآمد صلح به شرکت سهامی امناء که خود در تاریخ ۳۷/۲/۱ تشکیل می‌دهد تحت شماره $\frac{۴۷۹۴۸}{۳۷/۳/۱۲}$ دفتر ۲۵ تهران مصالحه می‌نماید ، و شرکت سهامی نیز بدون ذکر از املاک و اراضی و اماکن در اساسنامه خود سرمایه ۲۸۷ میلیون دلاری را طبق اساسنامهٔ مربوطه به سه میلیون تومان نقد معرفی می‌کند ، و ضمن اختفای نقل و انتقالات املاک و

اراضی و اماکن از پرداخت حق‌الثبت و مالیات بر درآمد خودداری می‌نماید، و بعد در تاریخ ۳۷/۷/۲۶ به وکالت منوهر قائم مقامی که یکی از شرکاء و همدستان وی بوده است با اخذ ۱۰۵۴ سهم از سرمایه شرکت اقدام به حصر وراثت می‌نمایند، و دکتر علی محمد ورقا و روحیه ماکسول عیال دائمی متوفی با اختفای وصیت‌نامه نسبت به تقسیم ماترک متوفی که در رأی صادره حصر وراثت شماره $\frac{۱۴۶۴}{۳۷/۷/۲۷}$ مندرج است، اعتراضی نمی‌کنند، و شرکت سهامی امناء نیز با اغفال کارکنان ثبت و تبانی با ممیزین و کارشناسان اداره دارائی و ثبت با فعل و انفعالاتی به دستیاری منوهر قائم مقامی بدون درج معاملات قطعی در اسناد مالکیت قبل و اعلام آن به اداره دارائی به تنظیم اسناد مالکیت جدید به نام شرکت سهامی امناء مبادرت می‌ورزند.

پس از تشکیل شرکت امناء و برداشتهای چند صد میلیون تومانی از دارائی شوقی ربانی در ایران، امریکا و انگلستان توسط افراد زیر:
(جان فرابی، حسن بالوزی، ایموس کمیسون، ایان سمپل، چارلز ولکات، دیوید هوفمن، بورگالین، هیود چانسن، دیوید روهه، ویلیام سیرز و یوگو جیاگری) از طرف جمعی از ایرانیان که بعدا نامشان خواهد آمد، اعتراض‌هایی در ایران و چند کشور دیگر علیه این اقدام بهائیان خارجی فوق‌الذکر و همدستان ایرانی آنها صورت گرفت.

بهائیان ایران برای اینکه املاک و دارائی ـ غیر منقول ـ شوقی ربانی را نیز به نام شرکت امناء برداشت کنند، اقدام به انحصار وراثت کرده و منوهر قائم مقامی را در دادگستری مأمور اجرای این امر می‌کنند. به دنبال این اقدام آگهی انحصار وراثتی به شرح زیر در روزنامه رسمی منتشر شد:

"گواهی حصر وراثت شماره ۱۴۶۴ ـ ۱۳۳۷/۷/۲۷

به تاریخ ۱۳۳۷/۷/۲۶ آقای منوهر قائم مقامی به وکالت مع‌الواسطه از طرف آقای حسین ربانی به شناسنامهٔ ۲۷۲۲ حوزه بیروت دادخواست به خواستهٔ حصر وراثت تقدیم که به شعبه اول ارجاع به شماره ۳۷ ـ ۷۹۶ ثبت و توضیح داده

دفتر اسناد رسمی درجه ۱ شماره ۲۵ تهران
ازدواج ۱۱۱ گواهی امضاء

تاریخ ....
شماره ....
پیوست ....

نشانی: مقابل ثبت کل - تلفن ۳۲۲۵۰ / ۳۰۳۱۱۲

رونوشت گواهی حصر وراثت شماره ۱۴۶۴ / ۳۷/۷/۲۷

شماره ۱۴۶۴ - ۳۷/۷/۲۷ بتاریخ ۳۷/۷/۲۶ آقای منوچهر قائم مقامی بوکالت مع الواسطه از طرف آقای حسین ربانی
شناسنامه ۲۷۲۲ حوزه بیروت دادخواست بخواسته حصر وراثت تقدیم که بشعبه اول ارجاع بشماره ۳۷/۷۹۶ ثبت و
توضیح داده که مرحوم شوقی ربانی شناسنامه [illegible] قنسولگری ایران در فلسطین در تاریخ ۱۳ آبان ۳۶ در لندن فوت شده
ورثه او عبارتست از موکل و ریاض ربانی برادران ابوینی و بانو روحی افنان و بانو مهرانگیز ربانی شیرازی خواهران
ابوینی و بانو روحیه ربانی عیال دائمی متوفی پس از انجام تشریفات مقدماتی و انتشار سه نوبت آگهی و نبودن معترض در
موعد قانونی در تاریخ فوق دادگاه شعبه اول بخش تهران بتصدی امضاء کننده زیر گواهی میدهد باینکه ورثه آن مرحوم منحصر باشخاص
فوق الذکر بوده و ورثه دیگری ندارد و دارائی آن مرحوم [illegible] اموال منقوله و [illegible] اعیانی [illegible] بعیال دائمیه
و باقی دارائی متعلق به برادر و خواهر ابوینی بطریقی که سهم برادر دو برابر خواهر است تقسیم خواهد شد دادرس شعبه اول دادگاه
بخش تهران - یزدانفر امضاء ۳۷/۷/۲۶ رونوشت برابر اصل است که در پرونده کلاسه ۳۷/۷۹۶ شعبه
اول دادگاه بخش تهران بایگانی است رونوشت [illegible]

که مرحوم شوقی ربانی به شناسنامه پنج قنسولگری ایران در فلسطین در تاریخ ۱۳ آبان ۱۳۳۶ در لندن فوت شده ، ورثهٔ او عبارتست از موکل و ریاض ربانی برادر ابو بینی ، و بانو روحانگیز افنان و بانو مهر انگیز ربانی خواهران ابوبینی و بانو روحیه ربانی عیال دائمی متوفی . پس از انجام تشریفات مقدماتی و انتشار سه نوبت آگهی و نبودن معترض در موعد قانونی در تاریخ فوق دادگاه شعبهٔ اول بخش تهران به تصدی امضاء کننده زیر گواهی می‌دهد بر اینکه ورثهٔ آن مرحوم منحصر به اشخاص فوق الذکر بوده ورثهٔ دیگری ندارد و دارائی آن مرحوم یک چهارم از اموال منقوله و بهاء ابنیه و اشجار سهم عیال و بقیه دارائی متعلق به برادر و خواهر ابوبینی به طریقی که سهم برادر دو برابر خواهر است تقسیم خواهد شد — دادرس شعبه اول دادگاههای بخش تهران — یزدانفر — پرونده شماره ۱ — ۳۷ — ۷۹۶ در شعبه اول دادگاه بخش تهران بایگانی است . "

پس از انجام تشریفات انحصار وراثت که در اثر اعمال نفوذ محفل بهائیان تهران به سود خودشان به اتمام رسید ، وکیل محفل بهائیان ایران دارائی شوقی ربانی را فقط هشت پلاک ملک قلمداد کرد ، و رئیس اداره مالیات بر ارث پیشکاری دارائی تهران نامه زیر را به مدیر کل پیشکاری دارائی تهران نوشت :

"وزارت دارائی — پیشکاری دارائی تهران — گواهی نامه ارث شماره ۱۱۱۵۴ تاریخ ۱۳۳۸/۷/۲۰ — ۲۴۸۹۲ ارث به استناد تبصرهٔ مادهٔ ۱۳ قانون مالیات بر ارث و نقل یا انتقالات بلاعوض مصوب ۲۳ اسفند ماه ۱۳۳۵ گواهی می‌دهد که آقای منوهر قائم مقامی وکیل ارث مرحوم شوقی ربانی در

تاریخ ۱۳۳۸/۷/۱۱ اظهار نامه به این اداره تسلیم و خود را وارث آقای شوقی ربانی متوفی معرفی نموده و در اظهارنامه اموالی را که ذیلا ذکر می‌شود صورت داده است :

۱ — ششدانگ یک قطعه زمین بمساحت ۲۵۶۳/۵۶ متر مربع پلاک شماره ۲۹۷/۴ واقع در بخش یک تهران .

۲ — ششدانگ یک قطعه باغ مشجر پلاک ۳۷۴۲ واقع در بخش سه حسن آباد تهران زیر اراضی امیر آباد .

۳ — ششدانگ یک باب خانه پلاک ۱۰۷۴ واقع در ناحیه ۶ تهران محمدیه بازارچه نایب آقا .

۴ — ششدانگ یک باب خانه و حمام پلاک (۲۵۸) دویست و پنجاه و هشت واقع در بخش ۹ تهران کوی عربها کوچه جلو خان رکن‌الدوله .

۵ — ششدانگ یک باب عمارت مشتمل بر بیرونی و اندرونی و خلوت پلاک ۲۵۹ واقع در بخش ۹ تهران کوچه عربها .

۶ — ششدانگ یک باب خانه پلاک ۴۴۳۱ واقع در بخش ۹ تهران خیابان ناصر خسرو .

۷ — ششدانگ اعیانی یک قطعه باغچه پلاک ۴۴۳۱/۱ واقع در بخش ۹ تهران خیابان ناصر خسرو .

۸ — ششدانگ یک باب خانه پلاک ۳۴۰۷/۶ واقع در بخش ۹ تهران کوی عودلاجان خیابان بوذرجمهری .

رئیس ادارهٔ مالیات بر ارث پیشکاری دارائی تهران "

در این هنگام دامنهٔ اختلافات در بین بهائیان ایران گسترش یافته و انشعاب بزرگی میان اعضای این فرقه به وجود آمده بود تا آنجا که کار این اختلاف به "تجدید عهد" و (ثبت نام جدید) کشید و سبب شد تا اسرار دارائی شوقی ربانی که یک رقم ۲/۹۶۷/۴۳۳/۰۱۲/۴۵۴ ریالی بود فاش

شود . برای اینکه با استناد به اسناد سخن گفته باشیم از یک اعلام جرم و افشاگری که به وسیلهٔ یکی از بهائیان اخراجی به نام سرهنگ ثابت راسخ صورت گرفته است یاری می‌گیریم و عین نامه او را که روز بیست و دوم آذرماه ۱۳۴۹ تسلیم رئیس کمیسیونهای مالیات بر ارث پیشکاری دارائی شده و به شماره ردیف ۴۷ در پرونده کلاسه ۲۴۸۶۴ سال ۱۳۳۶ ثبت شده است نقل می‌کنیم :

"ریاست محترم اداره کمیسیونهای مالیات بر ارث و درآمد دولت

محترما عطف به شمارهٔ $\frac{\text{۳۴۴۱۵/۳۱}}{\text{۴۸/۷/۲۸}}$ معروض می‌دارد

ـ ماترک مرحوم جناب شوقی ربانی برابر صورت ریزی که با مشخصات کامل و مساحت طی شماره $\frac{\text{۴۳۴۹۹/۳۱}}{\text{۴۸/۱۰/۲۰}}$ تقدیم گردیده و در لف پرونده امر می‌باشد ، بالغ بر ۲/۹۶۷/۴۳۳/۰۱۲/۴۵۷ ریال و ماترک مرحوم حاج غلامرضا امین امین بالغ بر ۲/۵۰۰/۰۰۰/۰۰۰ ریال می‌گردد ، که پرونده دومی به بایگانی سپرده شده و مرتکبین را به حال خود گذارده‌اند ، و مالیات بر ارث و درآمد دولت مضمحل گردیده و می‌گردد ، و با عطف توجه به محتویات پرونده شماره ۱۱۶۹ و گواهینامه حصر وراثت ۵۷۸ ـ ۱۹/۶/۴ حقایق روشن می‌گردد و در مورد فقرهٔ اول با عطف توجه به محتویات پرونده امر و گواهینامه حصر وراثت ۱۱۱۵۴ ـ ۳۸/۷/۲۰ معروض می‌دارد ، عده‌ای کلاهبردار خائن با جمعی اجنبی سیاسی به نام (جان فرابی ـ حسن بالیوزی ـ ایموس کمیسیون ـ ایان سمپل ـ چارلز ولکات ـ دیوید هوفمن ـ بورگالین ـ هیود جانسن ـ دیوید روهه ـ ویلیام سیرز ـ یوگو جیاگری) و غیره که جمیعا خائن و از طراران و کلاهبرداران بین‌المللی می‌باشند ، جهت ربودن ماترک

مرحوم جناب شوقی ربانی و تهی نمودن خزینه کشور مقدس ایران با حبیب‌اله ثابت و تیمسار بازنشسته شعاع‌اله علائی و دکتر علی‌محمد ورقا و همکاران مربوطه تبانی نموده با سوء استفاده از اوضاع اخیر کشور و سکون و سکوت رجال پاکدامن و میهن پرست ، کارکنان و متصدیان ثبت اسناد و املاک را اغفال و با تطمیع آنان ، مبادرت به تنظیم اسناد خلاف قانون کرده و کلیهٔ اراضی و اماکن و املاک را قبل از انجام حصر وراثت و پرداخت مالیات بر ارث و درآمد دولت به قطعات مختلف تقسیم و تفکیک نموده ، سند بر روی اسناد رسمی صادر و به اشخاص مختلف انتقال می‌دهند ، و وجوه آن را تا تبدیل به ارز از کشور خارج می‌کنند . مدرک پلاک ۳۷۴۲ واقع در بخش ۳ تهران .

۲ ـ در موقع تنظیم اظهار نامه به اداره دارائی ، بایستی صورت ماترک متوفی را از حیث منقول و غیر منقول و وجوه نقدینه طبق مقررات و قوانین موضوعه با مدارک و رونوشت اسناد مربوطه به پیوست اظهار نامه تسلیم نمایند تا موفق به اخذ گواهینامه گردند .

با عطف توجه به محتویات (این مدارک) پرونده امر را تحویل ننموده و موفق به اخذ گواهینامه مالیات بر ارث گردیده‌اند که در نتیجه ((۵/۰۰۰/۰۰۰/۰۰۰ ریال)) پانصد میلیون تومان مالیات بر ارث و مالیات بر درآمد دولت را حیف نموده و خزینه دولت را تهی و بیت‌المال را تضعیف کرده‌اند .

۳ ـ با توجه به محتویات پرونده امر ، پس از کشف حقیقت و اعزام کارشناس تاکنون اثاثیه و وجوه نقدینهٔ مرحوم جناب شوقی ربانی ارزیابی نشده و آقایان جان فرابی و همکاران

مربوطه با سرتیپ بازنشسته شعاع‌اله علائی و حبیب‌اله ثابت و دکتر علی محمد ورقا ، ضمن ملاقات وزیر ادیان اسرائیل در فلسطین ، مبلغ ۳۰/۰۰۰/۰۰۰/۰۰۰ ریال وجه نقد را که به نام جناب شوقی ربانی بوده است از بانک دریافت و بقیهٔ وجوهی که در بانکهای انگلستان و امریکا و نزد اشخاص بوده است ، به همین نحو دریافت داشته‌اند ، و به جیب مبارک زده‌اند ، و جرائم بدین بزرگی را مقامات صلاحیتدار ندیده انگاشته ... و قابل توجه آنکه آقای فخر زاده کارشناس محترم از شدت عجله برای خوردن حلیم به دیگ افتاده‌اند ، یعنی ماترک مرحوم جناب شوقی ربانی که بالغ بر ۲/۹۶۷/۴۳۳/۰۱۲/۴۵۴ ریال می‌گردد به مبلغ ۳۴۰/۰۰۰/۰۰۰ ریال ارزیابی و صورت برداری نموده‌اند ، در صورتی که فقط حدیقه به پلاکهای جلالیه زیر اراضی امیرآباد به مساحت ۳۰/۰۰۰ متر مربع با ساختمانهای مربوطه و اشجار موجوده به ارزش ۱/۱۸۷/۷۰۰/۰۰۰ ریال می‌گردد ، و با بودن وسائل نقلیه کافی از کاخ دارائی تا محل پلاکهای مذکوره چند کیلومتر بیش نبوده و می‌توانند هر آن محلهای مذکوره را بازدید و مشاهده نمایند تا حقیقت را دریابند . و محل تأسف و تعجب است که مقامات صلاحیتدار قضائی و اداری با چنین عملیات خیانتکارانه که کالشمس فی وسط السماء است کوچکترین اقدامی جهت جلوگیری و تعقیب مرتکبین و متخلفین ننموده و نمی‌نمایند ، و روز بروز بر تجری و جسارت آنان می‌افزایند ، و نفوس ضعیف النفس را فریب می‌دهند و از جادهٔ مستقیم و حق و حقیقت منحرف می‌سازند . بنابراین چون جریان امر و اخذ مالیات بر ارث و مالیات بر دو (نوع) صلح انجام شده روشن و ساختن اسناد

تقلبی و دسیسهٔ آنان جهت حیف و میل نمودن درآمد دولت با حق و حقوق اینجانب و همسر و بستگانم که در ماترک مرحوم جناب شوقی ربانی طبق اسناد و مدارک و قبوض سهیم و شریک می‌باشیم بستگی دارد ، لذا استدعای رسیدگی و عطف توجه به پرونده‌های مزبور را داشته که ضمن تعقیب کلاهبرداران و مأمورین ناصالح حق و حقوق درآمد دولت و اینجانب محفوظ ماند .

با تقدیم احترامات فائقه ــ سرهنگ بازنشسته ثابت راسخ

۱ ــ رونوشت شرح بالا عطف به شماره ۳۰۲۳۷۹۶/۱۰ ــ ۹/۹/۹ به حضور تیمسار معظم ریاست بازرسی شاهنشاهی جهت احقاق حق تقدیم می‌گردد .

۲ ــ رونوشت به حضور ریاست محترم مجلس شورای ملی رشیداله ارکانه ، پیرو شماره ۴۹/۸/۷ تقدیم می‌گردد" .

باید مالیات بدهند

پس از رسیدگیهای بی‌نتیجه‌ای که مأموران پیشکاری دارائی تهران بر روی این پرونده کردند و اقدامها و تشبثاتی که بهائیان در مقامهای بالای دولتی به عمل آوردند ، سرانجام اداره کل فنی وزارت دارائی ماترک شوقی ربانی در ایران را مشمول "صلح معوض" فتوای امام جمعه تهران ندانسته و گزارش زیر را به مقام‌های وزارت داد :

جناب آقای هادوی ، معاون درآمدهای مالیاتی
وزارت امور اقتصادی و دارائی

در مورد پرونده مالیات بر صلح ورثه شوقی ربانی متوفی به سال ۲۵۱۶ شاهنشاهی اختصارا استحضار می‌دهد :

پس از فوت مشارالیه آقایان حسین و ریاض و بانوان روحانگیز و مهرانگیز ربانی برادران و خواهران (وراث متوفی) کلیه

اموال موروثی خود را به موجب صلح‌نامه‌های شماره ۴۷۳۰۸ – ۱۳۳۶/۱۰/۲۳ و ۴۷۴۳۴ – ۱۳۳۶/۱۱/۱۶ جمعا در قبال مبلغ سیزده میلیون ریال به صورت معوض به آقای دکتر علی محمد ورقا صلح نموده‌اند که نامبرده نیز مورد صلح را عینا به‌همین مبلغ طی سند شماره ۴۷۹۴۸–۱۳۳۷/۳/۱۲ به شرکت سهامی امناء صلح کرده است.

همزمان با صلح نامه‌های اخیرالذکر، خانم روحیهٔ ربانی همسر متوفی املاک موروثی خود را به موجب صلح‌نامهٔ شماره ۴۷۹۴۹ – ۱۳۳۷/۳/۱۳ معوضا در قبال دو و نیم میلیون ریال به شرکت نامبرده صلح نموده‌است. با توجه به اینکه طبق ارزیابی انجام شده ارزش مورد صلح به میزان ۵۶/۵۸۵/۹۴۶ ریال بوده، در حالیکه مورد صلح به موجب سه فقره صلح‌نامهٔ فوق‌الذکر جمعا به مبلغ پانزده میلیون و پانصد هزار ریال واگذار شده بود، به لحاظ وجود تفاوت قابل ملاحظه ارزش عوضین، مورد از مصادیق صلح محاباتی شناخته شده و با عنایت به تبصرهٔ ذیل ماده ۱۷ قانون مالیات بر ارث و نقل و انتقالات بلاعوض، مصوب سال ۳۵، مالیات صلح‌نامه‌های مزبور کلا به مبلغ ۸۲۸۸۱۲۹۶۰ ریال که از این بابت مبلغ ۴۰۶۳۸۴۴۹۰ ریال مربوط به صلح اول و مبلغ ۴۲۲۴۲۸۴۷۰ ریال مربوط به صلح دوم می‌باشد که موضوع به همین مبلغ در کمیسیون حل اختلاف بدوی منجر برای شماره ۶۷۶ – ۱۳۴۹/۱۲/۶ گردیده است، و متعاقبا اثر اعتراض متصالحین پرونده در کمیسیون تجدید نظر حل اختلاف شمارهٔ ۸ مطرح، و سر انجام رأی شمارهٔ ۹۶۷ – ۵۱/۷/۳ مبنی بر رفع تعرض از متصالحین صادر شده و مستند صدور رأی بدین نحوه بودند که تفاوت فاحش بین ارزش

عوضین صلح را از صورت معوض خارج نمی‌سازد که این امر بر اساس نظر فقاهتی آیت‌الله آقای دکتر سید حسن امامی (امام جمعه تهران) استنباط شده است، لکن نظر آقای دکتر امامی بر اساس سئوالاتی غیر واقع و گمراه کننده اکتساب گردیده بود که البته پس از روشن شدن موضوع برای مشارالیه و وقوف کامل بر جریان امر از نظر قبلی خود عدول و آن را اصلاح کرده است. بر اساس مادهٔ ۳۲۱ مکرر الحاقی به قانون مالیاتهای مستقیم اسفندماه ۲۵۳۱ موضوع در شورایعالی مالیاتی مطرح و پس از صدور رأی شماره ۶۹۸/۱۷–۵۲/۱/۲۸ به شرح دلایل مرقوم در آن، که یک نسخه ضمیمه می‌باشد، پرونده جهت رسیدگی در هیئت سه نفری موضوع ماده ۳۲۱ مکرر مزبور به دفتر کل فنی مالیاتی ارسال گردیده است. حال با توجه به اسناد و مدارکی که از طرف متصالحین پس از تقدیم نامه شماره ۸۲۲– ۱۳۳۶/۳/۱۲ عنوان جناب آقای وزیر امور اقتصادی و دارائی تسلیم دفتر فنی مالیاتی گردیده، و با عنایت به ادعای ایشان مبنی بر اینکه املاک مورد بحث از شمول صلح‌نامه‌های مورد بحث خارج است، موضوع دقیقا مورد بررسی قرار گرفت و به طوری که ملاحظه گردید طبق مدارک ارائه شده از املاک موضوع صلح‌نامه‌های مذکور:

۱ – ۵۴ پلاک با بیع قطعی به شرکت سهامی امناء منتقل گردید.

۲ – ۳۲ پلاک از طرف ورثهٔ شوقی ربانی به‌فروش‌رفته است.

۳ – ۳۳ پلاک از موارد صلح مزبور اقاله گردیده است.

۴ – ۳۲۸ پلاک به موجب اسناد تکمیلی (اقرار نامه‌های تنظیمی) شرکت سهامی امناء منتقل شده است که به نظر این دفتر املاک مندرج در بندهای ۱ و ۲ فوق الاسفاء چون

به صورت بیع قطعی به فروش رسیده است ، در صورت احراز این مطالب که پلاکهای مورد بحث از جمله پلاکهایی هستند که مأخذ محاسبه مالیات مورد صلح مزبور قرار گرفته . طبق ارزیابی که از طرف کارشناس رسمی و تأئید دارایی روی آنها به عمل آمده ، قابل کسر خواهد بود که البته این موضوع بایستی از طرف هیئت سه‌نفری موضوع ماده ۳۲۱ مکرر الحاقی به قانون مالیاتهای مستقیم رسیدگی و محرز گردد . لکن در مورد پلاکهای مذکور در بندهای ۳ و ۴ فوق‌الذکر اساسا تنظیم اسناد تکمیلی و اقاله پلاکهای مزبور اصولا مؤثر در تعلق مالیات نقل و انتقال بلا عوض نبوده ، و از این جهت پلاکهای مربوط بـه بندهای ۳ و ۴ این گزارش نمی‌تواند از شمول مالیات بر صلح بلاعوض خارج گردد .

حسینعلی رجائی ـ مدیرکل فنی مالیاتی

وزیر دارائی وقت که نه بهائی است مثل برخی از وزراء و نه متمایل به این فرقهٔ نوظهور ، هنگامی که از این کلاهبرداری بهائیان مطلع گردید ، در صدد برآمد لااقل مبلغ ۸۲۸/۸۱۲/۹۶۰ ریال مالیات مصوبه ـ نه مالیات حقه ۱۷۵ میلیون تومان ـ را وصول کند . او هنگام تنظیـم لایحه بودجه سال ۱۳۵۲ درصدد بر آمد ماده مخصوصی برای باز وصول این مبلغ را به تصویب مجلسین بگذراند و سپس دستور اجراء آن را بدهد :

" ماده ۳۲۱ مکرر ـ الف : در مورد مالیـاتهایی که بعد از ۱۳۴۸/۱۲/۲۴ به مرحلهٔ قطعیت رسیده و در مراجع دیگری قابل طرح نباشد و تا تاریخ اجرای این ماده به ادعای غیر عادلانه بودن مالیات از طرف مودی شکایت شده باشد ، پرونده امر با موافقت وزیر دارایی برای تجدید رسیدگی به هیئتی متشکـل از سه نفر به انتخـاب وزیر دارائی ارجاع

خواهد شد ، این حکـم شامل مالیات در آمد مربـوط به عمل‌کرد ۱۳۴۶ به بعد ولو آنکه قبل از ۱۳۴۸/۱۲/۳۴ به مرحله قطعیت رسیده باشد خواهد بود ، وزیر دارائی می‌تواند برای تعیین هیئتهای موضوع این ماده از قضات و کارمندان بازنشسته دولت استفاده نماید . درصورتی‌که پس از تحقیقات کافی و دعوت از مؤدی برای هیئت مزبور محرز شود که به مؤدی اجحاف شده است وارد رسیدگی ماهوی شده و رأی مقتضی صادر خواهد نمود . آراء صادره از طرف هیئت قطعی بوده و در هیچ مرجعی قابل رسیدگی مجدد نخواهد بود .

تبصره یک ـ شکایت موضوع بند الف این ماده درصورتی قابل رسیدگی است که مؤدی قبلا ۵۰ درصد مالیات قطعی را نقدا پرداخت و دو نوبت رسید پرداخت آن را ارائه نماید . وجوهی که اضافه برآرای هیئت وصول شده باشد باید ظرف یک ماه از تاریخ تقاضای مقرری مسترد گردد .

تبصره دو ـ در مورد پرونده‌هایی که در مهلت مقرر ماده ۳۲۱ مذکور در تبصره این مـادد به استناد این ماده قابل رسیدگی مجدد نمی‌باشد .

تبصره سه ـ وزیر دارایی می‌تواند ظرف یکماه از تاریخ تصویب این اصلاحیه درصورتی که شکایت مؤدیان را در مورد عادلانه نبودن مالیات موجه تشخیص دهد پرونده مالیاتی آنها را که قبلا در هیئت موضوع ۳۲۱ مورد رسیدگی و صدور رأی قرار گرفته است برای رسیدگی مجدد به هیئت موضوع این ماده ارجاع نماید .

تبصره چهار ـ مرجع رسیدگی به شکایت موضوع این ماده در مورد مؤدیان مشمول نظام صنفی هیئتی است مرکب از دو نفر به انتخاب وزیر دارائی و یک نفر به انتخاب اطاق

اصناف . هیئت مزبور می‌تواند ضرائب مالیاتی مربوط ۱۳۴۱ تا ۱۳۵۰ را در مورد پرونده مطروحــه نیز تأویل نمایند . اطاق اصناف می‌تواند نماینده اتحادیه مربوطه را برای ادای توضیحات همراه بیاورد .

تبصره پنج ــ مؤدیــان مشمول قانون نظام صنفی که معادل هشتاد درصد بدهی مالیاتی خود مربوط به عملکرد هریک از سنوات ۱۳۴۶ تــا آخر ۱۳۵۰ تا آخر سال ۱۳۵۱ کلا پرداخته باشند از پرداخت بقیه اصل بدهی و جرائم و زیان دیر کرد متعلق‌هــا خواهد بود و در صورتی که ظرف سه ماه از تاریخ اجرای این تبصره صد در صد بدهی جدید را پرداخت ننمایند از پرداخت جرائم و زیان دیرکرد متعلق معاف خواهد بود . اجرای این تبصره موجب استرداد وجوه دریافتی نخواهد بود .

بند ب در مورد آراء قطعی کمیسیون‌های حل اختلاف که بعد از تاریخ ۱۳۴۸/۱۲/۲۴ صادر شده است ، در صورتی که ظرف یکماه از تاریخ اجرای این ماده به تشخیص شورای عالی مالیاتی به‌علت عدم رعایت قانون حق دولت تضییع شده باشد ، شورای مزبور رأی صادر شده را نقض و پرونده را برای رسیدگی و تشخیص مالیات به هیئت مذکور در این ماده ارجاع خواهد نمود . رأی صادر شده از هیئت مذکور قطعی بوده و در هیچ مرجعی قابل رسیدگی مجدد نخواهد بود . در موارد مذکور در این بند شورایعالی مالیاتی باید مؤدی را برای بیان مدافعات دعوت نمــاید . عدم حضور مؤدی مانع اتخاذ تصمیم نخواهد بود . "

با این که ماده ۳۲۱ مکرر در بودجه سال ۱۳۵۲ برای وصول هشتاد

میلیون تومان مالیات بر ارث گنجانیده شده‌بود ، با این حال در اثر تشبثات و رشوه‌هایی که بهائیان دادند مأموران دارایی ده‌ها و ده‌ها پرونده دیگر در کمیسیونی که برای اجرای این ماده و وصول مالیات حقه دولت تشکیل شده بود ، جمــع‌آوری کردند و سبب تأخیر در رسیدگی به پرونده مالیات بر ارث شوقی ربانی شدند .

با تغییر هوشنگ انصاری وزیر دارائی ــ بعد از آمــوزگار ــ بار دیگر اعضاء کمیسیون برگزیده انتخاب و شروع به‌رسیدگی کردند . ولی با درگذشت "ناصر دادفرما" در پایان سال ۱۳۵۶ بار دیگر رسیدگی به پرونده مذکور معوق مانده است .

یک اظهار نظر

اکنون که به اختصــار خلاصه پرونده مالیات بر ارث شوقی ربانی را بیان کردیم ، بی مناسبت نمی‌دانیم ، خلاصه نظریه پژوهشگر خانواده‌های بزرگ در ایران ــ ابوالفضل قاسمی ــ را نقل کنیم . در زندگی‌نامه (۱) دکتر سید حسن امامی امام جمعه تهران در این باره چنین می‌نویسد :

"ما همه که در این سرزمین زیست می‌کنیم از هر کیش و نژاد و زبان باشیم مدیون به میهن و ملت خود هستیم ، کوچکترین دینی که باید آن را بدرستی انجام دهیم در برابر برخورداری از نعم گوناگون پرداخت مالیات است . آن که با کلاه شرعی و عقلی شانه از زیر بار پرداخت مالیات خالی می‌کند و یا با توجیهات وسیله فرار دیگران را از دیون دولتی فراهم می‌نماید هر دو خائن هستند .

۱ ــ کتاب زندگی‌نامه امام جمعــه تهران ، با این که به چاپ رسیده است ، با این حال تاکنون منتشر نشده است .

نمی‌دانیم نظر جناب امام در این مورد و درباره صدور فتوا و تدارک هشتاد میلیون تومان مالیات بر ارث (شوقی افندی) چیست؟ ما از ایشان می‌پرسیم آیا با این پول نمی‌شد هشتاد مدرسه و هشتصد خانه برای مردم ساخت؟..."
(اولیگارشی دویست‌ساله ایران ـ امام جمعه تهران ـ ص ۹۶)

انتقال املاک، تقسیم و فروش آنها...

با اینکه انتقال اسناد مالکیت در ایران از پنجاه سال قبل تاکنون بر طبق مقررات و موازین قانونی صورت می‌گیرد، ولی محفل بهائیان ایران، بدون انجام تشریفات قانونی، میلیاردها ریال ثروتی را که ارزش املاک شوقی ربانی بود، ابتدا به چند نفر و سپس به شرکت امناء منتقل کردند. در این نقل و انتقال محضر شمارهٔ ۲۵ تهران بر خلاف مواد ۳۲ و ۴۰ آیین‌نامهٔ دفاتر اسناد رسمی، و نظریهٔ شورای عالی ثبت، ضمن سازش با چند نفر، صلحنامه‌های ۴۷۳۰۸ ـ ۳۶/۱۰/۲۰ و ۴۷۴۳۴ ـ ۳۶/۱۱/۱۶ و ۴۷۹۴۸ ـ ۴۷/۳/۱۲ را تنظیم کرده و بدین ترتیب میلیاردها ریال سرمایهٔ موجود را در اختیار شرکت مذکور قرار می‌دهد. همچنین کارکنان و متصدیان امور ثبت اسناد و ممیزین و کارشناسان با علم به اینکه املاک و اماکن و اراضی مزبور "اموال عمومی" به حساب می‌آیند، قبل از انجام مقررات ثبتی و رعایت مواد ۳۷۴ قانون امور حسبی و قسمت اخیر ماده ۲۲ قانون ثبت و پرداخت مالیات بر ارث و مالیات بر دو (نوع) صلح و تعیین پلاک و مشخصات مورد صلح و تعیین سهم‌الارث هریک از وراث و عمل در اوراق مالکیت قبلی، به تنظیم سند جدید مبادرت ورزیدند. مأموران ثبت حتی گورستان عمومی واقع در امیرآباد (قبرستان گلستان جاوید) را نیز که دارای پلاک ۳۷۴۲ بخش ۳ تهران بوده و به موجب نص صریح قوانین ثبتی متعلق به شهرداری تهران است به شرکت تجاری مذکور واگذار می‌کنند.

شهرداری تهران بعد از اطلاع از این نقل و انتقال طی نامه‌های شمارهٔ ۴۱۵۵/۲۳/۱۱۷۸ ـ ۴۴/۲/۱۹ و ۱۵۶۱ ـ ۲۳ ـ ۴۰/۳/۱۵ به عمل مأموران ثبت اعتراض می‌کند. ولی محفل بهائیان تهران بدون اعتنا به قوانین ثبت و حتی اعتراض شورای عالی ثبت گورستان مذکور را به قطعات متعدد تقسیم کرده و به اشخاص مختلف می‌فروشد.

چون تصرف املاک و رقبات مختلف حتی گورستان عمومی شهر برخلاف موازین قانونی بود رئیس بخشهای ۸ و ۹ ثبت املاک تهران، علیه محضردار و کارمندان رشوه‌خواری که با بهائیان همدست شده بودند اقدام کرده و نامه زیر را به مدیر کل ثبت تهران می‌نویسند:

۳۸۹۳ ـ ۱۳۳۸/۱۱/۸ ـ اداره ثبت تهران

" نسبت به ششدانگ پلاکهای شمارهٔ ۲۵۸ و ۲۵۹ و ۳۴۰۷ و ۳۴۰۱/۱ بخش ۹ تهران سند مالکیت صادر و تسلیم گردیده، و بعداً به آقای شوقی ربانی انتقال قطعی داده شده است، و اخیراً به حکایت یک برگ رونوشت گواهی حصر وراثت مورخهٔ ۳۷/۷/۲۶ صادره از شعبهٔ اول دادگاه بخش تهران، و گواهی شمارهٔ ۱۱۱۵۴ ـ ۳۸/۷/۲۷ مالیات بر ارث، نامبرده فوت و ورثهٔ او عبارت از آقایان حسین و ریاض ربانی برادران ابوبینی، و بانوان روح‌انگیز و مهرانگیز ربانی خواهران ابوبینی، و بانو روحیه عیال دائم متوفی می‌باشند، ولی قبل از اخذ گواهی حصر وراثت و مالیات بر ارث و احراز وراثت ورثه، آقایان حسین و ریاض ربانی به موجب سند رسمی شمارهٔ ۴۷۷۳۴ ـ ۳۶/۱۱/۱۶ دفتر ۲۵ تهران و بانوان روح‌انگیز و مهرانگیز به موجب سند رسمی شمارهٔ ۴۷۳۰۸ ـ ۳۶/۱۰/۲۳ دفتر مذکور کلیهٔ سهم‌الارث خود را از ماترک متوفی اعم از منقول و غیرمنقول

به هر اسم و رسم واقعات در سراسر کشور ایران (بدون ذکر پلاک یا مشخصات دیگر از مورد معامله) به آقای علی‌محمد ورقا صلح قطعی نموده‌اند، و نامبرده نیز به موجب سند رسمی شمارهٔ ۴۷۹۴۸ — ۳۷/۳/۱۲ دفتر ۲۵ مورد صلح را به شرکت امناء واگذار نموده و سهم‌الارث بانو روحیهٔ ربانی را نیز وکالتا به موجب سند رسمی ۴۷۹۴۹ — ۳۷/۳/۱۲ دفتر مذکور به شرکت مزبور واگذار نموده است، و شرکت با تسلیم اسناد مالکیت رقبات فوق‌الذکر تقاضای صدور سند مالکیت به نام خود نموده است. لذا چون تنظیم اسناد مذکور قبل از صدور گواهی حصر وراثت بوده است و برخلاف مادهٔ ۳۲ و ۴۰ نظامنامهٔ دفاتر اسناد رسمی می‌باشد، و انتقالات مذکور نیز در اسناد مالکیت قید نشده، مراتب گزارش، مستدعی است نظریهٔ متخذه را جهت اقدام مقتضی به این اداره ابلاغ فرمایند.

رئیس دائرهٔ بخشهای ۸ و ۹ ثبت املاک تهران"

با وجود این نامه و اعتراض رسمی و شکایات و اعتراضات متعدد دیگر که همه حاکی از نادرستی و غیر قانونی بودن کلیهٔ عملیات فوق‌الذکر است، محفل بهائیان تهران با اتکاء به پاره‌ای مقامات مختلف مملکتی و ضمن پرداخت رشوه و تبانی با تنی چند از مأموران نادرست و رشوه‌خوار در سازمانهای اداری، موفق شد کلیهٔ املاک و رقبات را تصاحب کرده به شرکت امناء یا چند بهائی سرشناس انتقال دهد.

صلحنامه‌ها

سه ماه بعد از فوت شوقی ربانی و قبل از اینکه تشریفات انحصار وراثت پایان یابد همسر و برادران و خواهران او که وارث متوفی بودند،

وکالتنامه‌هایی را که از جانب خود در بیروت، برن و بغداد تنظیم کرده بودند به ذکراله خادم داده و همهٔ دارائی او را اعم از نقدینه، املاک و کلیهٔ اشیائی که به نام آخرین پیشوای بهائیت بود، عینا تحت اختیار او گذاشتند. ذکراله خادم نیز همهٔ اموال و املاکی را که ورثهٔ شوقی افندی وکالتا در اختیارش قرار داده بودند عینا به دکتر علیمحمد ورقا صلح‌کرد. مورد صلح " همگی و تمامی حقوق عینی و فرضی و حکمی و تقدیری، به هر اسم و رسم و تحت هر عنوان مستقیم یا غیر مستقیم" بود.

این صلحنامه که از نظر مقررات ثبتی نادرست است، در دفتر اسناد رسمی شماره ۲۵ — که گویا دفترخانه مورد اعتماد بهائیان است — به این شرح به ثبت رسیده است:

" رونوشت سند صلح ۴۷۲۸ — دفتر اسناد رسمی شمارهٔ ۲۵ حوزهٔ تهران — مصالح بانوان ۱ — روح‌انگیز افنان فرزند مرحوم میرزا هادی به شناسنامهٔ نمرهٔ ۲۷۶۲ صادره از کنسولگری شاهنشاهی در بیروت، ساکن بیروت، ۲ — بانو مهرانگیز ربانی افنان به شناسنامهٔ شمارهٔ ۵۵ کنسولگری شاهنشاهی در برن، فرزند مرحوم هادی ساکن بغداد، حسب الوکالهٔ آقای ذکراله خادم فرزند مرحوم نصراله شناسنامهٔ شمارهٔ ۵۱۶۵ بخش شش تهران، ساکن تهران، خیابان ارفع، کاشی نمرهٔ ۴۰ بر طبق وکالت مصدقهٔ ۲۰۵ مورخهٔ ۱۳۳۶/۱۰/۲۱ و نمره ۲۰۱ — ۱۳۳۶/۱۰/۱۷ سفارت کبرای شاهنشاهی در بیروت و نمرهٔ ۲۷۶ — ۳۶/۱۰/۱۹ کنسولگری شاهنشاهی در بغداد، متصالح آقای دکتر علیمحمد ورقا فرزند مرحوم آقای ولی‌اله ورقا به شناسنامهٔ ۱۴۱۹، بخش ۲ تهران، ساکن تهران، خیابان فیشرآباد، منزل شخصی — مورد صلح همگی و تمامی حقوق عینی و فرضی و حکمی و تقدیری که به هر اسم و رسم و تحت هرعنوان مستقیم

یا غیر مستقیم ، برای بانوان مصالح در سهم‌الارث موروثی و استحقاقی ایشان منقول و غیر منقول از مرحوم آقای شوقی ربانی فرزند مرحوم هادی به شناسنامهٔ شمارهٔ ۵ کنسولگری شاهنشاهی در فلسطین ایجاد شده بوده، بدون‌استثناء چیزی از آن ، به طوری که اینک پس از تنظیم این سند آقای دکتر علیمحمد ورقا متصالح از هر جهت و هر حیث قائم مقام رسمی و قانونی و جانشین بانوان مصالح در مورد صلح می‌باشند ، و کلیهٔ سهم‌الارث بانو روح‌انگیز افنان و بانو مهرانگیز ربانی افنان از ماترک مرحوم آقای شوقی ربانی اعم از منقول و غیر منقول و به طور خلاصه آنچه و هرچه و هر حقی که به موجب قانون در سهم‌الارث اختصاصی بانوان مصالح قرار و استقرار داشته باشد ، داخل در مورد صلح این سند می‌باشد ، کلا و من دون‌الاستثناء ، و منتقل الیه قائم مقام رسمی و قانونی مصالحان می‌باشد . توضیحا تصریح می‌شود کلیهٔ سهم الارث بانوان مصالح در سرتاسر کشور شاهنشاهی ایران مورد صلح این سند می‌باشد . مال الصلح مبلغ پنج میلیون ریال رواج مملکتی که تمام آن تسلیم وکیل مصالحان شده ، حسب القرار و احتیاطا هرگونه خیاری که ممکن است برای صیغه صلح فرض شود از طرفین اسقاط شد . بنا به مراتب بالا از این تاریخ متصالح قائم مقام رسمی و جانشین قانونی بانوان مصالح در مورد صلح شناخته می‌شود ، و مشارالیه می‌تواند با مراجعه به مقامات مربوطه ، کلیهٔ اقدامات لازمهٔ قانونی را نسبت به مورد صلح بلا استثناء و بر طبق مقررات به عمل آورد ، و احتیاطا کلیهٔ حقوق فرضیه و متصورهٔ بانوان مزبور درمورد صلح از هر جهت و هر بابت از آنها اسقاط و به متصالح صلح گردید . و دیگر برای

نامبردگان از هیچ بابت و هیچ جهت حقی و حقوقی باقی نمانده و مصالحان و متصالح از کمیت و کیفیت مورد صلح استحضار کامل دارند و مسئولیت انجام این صلح از هرحیث و هر جهت به عهدهٔ خود متصالحین است .

به‌تاریخ ۲۳ دیماه ۱۳۳۶ شمسی ــ مطابق ۲۲ جمادی ــ الثانی ۱۳۷۷ قمری ــ محل امضاها "

سه ماه بعد از صدور این صلحنامه ، دکتر علیمحمد ورقا همه مورد صلح را در همان دفترخانه در اختیار شرکت سهامی امناء که انگیزه و شرح چگونگی تأسیس آن در همین کتاب گذشت قرار می‌گیرد . سند تنظیم شده در دفتر اسناد رسمی مذکور با شمارهٔ ۴۷۴۸ به شرح زیر است :

" دفتر اسناد رسمی شمارهٔ ۲۵ حوزهٔ تهران ــ مصالح آقای دکتر علیمحمد ورقا ، فرزند مرحوم آقای ولی‌اله به شناسنامهٔ شماره ۱۴۱۹ ، بخش دو تهران ، ساکن خیابان فیشرآباد ، منزل شخصی ، متصالح شرکت سهامی امناء ، ثبت شده به شماره ۶۰۸۸ ثبت داخلی شرکت‌ها ، حسب (یک کلمه خوانده نشد) آقایان هادی رحمانی به شناسنامهٔ شمارهٔ ۲۷۶۷۹ صادره اصفهان ، فرزند مرحوم جعفر و تیمسار سرلشگر شعاع اله علائی فرزند مرحوم دکتر سید محمد شناسنامهٔ شماره ۵۷۸ بخش پنج تهران ، طبق آگهی شمارهٔ ۱۵۸۷ ــ ۱۳۳۷/۲/۲۵ مندرجه در روزنامهٔ شمارهٔ ۳۸۶۳ ــ ۱۳۳۷/۲/۳۰ مورد صلح همگی و تمامی حقوق عینی و فرضی و حکمی و تقدیری که بر اساس اسناد صلح شماره ۴۷۳۰۸ ــ ۳۶/۱/۲۳ و ۴۷۴۳۴ ــ ۱۳۳۶/۱۱/۱۶ این دفتر که به هر اسم و رسم و تحت هر عنوان مستقیم و یا غیر مستقیم برای متصالح در سهم‌الارث موروثی و استحقاقی بانوان روح انگیز

افنان و مهرانگیز ربانی و آقایان حسین ربانی و ریاض ربانی فرزندان مرحوم میرزا هادی از منقول و غیر منقول از مرحوم آقای شوقی ربانی فرزند مرحوم هادی به شناسنامهٔ شمارهٔ ۵ صادره کنسولگری شاهنشاهی در فلسطین ایجاد شده بود ، بدون استثنـاء چیزی از آن به طوری که پس از تنظیم این سند شرکت امناء از هر حیث و هر جهت قائم مقام رسمی و قانونی و جانشینی مصالح در مورد صلح می‌باشد از کلیهٔ سهم‌الارث بانوان و آقایان نامبرده از ماترک مرحوم آقای شوقی ربانی ، اعم از منقول و غیر منقول ، و به طور خلاصه آنچه و هرچه و هر حقی که به موجب قانون در سهم‌الارث بانوان و آقایان فوق‌الذکر در کشور شاهنشاهی ایران قرار و استقرار داشته باشد ، که طبق اسناد صلح شماره‌های ۴۷۳۰۸ و ۴۷۴۳۴ این دفتر به مصالح صلح شده است ، داخل در مورد صلح این سند می‌باشد ، کلا و من دون استثنـاء ، منتقل‌الیه قائم مقام رسمی و قانونی مصالح می‌باشد . مال ــ الصلح به مبلغ سیزده میلیون ریال رواج مملکتی که تمام آن تسلیم مصالح شده حسب‌القرار و احتیاطا هرگونه خیاری که ممکن است که برای صیغه صلح فرض شود از طرفین اسقاط شد .

بنا به مراتب بالا ، از این تاریخ ، متصالح قائم مقام رسمی و جانشین قانونی مصالح در مورد صلح شناخته می‌شود و می‌تواند با مراجعه به مقامات مربوطه ، کلیهٔ اقدامات لازمه قانونی را نسبت به مورد صلح بلااستثنـاء بر طبق مقررات به عمل آورد ، و مزید الاحتیاط کلیهٔ حقوق فرضیهٔ متصورهٔ مصالح بر اساس اسناد صلح مذکور در مورد صلح از هر جهت و هر بابت از ایشان اسقاط و به متصالح صلح و منتقل گردید ، و دیگر برای مصالح از هیچ بابت و به هیچ جهت در مورد

صلح اسناد صلح مرقوم که کلا و من دون‌الاستثناء و مورد صلح این سند می‌باشد حقی باقی نمانده و مصالح و متصالح از کمیت و کیفیت مورد صلح استحضار کامل دارند و مسئولیت انجـام این صلح از هر حیث و هر جهت بـه عهدهٔ خود متصالحین است . به تاریخ دوازدهم خردادمـاه یکهزار و سیصدوسی‌وهفت‌شمسی . مطابق سیزدهم ذیقعده۱۳۷۷قمری. محل امضاء دکتر علیمحمد ورقاء ، شعاع‌اله علائی رحمانی ، با احراز هویت متعاملین تمام مراتب مسطوره در این سند در نزد اینجانب واقع شد ، به تـاریخ متن ــ این سند در صفحهٔ ۱۷۷ زیر شمـاره ۴۷۹۴۸ دفتـر سر دفتر ثبت شده است . "

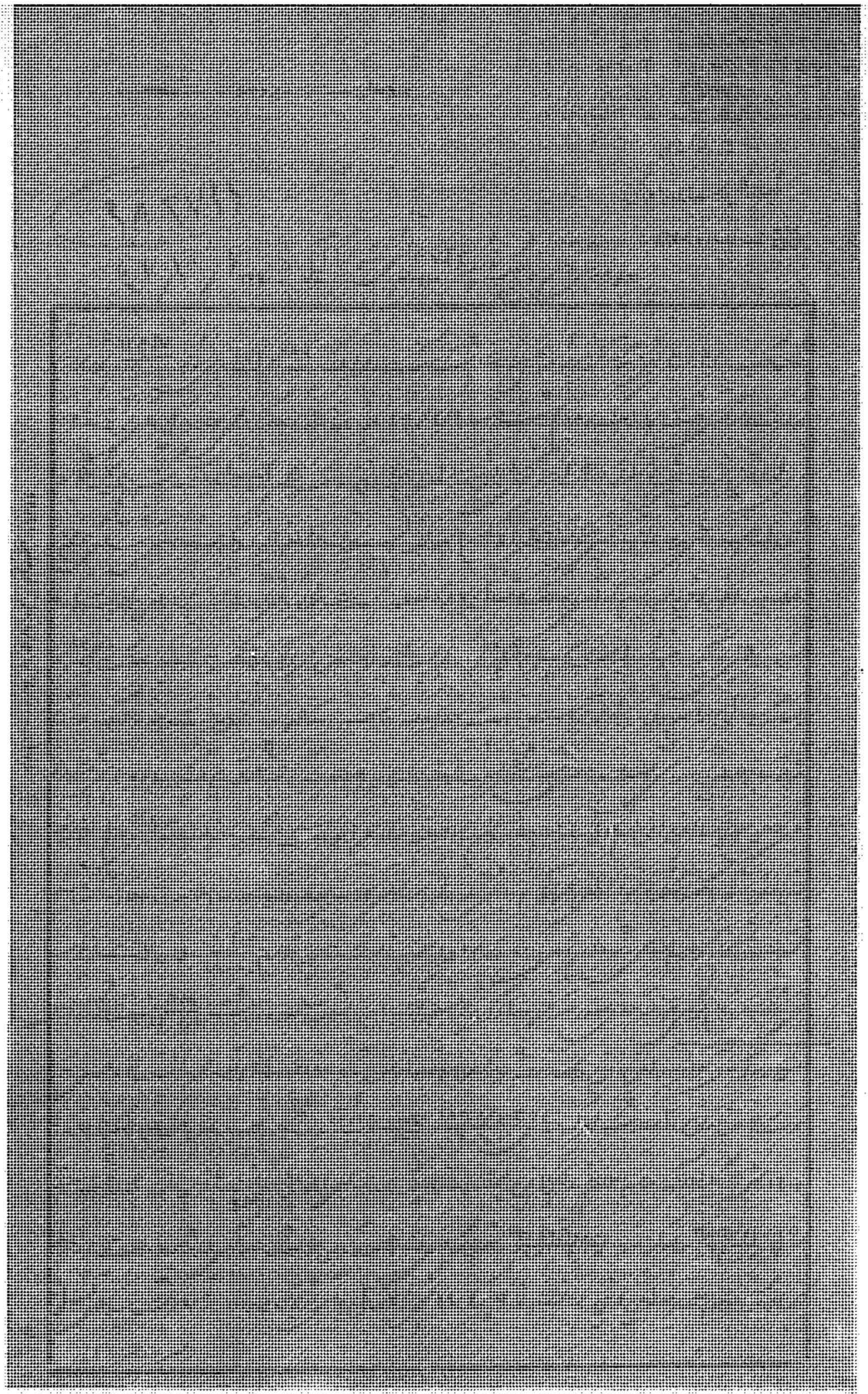
محفل بهائیان تهران ، برای فرار از پرداخت مالیـات همهٔ دارائی شوقی ربانی در ایران را ــ که به موجب مندرجات پرونده ۲۴۸۹۴ ــ سال ۱۳۳۶ بالغ بر ۲۸۷ میلیون دلار بوده ، جزء سرمایه شرکت به حساب نیاورده و اساسنامه شرکت سهامی امناء را فقط با سرمایه نقدی پرداخت شده به ثبت رسانیده است . اینان با نفوذی که در مقامات و سازمانهای دولتی ــ بخصوص ثبت اسناد و دادگستری داشتند ــ قبل از اینکه مقررات ثبت و انحصار وراثت اجراء شود و یا مالیات بر ارث و مالیات بر صلح را که جمعا بالغ بر ۲۵۰ میلیون تومان برای آن پیش آگهی صادر شده بود بپردازند موفق شدند همه املاک را با تبانی و دستیاری محاضر به قطعات مختلف تفکیک کرده و با صدور ورقه‌های مالکیت جداگانه در اختیار شرکت امناء قرار دهند . نیرنگی که بهائیان برای انجام این نقل و انتقال به کار برده‌اند در تاریخ تشکیل ثبت اسناد در ایران کمتر نظیر داشته است . اینان برای گمراه کردن مأموران و کارشناسان مالیات بر ارث و مالیات بر درآمد ، یک قطعه از املاکی را که به نام شوقی ربانی بود ، بدون اشاره به سوابق امر و به نام ملاک اصلی سند

ارائه می‌دهند ، و موقع بازدید مأمورین و کارشناسان مالیات بر ارث همین یک پلاک مجزا شده را مأخذ پرداخت مالیات بر ارث و مالیات بر صلح قرار می‌دهند . گرچه قبل از انجام این نیرنگ اطلاعات دقیق و صحیحی به پیشکاری دارایی تهران داده شده بود ، با این حال مأموران دارایی که شاید هم تطمیع شده بودند ، بدون توجه به سایر دارایی‌های کلان بهائیت در ایران ، همان سند ملک را مأخذ وصول مالیات قرار می‌دهند .

چون بعد از انجام این عملیات انشعاب بزرگی در بین بهائیان ایران به وجود آمده و اعلام جرمهای فراوانی نیز به شورای عالی ثبت ، مقامات دادگستری و سازمانهای مربوطه دیگر شده بود ، شورای عالی ثبت شکایات رسیده را مورد توجه قرار داده حکم ذیل را علیه عملیات محفل بهائیان تهران صادر می‌کند :

"وزارت دادگستری ـ ثبت کل اسناد و املاک ـ شماره ۵۸۴۲ ـ ۱۳۴۲/۴/۲۳

اداره‌ٔ ثبت تهران ـ بازگشت به شماره‌ٔ ۱۴۶۷۰ ـ ۳۸/۱۱/۱۹ موضوع در جلسه مورخه ۴۲/۴/۳ شورای عالی ثبت مطرح و به شرح ذیل رأی داده شد (تطبیق سند حاکی از صلح بر پلاکهای معین بدون اینکه در صلحنامه ذکر پلاک و سایر مشخصات شده باشد ، چون نظر قضائی است باید به حکم دادگاه باشد مگر اینکه طرفین به تنظیم سند دیگر ذکر پلاک و سایر مشخصات با رعایت مقررات توافق نمایند ، از نظر مالیات بر ارث هم نسبت به آنچه که سند مالکیت صادر نشده‌ٔ ماده‌ٔ ۱۳ قانون اصلاح قانون مالیات بر ارث و نقل و انتقالات بلاعوض نماید رعایت شود ، و آنچه که سند مالکیت صادر شده اگر مالیات بر ارث تأدیه نشده ، اداره‌ٔ دارائی می‌تواند بر طبق مقررات اقدام مقتضی به عمل آورد ـ رئیس اداره امور املاک ثبت کل ـ امضاء "



تاراج و چپاول میلیون‌ها و میلیون‌ها تومان از دارائی شهرداری تهران به نفع صندوق بهائیت ایران

پس از اینکه نخستین ایراد ــ آنهم از طرف شورای عالی ثبت ــ به کار نقل و انتقال دارائی شوقی ربانی و صلحنامه‌ها گرفته شد ۶ بهائیان تهران مجبور شدند دو صلحنامه دیگر که از نظر قانونی ایرادی نداشت تنظیم نموده به مقامات دولتی تسلیم کنند . نخستین صلحنامه بدین شرح تنظیم شده بود :

"رونوشت سند صلح ۴۷۴۳۴ دفتر ۲۵ تهران ــ مصالح آقایان حسین ربانی دارای شناسنامهٔ شمارهٔ دو هزار و هفتصد و بیست و دو قنسولگری شاهنشاهی دربیروت (لبنان) فرزند مرحوم میرزا هادی ساکن فعلی فلسطین ، و ریاض ربانی به شناسنامهٔ شمارهٔ یکهزار و پانصد و نوزده صادره از قنسولگری ایران در بیروت فرزند مرحوم میرزا هادی ساکن فعلی پاریس ، حسب‌الوکاله‌های ذکراله خادم فرزند مرحوم نصراله به شناسنامهٔ شمارهٔ پنجهزار و یکصد و شصت و پنج بخش شش تهران ، ساکن خیابان ارفع ، کاشی نمرهٔ چهل ، بر طبق وکالتهای مصدقه به شماره‌های ۳۲۷ ــ و ۳۲۸ در مورخات ۳۶/۱۱/۴ از طرف سر کنسولگری شاهنشاهی ایران در اسلامبول و شماره‌های ۲۴۳۸ و ۲۴۳۹ مورخات ۳۶/۱۱/۸ کنسولگری شاهنشاهی ایران در پاریس ــ متصالح آقای دکتر علیمحمد ورقا فرزند مرحوم آقای ولی‌اله ورقا به شناسنامهٔ شمارهٔ ۱۴۱۹ بخش دو تهران ، ساکن تهران ، خیابان فیشرآباد ، منزل شخصی ــ مورد صلح همگی و تمامی حقوقی عینی و فرضی و حکمی و تقدیری که به هر اسم و رسم و تحت هر عنوان مستقیم یا غیر مستقیم برای آقایان مصالح در سهم‌الارث موروثی و استحقاقی ایشان منقول و غیر منقول واقعات در کشور ایران از مرحوم آقای شوقی ربانی فرزند مرحوم هادی به شناسنامهٔ شمارهٔ پنج کنسولگری شاهنشاهی

از فلسطین ایجاد شده بود بدون استثناء چیزی از آن به طوری که پس از تنظیم این سند آقای دکتر علی‌محمد ورقا متصالح از هر حیث و هر جهت قائم مقام رسمی و قانونی و جانشین آقایان مصالح درمورد صلح می‌باشد ، و کلیه سهم ــ الارث آقای حسین‌ربانی و آقای ریاض‌ربانی از ماترک مرحوم آقای شوقی ربانی اعم از منقول و غیر منقول و به طور خلاصه آنچه و هرچه و هر حقی که به موجب قانون در سهم‌الارث اختصاصی آقایان مصالح در کشور شاهنشاهی ایران قرار و استقرار داشته باشد ، داخل در مورد صلح این سند می‌باشد ، کلا و من دون استثناء و منتقل‌الیه قائم مقام رسمی و قانونی مصالحان می‌باشد ، مال‌الصلح مبلغ هشت میلیون ریال رواج مملکتی که تمام آن تسلیم وکیل مصالحان شد . حسب اقرار و احتیاطا هرگونه خیاری که ممکن است برای صیغه صلح فرض شود از طرفین اسقاط شد . بنا به مراتب بالا از این تاریخ متصالح قائم مقام رسمی جانشین قانونی آقایان مصالح در مورد صلح شناخته می‌شود و مشار الیه می‌تواند با مراجعه به مقامات مربوطه کلیه اقدامات لازمه قانونی را نسبت به مورد صلح بلا استثناء و بر طبق مقررات به عمل آورد ، و احتیاطا کلیهٔ حقوق فرضیهٔ متصورهٔ آقایان مزبور در مورد صلح از هر جهت و هر بابت از آنها اسقاط و به متصالح صلح گردید ، و دیگر برای نامبردگان از هیچ بابت و هیچ جهت حقی و حقوقی باقی نماند ، و مصالحان و متصالح از کمیت و کیفیت مورد صلح استحضار کامل دارند ، و مسئولیت انجام این صلح از هر حیث و هر جهت به عهدهٔ خود متصالحین است ، به تاریخ شانزدهم بهمن‌ماه یکهزار و سیصد و سی و شش شمسی ، مطابق پانزدهم رجب یکهزار و سیصد و هفتاد

و هفت قمری ، محل امضاء ــ ذکراله خادم ــ دکتر علی‌محمد ورقا ــ با احراز هویت متعاملین تمام مراتب مسطوره در این سند در نزد این جانب واقع شد . به تاریخ متن ، امضاء

رونوشت برابر اصل است ، مهر و امضاء دفتر رونوشت برابر ثبت دفتر است ــ دفتر ۲۵ تهران مهر و امضاء"

۳۸/۱۱/۱۳.

همان روزی که این صلحنامه در دفترخانه شماره ۲۵ تنظیم شده بود صلحنامه دیگری نیز که متصالح آن شرکت امناء بود به شرح زیر در همان دفترخانه تهیه و تنظیم شد و بدین ترتیب شرکت مذکور همهٔ دارایی آخرین پیشوای بهائیت را که بالغ بر ۲۸۷ میلیون دلار بود به تصرف خود درآورد . صلحنامه دوم نیز به شرح زیر تنظیم شده بود :

" رونوشت صلحنامهٔ ۴۷۹۴۹ ــ دفتر اسناد رسمی شماره ۲۵ حوزه تهران ــ مصالح بانو روحیهٔ ربانی ، دختر آقای مکسول ساکن فعلی بیروت (زوجهٔ مرحوم آقای شوقی ربانی) حسب الوکاله آقای دکتر علیمحمد ورقا فرزند مرحوم آقای ولی‌اله ورقا به شناسنامهٔ ۱۴۱۹ بخش ۲ تهران ، ساکن فیشرآباد ، منزل شخصی به موجب وکالت‌نامه مصدقه از طرف کنسولیار دولت ایالات متحده امریکا در حیفا و کنسولیار دولت مزبور در تهران که امضای اخیر از طرف اداره سجلات وزارت امور خارجه شاهنشاهی ذیل ۱۴۶۰ ــ ۳۷/۲/۲۷ گواهی شده است ــ متصالح شرکت سهامی امناء ثبت شده به شماره ۶۰۸۸ ثبت داخلی شرکتها حسب القبول آقایان هادی رحمانی ، به شناسنامهٔ ۲۷۶۷۹ اصفهان فرزند مرحوم جعفر ، و تیمسار سرلشگر شعاع اله علائی فرزند مرحوم دکتر سید محمد ، به شناسنامهٔ شماره ۵۷۸ بخش ۵ تهران ، طبق

آگهی شماره ۱۵۸۷ ــ ۳۷/۲/۲۸ مندرجه در روزنامهٔ رسمی ۳۸۶۲ ــ ۳۷/۲/۳ ، مورد صلح همگی و تمامی حقوق عینی و فرضی و حکمی و تقدیری که به هر اسم و رسمی و تحت هر عنوان مستقیم یا غیر مستقیم برای بانوی مصالح در سهم ــ الارث موروثی و استحقاقی ایشان (منقول و غیر منقول) از مرحوم آقای شوقی‌ربانی ، به‌شناسنامهٔ شمارهٔ پنج کنسولگری شاهنشاهی در فلسطین ، فرزند مرحوم آقا میرزا هادی ، در سرتاسر کشور شاهنشاهی ایران ایجاد شده بود بدون استثناء چیزی از آن ، به طوری که پس از تنظیم این سند شرکت امناء از هر حیث و جهت قائم مقام رسمی و قانونی مصالح در مورد صلح می‌باشد و کلیه سهم‌الارث بانوی مصالح از ماترک مرحوم آقای شوقی ربانی اعم از منقول و غیر منقول و خلاصه آنچه و هرچه که قانونا و به موجب مقررات در سهم الارث بانوی مصالح از ماترک مرحوم آقای شوقی ربانی در سرتاسر کشور شاهنشاهی ایران قرار و استقرار داشته باشد داخل در مورد صلح این سند می‌باشد ، کلا و من دون استثناء . و منتقل‌الیه در کلیه سهم الارث مصالح در سرتاسر خاک کشور شاهنشاهی ایران از ماترک مرحوم آقای شوقی ربانی قائم مقام قانونی و شرعی مصالح شناخته می‌شود.مال‌الصلح مبلغ دو میلیون و پانصد هزار ریال وجه رواج که تمام آن تسلیم مصالح حسب الاقرار وکیلها شده است و احتیاطا هرگونه خیاری که از صیغهٔ صلح توهم و فرض شود ، از طرفین اسقاط و سلب شد .

بنا به مراتب بالا از این تاریخ متصالح قائم مقام رسمی و جانشین قانونی بانوی مصالح در مورد صلح شناخته می‌شود ، متصالح می‌تواند با مراجعه به مقامات مربوطه کلیهٔ

اقدامات قانونی لازمه را نسبت به مورد صلح بلا استثناء و بر طبق مقررات به عمل آورد و مزیدا احتیاطا کلیهٔ حقوق فرضیه و متصوره بانوی مصالح در مورد صلح از هر جهت و هر بابت از ایشان اسقاط و به متصالح صلح و منتقل گردید، و دیگر برای شخص خود ایشان از هیچ بابت و هیچ جهت در مورد صلح حقی باقی نماند و مصالح و متصالح از کمیت و کیفیت مورد صلح کاملا و کلا استحضار کامل دارند و مسئولیت انجام این صلح از هر حیث و هر جهت به عهدهٔ خود متصالحین است، و همچنین صحت نسبت زوجیت دائمی مصالح با متوفی مورد تصدیق و تأئید خود متصالحین می‌باشد. به تاریخ دوازدهم خردادماه یکهزار و سیصد و سی و هفت شمسی، مطابق سیزدهم ذیقعده ۱۳۷۷ قمری، محل امضاء دکتر علیمحمد ورقا ـ شعاع‌اله علائی ـ رحمانی ـ با احراز هویت متعاملین تمام مراتب مسطوره در این ورقه در نزد این جانب واقع شد. به تاریخ متن، امضاء ... مفاد بخشنامه ده هزار در سند رعایت شد ـ رونوشت برابر ثبت دفتر است، دفتر ۲۵ تهران امضاء ـ ۳۸/۱۱/۱۳"

پروندهٔ دیوان کشور...

قبلا گفتیم که پس از مرگ شوقی ـ و طبعا بر سر تصاحب میراث او ـ برای نخستین بار کار اختلافات داخلی بهائیان به دادگستری و محاکم کشیده شد. اگرچه در این مبارزه مخالفان و منشعبین موفق نشدند از مجرای قانون و با دست قانون از به هدر رفتن ۲۸۷ میلیون دلار دارایی بهائیت و افتادن اموال عمومی گروه به دست افرادی خاص جلوگیری کنند. با این حال نتیجه‌ای که تلاش آنها داشت حائز اهمیت بسیار است، این نتیجه

بر ملا شدن سوء استفاده‌ها، اعمال نفوذها و سرانجام شناساندن سیمای واقعی سران بهائی در ایران بود.

به طوری که اسناد و مدارک ارائه شده از طرف گروه مخالف نشان می‌دهد سران بهائی ایران برای حفظ و ازدیاد دارایی خود از هیچگونه اعمال نادرست و شرم‌آوری خودداری نکرده و حتی به رذالت و رشوه‌خواری و فجایع تکان دهنده دیگری دست زده‌اند.

اگر ـ چنانکه پاره‌ای از مورخان نیز تأکید کرده‌اند ـ هنگام پیدایش میرزا علی‌محمد باب و نخستین روزهای فعالیت بابیان این امکان وجود داشت که انگیزهٔ این فعالیتها را نوعی (شورش) علیه دربار قاجاریه، مبارزه با خرافات و ظلم و ستم دستگاههای دولتی و مانند اینها دانست، به حکم اسناد و مدارکی که پس از بروز اختلافات فاش شد، باید گفت که امروز بهائیت در ایران به صورت وسیله درآمده است برای خیانت به ملت ایران و دکانی که گروهی معدود افراد سوء استفاده‌چی، به خاطر جمع‌آوری مال و منال بدان روی آورده‌اند، و با کمک ایادی و یاران خود به چپاول و غارت و سوء استفاده ـ از هرکجا که باشد ـ مشغولند. از ماهی و میگو خلیج فارس گرفته تا نمک دریاچهٔ سیستان، و از آشامیدنی مردم گرفته تا کار تجارت و صنایع جوان مملکت. ساختمانها، بانکها، شهرسازی، همه و همه در دست عده معدودی از افراد فاسد این گروه است.(۱)

---

۱ ـ آقای محسن پزشکپور نماینده دوره کنونی مجلس شورای ملی، درباره یکی از نادانان مشهور بهائی که نوکر و مجری دستور شرکت امناء در ایران است، در جلسه مجلس شورای ملی و هنگام طرح و گفتگو پیرامون لایحه بودجه سال ۱۳۵۷ چنین می‌گوید:

" من امروز، دیدگان قلبم اشکبار است. روزهای بسیاری است که چنین است. جامعه‌ای که باید وحدت بزرگ داشته باشد، جامعه‌ای که درگیر مخاطرات شدید و وسیع بین‌المللی است، جامعه‌ای که باید مبارزهٔ ضد ـ ←

شگفت اینکه توده‌های بهائیان که در آغاز پیدایش بابیگری، معتقد بودند و حتی برخی جانبازی می‌کردند، در حال حاضر به سان "گوسفندانی آرام" آلت دست محافل و لجنه‌های بهائیت شده و بدون توجه به گرگانی که به شبانی آنها پرداخته‌اند به آسودگی می چرند . . .

در میان این تضادها، اختلافات و رسواییها، رهبران بهائی ایران تنها حربه‌ای که در دست دارند، دامن زدن به آتش کینه‌خواهی نسبت به مسلمانان است . بدین معنی که برخلاف ادعای رهبران بابیت و بهائیت که مدعی بودند آیینی نو آورده‌اند که می‌تواند و باید جانشین همه ادیان عالم

استعمار را تا سرحد پیروزی به طور قطع ادامه بدهد، نباید امروز چنین وضعی داشته باشد . . . آن کسانی که بسیاری از آنها سالهای متمادی امر مهم و بزرگ برنامه‌ریزی مملکت را به عهده داشته‌اند، ناظر به آن سیستمی است که در امر مهم مبارزه با فئودالیسم ایران، در مسیر اصلاحات ارضی، یک فئودالیسم جدید به وجود آوردند . ناظر به آن مواردی است که زمین را به روستائیان دادند، به روستائیان صاحب نسق دادند و بعد با برنامهٔ "کشت و صنعت" از آنها گرفتند و آن وقت آن زمینها را به دست عدهٔ معدودی دادند (احسنت) ناظر به این است که این زمینها را به نام ملی شدن از هزار نفر گرفتند و به یک نفر دادند (صحیح است) مراد از تقسیمات ارضی این بود که قسمت عظیمی از منابع مملکت را در اختیار عده‌ای معدود قرار دهند، این بود که وقتی شما از مشهد حرکت می‌کنید و به سمت مازندران می‌روید دو طرف جاده مدام یک تابلو می‌بینید که نوشته مزارع فلان شخص. . . این نمی‌تواند عادلانه باشد . نتیجه‌اش این است که اثر می‌گذارد . نتیجه‌اش همین است که در روزنامه‌ها خواندیم که فلان‌کس انگشتری هشتاد میلیون تومانی در دست دارد و "بادی گارد" دارد و لابد می‌دانید که به وسیلهٔ "بادی گارد"هایش هم در مواردی اقدام کرده است . شاید جناب وزیر دادگستری بدانند که چندین پرونده‌ای هم هست . . .

شود، اینان همه ادیان دیگر را رها کرده و کینه‌توزی خود را تنها متوجه مسلمانان ساخته‌اند، تا آنجا که در ایران و دیگر کشورهای مسلمان با کمک و همکاری یهودیان، مسیحیان و دیگر مخالفان اسلام و مسلمانی، با مسلمانان عناد و کینه می‌ورزند . طبیعی است اگر مردمان ساده دل و زودباوری که به بهائیت گرویده‌اند، یا فرزندان جوان و روشنفکر بابیان و بهائیان پیشین، بر اینگونه اعمال و مفاسد رهبران محفل بهائی ایران وقوف یابند یقینا از آنان روی بر می‌گردانند . به همین جهت رهبران بهائی، اسلحه زنگ زده دشمنی با مسلمانان را وسیله قرار داده و به اصطلاح آنان را از "تجاوز" مسلمانان محفوظ نگاه می‌دارند، و با این حیله و نیرنگ موقعیت را مستحکم و پیروان بهائیت را مشغول و سرگرم می‌سازند .

نمونه‌ای دیگر از اعمال این گروه پروندهٔ بسیار جالبی است که در دادگستری تشکیل شده و در دیوان عالی کشور محفوظ است . این پرونده که به شمارهٔ ۸۲ سال ۱۳۴۸ به ثبت رسیده، روشنگر حقایق بسیاری است و نشان می‌دهد که محفل بهائی ایران چه می‌کند و چگونه دارایی بیت‌المال مردم و دولت را مورد حیف و میل قرار می‌دهد .

در اینجا برگ اول پرونده را عینا نقل می‌کنیم، با این امید که مورد توجه قرار گیرد و روزی به این اوضاع رسیدگی و توجه بیشتری بشود . اینک این شما و این هم نخستین برگ پروندهٔ دیوانعالی کشور:

" ۱۳۴۸/۲/۲۷

دادستان محترم دیوان عالی کشور

محترما با توجه به اینکه جامعهٔ بهائیان در تهران و سایر شهرستانهای ایران دارای املاک و مستغلاتی بوده‌اند که به نام جناب شوقی ربانی به ثبت رسیده و شخص مزبور در کتاب قرن بدیع نوروز ۱۰۱، قسمت چهارم، صفحهٔ ۴۹، و احصائیهٔ تطبیقی و سایر آثار و الواح خود که به منزلهٔ

وصیت‌نامه است و دفاتر لجنهٔ املاک ملی امری بهائیان ایران تصریح نموده است که املاک و اماکن و اراضی موجوده در اقلیم ایران و سایر نقاط جهان جزو موقوفات عامه و متعلق به عموم است ، و املاک و اراضی و اماکن مزبور مفصل و در کلیهٔ نقاط ایران و جهان موجود است که مستخرجهٔ کتاب بدیع و سه فقره رونوشت گواهی مالیات بر ارث وزارت دارایی و عین جلد چهارم کتاب بدیع و احصائیهٔ تطبیقی برای توضیح قسمتی از آن رقبات ، با فتوکپی مدارک و اسناد به ضمیمهٔ پرونده ۱۱۹۱/۴۴ شعبهٔ ۳ بازپرسی دادسرای تهران که با صدور قرار بی اساسی به دادگاه ۵ استان به کلاسه $\frac{۵/۱۰۸۲}{۴۷}$ فرستاده شده به عرض می‌رساند :

جناب شوقی ربانی ، در تاریخ ۳۶/۸/۱۲، بدون اولاد و پدر و مادری که در قید حیات باشند در لندن به شهادت می‌رسد ، و ذکراله خادم نه(۹) و دکتر علی‌محمد ورقا و تیمسار بازنشسته شعاع‌اله علائی و علی‌اکبر فروتن و حبیب‌اله ثابت و هادی رحمانی شیرازی و هیئت مدیرهٔ شرکت سهامی امناء و دکتر مهدوی سر دفتر ۲۵ تهران و ممیزین و کارمندان ثبت اسناد و املاک و دارایی که مشخصات آنان در پرونده‌های مربوطه مشخص و معین است ، به شرکت و وکالت منوهر قائم مقامی وکیل دادگستری ، جهت حیف و میل نمودن ماترک متوفی به تنظیم صلحنامه‌های ۴۷۳۰۸ ـ ۳۶/۱۰/۲۰ و ۴۷۴۳۴ ـ ۳۶/۱۱/۱۶ و ۴۷۹۴۸ ـ ۳۷/۳/۱۲ در دفترخانهٔ ۲۵ تهران پرداخته ، و قبل از انجام انحصار وراثت و تعیین وراث قانونی و همچنین تعیین سهم الارث هریک از وراث و پرداخت مالیات بر ارث و مالیات بر صلح و تعیین پلاک و مشخصات مورد صلح برخلاف موازین مواد

۳۲ و ۴۰ آئین دفاتر اسناد رسمی مزورانه به دکتر علی‌محمد ورقا مصالحه می‌نمایند ، و دکتر علی‌محمد ورقا نیز بدون انجام حصر وراثت و پرداخت مالیات بر ارث و مالیات بر صلح وراث و تعیین پلاک و مشخصات مورد صلح و پرداخت مالیات بر درآمد صلح به شرکت سهامی امناء که خودشان در تاریخ ۳۷/۲/۱ تشکیل می‌دهند ، تحت شمارهٔ ۴۷۹۴۸ ـ ۳۷/۳/۱۲ دفترخانه ۲۵ تهران مصالحه می‌نماید ، و شرکت سهامی امناء بدون ذکری از املاک و اراضی و اماکن در اساسنامهٔ خود ـ سرمایه ۲۸۷ میلیون دلار را طبق اساسنامهٔ مربوطه به سه میلیون تومان نقدی معرفی می‌کند ، که ضمن اختفای نقل و انتقالات املاک و اراضی و اماکن از پرداخت مالیات بر ارث و مالیات بر دو صلح انجام یافته و مالیات بر درآمد و حق‌الثبت که بالغ بر یکصد میلیون تومان می‌شود خودداری می‌نماید ، و بعد که مقامات اداری و قضائی مستحضر می‌شوند در تاریخ ۳۷/۷/۲۶ به وکالت منوهر قائم مقامی که یکی از کلاهبرداران بوده است با اخذ ۱۰۵۴ سهم از ۱۵۰۰۰ سهم اقدام به حصر وراثت می‌نمایند. و شرکت سهامی امناء با اغفال کارکنان ثبت و تبانی با ممیزین و کارشناسان ادارهٔ دارائی و ثبت با فعل و انفعالاتی به دستیاری منوهر قائم مقامی ، بدون درج معاملات قطعی در اسناد مالکیت قبل و اعلام آن به اداره دارائی و اخذ مالیات بر ارث به موجب صلحنامه‌های تنظیمی اسناد مالکیت جدید ، به نام شرکت سهامی امناء می‌نمایند ، و شرکت سهامی امناء قبل از تعیین مالیات بر ارث و مالیات بر صلح و مالیات بر درآمد دولت اراضی و املاک را بقطعات مختلف تقسیم و تفکیک می‌نمایند ، و به اشخاص انتقال می‌دهند ، من جمله

یکی از این رقبات پلاک ۳۷۴۲ بخش ۳ تهران واقع در امیر آباد ، بالای جلالیه ، قبرستانی به نام گلستان جاوید بوده که طبق نامه‌های شماره ۴۱۵۵/۲۳/۱۱۷۸ (۴۲/۲/۱۹) و ۲۳/۱۵۶۱ (۴۰/۳/۱۵) شهرداری تهران مورد اعتراض شهرداری نیز واقع شده ، معذلک با فعل و انفعالاتی سند مالکیت این رقبه را بدون رعایت قوانین و مقررات ثبتی و نظریه شورای عالی ثبت به نام شرکت سهامی امناء تبدیل یافته ، و شرکت مزبور آن را به قطعات مختلف تفکیک نموده و به اشخاص انتقال داده است ، و با اینکه ادارهٔ ثبت و کارشناسان و مهندسین در موقع تقسیم و تفکیک پلاک ۳۷۴۱ بخش سه تهران را با وجود قبور می‌دانستند گورستان عمومی است نه باغ مشجر و می‌دانستند جنبهٔ عمومی دارد نه خصوصی ، و می‌دانستند وراث هنوز مالیات بر ارث و مالیات بر صلح انجام شده را پرداخت ننموده‌اند و برابر رأی شورای عالی ثبت که طی شماره ۵۸۴۲/م — ۴۲/۴/۲۳ ابلاغ گردیده توافق بین وراث نسبت به تقسیم ماترک حاصل نشده و مشخصات مورد صلح هریک از وراث در صلحنامه‌ها قید نشده ، اقدام به صدور سند مالکیت به نام شرکت سهامی امناء می‌نمایند .

نکتهٔ جالب‌تر آنکه از پرداخت مالیات بر ارث و دو صلح و مالیات بر درآمد دولت و ادای حق الثبت شرکت که بالغ بر یکصد میلیون تومان می‌شود نجات یابند با دسیسه و تبانی نسبت به نقل و انتقالات املاک در محضر و ادارهٔ ثبت مزورانه اقدام نموده و پلاکهای اصلی را قبل از انجام حصر وراثت و پرداخت مالیات بر ارث به قطعات مختلف تفکیکی تقسیم و ورقهٔ مالکیت صادر نموده و برای انحراف مأمورین و کارشناسان مالیات بر ارث و مالیات بر درآمد

یک قطعه از سیصد قطعه را بدون اشاره به سوابق امر به نام پلاک اصلی سند صادر و دریافت می‌نمایند ، و موقع بازدید مأمورین و کارشناسان مالیات بر ارث آن پلاک مجزا شده را ارائه می‌دهند که علاوه بر تقلیل مالیات بر ارث و اضمحلال نمودن نقل و انتقالات قبلی ، مبالغ هنگفتی از مالیات دولت را به نفع خود تصاحب نموده‌اند ، و بازپرس محترم با علم به عملیات مزورانهٔ کلاهبرداران و با عدم توجه به مواد ۳۲ و ۴۰ آئین نامهٔ دفاتر اسناد رسمی و ماده ۳۷۴ قانون امور حسبی ، و قسمت اخیر مادهٔ ۲۲ ثبت و نظریهٔ شورای عالی ثبت ، مراتب را بزه ندانسته مبادرت به صدور قرار منع پیگرد کلاهبرداران و خیانتکاران می‌گردد ، ضمن ابطال حق و حقوق اینجانبان ، مبلغ یکصد میلیون تومان درآمد دولت را مضمحل و اراضی و املاک و اماکن عمومی را به یک عده کلاهبردار و خیانتکار تسلیم می‌کند .

لذا مراتب را به استحضار آن دادستان معظم رسانیده که ضمن حفظ حق و حقوق اینجانبان و حقوق عمومی ، نظریه عالی را نسبت به نوع بزه امر ابلاغ فرمایند که آیا می‌توان با مدارک و دلایل و اسناد فوق الذکر مواد قانون را نقض نمود و با جملهٔ "به علت عدم وقوع بزه" کلاهبرداران را با چنین عملیات خائنانه از چنگال عدالت رهایی داد یا خیر؟

با تقدیم احترامات فائقه

محل امضاء ۴۵ نفر از فریب‌خوردگان و برگشتگان از بهائیت ."

۱۶

بهائیان در محاکم دادگستری

پس از مرگ شوقی ربانی ، آخرین پیشوای بهائیت و اختلافاتی که بر سر تقسیم میراث او در ایران بین گروههای مختلف درگرفت ، چنانکه گفتیم برای اولین بارکار اختلاف سران بهائی به دادگستری و مراجع قانونی کشیده شد ، و همین امر سبب گردید که راز اختلافات از پرده بیرون افتد .

پس از اقداماتی که از طرف افراد گروه مخالف محفل ملی بهائیان ایران ، بخصوص سرهنگ بازنشسته ثابت راسخ ، مبنی بر اعتراض به تملک و تصاحب میراث شوقی ربانی و انتقال آن به شرکت امناء صورت گرفت ، و شکایاتی که از طرف این گروه به مراجع قضائی ایران تسلیم شد ، سران بهائیت ایران ، در صدد طرد مخالفان و در رأس آنها ثابت راسخ و همسرش برآمدند . ضمن انتشار یک بخشنامهٔ رسمی که در مجلهٔ رسمی "اخبار امری" ، ارگان محفل ملی بهائیان ایران نیز منتشر شد ، سرهنگ بازنشسته ثابت راسخ و همسرش را از جامعه خود طرد کردند .

متن بخشنامه‌ای که طی آن افراد مذکور از جامعه بهائیت طرد شده و "هرگونه معاشرت و سلام و کلام " به آنان ممنوع شده ، به شرح زیر است :

محل مهر و علامت "محفل روحانی ملی بهائیان ایران .

تاریخ ۱۳ شهر الجمال ۱۲۳ ــ مطابق ۱۳۴۴/۲/۲۰
متحدالمآل نمره ۵۴۳

محفل مقدس روحانی شیداله ارکانه

ترجمه تلگـراف هیئت مجلله ایـادی امراله در ارض اقدس علیهم بهاءاله را به شرح ذیل :

" یداله ثابت راسخ و عیالش به علت حملات به امر ، مطرود ، به یاران اطلاع دهید هرگونه معاشرت و سلام و کلام با او ممنوع است . "

" ایادی امر "

اعلام می‌دارد ، مشخصـات کامل مطرودین مزبور هم بعدا ارسال می‌گردد . مقرر فرمایند مراتب را فورا به عموم یاران الهی در آنسامان اعلام فرمایند .

با رجاء تأئید منشی محفل .

به دنبال انتشار این بخشنامه و نشرآن در مجله اخبار امری ، سرهنگ بازنشسته ثابت راسخ و همسرش علیه نه (۹) نفر اعضای محفل ملی بهائیان ایران مرکب از : سرهنگ بازنشسته عباسقلی شاهقلی ، حبیب ثابت ، سرتیپ بازنشسته هدایت‌اله سهراب ، بانو بهیه نادری ، مسلم نونو ، دکتر ریاض قدیمی ، پرفسور منوچهر حکیم ، منوهر قائم مقامی ، روحی ارباب و پنج نفر ایادی محفل به نام تیمسار بازنشسته شعاع‌اله علائی ، دکتر علی‌محمد ورقا ، هادی رحمانی شیرازی ، علی‌اکبر فروتن و میش شارب به اتهام ایراد تهمت و افترا ، به مقامات قضائی کشور شکایت کردند .

در مقابل،سران بهائیت ایران نیز سرهنگ ثـابت راسخ را متهم به خیانت در امانت و سوء استفاده از مهر مخصوص و کاغذهای مارکدار محفل نموده و مدعی شدند که سرهنگ راسخ و دیگر یارانش باید به این اتهامات تحت تعقیب قرار گیرند .

در نتیجه پرونده‌ای در این زمینه تشکیل شد و سرهنگ ثـابت راسخ به عنوان "دادخواه" و سرهنگ شاهقلی و دیگران به عنوان "داد خوانده" به محکمه فرا خوانده شدند . اما بازپرس و دادیار دادسرای تهران ، با استناد به اینکه تهمت و افترا ، در یک نشریهٔ خصوصی بوده و نه در جراید معتبر و کثیر الانتشار ، و همچنین به این دلیل که اختلافات خصوصی و مربوط به پیروان عقیدهٔ خاصی است ، شکایت سرهنگ ثابت راسخ را وارد ندانسته و قرار منع تعقیب کیفری صادر می‌کند .

متن این رأی که در پروندهٔ شمـاره ۱۱۹۱ ــ جزوه دان ۴۴ ــ ۳ و به تاریخ ۴۷/۱۲/۱۰ به ثبت رسیده ، به این شرح است :

ریاست محترم دادگستری تهران

سرکار سرهنگ بازنشسته یداله ثابت راسخ و همسرش بانو محترم ثابت راسخ متظلمند که نه نفر اعضاء محفل ملی بهائیان ایران ، به نام سرکار سرهنگ بـازنشسته عباسقلی شاهقلی ، حبیب ثابت ، تیمسار بازنشسته هدایت‌اله سهراب ، بانو بهیه نادری ، مسلم نونو ، دکتر ریاض قدیمی ، پرفسور منوچهر حکیم ، منوهر قائم مقامی ، روحی ارباب و چهار نفر ایادی محفل به نام تیمسار بازنشسته شعاع اله علائی ، دکتر علی محمد ورقا ، هادی رحمانی شیرازی و علی‌اکبر فروتن (و بعد نام آقا و خانم شارب را هم اضافه‌کرده) به آنان تهمت و افترا زدند ، به این عنوان که در مجله اخبار امری محفل روحانی بهائیان ایران در شمارهٔ ۲ و ۳ سال ۱۳۴۴



ـ ۱۰۵ با ذکر عباراتی به شرح ذیل:

طرد یداله ثابت راسخ ـ هیئت مجلله ایادی امراله در ارض اقدس علیهم بهاءاله، یداله ثابت راسخ و عیالش به علت حملات به امر مطرود، بـه یاران اطلاع دارید، هرگونه معاشرت و سلام و کلام با او ممنوع است.

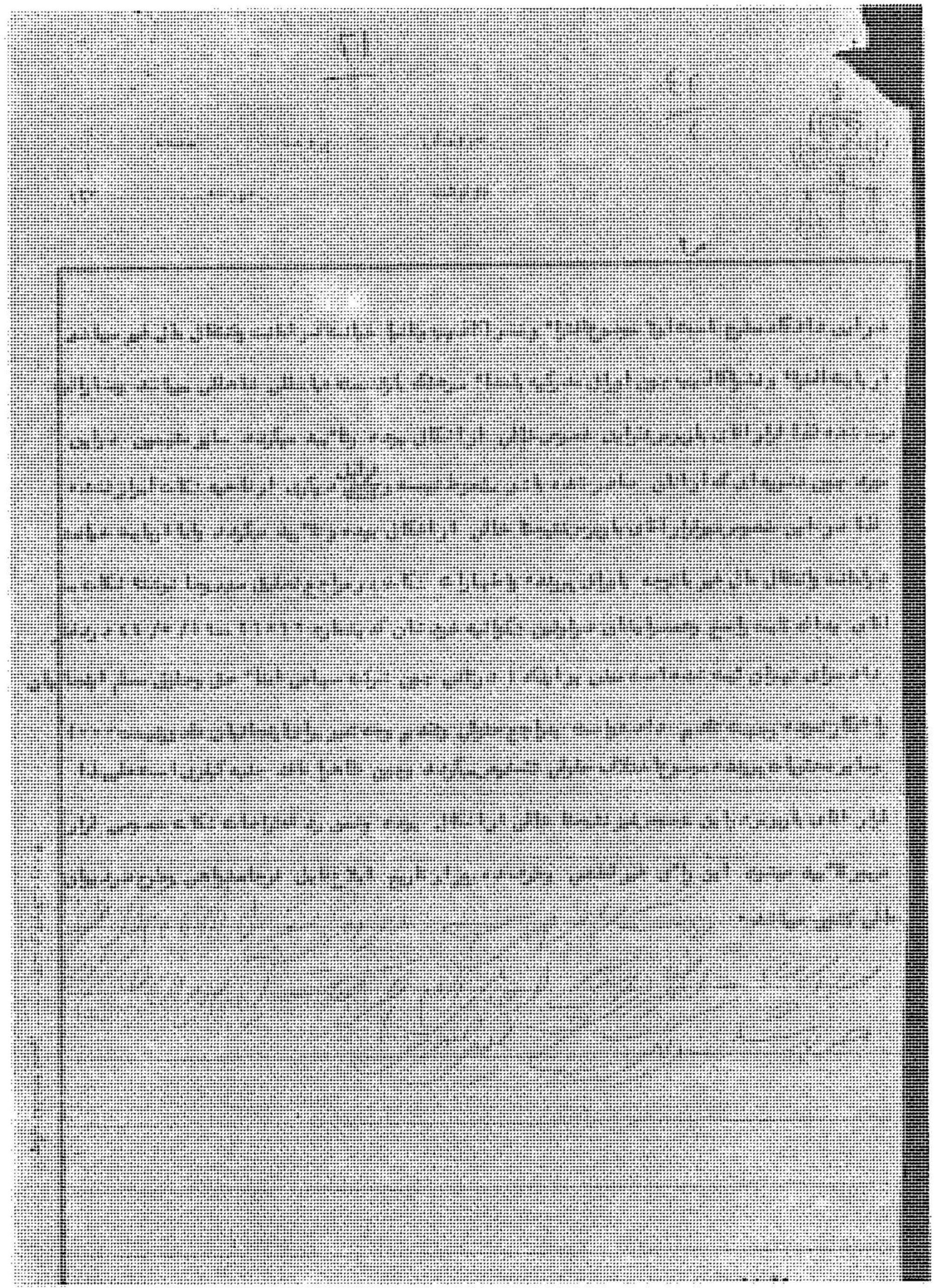
ایادی امر".

تهران ـ محفل روحانی ملی بهائیان ایران ـ تاریخ شهر النور ۱۲۲ محفل مقدس روحـانی شیداله ارکانه ـ در مورد ناقضین عهد و میثاق که سوء استفاده از اوراق رسمی آن محفل مقدس نموده و مهر و مـارک آن هیئت مجلله را جعل کرده و مکـاتیبی مجعول صـادر نموده و جهت افراد یاران عزیز الهی ارسال داشته و مزاحمت آنانرا مرتبا فراهم می‌سازد و مراتب به ساحت اقدس بیت العدل اعظم الهی شیداله ارکانه معروض گردید. قسمتی از اوامر مطاع مبارک عینا نقل می‌گردد. "اعمال ناهنجار ناقضین میثاق الهی در جعل مهر و سرلوحه کاغذهای محفل روحـانی تهران و صدور مزورانه مکاتیبی مجعول از قبل آن محفل، جمله یداله ثابت راسخ به خادم ممتـاز و ممتحن و غیور امراله جناب رحمانی علیه بهـاءاله واصل و باعث تحیر و تأثر گردید. این نفوس رذیلهٔ شریره چون در امراله رخنه نتوانند و از القاء شبهت نتیجه نگیرند، البته به وسائل غیر مرضیه و و و الخ... آمده است، بـه آنان نسبتهای کذب و نـاروا و همچنین اسنـاد جعل مهر و مارک نامه‌های مربوط به محفل بهائیان تهران داده‌اند.

شکایت دیگر نامبردگان این است که قریب یک میلیون تومان طلب نامبردگان از اموال شرکت سهامی امناء است که

سرمایه آن باید صرف خیرات و مبرات شود ، ولی متصدیان شرکت و مدیران محفل آنرا به نفع خود تصاحب و استفاده می‌کنند و به هر حال حاضر به استرداد یک میلیون تومان سهم او نیستند. و سپس وکیل‌هــای ثابت راسخ در معیت خود وی اعلام داشتند که کلیه اموال بهائیان چه در ایران و چه در سایر ممالک را افراد جامعه به عنوان صرف در امور خیریه به مرحوم شوقی ربانی داده‌اند و ایشان نیز در کتاب قرن بدیع ، از صفحهٔ چهل به بعد ، که تعیین تکلیف راجع به اموال و املاک موجود در ایران است ، صریحا در وصیت خود وقفیت و عمومی بودن اموال را ذکر نموده ، ولی بعداز فوت او در سال ۱۳۳۶ چون وارث درجه اول نداشته ، با اخذ گواهی حصر وراثت بــه نام عیال و خواهران و بــرادران مشار الیه ، نامبردگان بدون هیچگونه مجوز اموال و املاک مذکور را به دکتر علی‌محمد ورقا انتقال داده‌اند و مقداری از سرمایه جامعــه بهائیان را برای فرار از پرداخت مالیات اعلام ننمودند ، و بقیه را نیز به نام عده‌ای که اسامی آنان در پرونده موجود است ، معرفی و ثبت داده‌اند و بدین وسیله مرتکب انتقال مال غیر و کلاهبرداری شده‌اند که به شرح ذیل اظهار نظر می‌شود :

۱ ــ در خصوص افترا و نشر اکاذیب چون کلیه متحد ــ المآلها مندرج در اخبار امری به امضــاء سرهنگ بازنشسته عباسقلی شاهقلی است و مشارالیه نیز حسب اظهارات آقای ثابت راسخ فوت کرده قرار موقوفی تعقیب صادر می‌گردد . و اتهامی که به سایر اشخاص مندرج در فوق در این خصوص نسبت داده شده ، صرف نظر از اینکه موضوع مربوط به یک سلسله اختلافاتی است که بین صاحبان عقیدهٔ فوق الذکر



بروز کرده و در نشریـات عمومی هم منعکس نشده ، تا نشر اکاذیب مصداق داشته باشد و از حیث جعل مهر و سر لوحه کاغذهای محفل بهائیان نیز صرفنظر از جهات فوق الذکر دلیلی که نامبردگـان چنین نسبتی بر خـلاف واقع داده باشند ، موجود نیست ، زیرا در اخبار امری فقط تلگرافهای محفل روحانی بهائیان جهان چاپ شده و اثری از اینکه اشخاص فوق الذکر اسنـاد جعلی به شکـایت داده باشند ، موجود نیست و بـه علت فقد دلیل کافی قرار منع تعقیب کیفری صادر می‌گردد .

در خصوص خیانت در امانت مورد ادعای شکات با توجه به اساسنامه شرکت امناء که رونوشتی از آن ضمیمـه پرونده است و ملاحظـه برگ انحصار وراثت وارث مرحوم شوقی ربانی و سایر مندرجات پرونده دلیلی به اینکه شکات در سرمایه شرکت و اموال مورد وصیت مرحوم مذکور سهیم بوده‌اند ، موجود نیست و سمتی از حیث شـاکی خصوصی ندارند ، و با توجه به توضیحات منشی فعلی محفل و مدیر عامل شرکت امناء از حیث خیانت در امانت و انتقال مال‌غیر به علت عدم وقوع بزه قرار منع تعقیب کیفری صادر می‌گردد .

بازپرس دادسرای تهران .

نتیجتا با قرار صادره موافقت می‌شود ، با ذکر حق اعتراض و مهلت مقرر قانونی ابلاغ می‌شود .

۱۳۴۷/۱۲/۱۶ دادیار دادسرای تهران ــ نمازی

شکایت مجدد و اعتراض به قرار

به دنبال صدور این حکم ، یعنی قرار منع تعقیب ، مخالفـان سران محفل بهائی ایران و در رأس آنها سرهنگ بازنشسته ثابت راسخ و همسرش

ساکت ننشسته و ضمن اعتراض به قرار صادره ، با استناد به موارد زیر :

۱ ــ هتک حیثیت و آبروی ایشان از طرف محفل بهائیان ایران .

۲ ــ ارتکاب بزه افترا و تهمت ، با عنوان‌کردن جعل و تزویر و استفاده از مهر محفل .

۳ ــ خیانت در امانت ، در زمینه تقسیم میراث شوقی ربانی و سهمی که وی و همسرش در سرمایه شرکت امناء داشته‌اند .

۴ ــ تبانی با مأمورین دولت برای از بین بردن مالیات بر ارث و نقل و انتقال غیر قانونی املاک و اموال شوقی ربانی .

علیه محفل بهائیـان ایران شکایت کرده ، دعوای تازه‌ای را آغاز کردند . در نتیجه پروندهٔ دیگری با شماره ۱۰۸۲/۴۷ ــ ۱۵۵۹۷ تشکیل شد که به تاریخ بیست و ششم خردادماه ۱۳۴۸ ، در شعبهٔ پنجم دادگاه استان مرکز ، مورد رسیدگی قرار گرفت .

هیئت دادرسان مرکب بودند از آقایان جواد حریر فروش رئیس ، و دکتر محمد خاور مستشار ، و موضوع رسیدگی "اعتراض به قرار منع تعقیب و قرار موقوفی تعقیب" بود ، که جریان واقعه را به نقل از متن صورت مجلس تنظیم شده و رأی مجدد دادگاه که در حقیقت تأیید رأی دادگاه قبلی است ، در زیر می‌آوریم :

جریان کار ــ آقای سرهنگ بازنشسته یدالله ثابت‌راسخ و همسر ایشان بانو محترم ثابت راسخ در تاریخ ۴۴/۳/۱۲ در شعبهٔ دوم بازپرسی تهران حاضر شده و درتعقیب شکوائیه ۴۴/۴/۲۵ تصریح کرده‌اند که شکایت آنها از بابت افتراء جعل و غیره است که از طرف محفل بهائیها به آنها نسبت داده شده است ، ولی در جریان رسیدگی و توضیحات بعدی و لوایح شکایت خودشان را چنین عنوان کرده‌اند که :

اولا نسبت به آنها هتـک حیثیت و آبرو شده است ،

بدین ترتیب که محفل بهائیها آنان را طرد روحانی کرده و یاران خود را از معاشرت و سلام و کلام با آنان ممنوع کرده‌اند.

ثانیا محفل بهائیها به‌آنان نسبت جعل و تزویر و غیره داده است و بدین وسیله مرتکب بزه افتراء شده‌اند.

ثالثا در خصوص شرکت سهامی امناء که شکات شریک بوده‌اند به آنان خیانت در امانت شده است.

رابعا در خصوص ماترک شوقی افندی که وقف بوده و مخصوص بهائیهای ایران بوده است، مرتکب جرائم مختلفی شده از قبیل تبانی با مأمورین دولت برای از بین بردن مالیات دولت و جعل و تزویر و کلاهبرداری و تنظیم اسناد مزورانه و نقل و انتقال املاک و اماکن عمومی قبل از حصر وراثت و غیره و بدین ترتیب وجوه بیت‌المال را حیف و میل کرده و به‌مصرف جهانگردی و تفریحات یاران خود رسانده‌اند. آقای بازپرس شعبه ۲ اقداماتی به عمل آورده، سپس از تاریخ ۴۴/۱۰/۱۵ آقای بازپرس شعبه سوم متصدی تحقیقات شده‌اند و پس از رسیدگی به تاریخ ۴۷/۱۲/۱۰ قرار نهائی صادر کرده‌اند، که مورد موافقت آقای دادیار واقع شده است، در قرار مزبور نسبت به‌افتراء و نشر اکاذیب در خصوص اتهام امضاء کنندهٔ اوراق موضوع شکایت یعنی سرهنگ بازنشسته عباسقلی شاهقلی به علت فوت قرار موقوفی تعقیب صادر کرده‌اند و در خصوص سایر متهمین به علت فقد دلیل کافی قرار منع تعقیب صادر کرده‌اند — و نسبت به خیانت در امانت مورد ادعای شکات چون سمتی ندارد و شاکی خصوصی محسوب نمی‌شوند، از حیث خیانت در امانت و انتقال مال غیر به علت عدم وقوع بزه قرار منع تعقیب کیفری صادر

کرده‌اند. شکات آقای یداله و بانو محترم ثابت راسخ نسبت به قرار اعتراض کرده‌اند و هریک لایحه‌ای مفصل ضمیمه پرونده کرده است، و لذا پرونده به دادگاه استان مرکز ارسال و به شمارهٔ ۱۵۵۹۷ — ۴۷/۱۲/۱۹ ثبت و به این شعبه ارجاع و به کلاسه ۵ — ۴۷ — ۱۰۸۲ ثبت گردیده است. اینک دادگاه به شرح بالا تشکیل، و پروندهٔ مزبور تحت نظر قرار دارد. پس از استماع گزارش شفاهی آقای دکتر محمد خاور (۱) عضو محقق و مطالعهٔ اوراق پرونده و مشاورهٔ کافی تصمیم گرفته می‌شود:

رأی دادگاه — آنچه مورد تصمیم آقای بازپرس شعبهٔ دوم دادسرای تهران در قرار مورد اعتراض قرار گرفته و در این دادگاه مطرح است اولا موضوع افتراء و نشر اکاذیب و ثانیا خیانت در امانت و انتقال مال غیر می‌باشد. از بابت افتراء و نشر اکاذیب چون اوراق مدرکیه به امضاء سرهنگ بازنشسته عباسقلی شاهقلی می‌باشد و مشار الیه فوت شده لذا قرار آقای بازپرس در این خصوص خالی از اشکال بوده و تأیید می‌گردد. سایر متهمین در این مورد چون نشریه‌ای که از آنان صادر شده باشد ملحوظ نیست و دلیل دیگری از ناحیهٔ شکات ابراز نشده، لذا در این خصوص نیز قرار آقای بازپرس نتیجتا خالی از اشکال بوده و تأیید می‌گردد، و اما از بابت

۱ — دکتر محمد خاور، یکی از قضات پاکدامن و با سواد دادگستری و محاکم قضائی ایران بود که به علت احترام گذاشتن و پایبند بودن به نظر و رأی خود، مجبور گردید تقاضای تقاعد بنماید. دکتر خاور به زبانهای انگلیسی، عربی و فرانسه تسلط کامل دارد و چند کتاب نیز تألیف کرده است.

خیانت در امانت و انتقال مال غیر با توجه به اوراق پرونده و اظهارات شکات در مراجع تحقیق مخصوصا نوشته شکات آقای یداله ثابت راسخ و همسر ایشـان در اولین شکوائیه خودشان که به شماره ۲۶۵۹۲ ــ ۴۴/۵/۱۱ در دفتر دادسرای تهران ثبت شده است ، مبنی بر اینکه (در ثانی چون شرکت سهامی امناء حق و حقوق مسلم اینجانبان را انکار نموده و جهت تقدیم دادخواست به مراجـع حقوقی و تقدیم وجه تمبر برای اینجانبـان مقدور نیست . . .) و سایر محتویات پرونده موضوع اختلاف حقـوقی تشخیص می‌گردد ، و چون ظاهرا فاقد جنبه کیفری است ، علیهذا قرار آقای بازپرس در این خصوص نیز نتیجتا خالی از اشکال بوده و ضمن رد اعتراضات شکات خصوصی قرار مزبور تأئید می‌شود . این رأی غیرقطعی و ظرف ده روز از تاریخ ابلاغ قابل فرجام ـ خواهی و طرح در دیوان عالی کشور می‌باشد .

این بود نمونه‌ای از کشمکش این فرقه ، در محاکم قضائی ، که ما آن را بیشتر از این جهت آوردیم که اختلافهای مهم آنان معلوم گردد ، اختلافاتی که بیشتر حاکی است از فرقه‌بازی و حیله‌انگیزی و سود پرستی ، با کمترین مایه‌ای از اموری که مربوط است به عقیده‌ای یا فکری یا امثال آن .

در آخرین روزهائی که این اثر به چاپ می‌رسید ، روزنامه‌ها نوشتند که آقای هژبر یزدانی نماینده محفل بهائیان ایران دستگیر و زندانی شده است .

روزنامه اطلاعات روز پنجشنبه ۲۶ مرداد ۱۳۵۷ چنین می‌نویسد :

هژبر یزدانی می‌خواست ۲۰ میلیارد ریال در امریکای جنوبی سرمایه‌گذاری کند .

با توجه به تأدیه مبلغ یکصد و شصت میلیون تومان قرار وثیقه صادره از طرف بازپرس برای هژبر یزدانی از طرف وکیل مدافع وی ، بعلت وجود پرونده‌های مختلف علیه هژبر در دادسراهای کشور ، با آزادی او از زندان موافقت نشد .

هژبر یزدانی دیشب دومین شب بـازداشت خود را در زنـدان کاخ دادگستری گذراند .

پس از انتشار خبر زندانی شدن هژبر یزدانی به اتهام تصرف غیر ــ قانونی چهـارصد هکتار زمینهای دولتی در یزد کـه پرونده آن به شماره ۹۵۶ ــ ۱۳ ــ ۳۷ دادگاه بخش مستقل اردستان ثبت است . بنظر می‌رسد شکایات دیگری نیز توسط افراد و یا مؤسساتی که بشکلی مورد تجاوز هژبر یزدانی قرار گرفتـه‌اند مطرح شود . آخر وقت روز گذشته بازپرس شعبه ۱۴ دادسرا اسناد و وثیقه‌هائی را که برای آزادی هژبر ارائه شد معتبر تشخیص نداد .

هژبر یزدانی در یک خانه "سوپر مدرن" که مجهز به سیستم‌های ایمنی الکترونیکی می‌باشد ، زندگی می‌کرد .

این خانه قبلا به حسین شرافت مدیر عامل بانک بیمه بازرگانان تعلق داشت که پس از ورشکست شدن بانک ، هژبر این خانه را به قیمت ارزان از شرافت خریداری کرد .

هژبر یزدانی علاوه بر سرمایه‌گذاریهای داخلی ، به میزان وسیعی در خارج از کشور سرمایه‌گذاری کرده است که میتوان از سرمایه‌گذاریهای وی در استرالیا برای تولید گوسفند نام برد .

یکی از مهمترین پرونده‌هائی که در دادسرای تهران توسط امیر فرشچی بازپرس شعبه چهار بازپرسی دادسرا در دست رسیدگی است پرونده شکایت جهانبخش انهاری علیه هژبر یزدانی است که بخاطر اختلافی که بین هژبر و جهانبخش بوجود آمد بدستور هژبر ایادی وی جهانبخش را بشدت مضروب کردند که نزدیک به دو سال است ، در حال اغماء بسر میبرد و با تمام تلاشی که از طرف پزشکان انجام گرفته است بهبودی در حال وی مشاهده نمی‌شود .

علت مضروب شدن جهانبخش در حقیقت مخالفت وی با شهادت دروغ علیه یک مقام بانکی و همچنین مخالفت وی با خروج یک سرمایه عظیم توسط هژبر یزدانی از ایران بود .

در تماسی که یکی از نزدیکان جهانبخش انهاری با روزنامه اطلاعات گرفت اعلام کرد کـه هژبر قصد داشت معادل دو هزار میلیون تومان بطور غیر قانونی از ایران خـارج کرده و در امریکای جنوبی سرمایه‌گذاری کند و برای این موضـوع از جهانبخش خواست تـا ترتیب کارهـا را بدهد . اما جهانبخش با توجه به غیر قانونی بودن عمل هژبر از این کار سر باز زد و چند روز بعد افراد گارد هژبر جهانبخش را بشدت مضروب کردند .

درگفتگوئی که زهرا عراقی همسر جهانبخش با خبرنگار روزنامه اطلاعات بعمل آورد وی اسرار تازه‌ای را از اعمال هژبر برای روزنامه فاش کرد .

همسر جهانبخش انهاری در این گفتگوی اختصاصی گفت :

شب نوزدهم اسفندماه ۲۵۳۴ بود که شوهرم توسط شش نفر از مزدوران هژبر یزدانی به شدت کتک خورد . آن شب شوهرم مستخدم خانه را برای معالجه به بیمارستان می‌برد که مورد حمله افراد هژبر که در یک پیکان شیری رنگ نشسته بودند قرار گرفت ، آنها به تصور اینکه شوهرم در مقابله با آنها کشته شده است او را در حالیکه بشدت آسیب دیده بود در کنـار خیابان

انداختند و فرار کردند ولی چون جهانبخش از لحاظ بدنی قوی بود جان سالم بدر برد ولی نزدیک دو سال و نیم است که بستری و در حال بیهوشی است .

همسر انهاری اضافه کرد : علت حمله مزدوران هژبر به شوهرم مخالفتی بود که در مورد رفتن به آمریکای جنوبی کرد . هژبر میخواست جهانبخش با ۵۰ میلیون تومان به امریکای جنوبی برود و مقدمات سرمایه‌گذاری او را با ۲۰۰۰ میلیون تومان در آنجا فراهم کند . چون این کار غیر قانونی بود شوهرم موافقت نکرد و آخرین شب در خانه مـا ، هژبر با اسلحه شوهرم را تهدید کرد ولی او مقاومت نمود . هژبر گفت تو و زن و بچه‌هایت را میدهم بکشند .

همسر جهانبخش انهاری همچنین گفت : هژبر می‌خـواست از بانک صادرات ۵۰ میلیون تومان اعتبار بگیرد ولی چون به بانک ۲۷۴ میلیون تومان بدهکار بود به او ندادند و از همین موقع تصمیم به خرید سهام در این بانک را گرفت . بعلاوه هژبر با مذاکراتی که با بانکهای فرانسه کرده بود میخواست از چند بانک فرانسوی وام‌های بزرگ بگیرد تا نقشه خود را برای سرمایه‌گذاری در امریکای جنوبی فراهم کند .

هژبر به شوهرم گفتـه بود میخواهد در ایـران هرج و مرج اقتصادی راه بیندازد و با قدرت مالی که دارد هر دستگاه و سازمانی را که میخواهد فلج کند . سرمایه‌گذاری در امریکای جنوبی را هم به این منظور میخواست که اگر در ایران با شکست روبرو شد به آنجا فرار کند .

همسر انهاری به مسئله وام از بانک ملی اشاره کرد و گفت : هژبر از شوهرم خواست تـا با کمک شخصی بنام عباس سرافرازی از بانک ملی وام بگیرد و وقتی از سوی بانک موافقت نشد از شوهرم خواست که علیه مقامات بانک به اتهام درخواست رشوه شهـادت بدهد و امتناع شوهرم از اینکار موجب مضروب کردن او شد .